

«و هر چه مردم راجع به من گفته اند نیست مگر تصور باطلی»
«باب در جواب ملا حسن بجنستانی»

مذاهب ملل متمدنه
تاریخ
«سید علی محمد ملقب به باب الله»

تالیف
مسیو نیکولا

A.L.M Nicolas
منشی اول سفارت فرانسه در ایران

ترجمه: ع.م.ف
اصفهان - اردیبهشت سال ۱۳۲۲ خورشیدی

مقدمه و ترجمه کتاب

در شهر پور ۱۳۲۹ شمسی روزی در اصفهان در منزل یکی از
آشنایان بکتاب فرانسه‌ای برخورددم و بابت نظر اجمالی فهمیدم که
مندرجات آن مربوط است به شرح زندگانی باب و پروان او از مالک
آن که بزبان فرانسه آشنایی بود و بر حسب اتفاق از نزدیکانش از نابالو
رسیده بود تقاضا کردم که آنرا برای مطالعه چند روزی بمن امانت دهد
خواهش مرا بپذیرفت و کتابرا آوردم بمنزل و در موقع فراغت بمطالعه
آن پرداختم معلوم شد که مسبو نیکلای فرانسوی که سمت منشی
اول سفارت فرانسه را در ایران داشته و بعدها هم دو سال در تبریز
بسمت قسولی آن دوات منصوب بوده در مدت اقامت چند ساله خود
در ایران تحقیقات عمیقانه‌ای راجع باین باب و شرح احوال او نموده
و اطلاعات جامعی را که بدست آورده برای هم میهنان خود از میان
برده و در سال ۱۹۰۵ مریخی بصورت کتابی تحت عنوانی «تاریخ
سید علی محمد باب» در پاریس بچاپ رسانیده است .

نظر اینجکه در این اوقات فراغتی داشتم و این کتاب هم جنبه
تاریخی داشت و شاید بسیاری از مخاطبان آن برای ما ایرانیان که این
وقایع در کشورمان روی داده مجهول مانده باشد تصمیم گرفتم
که با اجازه مالکش آنرا بفارسی ترجمه کنم .

خواننده پس از مطالعه دقیق میفهمد که مسبو نیکلا در جمع
آوردی مندرجات این کتاب زحمت فراوان و رنج زیادی را متحمل

شده و مبلغی هم از دارائی خود را برای بدست آوردن کتب باب
بمصرف رسانیده است تنها نویسنده گان و مؤلفین میدانند که بدست
آوردن مدارك و اسناد تاریخی و تطبیق تواریخ هجری که معمول
ایران بوده با تاریخ مسیحی باین عکس متضمن چه زحماتی است .

فزون آشکار است که مؤلف دانشمند در نتیجه چندین سال
زحمت و فحش زیاد توانسته است بگرد آوردن این مجموعه موفق
گردد تا در مراجعت با رویا مطالب لازم ای را بجامه اروپائی تقدیم
نماید .

بطوری که مکرر در این کتاب اشاره میکند مشغول است
بتألیف جلد دوم و بخواننده نوید میدهد که مطالب نازه ای را در
آن جلد خواهد دید و ناشر هم در پشت جلد اعلان کرده است که جلد
دوم در نعت طبع است متأسفانه بواسطه جنگ بین المللی که
مراسر دنیا را فراگرفته میسوزاند نمیتوان اطلاعی حاصل کرد که
ایا جلد دوم بطبع رسیده است یا نه .

زحمات مؤلف از این جهت نیز قابل تقدیر است که گفته های
خود را کمتر بر اقوال و نوشته های این طایفه قرار داده و حتی الامکان
دقت کرده است تا تاریخ باینرا تا آنجا که میتواند ممکن است از کتب و
نوشته های خود باب استخراج نماید .

آنچه بیشتر قابل ملاحظه میباشد این است که میبوی کلابا
دلایل و مدارك اقوال و نوشته های مورخین اروپائی قبل از خود را
رد یا اثبات میکند و آنچه مینویسد همه از روی مطالعه و تحقیق
است و بر گفته های شفاهی وی متوك این و آن چندان ایهیتی
قابل نیست . معینا آنچه را که شنیده را وی ذکر میکند و

کتابهایی هم که در زیر دست داشته همه را نام میبرد بطوریکه تقریباً جای اشکار یا اعتراضی برای خواننده نیست و نظریاتش که بایه منقسم شعباتی شده و همه بر ضد یکدیگر سخن میرانند مخصوصاً مؤلف سعی کرده است که مطالب را چنانچه ذکر شد بیشتر از کتب خودیاب استخراج نماید و اگر از کتابهای دیگر هم چیزی استخراج کرده کتابهاییست که متفق علیه تمام بایه است و در آنها تغییر و تبدیلی روی نداده است.

در فصلی که از اسلام و شیعه سخن میراند بخوبی معلوم میشود که تا چه اندازه بخود زحمت داده و مطالبی را از کتب انگلیسی و فرانسه و آلمانی و غیره استخراج و نقل کرده است خود او نیز در خانه سر آغاز این کتاب باین نکته اشاره میکند .

همانطور که موسیو نیکلا در متن کتاب اشاره میکند در مذهب باب پس از انشعاب باذلی و بهائی تغییرات زیادی راه یافته و این مسئله را مرحوم پروفسور اندوارد برون انگلیسی در مقدمه قطعه الکافی تالیف حاج میرزا جانی کاشانی خوب تشریح میکند باری من در ترجمه این کتاب ابتدا اظهار نظری نکرده ام و فقط برای روشن شدن ذهن خواننده بتصرفات زیرین پرداخته ام

۱- موسیو نیکلا عباراتی از کتاب بیان باین البحر مبین و زیست ال جالس و غیره ترجمه کرده است برای اینکه مطلب بر خواننده ایرانی کاملاً روشن و مفهوم باشد من با کوشش زیادی توانسته ام بنوعی از آن کتب را بدست آورده عین آن عبارات را در جای خود نقل کنم و در این کار هم دو غایده منظور بوده است نخست آنکه عباراتی که از عربی بفارسی فرانسه ترجمه و بعد دو باره از فرانسه بفارسی ترجمه

شود البته از لطف اصلیش کم و بیش کاسته میشود دوم آنکه شاید خواننده مایل باشد عین آن عبارت را بهینده مخصوصاً از دو سطر جلوتر شروع و یسکی یا دو سطر عقب تر خوانده داده ام که مطالب مبهم و نامفهوم نباشد و گمان میکنم که این مختصر تصرف در نظر خوانندگان پسندیده باشد و آنچه را هم که بدست نیآوردم بعین ترجمه اکتفا کردم و در جایی که چندان محتاج توضیح نبود اصل عبارات در حاشیه نقل شد

۲ - موسیو نیکلا در بعضی جاهات تردید حاصل میکند (منتهی را صحت چند فقره مختصر) من آنچه را در آن باب از اشخاص آگاه تحقیق کرده و شنیده ام در حاشیه با امضای (م) یعنی مترجم متعرض شده و در متن کتاب تصرفی نکرده ام .

۳ - عکس قلمی از باب در اول کتاب چاپ شده که بعضی در صحت آن تردید دارند و عکس دیگری را عکس حقیقی اومی بنادارند بنابراین من هر دو را در اول کتاب چاپ کردم و در مقدمه هشتم اگر مرقف شوم عکسهای دیگری هم از مشاهیر این طایفه در جای خود نقل کنم.

اصفهان - اردیبهشت ۱۳۲۲ - ع . م . ف



- « و هر چه مردم راجع این گفته اند »
- « بیست و شش تصویر باطلی »
- « کتاب در جواب ملاح حسن یحسینی نوشته »
- « است » « مصنف ابی نصر م. AG »

مذاهب ملل متهدنه

تاریخ

« سید علی محمد معروف یاب »

تألیف

مسیو نیکلا

AL - M - NICOLAS

منشی اول سفارت فرانسه در ایران

پاریس « ۱۹۰۵ »

(حق طبع محفوظ ۱۳۲۲)





مقدمه مؤلف کتاب

موسبو دو گوینو (۱) در کتاب خود مینویسد که باب اول
به کتاب بیان نوشته است این مطلب تعجب او راست نمیتوان
قبول کرد که یغبری محتویات حکمایی که به انتظام از طرف خدا
نازل شده و خود در آن شرکشی ندارد دست در آن ببرد و بصورت
کتاب متعدد در آورد خود باب در بیان در باب پانزدهم از واحد
دوم می گوید :

« فی بیان الکتاب و انه حق بملخص این باب آنکه مراد از کتاب ،
« آنچه یزی است که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ،
« ذات ازل لم یزل و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه ،
« بیان کنایی است که مدلل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب ،
« نیست و آن از یک حرف گرفته الی ما لانهایه ذکر میشود چه آنچه ،

(۱) مسبو دو گوینو (M. de Gobineau) وزیر مختار دولت فرانسه در
اوایل طلوع مذهب باب در تهران بوده و شرعی راجع باین مذهب تازه در
کتاب خود موسوم بمذهب و فلسفه در آسیای مرکزی بزبان فرانسه نوشته
است . مشارالیه در سنوات ۱۳۷۱ و ۱۳۷۴ ست نیابت اول سفارت فرانسه
را در تهران داشته و در سنوات ۱۳۷۸-۱۳۷۴ ست وزیر مختاری همان
دولت را در ایران دارا بوده که طبق تاریخ مسیحی او سنه ۱۸۵۴ بوده است
تا سنه ۱۸۵۸ و کتاب خود را در پاریس در سنوات ۱۸۶۵-۱۸۶۶ مسیحی
بطبع رسانیده است (م)

«از نقطه حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب میشود و آنچه من بظهر»
 «الله کتاب بخط خود نویسد کتابی است که بخط الله نوشته شده زیرا»
 «که منسوب الی الله بوده است»

آیا ممکن است خدا را مؤلف ناقص فرض کرد؟ و آیا معلومات کافی برای اساس وقواعد مذهب تازمائی که میخواهد برقرار کند ندارد که چپور است در فاصله هفت سال کتابی که حاوی قوانین آمینی است جدید دوباره در آن دست ببرد؟

بدیهی است چنین فرضی کفر آمیز و مردود است. چه اگر از طرفی کتاب بیان بما میگوید (برای ذات ازل لم یزل و لایزال تبدیلی و تبدیری نیست، از طرف دیگر نیز میگوید که بیان مخلوق نیست و لم یزل و لایزال وجود خواهد داشت).

پس نسبت باظهار کویینو چه باید گفت؟ و آیا سه کتاب او چه معنی دارد؟

آیا مقصودش این است که بیان عبارت از تمام آیات یعنی تمام کتب عربی سید علی محمد است و تفسیر بیان را در باب ۱۷ از واحد سوم مطالعه کرده است که میگوید:

«مخلص این باب آنکه کل آثار نقطه مسمی بیان است ولی این»
 «اسم بحقیقت اولیه مختص بآیات است و بعد در مقام مناجات بحقیقت»
 «ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثیه و بعد در مقام»
 «صورعالیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسیه»
 «اطلاق میشود ولی این اسم مختص آیات است نه غیر او باستحقاق»

ولی اولاً هیچ دلیلی در دست نیست که بدانیم کویینو این تفسیر را خواننده باشد زیرا که آنرا ترجمه نکرده است ثانیاً چنانکه بعدها

خواهیم دید شماره کتب باب نیز زیاد و منحصر سه کتاب نیست

و اگر نام بیان را بمعنی انحصاری که معمولاً برای اینکلمه فرض میکنند اختیار نمائیم باید بگوئیم که این نام مخصوص همان کتابی است که منزله قرآن بایه امت و خود باب بر نرا کتاب مجید ندیده و بعضی هم باشند افتاده اند چه این نام را تمام مسلمانان از هر فرقه ای که باشند مختص قرآن میدانند

من معتقدم که این سه کتاب باید منحصر شود یکی که آنها فقط بیان فارسی باشد که شامل به فصل است نام واحد و هر يك از این واحدها نیز بنوبه خود تقسیم میشود بپوزده باب باستانای واحد اخیر که فقط دارای ده باب است

بیان کتابی است نسبتاً مختصر و جملة آنها غالباً مبهم بنظر می آید ولی نه آنطور که گوینو تصور میکنند بلکه این کتاب معما مانند نوشته شده بعبارة آخری هر کلمه دارای معنی پوشیده ای است که مفسر لازم دارد و باستانای چند کلمه مخصوص که شماره آنها خیلی کم و حتی برای اشخاص بسیار فضل و ادیب هم که مفتاح آنها را در دست ندارند صعب الفهم است بقیه متن آن مبهم تر از کتب فلسفه ای که مجتهدین و صوفیه از آنها لذت می برند نیست و من از روی اراده اعتراف میکنم که اکثر ایرانیانی که آنها را میخوانند جز وحی و الهام چیزی در آن مشاهده نمیکنند و درست مثل این است که تفسیر عالی قرآن در اصول فلسفه ما و راء الطبیعه را تحت مطالعه قرار داده اند

خلاصه آنکه میتوان گفت بیان بزبان مخصوصی که معمول به دانشمندان واقع در اعماق معنی بطنی این عالم ظاهر هستند نوشته شده

اما این دانشمندان و هالکین حقایق ابدی نظریات خارقۀ اختصاصی
 این احتیاج را در خود احساس نمیکنند که نتیجهٔ تفحصات مسافرتها
 خود را (الی الله - فی الله - مع الله - من الله) در دسترس فهم عامه مردم قرار
 دهند بلکه معنی ظاهری و اولیه بسیاری از کلمات را تغییر داده اند و البته
 مطالعه کتب آنها يك انجذاب و دلباختگی مخصوصی را لازم دارد

هر گاه این قصیه صحت داشته باشد که (الطرق الی الله بعدد
 انفس الخلائق) بالضروره باید قبول کنیم که افکار و عقاید نیز باید
 نسبت باحتیاج بهترین طرق و هم سبب توقف گاه عالی که به آن واصل
 شده اند متفاوت باشند و - بالنسبه - آن کلمه ای که فلان مجتهد معنی
 اولی آنرا تغییر داده مجتهد فرقه دیگر ممکن است معنی دیگری از
 آن استنباط کند و اگر چه بحسب ظاهر کتب مدونهٔ این دو فیلسوف
 شبیه یکدیگر است ولی در واقع از حیث معنی و نتیجه برای کسی که
 فرهنگ لغت این مجتهد با آن مجتهد را در دست دارد اختلاف کلی
 دارد و این مسئله چنان در مغز ایرانیها جای گرفته که حتماً هر نویسنده
 شری باید افکار دقیق خود را تحت الفاظ عادی و معمولی قرار دهد
 و اگر شاعر است در تحت الفاظ متداول که گاهی هم ناهنجار است مانند
 عمرخیم، و بطور کلی هر نویسنده یا شاعری که باید از نوشنه و شعر خود
 معنی دیگر بر اعبیر ارضاهر عبارت منظور نظر داشته باشد بطوریکه عامه
 را از گفتار خود با شتبۀ اندازد و خزائن افکار خود را مخصوص کسانی
 قرار دهد که لیاقت فهم آنرا داشته باشند

بهم در بیان از این قاعده معمولی خارج نشده است چیزی که
 هست کمتر معنی حمل عربی را از معنی اصلی و عمومی خود تغییر داده

و کمتر آن روش فلسفی را اختیار کرده است. با وجود این باز خطری متوجه مذهبش می شود و آن این است که مثلاً فلان دسته از فلاسفه این سادگی و صراحت لهجه را نمی پسندند و ممکن است برای این جمل معنی مخصوصی فرض کنند (الته می کردند) و نتیجه ای از آن استخراج نمایند که برخلاف مقصود و منظور باب باشد.

بدیهی است چنین خطری وجود داشت که لازم بود رفع آن پردازد و روی همین نظر بوده است که دچار فرهنگی یعنی تفسیری بکتاب خود محقق کرده است و غیر از این هم چاره ای نبوده و فکری لازم نداشت و علاوه بر اینکه این عمل در ایران کمتر صورت گرفته باب ۱۵ از واحد دوم بیان تفسیر شده به فارسی نیز می گوید:

«آنچه من بهر الله بخط خود نویسد کتابی است که بخط الله»
 «نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست زیرا که کتاب اروح»
 «است ای اروح متعلقه بکلمه حق در آلهامیکه نزل میفرماید از هر شن»
 «که باشد سواء آنکه آیات باشد که ما غیر آسن رسوان است و»
 «ماجات که بن لم بتغیر و تفاسیر آیات که خمر حمر واجوبه و تفاسیر»
 «که عمل مصفی در کتاب الله هست ...»

پس این فرهنگ یا بیان فارسیرا که تفسیر بیان عربی است آید
 آدر خدائی دانست زیرا که نمیتوان خدا را تنزل داده در ردیف ردهن
 لغوی قرار داد.

باب حد وسطی را اختیار کرده و آیات بیان را که بطور اختصار
 بلسان عربی دزل شده همانطور که در فوق دیده شد بر زبان فارسی تفسیر
 کرده است قسمیکه هر کس که نتواند کتب مخصوصه فلسفه ایرانی را
 بخواند و بفهمد آنرا هم خواهد فهمید.

پس يك اعتبار ميتوان اين بيان تفسير شده يعنى بيان فارسى را كتاب بيان دوم موسيو كويينو فرض كرد اما بايد فهميد كه آيا بيان اولي وجود داشته است يا نه؟ بعبارة آخرى بايد فهميد كه آيا باب آيات عربى را ول نوشته بدون آنكه بلافاصله بتفسير آنها پردازد؟

اين مسئله بنظر من خالى از اشكال نيست زيرا كه علاوه بر خطر تغيير يافتن افكار و مقاصدش مخصوصاً در باب سوم از واحد دوم مى گويد :

«فى ان لا يحيط بعلم ما نزل الله فى البيان من احدا الا من شاء الله -
 «مخلص اين باب آنكه كسى احاطه بآنچه خداوند نازل فرموده در
 «بين مى نمايد الا من يظهره الله او من علمه علمه و مثل ذاك شجره اى
 «كه بيان از او طالع شده زيرا كه اگر ابحر سموات و ارض مداد
 «شوند و كل اشياء قلم و كل انفس محصى شوند نتوانند حرفى از حروف
 «بيان را عني ماهو عليه تيسير كند اذا جعل الله لحرف منه اولاً و
 «آخراً و اذن نيست از براى احدى كه تفسير كند بآنچه خداوند در
 «بيان نازل فرموده»

در مقابل اين حكم مطلق و در مقابل خطرى كه ذكر شد و در مقابل اين اصل مسلم كه «كسى احاطه بآنچه خداوند نازل فرموده در بين نمى نمايد» البته لازم بود كه باب خود بنفشه آثار الهى را تفسير کرده باشد چه مىخواست كه آنيكه اين آيات بر آنها نازل شده معنی آنها را بفهمند و بدیهی است كه اين تفسير بلافاصله و در حين نزول آيات صورت گرفته است زیرا كه زمان بايد از تاريخى تبديل بروشنائى شود.

بنا بر اين من نميتوانم قبول كنم و هرگز قبول نخواهم كرد كه باب اول آيات عربى بيان را نازل کرده و بعد در كتاب ديگرى به

تفسیر آنها پرداخته باشد.

پس مسئله‌ای که باید حل کرد این است که آیا کتابی که موسیو گوینو ترجمه کرده کدام کتاب بوده است، و از کجا بدست او آمده؟

یک فرض این است که تائیکدر دست داشته‌ها ن بیان تفسیر شده فارسی بوده (۱) ولی چون نمیتوانسته است جمارت آنرا بفهمد از ترجمه آنها صرف نظر کرده است.

ولی این فرض قابل قبول نیست زیرا که در این صورت موسیو گوینو حتی از ترجمه يك آیه کتاب باب هم خودداری میکرد (۲) فرض نانی این است که یکی از مبلغین بابی در مواقع ییكلای بمطالعه بیان پرداخته و از نقطه نظر مذهبی یا فلسفی چیزهایی را یادداشت کرده مخصوصاً جمل عربی که در اول هر باب است و در بعضی جاها که آن جمل را خوب نفهمیده و یا آنکه مانوس بعلم اعداد نبوده قسمت‌هایی از تفسیر را مسوده کرده و همین یادداشت‌های ناقص را بصورت کتابی بوده که بدست موسیو گوینو افتاده و آن را عیناً ترجمه کرده است.

(۱) - مسلم است که موسیو گوینو بیان فارسی را در زیر دست داشته. در آن که کتب خطی شماره ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ کتابخانه ملی پاریس از کتابخانه او خریداری شده و شماره ۱۰۷۰ همان بیان تفسیر شده فارسی است پس از محصنات زیادی اخیراً توانسته‌ام یکجمله بیان عربی بدست آورم ولی فرصت اینکه آنرا با کتابی که گوینو بنام کتاب احکاء ترجمه کرده است تطبیق کنم نداشته‌ام.

(۲) در اینجا موسیو نیکلاس از آنکه چندجمله کتابه‌داری سبت به گوینو مینویسد محض نمونه چند سطر هم از ترجمه‌های او نقل میکند و آنرا غیر مهم و نادرست میندازد مابین از ترجمه آن صرف نظر میکنیم (۳)

ولی مع الوصف چنین کتابی در کتابخانه او پیدا نشده است. (۱)

بهر حال وجود بیان سوم مطلقاً مرا با شکال انداخته و تصور میکنم که باید فقط خود را محدود کنم به تکرار وجود آن و در کمال سادگی بگویم که چنین کتابی وجود نداشته و نخواهد داشت چه هیچ دلیلی برای اثبات وجود چنین کتابی در دست نیست (۲)

باز برگردیم بکتاب بیانی که موسیو گوینو ترجمه کرده است. من ناچار هستم که بگویم چرا ترجمه آن بنظر من مشکوک می آید حتی از متن هم که مترجم در دست داشته مشکوکم پس بطور خلاصه دلائل خود را ذکر میکنم.

موسیو دو گوینو در نمره ۲۰ صفحه ۴۶۹ کتاب خود مینویسد (و اتفاقاً این دفعه درست نوشته است) که بابیها يك احترام خاصی نسبت بمدد ۱۹ قائلند. سال ۱۹ ماه دارد و ماه ۱۹ روز و روز ۱۹ ساعت و غیره. سایر این يك کتاب قانونی که دارای اهمیت شایانی است مانند بیان بالضروره، بستی به ۱۹ قسمت تقسیم شود که فعلاً بیش از ده قسمت آن موجود نیست و دلیل آنرا بعدها خواهیم دانست بهر حال هر قسمتی نیز تقسیم شده است به ۱۹ قسمت.

من باز تکرار میکنم که این قسمت کاملاً صحیح است و ما

(۱) - من تحقیق کردم و معلوم شد که موسیو گوینو بیان عربی را ترجمه کرده است و موسیو بکلا از آن اطلاعی نداشته است خود او نیز اشاره میکند که احب را سان عربی را بدست آورده ولی فرصت تطبیق آنرا با ترجمه کوسو نداشته چیزی که هست ترجمه گوینو در غالب جاها ناقص و نامفهوم است (م)

(۲) - این مسئله درست است من نیز تحقیقات لازم از اشخاص با اطلاع کردم بیان سومی وجود ندارد (م)

بایستی ده واحد (۱) داشته باشیم که هر یک به ۱۹ باب تقسیم شده باشد ولی در واحد اول از ترجمه موسیو دو گوینو کجا می توان ۱۹ قسمت را یافت زیرا که ابدأ اثری از آنها نیست در صورتیکه در سایر واحدها مؤلف ما درست ترجمه میکند : * در قسمت سوم گفته شده است ... و در قسمت چهارم گفته شده است . *

پس این تنسیمات را از کجا آورده است ؟ من اعتراف میکنم که چیزی از آنها نمی فهمم.

از طرفی هم موسیو دو گوینو در صفحه ۴۶۹ کتاب خود مینویسد : * کتاب قوانین و دستورات و متعاقب آن واحد اول را عنوان دیگری قرار میدهد که نمیتوان وجه تناسبی برای آن فرض کرد مگر بساین مناسبت که بیان در حقیقت کنایی است حاوی دستورات و قوانین بایه ولی در صحبت معمولاً می گویند کتاب بیان نه کتاب قوانین و دستورات شاید خودش بمیل و اختیار این عنوان را بقرآن جدید داده است و ما بعدها خواهیم دید که میرجم ما ترسی نداشته است از اینکه در بعضی جاها نفن نشان دهد زیرا شکی نیست که مقصود موسیو دو گوینو انتشار ترجمه بیان بوده است .

ولی باید دانست که اصولاً بیان شام ۱۹ واحد است که هر واحدی نیز شامل ۱۹ باب است در صورتیکه در ترجمه موسیو دو گوینو ۱۹ واحد است که هر يك تقسیم میشود به ۱۹ قطعه در اینجا چندان اختلاف قبل ملاحظه ای نیست و می خواهد اساسی را که سید تلی محمد بآن اتکا داشته برای اینکه دعوی عنوان پیغمبری را بکند و یا بهتر

(۱) اساساً بیان باید ۱۹ واحد باشد ولی باب بیش از ۱۱ واحد آنرا بر می نوشته است (م)

بگوئیم کسی را که خدا باید ظاهر نماید بما نشان بدهد.

دیگری از اشتباهات موسیو گوینو که خود را مؤلف مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی معرفی می کند این است که خیال میکند که اینمذهب جدید بطور اراده و اختیار و بشکل دلخواه یکدفعه در مغز باب شکفته شده و باب در نشر آن کوشیده و مردم را دعوت بقبول آن نموده فقط بصرف اینکه من از جانب خدا آمده ام

این مسئله نیز بدلایلی که در زیر ذکر میشود هیچوجه درست نیست و همچنین عناوینی که این رفرماتور متوالیاً اختیار کرده ما: دباب و نقطه بیان یا بطور ساده فقط نقطه بیجهت نبوده و دلائل مهم اساسی داشته است.

این گفته نیز بکلی خلاف واقع است که باب پس از اینکه عنوان نقطه را اختیار کرد عنوان بابت را بملا حسین بشرویه تسلیم نمود. (۱)

چنین اظهاراتی بدو جهت زبان آور است زیرا که اولاً خلاف واقع است و در ثانی مدلل میکند آنکسیکه این مطالب را تحت نظر قرار میدهد کمتر بن اطلاعی از مذهب باب نداشته و ارزش این عناوین را نفهمیده است.

حال باید دید راستی این عنوان باب چیست؟ و از کجا پیدا شده؟ پس گوئیم عنوان باب انکاء باحدایت شیعه دارد و دلیل آن این است که در زیر ذکر میشود.

(۱) - بشرویه نام دهکده ایست از ایالت خراسان و ملاحسین در آنجا

حدود پیغمبران را بردی و عین هر سازه است نامردم دارا همایی
 اند بشناسائی وجود او و آخرین آنها یعنی کامل تر از همه محمد است
 که قرآن را آورده که حاوی تمام علوم است و اگر مالیت تعلیمت و فهم
 آنرا داشته باشیم حداز را بشناساند و البته عدم یافت بواسطه ضعف
 هوای فکریه است و این قوا در معرض آرمایش سختی واقع شده اند چه
 محمد گفته است و قبیکه من کلمه را تلفظ میکنم از آن هفتاد و درمعی
 را از آن میکنم (حدیث) پس مسلم شده که مالیت فهم قرآن را که در
 تعبیه شکی متراکم حدی تمام علوم است پس و آسمانی است بدانیم
 فقط محمد به پیغمبری مختلفه را عبداسته و چون جمع تمام علوم
 بود آنرا در قرآن درج کرد

در اینجا البته ما با شکالی بر میخوریم و آن این است که اگر باشد
 معنی قرآن برای ما تدریک و فهم نمائند اینکتاب الهی چه درد ما
 خواهد خورد ، اینجا است که برای ایرانیها امامها (۱) واسطه میشوند
 و اولین آنها علی داماد پیغمبر است (۲) که راجع باو محمد گفته است
 من شهر علم هستم و علی بن آن است (۳) (حدیث)

(۱) - امام علی پیشوی مذهب اسلام و زودتر از اهل تسنن مرئی است
 که سلطان مذهبیه ، مشهور با اهل شیخ عرمرئی است (Branchi, diet)
 مراجعه شود کتب دحل مدنی عمومی کشور عربی M Drobson
 حقوق مسلمین Ouerly مرهنگ اسلام Hughes م ۲۰۳ ص ۲
 که مدینه عرفی چند دوم م ۳۲۳ D'hrblot تاریخ فلسفه و حکمت
 مسلمانان Dugat

(۲) - اصول و مبانی امامها که ابواب علوم آسمانی هستند شبیه است
 اصول و مبانی بابها که موعظه میکند .

(۳) - در عربی «امدینه العلم و علی بابها»

بی ما در اینجا مقاس یک باب اولیه واقع میشود که آن علی هم در حق پیغمبر است

هر گاه مسلم ندانیم که امامها هر یک سوره خود را می هستند و اگر معتقد باشیم که بعد از امام باب علم مسدود است و معنوح بحوادث شد مگر توسط امام درازدهم که عجب ولی همیشه رنده و موسوم است بصاحب الزمان یا مهدی موعود و ذمه و غیره و اگر بنظر یساریم که سید علی محمد در موقع اعلان مذهب خود فریاد میکند که باب علم در شد و من همین باب هشتم سهوات فهمیده میشود که این رفود مانتود بطور کلی احادیث شیعه را قبول دارد و خود را در ردیف امام ها قرار میدهد یعنی خود را همان امام درازدهم و صاحب الزمان و وارث مستقیم و خدای محمد میداند

پس آیا ممکن است که این عنوان بابت دیگری داده شود ؟ و آیا براده و بین سید علی محمد است که هر کس را خواسته باشد باین عنوان آراسته نماید ؟

اما راجع بعنوان دیگری که نقطه بیان با قصد نقطه باشد باید دانست که علی هم نخستین باب و هم نقطه بوده است در اینجا باید خواننده را متذکر کنیم که این کلمه نقطه بدو طریق تشریح میشود یکی عددی و عام مطابق عید مسلمانان و دیگری حد و مخصوص باین معصلا ارفاء دو - صرف نظر می کنیم که بعد از راجع بآن معصلا صحبت خواهیم کرد .

علی گفته است آنچه در قرآن است در ولس سوره و آنچه در اولین سوره است در سوره الرحمن الرحیم و آنچه در سوره الرحمن الرحیم است در بسم الله و آنچه در بسم الله است در نقطه ایست که

تحت ما واقع شده و من آن نقطه هستم .

پس سایر امام ها هم سوبه خود نقطه بودند و سب هم همین نقطه است .

از این مقدمه عنوان باب و نقطه بخوبی فهمیده شد ولی اشخاص جاهل مخصوصاً اروپائیان که از حریان اسلام ایران خارج هستند را این گفته منتهجب می شود که نقطه یعنی چه اما برای کسانی که کمی با معلومات اسلامی ایران آشنا باشد موجب تعجب نخواهد بود

پس از این مقدمه بر می گردیم نفس بین که گفته های ما را سوبه خود تاکید می کند

باب سوم از واحد ۳ بیان می گوید : « فی ان مانی الیهین فی . آیه لیله یعنی آنچه در بیان است در یک آیه بین است و در باب دهم از همین واحد می گوید : « فی ان مانی ثلاث الایه الاولی فی الایه شهداله » یعنی آنچه در این آیه اول است در آیه شهداله است و در تفسیر این باب چنین می گوید :

« اگر کسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله که مقام تعین ، مثبت ، ۱ » ان ظهور بوده در فرقان آنچه که ماوشیت همراهانده چنانچه ، حق و چه از غیر حق از بحر ظهور مستظهر شده پس است که کل ، باوقالم است و مراد از آیه اوی نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه ، « شاید از ما ، سمباله حله بر میشود او ، وده و همچنین در بیان ،

(۱) مثبت اولیه ولی مخلوق خداست و حق عالم توسط همین مثبت اولیه صورت گرفته است و در نفس معینه معکس شده است چنانچه شمس در آبی معکس میشود و در آبی مرآت نمیتوان چهره دیگری مشاهده کرد مگر آنچه در آن معکس شده است یعنی نفس مثبت اولیه

- «مرکز که آنچه مؤمن بالله یا درون آن میسر شد بهیچ نقطه یان»
- «متحقق شده و مراد از آیه که کل در اوست اوست زیرا که اوست آیه»
- «تکوین این آیه و اوست به اسم الله در تکوین که این به مثل بر»
- «اوست همین قسم که الف در حروف سطر متحقق میشود و تکرار هم»
- «میرساند الی عالمها» همین قسم اروج کسویت آن مسکون میگردد»
- «و متکثر و هر که ذکر او نوافقه شود مراد از ادله بر کلمه»
- «لا اله الا الله بوده و هست»

شاید بهتر آن باشد که قبل از ادغام کلام برای بسکه اروپاییان معنای مفصود مرا در یسد بخاطر به دریم که «حد کجی بود معنی و قبل داشت شناخته شود» بر این ملاحظاتی را حلی کرد تا او را بشناسند. «(۱)»

این قبل شناخته شدن عرب از مشیت اولیه و همین مشیت اولیه است که عالم را حلی کرده پس عالم بالله از دست او بیرون آمده و بایستی «و برگردد» یعنی چون خارج شده است از قبل شناخته شدن باید در همین قبل بر رجعت کند بعبارت احری حقیقت مسافرت از وانی مشیت اولیه است بطرف مخلوق و رجعت عارف صعودی از مخلوق است بطرف مشیت اولیه می توان این مد و ب را توسط یک دایره قائمی نمایش داد که قطر عمود بر خط افق آن دایره را قطع نماید در این صورت نقطه حرکت مشیت اولیه در فوق این دایره است و محل ورودش محل تقاطع تمامی قطر است با دایره و این نقطه ورود که منتهی آیه برود است در واقع نقطه عزت و قدرت صعودی است که در جهت منتهی خواهد شد محل تقاطع فوقی قطر یا دایره و خلاصه

اینکه این نقطه تقاطع نقطه حرکت مثبت اولیه است و وسیله این فرمون بین میشود « ایا الله وانا الیها راجعون »

از این قضیه ما يك نتیجه استنتاج میکنیم که باید آنرا فراموش کرد و آن این است که جوهر الوهیت در صفت خود تأثیر کرده و همی صفت متأثره است که عالم را خلق کرده است

خلاصه گفتیم که جدا یا بصورة احرى مثبت اولیه یا ص - عالم را خلق کرده است قصد اینکه شناخته شود در این بطور مطلق سر دردت ایجاد میکند که قبل از خلقت مخلوق و سببلی باید خلق شود که توسط آن مخلوق باین شناسائی برسد و این وسیله همی کتب ظهوریه است که بر حسب عبیده مسلمانان نه قرآن است که در این عالم باین باقیانیده پس محمد از قرآن انصکاک بپذیر و قبل از کل شبی دیگر از کل شبی خلق شده بر آ که مخلوق خلق شده است مگر برای معرفه الله و تنها وسیله معرفه الله هم معرفه محمد است پس يك احد می توان گفت که مخلوق خلق شده است مگر برای شب حتم محمد بشرا این محمد سبب اولی و آخرای خلقت میشود

مادر اینجا بر حسب عقیده اسلامی صحبت کردیم که بموجب آن محمد تجسم هوش کلی است و سبب بر این طریقه را قبول و محفوظ دارد ولی با يك نوع تعبیری که مسی درجه اهمیت را جایز است و در اینجا موقع بحث مشروح و معصل آن نیست

عبیده از مثبت اولیه یا اول خلق جدا یا حقایق عالم - یا سون در هر آن قلوب است محله که متوال ظهور نموده است معکس شده است و از آنجهله است محمد

بعضی دیگر مسئله را خیلی دقیق تر بیان کرده و قدری دور تر

و قنایند و باب هم آ را پیروی می کند آنها مدعی هستند که قرآن چون حقیقت خدائی است حلقه باید بر است بدلیس آنکه چون خدا موجود است حقیقت آن بر بالمرور موجود خواهد بود و چون این حقیقت اثر وجود خدائی است ممکن است مخلوق باشد و همچنین است سرور آن محمد که مرآت و تجسم خدائی و تجسم مشیت اولیه است .

در هر دو صورت می بینیم که محمد مشاء حلقه انبیا است و بر باید دانست که اسم الله الرحمن الرحیم تنها در مولی است که شایسته خدا را بطور خلاصه در بردارد و کلمات آن تا م از حرف (ب) مشتق میشوند (۱) و محمد بر سمرله همان حرف (ب) است که از د عالم و حقیقت وجود این فرمول مشتق میگردد.

حالت باید دید این حرف (ب) چیست ؟ می گوئیم این حرف عبارت است از يك خط كوچك افقی و چیزی که م به الامتداد آن است از سایر حروف نقطه ایست که در زیر آن واقع است پس در واقع همین نقطه است که حرف (ب) را تشکیل میدهد و در حقیقت جوهر آن است و محمد همین نقطه است زیرا که او جوهر (ب) است و خود (۱) بر جوهر اسم الله است و اسم الله بر شایسته خداست ولی چون این شایسته منشأ و سبب اجرای حلقه است و چهار محمد نقطه هر دو عالم یعنی این عالم تعالی و آن عالم فوقانی است (۲)

(۱) - این صفا شرح و بسط لازم دارد و در این جا مستفاد کافی است بدانکه که اسم الله الرحمن الرحیم دارای ۱۹ حرف است و همین عدد ۱۹ در کلمه قواس واسطه است حیاتی مایه دحالت کنی دارد و ما حد ف در این موضوع صحبت خواهیم کرد

(۲) در مذهب شیعه این مقاد بعد از محمد علی میرسد

پس از این معنی می توان تشریح این معنی را بدین داد
مطالعه باب ۱۱ و ۱۲ از واحد ۳ ثان

در باب ۱۱ صریحاً بیان شده است که هر چه در این آیه است که
بیان را ترکیب می کند در اسم الله تعالی است (۱)
در اینجا فرمولی را تعبیر کرده است زیرا که اگر در زمین خود
محمد کافی بود در این زمین کافی نیست و صفات الوهیت در حق در حقیقت
بسیار تر از صفات اسم و اقدس می باشد و در باب ۱۱ از واحد سوم بیان
آمده است

«ماحصل اینست آنکه کل حروف لعطیة سقطة مسکون می گردد»
«و ارواح آن سقطة حقیقت دانست در فرق محمد رسول الله و در بین»
«ذات حروف اسم (۲) و در ظهور می بطهره الله آن حقیقت الهیه و»
«کیفیت رساله و کفوریة جوهریه و سجدیه محرابه التي بها هی»
«شمس الحقیقة صیغتها التي هی آیاتها وانها درها صریح فی العراة»
«مقصود این است که کلمات یک شکل و یکدوش دارند شکن
آنها از ترکیب از امتداد معطی پیدا میشود و روح آنها از امتداد و تجلی
نقطه حقیقت و آن در فرق آن محمد بود و اکنون در بین اب است و بعد
من بطهره الله وقتی که ظاهر شود و مقصود از امتداد بر ارتفاعی است که
وجود دارد ما بین مشیت اولیه و یعصران و حلقی جدید در هر دوره
نیوت

این نکته نیز در حال عبور ما قابل توجه است که اگر پس برای

(۱) بیا خداوند که حدت لوصوف و سید مقدس است

(۲) ذات حروف اسم علی محمد است که از هفت حرف ترکیب

انبیاء مذهب خود معبود است آنکه باسلام داشته باشد معبود همه چیز را تغییر داده است حتی فرمولهای پرستش را تا بتواند به تجدد و اصلاحی که مقصودش بوده برسد و جای استهزاء هم نیست چه مسلم است که هر وقت ایران بسم الله الرحمن الرحیم را فراموش کند قدم پیچاده ترقی نخواهد گذاشت.

۱۰ علاوه در باب دوازده از واحد ۳ بیان می‌یابیم که نقطه مانند شمس است و سایر حروف (۱) در لهه مرای که در اصل شمس واقع شده و این مطلب مصافحت دارد با آنچه مادریش گفتیم که نقطه حقیقت معکس میشود در کلماتی که از استعمال میکند برای بیان مقصود بعد از آخری کلمات حره و من حقیقت است

پس بطور خلاصه مثبت اولیه یا حقیقت مثبت نقطه است و آن معکس میشود در وجود مثبت شخصی که بواسطه همین اثر انعکاس مرآت آن نقطه میشود و سایر این خود نقطه است و چون نقطه بودن او مسلم شد واضح است که دارای تمام علوم بر همت و یومین جهت است که او را مدینه علم گفته‌اند و خلاصه اینکه خط مثبت راه برای وصول باین مدینه موجود است و آراء همان طریقه نایب و مدبره آخری بیان است پس ابوابی هستند پس ابواب متعدده‌ای که اسرار باین مدینه داخل میکند و چون مسافر باین مدینه وارد شد نقطه حقیقت را برای الیقین می‌بیند که نیست مگر وحدت الوهیت

خلاصه مقصود ما اثبات این مسئله بود که بیان پیدا شامل ۱۹

(۱) - مقصود از حروف و از اینجا اشخاص ساخته پس ۱۹ شخص که

واحد را ترکیب میکنند

و حد باشد و هر واحد هم شامل ۱۹ باب (۱)

اکنون بدون اینکه داخل شویم در رموز علم سحر آمیز مقدار عددی حروف که ممکن است توانیم درست از آن خدج شویم با مؤلف کتاب مذاهب و فلسفه در آسبای مرکزی موافقت کرده و بطور اختصار میگوئیم که کلمه واحد بحسب اجدد عدد ۱۹ را بشمار میدهد. بدین معنی واحدی که شامل ۱۹ میباشد و این عدد ۱۹ وظیفه مهمی را در آیت اجماع می دهد و نیز لازم است در خاطر داشته باشیم که فرمول اسلام: میسم الله الرحمن الرحیم دارای ۱۹ حرف است و هم چنین فرمول بیان بسم الله الامع الاقدس بهر ۱۹ حرف است

و نیز باید خاطر پیوریم که در باب چهارم از واحد ۲ در بیان آیه از قرآن ذکر شده که «در بالای آن ۱۹ نفر ایستاده اند» (۲) در حائیکه می گوید، «چنانچه اگر کسی بطور دریده شجره قرآن کند به» «تبین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت اثری متصل» «شده که اول و نسی و نالت و رابع و حاسم باشد و پنج حرفی که» «ذلات برائت میکند چگونه در اعلی علین مرفوع شده که محمد و» «علی و فاطمه و حسن و حسین باشد و پنج حرف بار چون که حروف» «آن مشعب شود نوزده می شود چنانچه خداوند بفرموده علیها» «تسعة عشر و کذاک این حروف حمسه که مشعب شود عدد واحد میشود»

۱- پس چرا اسطوریست و ۱۹ واحدیاء را نوشته است؟ بر کلاس است که خود باب بررسی کند که یقه را باید موعود می می من، صهره الله تمام و تکمیل نماید

(۲) علیها تسعة عشر (یعنی ۱۹ ملت مأمورند که در روی پرنگاه جهنم مراقبت نمایند)

ویر باید بخاطر داشته باشیم که ابواب نور و ابواب باهر يك درس ۱۹ ذکر شده (درعاب ص ۵۸) و نت حواهم کرد که این ۱۹ باب پیشی در بیان ظاهر شود که مقصود همین ۱۹ باب نور باشد و لاخره همین ۱۹ باب در بیان هست زیرا که هر يك از این ابواب ما را راهنمایی میکند بوحده جدا یعنی به ۱۹ که عدد واحد است.

خلاصه این ۱۹ باب همان ۱۹ قطعه یا فقره است که موسیو گوپیو ذکر میکند ولی باید دانست که چون کما قطعه یا فقره بیان آمد تقسیم می رسد در صورتیکه واحد یکی است و ممکن نیست تقسیم بشود ولی اگر ما مولفهت بیاوریم واحد و باب تقسیم هیچ اصله طاهرا واحد دارد نمی آید و این حدود حذر اهمیت فوق العاده است یعنی همان واحدیکه غیر قابل تقسیم و نه علاوه صفا و صوری است و نقطهات تقسیم نکردیم.

من اعتراف حواهم کرد که موسیو گوپیو نیز احساس کرده است که باید اینطور باشد زیرا که در صفحه ۳۳۲ کتاب خود می گوید: چون بیان کتاب عالی الهی است ما ضروری باید ترکیب و ساختمان آیه بر روی عدد الوهیت باشد یعنی بر روی عدد ۱۹ پس اساساً باب ترکیب شده است از ۱۹ واحد یا تقسیم عمده که هر يك سویه خود تقسیم می شود بر ۱۹ قطعه یا فقره.

ولی بن عارب مکی بر حلالی مقصود سید علی محمد است که مگویم ۱۹ واحد به ۱۹ قطعه یا فقره تقسیم شده است زیرا که ۱۹ واحد نیست فقط يك واحد است که ۱۹ باشد همانطوری که برای عیسویان يك واحد است که سه باشد و این واحد ۱۹ سویه بوده و سه نوزده باب دره میباشد و يك اختلاف که اگر من حررت ذکر آرا داشته باشم

باید گفت مجموع ۱۹ واحد در ۱۹ واحد دهه ۱۹ واحد یا واحد در حد
از واحد که واحد مطلق است

چون این مسئله اساسی در موقع خواندن کتب باب مفهوم شده
چیز مصایبی از آن اشتباه نکرده اند و البته اهل بیت و صاحبیت ترجمه
آرا نداشته اند و لازم است مابین قدری بیشتر دقت و مطالعه در بین
ترجمه کنیم ما می بینیم که مترجم بعضی مواضع را گویسودر عین بسکه نه
میکند تقسیم بیان را نه آورده واحد که سوره خود تقسیم میشود نه
۱۹ باب فقط یک واحد اولیه را با ارائه داده است نه و این تقسیم و این
واحد نیز بالاخره شروع میشود در یک مقدمه طولانی و منتهی میشود به
اول که بطور ترجمه میکند «و به تحقیق ما مقرر کرده ایم در این دوره
اول که محققان خدا اظهار میکنند که براسنی نیست خدائی مکرر و
غیر و غیره»

این باب اول عدد ریاضی مداومت دارد و قطع نمیشود تا برسد
به واحد دوم.

اینجا است که باید گفت پس ۱۹ باب کجا رفت علاوه بر اولین باب
واحد اول از تمام کسی که می توانستیم بدست بیاریم اینطور میویسد
«از عدد کل شینی امریکه خداوند عز و جل فرس نموده کلمه لا اله الا الله
حفاظت اذکل باینراجع باب کلمه خواهند شد»

شاید آنچه گفتیم کافی نباشد معذرت می بیند در اینموضوع که ما
را مشغول دارد قدری بیشتر پافشاری کنیم

در صفحه ۱۷۳ ترجمه گویسودر قطعه که باین کلمات شروع میشود
(والله در حقیقت تمام اعداد در این واحد است) این عبارت دیده میشود

(اینچنین است که خدا بیان میکند مقدار کلی شینی را در کتاب)

پس جمله در سرء ۶ حاشیه اینطور بیان شده . « در کتاب باب که موسوم است به بیان یا بهتر بگوئیم در اینکتاب خاصر که تفسیر بیان است . »

پس آیا این کتاب بیان هست که موسیودو گویند و ترجمه میکند در بمصوب اظهاراتش در صفحه ۲۱۲ چیست ؟ که میگوید « علاوه بر دو بیان که من ذکر کردم بیان سوم نیز هست که تألیف باب اول است (۱) و فهم آن بر دشوار تر یا آسان تر از دومی دیگر هست باب دومی اول را خلاصه کرده است در کتابی که ست مختصر است و ترجمه این تعلیم اساسی در آخر کتاب خواهد آمد . »

و بعد در صفحه ۵۲۱ همین کتاب خوانده میشود « بعد قطعه دوم پس از دهم چنین میگوید (در حقیقت این خداست که ما باب صحت میکند) من دادم هر که میخواهد ، وادیت میکردند تمام اندوه و حزن عالم در مقابل من طاهر شد (۱) »

در صفحه ۵۲۱ سرء ۶ حاشیه موسیودو گویند در تفسیر جمله فوق میگوید « و همین جمله است که مرا کاملاً شردید و پندازد که چنین کتابی متعلق باب باشد »

پس ما بر اظهارات خود گوئیم کتاب بیان او کتاب بیان اصلی و واقعی هست و باب هم آنرا نوشته است

خلاصه آنکه من اعتراف میکنم که باید بسیار « دیلمان دانشمندی بود تا بتوان از بیانات و اظهارات موسیودو گویند چیزی فهمید و چون من

(۱) در بیان عربی در سواد دهم راجع هفتم جمله شیهه سحله هست که میگوید قد شیت حبب العرب کل العرب و لا عرب (۲)

به آن هستم و نه این فقط خود را محدود می‌کنم، اینکه می‌گویم من از این
ترجمه و اظهارات چیزی نفهمیدم

(۲)

آثار قلمی سید علی محمد باب بسیار قابل ملاحظه و در عالم اروپائی
بکلی مجهول مانده چیزی که بیشتر قابل تأمل است اینست که مذهب
پیشی تقریباً خیلی زود پس از قتل خود باب تغییرات عمده را متحمل شده
است و در شصت سال و نهانی بیشتر خود را «چیرهای دیگر» مشغول کرده و
امداً در مکر باب و کتب از سوده‌اند، طوری که میتوان گفت مگر آن کتب
را از نظر دور کرده و در پشت فراموشی عمیق و کاملی انداخته‌اند.

اما در موضوع پیشی‌ها (۱) که این فراموشی را مرتکب شده‌اند
مسئله خیلی سهل و ساده است زیرا که آنها میرزا حسینعلی نوری بهائیه
را موعود سید علی محمد دانسته‌اند یعنی من بظهور الله امری رفته و
میرزا یعنی صبح از ایداً خیلی خوب می‌بینم که «میرزا حسینعلی نوری
بر اندامی بوده‌اند که از پدریث و از مادر جدا بوده‌اند زیرا که میرزا یعنی
باب بر عقیده تمام بایه خلیفه بلا حروف باب بوده است و هیچکس نباید
در این باب تردیدی داشته باشد و بهائیان که از اینکار می‌کنند
بی‌رحمان هستند.

مشکل دیگر اینکه این خلیفه یعنی میرزا یعنی صبح ازل یارا را
تکمیل کرده است و این کاری بوده است باب برای من بظهور الله
محفوظ گذارده و چنین کاری نظرم غیر ممکن می‌آید معیناً، داوری
که خود صبح ازل من اظهار کرد اینکار را انجام داده است پس آیا

(۱) بهائیان پیروان میرزا حسینعلی بهائیه و ازلی‌ها پیروان

میرزا یعنی صبح ازل

می‌تواند او را دقیق میرزا حبیبعلی پنداشته من میدانم و این نکته‌ای است که برای من محمول مانده (۱) حکماتی که ما بین این دو برادر دشمن هند، بگر روی داده و غالباً منجر به قتل پیردان آنها گردیده بکلی دقت آب را از میان برده و سیدعلی محمد باب و نظریات اولی نوشته‌های او بطوری فراموش شده که من در ایران بیک نفر بهائی یا ازلی برخورددم که مثلاً کتیب بین‌الحریمین او را خوانده باشد

نہا کنشی که در دسترس هست و چند نفر بای می‌خوانند همان بیان است و تفسیر سوره یوسف (۲) و کتیب دلائل سعه و تفسیر - ورة والعصر (۳)

اینها مستثنا از کتب قابل ملاحظه‌ای که از قلم درماتود بیرون آمده بسیار کم است و من در ذیل جدولی از آن کتب تقدارمیز اراجه می‌دهم .

(۱) باب معتقد که باب در یکی از انواع خود خطاب صبح‌اول امریه تکمیل پان کرده است و توحیه بوده که آن همراه برای ایاک مظهر المصاحف الثبانیه

و صبح از آن هم فارسی نامیده را تا واحد یازدهم که در بین عربی خود باب بوده نوشته است و نقله که هشت واحد باشد همانطور دیده و یکی از دلائل اثبات خفیه آنها تاریخ میرود جامی است که قبل از مرگه بایه نوشته شده و در آن کتاب مینویسد که باب تکمیل بیان و اصح از آن امر بوده است رجوع شود بنقطه، لکن صبح و تفسیر بر مسود برون انگیزی (م)

(۲) - سوره یوسف سوره ۱۲ قرآن است

(۳) - سوره والبصر سوره ۱۰۳ قرآن است

جدول اول

تفسير سورة يوسف - (مائة وأحدى عشر سورة)

وحد وبازده سورة

جدول اسماء السورة

١٧ - الب	١ - سورة الملك
١٨ - الصراط	٢ - العلم
١٩ - السبا	٣ - الايمان
٢٠ - النور	٤ - المدينة
٢١ - الشجر	٥ - يوسف
٢٢ - البه	٦ - الشهادة
٢٣ - العصر	٧ - الزلزله
٢٤ - القدر	٨ - التوحيد
٢٥ - الخاتم	٩ - السر
٢٦ - الحد	١٠ - العلم
٢٧ - الابواب	١١ - السطر
٢٨ - القرايت	١٢ - العاشر
٢٩ - الحرية	١٣ - الفردوس
٣٠ - التليخ	١٤ - القدس
٣١ - المز	١٥ - المشية
٣٢ - الحى	١٦ - العرش

الامر	٥٦	الصبر	٣٣
الحرر	٥٧	الإشارة	٣٤
الأكسر	٥٨	العوديه	٣٥
الأفئدة	٥٩	العدل	٣٦
الذكر	٦٠	الذمير	٣٧
الحسين	٦١	الفاطمية	٣٨
الأولاء	٦٢	الثبوت	٣٩
الرحمة	٦٣	الأساس	٤٠
المحمد	٦٤	الكتاب	٤١
الغيب	٦٥	العهد	٤٢
الأحديه	٦٦	لوحده	٤٣
الاشياء	٦٧	الردى	٤٤
الوعد	٦٨	الردى	٤٥
الترجيح	٦٩	هو	٤٦
المسط	٧٠	المره	٤٧
الام	٧١	الحبه	٤٨
الصبر	٧٢	الندا	٤٩
الكيف	٧٣	الاحكام	٥٠
الدليل	٧٤	الاحكام	٥١
الشمس	٧٥	الفضن	٥٢
الودقه	٧٦	الصبر	٥٣
الاسم	٧٧	العلام	٥٤
الظهور	٧٨	لركن	٥٥

٧٩- الكلمة	٩٥- التثليث
٨٠- الروال	٩٦- القتال
٨١- الكاف	٩٧- القتال
٨٢- الاعظم	٩٨- الجهاد
٨٣- الباء	٩٩- الجهاد
٨٤- الاسم	١٠٠- الجهاد
٨٥- الحق	١٠١- القتال
٨٦- السطر	١٠٢- نداد
٨٧- ابياء	١٠٣- الحج
٨٨- الابداع	١٠٤- الاحكام
٨٩- الانسان	١٠٥- الاحكام
٩٠- القتل	١٠٦- المجمع
٩١- القتال	١٠٧- النكاح
٩٢- الاشهاد	١٠٨- الذكر
٩٣- المجلد	١٠٩- العيد
٩٤- الترييع	١١٠- السابقين
	١١١- المؤمنين

جدول دوم

دعای صحیفه (دعای از سة عشر) چهارده دعا

جدول الدعوات

۱- دعاء فی التمجید ۸- دعاء فی یوم الترویة ۵۰*

والتحويل

۲- دعاء فی یوم القدر (۱) و یوم الجمعة و یوم الخامس من جمادی الاولی ۹- دعاء فی ليلة ۶۰* الصفح من شهر شعبان

۳- دعاء فی عید الفطر (۲) ۱۰- دعاء فی ليلة من رجب الخامس

من جمادی الاولی

۴- دعاء فی یوم الجمعة ۱۱- دعاء فی ليلة العاشوراء ۷۵*

۵- دعاء فی عید الاصحی ۳۰* ۱۲- دعاء کل یوم من شهر رجب

و شعبان و رمضان

۶- دعاء فی یوم المرافاة ۴۰* ۱۳- دعاء فی ليلة الناکة و العشرين

من شهر رمضان

۷- دعاء عید اکبر التاسع من شهر ۱۴- دعاء عند ختم القرآن

ربیع الاولی

(۱)- این شب قدر یکی از شبهای هفتگانه مقدس مسلمانان و لی موقع معین آنرا پیدا نموده عرض میکنم که در یکی از شبهای مرد رمضان باشد بازوج و معولا آنرا در شب ۲۷ رمضان با شریعتی همه ساله برگذا و میکند عقیده عامه بر این است که هزارها اسرار عجیب و غریب در این شب بقیه در صفحه بعد

بروز و ظهر دارد و دعا و نمازهایی که در این شب خوانده شود در جهت ارزش برابر است با آن اندازه از دعاها و نیکی که در مدت هزار ماه متوالی خوانده شود -
بیاضی (Bianchi)

(۲) - عید مطهر عیدی است که مسلمانان پس از دوره رمضان میگیرند یعنی این روز موجب حکم قرآن قطع روزه است و باید روزه را بصورت غذا شکست که اصطلاحاً میگویند Bianchi

(۳) - عید اضحی از دهم ماه دججه شروع میشود و مطابق است با روزهای عید بایرام ترکها Bianchi

(۴) - عرصات نام کوهی است بزرگ مکه که در مدت تشریفات اعیان حج زوار بطور دسته جمعی در آنجا اعمال را انجام میدهند به موجب عقیده شرقیها در روی همین کوه بود که آدم براهنهایی چریل حواوا پس از دوست سال معارقت یافت و همین مناسبت این کوه را عرفات نامیده اند یعنی شناسائی - Bianchi. و آن روز هشتم ذیحجه است که عید میگیرند و جوع خود به حقوق مسلمان Buerry, Calland

(۵) - یوم الترویة روز شرب و رفع عطش است و آن در ماه هشتم هری میباشد Kayimirrki dietarub جلد اول ص ۶۵۹ سنون اول

(۶) - مقصود از شب ششی است که مقدم میشود بر روز ماه کور مثلا شب جمعه مطابق است با شب پنج شب ما و بواسطه غفلت از همین نکته است غالباً در توار پنج مرتبه سهو شده اند

(۷) - شب عاشورا شیدهم ماه محرم است و این روز قتل امام حسین علیه السلام است در این روز ابرایها بادسته حرکت میکنند و بر وسینه میزنند و سرها را باقیه مجروح مینمایند و فریاد میکشد یا حسین یا حسین.
حسین حسین

جدول سوم

جدول الكتب

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| ۱۲ کتاب بهاجی ملامحمد | ۱ کتاب خمسه بملاحسين |
| ۱۳ کتاب بهيرزا عبدالباقي رشتی | ۲ کتاب نالائه بهيرزا سيدحسن |
| ۱۴ کتاب بهيرزا سيدحسن خراسانی | ۳ کتاب العلماء |
| ۱۵ کتابين بملاصديق خراسانی | ۴ کتاب ملاحسن |
| ۱۶ کتاب محمد کاظم حان | ۵ کتاب مجيد |
| ۱۷ کتاب شيخ غلف | ۶ کتاب سته بهال |
| ۱۸ کتاب شيخ سلمان | ۷ کتابين بهاجی ملامحمد |
| ۱۹ کتاب شريف سليمان بسکه | ۸ کتابين بيت |
| ۲۰ کتاب سيد علی کرمانی | ۹ کتاب نالائه |
| ۲۱ کتاب سليمانخان | ۱۰ کتاب الامام لعنفی |
| ۲۲ کتاب الفهرست | ۱۱ کتاب بهاجی محمد کریم خان |

جدول چهارم

کتاب صحیده فی اعمال سنه (اربعة عشر مائاً) چهارده باب

۱ الباب الاول فی علم الکتاب الباب الثامن فی شهر الکتاب

عین الاول

۲ الباب الثانی فی شهر الاول ۹ الباب التاسع فی شهر الایمن

عین الثانی

۳ الباب الثالث فی اذل شهر الحج ۱۰ الباب العشر فی حکم حیم الاول

۴ الباب الرابع فی اول شهر ۱۱ الباب احدی عشر فی حکم حیم الثانی

الحرام (۱)

۵ الباب الخامس فی الشهر الحج ۱۲ الباب النبی عشر فی شهر الحرام

۶ الباب السادس فی شهر المحرم ۱۳ الباب الثالث عشر فی شهر المؤمن

عنه شهر الحرام

۷ الباب السابع فی شهر الصمر الباب الرابع عشر فی الفص

جدول پنجم

جدول الخطب

۱ خطبتان فی ای شهر ۵ خطبه فی جده

۲ خطبه فی بعاذه ۶ خطبه فی مصیبة الحسین

۳ خطبه فی کسکس ۷ ثلاث خطب فی طریق مکه

۴ خطبه فی عبدالقطر

(۱) - شهر الحرام عبارت از ۴ ماه مقدس ذی قعدة و ذی الحجة و محرم و رجب که در آن سنت رابع و بیست و یک مائاً صد و بیست و یک است و چون مردم را استعمال شود یعنی اشهر الحرم فقط ماه مقدس محرم است

جدول ششم

جدول اسحیفه و الصحیفه بین الحرمین مسعودی و باب هفت باب

۱ الباب الاول فی آیه الاولى	۵ الباب الخامس فی آیه الخامسة
۲ الباب الثاني فی آیه ثانیة	۶ الباب السادس فی آیه السادسة
۳ الباب الثالث فی آیه ثالثة	۷ الباب السابع فی آیه السابعة
۴ الباب الرابع فی آیه رابعة	۸ الباب الثامن فی آیه الثامنة

جدول هفتم

۱ تفسیر سم الله سبع و خمسون و مائه آیه
۲ تفسیر سوره نوره
۳ کتاب الروح (۱) سبع مائه سوره و سبع الای آیه
۴ جواب المسائل و الحادی و اربعین مسئله

جدول هشتم

جدول ماسروق السارق لسم الله فی طریق (مکه سورت گنی که در راه مکه سرقت شد)
۱ صحیفه خمسة عشر و دها

(۱) کتاب الروح بالنسبة الیه موجوده و اصل نسخه آن که شروع باستساح کرده تقریباً ۳۰ سوره یا آیه بوده و بحکم متعبدین مطلق دوشیراز دو چاه انداخته شد

۲ شرح مصباح مائة اشراق صد آیه

۳ شرح قصیده عمری ۴۰ سوره دهر سوره ۴۰ آیه

۴ شرح سورة المعرة ولا حراب (۲)

۵ شرح سوره اسفاره (ارفعت دومین آخر)

۶ خطبه اتاعشر

۷ صحیفه حج

۸ شرح آیه نکرسی (۳) (۲۰۰ سوره که هر یک دوازده

آیه داشته)

۹ کتب مته (عمادین آیه معلوم نیست)

(۱) - اعراب سوره ۳۶ قرآن است

(۲) - آیه النکرسی در سوره دوم قرآن آیه ۲۵۶ می باشد

علاوه بر صورت های مطابق تصدیقاتی که می گردد ۲ چند کتب بهر

دیگر موجود است که تخمین حدود باب نوشته شده از این قرار

۱- اسماء کن شیخی که گمانی است بزرگ

۲- کتب چرا که شامل احکام است

۳- ادله سیده که موسس و سکلا آرا هم چنانچه می باشد هر اسناد ترجمه

کرده است

۴- نبیوم الاسماء

۵- صحیفه معرویه ۶- صحیفه رضویه ۷- رساله ذهبیه ۸- صحیفه

۹- رساله در اندک موت حرمه برای عبید القویه ۱۰- مدح سوره

و العصر ۱۱- مفسر سوره فتح ۱۲- کتاب حبیب ۱۳- صحیفه شرح دعاء لیله

۱۴- دعاء معروف و معروف راها ۱۵- کتب القهریه ۱۶- خلاصه الدعاء ۱۷-

مفسر الهم ۱۸- مفسر لواو والصدت ۱۹- مفسر دائره لجنه ۲۰- مفسر

لوحید ۲۱- مفسر سوره الفجر ۲۲- توفیق در مصوحات مشرق ۲۳- کتاب

زیدت ۲۴- مذهب کتب و نیازات ۲۵- کتاب الفقه ۲۶- کتب الوحدوی

سعه عشر سوره قدر لیل الحروف الحی ۲۷- کتب معبد شاه ۲۸- کتب

چهارشان و شاید کتب دیگری هم باشد که می شنیدم (م)

این جدول ها که سفده من کامل هم هستند از کتابی استخراج شده اند که موسوم است بکتاب الفهرست ولی در اینجا من بیک اشکال عمده بر میخورم و آن این است که این جدول در سوره اول کتاب الفهرست درجده میشود و خود همین سوره در سوره ششم کتاب بین الحرمین بهرست بدون داشتن این جدول پس میتوان تاریخ تحریر این کتاب را معین کرد من محوی میدام و از کتاب دیگر هم استنباط میشود که کتاب بین الحرمین در مدین طولانی نوشته شده است که اذلا کمتر از دو سال بعد باشد پس چه تصویری میتوان کرد از بودن این جدول در کتاب الفهرست که خود آن سوره نیز سوره ایست از کتاب بین الحرمین که دارای این جدول نیست

تمام جداولی که من گردنام منتهی به بی شده نسخه بین الحرمین که از روی آن کتاب من مسوده شده قدیمی بوده است و نسخه کتاب فهرست هم که در زیر دست من است باز قدیمی است

پس ممکن است دوزخ من کرد بکی ایسکه کتاب بین الحرمین اشتباه کرده است و این فرض باید مطابق واقع باشد دیگر ایسکه نسخه ایسکه از مسوده میگردده در دست همان بوده که از قلم باب خارج شده یعنی باب وقتی میل کرده است فهرستی از کتاب خود ترتیب دهد و آخر در سوره مذکوره گنجایده است در ترتیبی که بدقت نمیتوان تعیین کرد

و در اینجا در ملاحظه دیگر هست اول آنکه خواننده در این فهرست نام بیان نمیشود ولی باید دانست که این در این فهرست نام کتاب مجید (۱) درج شده که چه فایده هم ذکر شد این نام (۱) کتاب مجید بیان نیست بلکه کتابی است که برای مجید نامی نوشته شده (۲)

مخصوص قرآن است

دوم اینکه در جدول ششم نام کتب بین الحرمین درج شده نوشته شده که سطر می آید دارای همان هشت بابی است که در جدول است است و لی در کتابی که ه من مائت آن هستم و آنرا سبب محتویاتش بین الحرمین عیدام این ضمیمه مواظبت بداند

بالآخره در جدول هفتم عنوان کتاب الروح هس و هس وسیله کتاب بین الحرمین میدادیم که کتب روح در میان دریا ه بین مسقط و و شهر در موقع مراجعت از هر ، که نوشته شده است پس عنوان چهار کرد چه ، چه قلا هم گشتیم که این کتاب طاوود تقریب تریخ تحریر کتاب هس و ت را معلوم میکند که این کتاب میبستی در حوالی از صد اولیه اوست . ب در شیراز باشد بعد از زیارت هک (۱)

(۳)

بر حسب ضمیمه صورت گشتی را که تحت مطالعه داشته ام در اینجا نقل میکنم

مورحین مسلمان - کتب چاپی

- ۱ - دایرة المعارف تصحیح مسیحی - ۵ - قصص العلماء
- ۲ - رد مصداقها - ۶ - ایران (روزنامه رسمی ایران)
- ۳ - فارس نامه - ۷ - تلخیص شیراز
- ۴ - مرآت البلدان - ۸ - حقائق الاخبار ، صری

(۱) شخص آقا ، مگو مد که کتب عهد خود را از قبیل بیان فارسی و پنج شی و چهار شی و هره در مجلس هدی مگو و چهارین نوشته است (۲)

کتاب خطی

۱ - متسین (مدحین کاذب نبوت)

۲ - رسائل میرزا سعید خان

کتاب بیانی

۱ - مقاله شخص صباح (روزنامه کیهان) که در هندوستان دوشهر

مبئی چاپ شده و بعد شوسط برون انگلیسی در انگلستان طبع شده

است) ۲ کتاب درآمد (درمصر چاپ شده)

کتاب خطی

۱ - نطفة الکاف ۲ - تاریخ جدید ۳ - تاریخ روحانی تصنیف

آقا محمدعلی رجایی این حاخی علیرضا ۴ تاریخ روحانی تصنیف حسین

رجائی ۵ تاریخ پیربر (نام مؤلف معلوم نیست)

مصطفی سیدعلی محمدباب

۱ بیان ۲ - رسائل متفرقه

۲ کتاب بین الحرمین ۵ - کتاب مقام اربعه تصنیف محمد

حسین ابن عبدالله

۳ کتاب الرهین لسمه ۶ - مباحث

احمد شهابی مجموعه ازاینه

۱ - میرزا یحیی صبح ازل ۲ - ابن ابهر (۲)

۲ - حاخی میرزا علی محمدنایب صدق ۵ - سید اسماعیل

۳ ملاعلی کبر شاه میرزادی (۱) ۶ - میرزا حسن اذیت

(۱) شاه میرزا داد نام معنی است ماسی بهران و مشهد

(۲) بهر قصه است مابین زندان و قزوین و همدان

اشخاص دیگری میر بوده‌اند که بنا بر درخواست حاکم و دستان از
ذکر نام آنها صرف نظر شد

کتاب اروپایی

۱- دو گوینو (De gobineau)

۲- برون اگلیسی (Browne)

۳- مارون رورن (Baron-Rosen)

۴- ملود کالی تمام گشتی که در این خصوص ذکر می‌شود آمده و شد

(L'encyclopedie) و روزنامه تاریخ مذهب و غیره و غیره

۵- دهاتر سفارت فرانسه در طهران و دهاتر وزیر امور و روحه
در پاریس .

سر آغاز

کتابی ده امروز بهمانه تقدیم میکنم کتابی بیست که مطالب آن
قطعی باشد بلکه طرح و شالوده‌ایست که میتوان بهای زیادی روی آن
ساخت و نیز ممکن است سیرری از مندرجات آن نادرست باشد که باید
اصلاح شود داشته‌ها آن از میان برود

از تالیفی که من کتاب خود را به طبعه سپردم تا اکنون بیچار
نماندم کار من مخصوصاً جمع آوری کتب خاصی باب بوده است بعد
امکان و مقصود من از این کتب خطی همان کتب مخصوصه خود سید علی
محمد است و فعلاً مشمول هشتم ترجمه آنها و کوشش میکنم که مطابق
بعضی فرصت نزدیک حقیقت و بازه اشدرائیکه غالباً مبهم است
و توانسته‌ام در متون آن کتب جمع کنم بتوانم قیافه قهرمان خود را
نشان بدهم .

تا کنون بحث مرا در جمع آوری این کتابها که میل و افری ترجمه
آنها داشته‌ام، حویلی یاری نموده و حلیه در مقابل خود مقدار معتناسی
از کتب و مدارك لازمه دارم و میتوانم آنچه را که خواسته باشم تفحص
و تحقیق کنم در این حلد من شواسته‌ام بعد کافی دلایل خود را
ذکر کنم و نیز شواسته‌ام آطور که باید و شاید موحیات حوادث و
وقایعی که بهواسطه ارائه داده‌ام بیان کنم و خلاصه آنکه قصد من این
بوده است که عالم ایرایت که هزار و دویست و شصت سال از عمر آن
میگذرد و یا عالم جدیدی که تازه دوران جوانی را از سر میگیرد

بلدکم بلکه میخواهم عمیقانه داخل شوم در مجموعه عقاید دور از قواعد عمومی که حجاب اجتماعی هرقه برك شیعه را ترکیب نموده و هنوز هم میکند

وضعیت من در سفارت فرانسه و دوستی های بیشماری که در کشور ایران برای من پیدا شده و عدم اهلیت و صلاحیت تأیید مرا بر آن داشت که یک مجموعه تمام پرده ها را بازه بکنم پس کتاب من بسیار ناقص است و از خوانندگان معذرت میخواهم.

من میدانم چه اعتراضاتی ممکن است فقط از عطف نظر تاریخی بمن وارد شود مثلاً من ایراد خواهم کرد که موسیو و رورن (H V Rosen) در مجموعه علمی انجمن السنة شرقیه جلد ششم جلد ۲ تاریخ تولد باب را اول محرم ۱۳۲۵ مصادف کرده مطابق است با (۱۲۰۱ اکثر ۱۸۱۹) در صورتیکه من در کتاب خود تاریخ تولد او را در سنة ۱۳۲۶ مطابق با (۱۹ اکثر ۱۸۲۰) می نویسم تب دلیلی که مرا وادار کرد این تاریخ را چنین نویسم شرحی بود که مفصلاً در یکی از کتب خطی من نوشته شده بود و هیچ تردیدی نیست که این کتاب از کتب خود باب است ولی بد استنساخ شده

در اینجا من چهارم قدری توفیق بهاضاری کنم موسیو و رورن که عدم اهلیت و صلاحیتش در این موضوع ماسد عدم کفایت و ناشایستگی من واضح است در صفحه ۳ از جلد سوم مجموعه علمی انجمن السنة شرقیه موقیعیکه از کتب خطی ایران صحت میکند راجع به نوشته های باب چنین مینویسد:

« راجع بغلاط بیشمار صرف و نحوی در هر قدم در من

عربی و همچنین در تفسیر فارسی آن، بر میخوریم چون مسلم است که از زیر فهم جاد باب بیرون آمده اصلاح آن، معنی ندارد.

و بزرگوار هم جاد در عقیده خود اصرار ورزیده عاقبت میگوید: «خواستنده باید حدود را از تعلیلات صرف و نحوی کنار گیرد و به کمی عقل سلیم و منطق را فراوانی کند در اینصورت شاید بتواند بفهم اصرار این شاهکارهای ادبی که پیرایش بیجهت و بدون تناسب (الباب) میگویند موفق شود».

من نمیتوانم بستم باب و زت انجیر نویسمده چه دیگری باید کرده من عقاید را محترم نمیدانم و در حلال آن چیزی نمیکویم اما حواء آمده میتواند ترجمه بیان را که من در حلقه دوم این کتاب منتشر خواهم کرد بخواند و قصاصت کند و حدود مستقیماً دارای رأی و عقیده شود و بی حمله را هم اصافه میکنم که اگر بعضی عبارات را احیاناً خواننده نفهمید حتماً از من است که مترجم واقع شده‌ام نه از خود مؤلف.

راحم با علاط صرف و نحوی حواء عربی یا فارسی من تا چهارم موسیوودن را بملاحظه چندی متوجه و بازمانی نکات آشنا سازم آنرا برآسانی مینویسد و فکر کند که یک به یک کتب متعدد عربی را زیر قلمش بیرون آمده این روش را باید منته است. آیا صور نمیکند که یک به یک جهت خاصی باب از روی اراده متون عربی خود را با چند غلط صرف و نحوی میبازی کرده باشد. آهیم در مواردیکه در بعضی هیچ تردیدی راه نیابد.

آیا قبول نخواهد کرد که مثلاً آن حبه حصی حبه زیر باشد. بر واضح است که هر کسی بی صرف باشد قدر و اعتراض میکند که در قرآن اعلاط صرف و نحوی هست که مذهبهای طولانی در اصلاح آنها

کوشش کرده ولی موفق نشده‌اند که از استبراء اعراب مطلق گو
در پناه بشد و آپ کتب عیدیه صرف و نحو برای اثبات صحت این
اعلاط قرآن نوشته‌اند و بالاخره تمام این کارها برای چه
بوده است؟

بدیهی است برای این بوده است که حلالی گفته مدعی را
محقق نمایند معنی برای اینکه ثابت کنند که قواعد پدید آمدن کسب آسمانی
استخراج شود و آیات پدید مطابق معموله زنی مؤل شوند زیرا که بالاخره
دو چیز را باید در نظر گرفت .

اول آنکه «نظر اصلی قرآن شامل علامتی هست و دوم آنکه
قرآن کلام ذات احدیت است (۱)

و نیز میتوان تصور کرد کاتب اینکه این آیات را نوشته‌اند در
خواه‌های خود رها روی کرده باشد در آن صورت چنانچه منحصراً میشود
بر احوال صحیح اولیه و آپ هم متأسفانه به در دسرس من هست و به
موسیو در آن معینا میتوانم «شخص مجهول‌الاسم از موثق باشم که
گمان میکنم ملاحظه بشود (۲)

«این کتب خطی که من تحصیل کرده‌ام وفاداری از لایق متفرقه
هست که میرزا محمدالدیر (۳) من داده است .

در میان این وزای یک کتب خطی هست که به تعداد دوازده است
و من نام آنرا AG گذارده‌ام این کتب پس از یک قسمت تکلمه است
شروع میشود و چندین قسمت دیگر را نیز در سال ۱۳۰۰ و میدام

(۱) اب دوم از واحد چهارم من در این موضوع کاملاً بحث میباشد

(۲) مقصود از شخص مجهول‌الاسم معلوم نیست شاید مقصود از آنست

که کسی در باب کتب «نظر کرده است بوده

(۳) میرزا محمدالدیر گوید از تعدادی سفارش مراست هر یک بوده است (ج)

که این تحریرات خود باب است و بیشتر در دستنویس در آن زمان
و آن قسمت از طور شروع میشود

بسم الله الرحمن الرحيم

- ای انسان وقتی که حواسی سزاوارت میگویند • در حقیقت •
- بک انتظامات عظیم و جودندگی در اسلام روی داده و شخص مهمی •
- دیده شده که مدعی بک مقام بون العائنه عالی است •
- این شخص از دور ادعای این مقام عالی • موقع مراجعت در •
- مکه علاوه بر کسی که در راه مدینه از او سرفقت شده چه بار آید •
- بزرگ و ده رساله نوشته است (۲) •

- و من رای العین مشاهده کردم که این تحریرات در منتهی •
- درجه فصاحت است بطوریکه در موقع تنهایی بخود میگویم مجدداً •
- بشریتکم چنین گفاری قادر است •

- من در نزد بعضی اشخاص آیت عذبهای دیده‌ام که هدایت از •

(۱) - اصل این عبارات عربی بوده است که نسخه آن به دست پادشاه (م)

(۲) - ما ثابت این گفتار را که نگاشته در یکی از کتابهای باب

می بینم و برای که در نسخه رساله دهه که من مالکیم همین است که در آن
خود باب میگوید •

تعلیق من بر این حکم تمام گشتی و که از دست من بیرون آمده است

ارسال ۱۲۶۰ • سال ۱۲۶۲ هجری زائده ای ۱۲۶۰-۱۵ دور حداد شروع

سال ۱۲۶۲ واسط چهار کتاب تصحیح و تدوین شده که ز آ. مای نوشته

داده رساله و پس از آن بر من بکتاب میگوید • ما و جمع بگفتی که در راه

و باز از من سرقت شده ذکر آیه توضیحیه و سوره شده

«اعلاط بود حتی عبارت آنها بر یکدیگر مربوط نبود»

- « پس سعی کردم تشخیص اینکه ترکیب پس اعلاط پیدا شده »
- « و بزودی فهمیدم که مربوط است کلماتی بالذات ... (خطه کسردم که »
- « اگر کلماتی ... باشد که تمام این کتب را استنبی در حدیقت و »
- « کمال احتیاط نویسد و هر چه اشخاص معروض و اتهام رسیده ای پیدا »
- « میشود که علم بودن آنها را اظهار خواهد کرد ... بر این پس »
- « چهارده آیه را از کتب اصلی استخراج نمودم و از ابتدای کلماتی این »
- « کتب اصلی نتوانستم تنها یک خط بر حوزم و نتوانستم کلمه پیدا کنم »
- « که بجای خود استعمال نشده باشد و خلاصه اینکه هیچ کلمه را ندیدم »
- « که مطابق صرف و نحو و تجرید و ترکیب باشد »

هر گاه بیم آن نمیرفت که خواننده کمال شود متوانستم بیش از این ترجمه داده دهم چه این قسمت مفصل است و تصور میکنم که همین قدر کافی باشد و علاوه کنم که عدم دقت کتب ... ای ایرانی چیزی است ناشی از نادانی و سهل انگاری و مصاحفه بعضی از آنها بهت آور است .

هر گاه «متنجان کتاب خطی نمره (۱۰۷۰) کتابخانه ملی پاریس مراجعه شود و اعتراض به شایسته ای که در حاشیه صفحه ۲۸۵ آن کتب نوشته شده نظر نماید کاملاً گفته ام را حق میبندارد

من از موسسوزن معتذر میخوانم که مختصری در این موضوع استندگی کردم ولی تصور میکنم که خود او نیز با من در این مطلب شریک باشد و موافقت نماید که همانطور که مسلم است در اسکار او آورد بوده اند باب هم ذیحق بوده است آنچه را که حقیقت میدیسته آزادانه باز کند و تصور میکنم باید دشمنان مذهب حدید و کبیکه پیروی

خطاهای خیلی مشکوک مؤلفین مسلمانی را میکند همداستان شده و گفت که اشاء، ب حشك و سدرست و عقید و خیلی بست تراشده فر آن است چه بعضی عقیده دیگری داشته و شاید آنها اهل خبره و بصیرت بوده اند.

خود باب هم در میان هندوگر میشود که برای فهم و ادراك آموش باید تمام کتب او را از ایشان انتها خواند آیا تردیدی داشته است از اشکالاتی که برای خواستاران مطالعه افکارش پیش آورده، من درین مسئله تردید دارم زیرا که اگر چنین بود برعکس ترجیح میداد که در يك کتب هم تاریخ و هم فواید مذهب حدود را بنویسد (۱) و من از اخبار مختلفه ای که در کتب اوست، جوی است، مطمئن میکنم که يك سری تاریخ این شهید را که محتماً نابینا در معرض شهادت واقع شود پیوسته و برای من ثابت شده است که الواح و نوشته های درجول حیانت وجود داشته که مفصلاً حرایات حوادث زبانی تا صعود این پیغمبر جدید را به آسمان جاری بود و است.

اما در کج و چگونگی میتوان آنها را با آن و چگونه میتوان به مقصود رسید با وسواس و سوء ظن يك روح شرقی که ما آن از سطح مستقیم بداند و اعتقاد باقوال او هم مادامیکه مطلب مستقیماً روشن باشد حالی از دیده است پس ما با چهار حسنین که کتب حدود باب مراجعه کنیم و من تاکنون ندیده ام که یکی از کتابهای بررسی ترجمه شده

(۱) ما مدعیان هدیده بر میخوریم اشاره کتاب الروح که یکی از کتب باب بوده است و چه چه بهر من میفرستد نقل میکنم این کتاب را در موقع توفیق باب در شیراز گرفته و در چاپی مداحه شده که سرون آمدن آن حراب و بعضی قسمتهای آن خوانده میشود

باشد دستشای رساله ادله صعه (۱) اگر چنین معدنی پیدا شود بسیار
 ممتاز و پرفایده است ولی حجر آن اشکال دارد مخصوصاً چقدر مشکل
 است که میدان حدال و نزاع بهائی را دلی بتوان چیزی استخراج دانست
 نمود (۲) و چقدر مشکل است در روحیات این اشخاص نمود کرد
 چه با کمترین شل و گنجگنوس ارادی که با خلوص بیت و
 پاکی عقیده بشود اسرار در معرض اعتراض باشد است آری و قیام
 میشود تاریخ در عصر آری و هم در نظر هم در طاعتشان ارزش روزی
 ندارد و فوراً صحبت را بر میگرداند بطرف حسین علی با میرزا بهی
 بر حسب اینکه بهائی باشد یا ازل

خلاصه چه چه معمول است باید گفت کسی که حوصه ندارند
 در ابرار آرا پیدا میکنند و کسانی که حوصه دارند آرا را ز دست
 میدهند باین تحصیل چه باید گفت درباره کسانی که مایند در این کشور
 از نقطه نظر مذهبی تجدیدی بگویم.

بهر حال مقصود من در شروع این مقدمه رساندن این مطلب بود
 که کتاب من شاید اصلاحات زیادی لازم داشته باشد چه در این موقع
 حمله‌ای بهتر و مستر از این بیایم

بنا بر همین کتاب خطی من الذکر یعنی AG حضای را ایراد
 میکنم و ممکن است هر هم این کتاب در مواقع عذبه را بازی کند
 مقصود من در اینجا روشن نمودن از بل انتشار دهنده جدید است

در پیش گفتیم که باب مأموریت خود را بعد از اعلان کرد و در مدت

(۱) این رساله را هم خود موسیویکلا بر اساس ترجمه کرده است

(۲) شاید روزی من هم کم شکلائی را که باب را خوانده در

نموده که توسع لوحی را خواهم که سیدالوهاب خطب شده بود

مکه رفت ولی در واقع ایستاد و ایستاد بر آنکه ملک گفت من امام مهدی
هستم و این آدم را در نزد من عده کمی از مؤمنین خود اظهار کرد و آنرا
سپرد که بیدار بماند و مراقب باشد و از حقیقت بگوید و آنرا شواهد
بدهد خود را تا کند حاجه از مطالب و برآید میشود

حال شروع میکنیم ترجمه قسمت مدنی کتاب خطی AG: و
تمام آن قسمت را باستانی مقدمه شرح مفهومی

این قسمت، تخصص فرائد ربانی است و خطاب شده است به شیخ
علی رمی که الله مبلغ مذهب جدید بوده و در مشهد مسکن داشته و
شکایات اندوه آوری برای خود کرده و آزار و (ینی که با روی آورده
شرح داده است و این است آن قسمت

- ای محزون (۱) مایه تورا خواندم و حزن و گریه های تو مرا
- میر و محزون کرد ولی من چون از در درخت هستم و هر خدا اطاعت
- میکنم و میکنم مجدد و عظم خدا را سر است که بالا را از من
- دور کرد معالی است خدا و برتر و تمام صفایی که با حق باوست
- میدهد پس تو بزرگوار من بیای خدا را چای آ که از او
- تو دور کرده است تحقیق که خدای ما بختیده است و بلدانی میدهد
- پس تو ای انسان از هیچ چیز اندک عیش چه اندوه و حزن تو میر
- من نیز سرایت میکند در مقام هیچ چیز تصریح میکنی زیرا که
- اشکهای مرا بر حاری میکند و از این پس میتوانم برای تو امری
- صادر کنم زیرا که تورا دوست میدارم پس در اطاعت خداوند محکم
- باش و از هیچ پیش آمدنی وحشت بخود راه مده حق است که در
- دوستی خدا محکم و ثابت قدم پس در ایالاتی که تو هیوم
- (۱) این قسمت از عمری مرا سه ترجمه شده و اصل آن به دست نیامده (م)

• آورد میشود صابر باشی زیرا که طریق سعادت هدایت که تو •
• مشاهده میکنی •

• چنین بلایا که بدوستان الهی وارد میشود خارج از حد هدایت •
• و تعجبی ندارد که این مردم آن کسی که حسب حلق کلی است و •
• نفس مثبت اولیه است معاینه میباید او بر شعاع آفتاب او برسد و حتی •
• آفتاب قسم بخداوندیکه روح من در پداوست که تمام شمعیت کل •
• فرد شهاب من وهو و با بود است و هم بطور نظر کن تمام صعب •
• و مراتب من ولی ما وجود این در بلایا صابر محض رضای خداوند •
• در حقیقت این بلای را محض که شو هجوم آورده است به بلای •
• من • بدست اطراف است در روی مردمان ، تو شاکی مباش زیرا •
• که خداوند در قرآن را فرموده •

• ما وعده داده شد است که عبودیم مؤمنان را باری کنیم •
• قسم بخداوندیکه جان من در پداوست که اگر ما چشم باطل •
• بین حقیقت ، طر شوی رضا میدهی که در راه خدا گوشت بدست را •
• مفروض نیز بر امید تحبیب اگر کل ما علی الارض بواسطه ظلم •
• در این مذهب مقبول شود خون کی ارحمت بها برابری خواهد کرد •
• یا بک آیه که بطریق خداوند نازل شده •

• امر الهی به تنهی درجه عظیم است ، ما بن امر باطر ما بن چنانکه •
• باطر بودی ، خدا احساسی قبل از کاطم دشتی چه اگر ایستود و مکر کمی •
• بسیار دور از حقیقت واقع شده و اگر میخواستی ادراک کمی کن •
• عمل (۱) را بخوان که مرکب از هفتصد سوره است و نور الهی را در •

(۱) - معلوم شده که مقصود کدام کتاب است و اگر صحیفه عباد

باشد هفتصد سوره ندارد (م)

- «آیات آن سوره مشاهده کن لا اوتیك آیه الا معكی است در این عالم ،
- نفسی و صل شود بمقام عالی که من بآن وصول ، مقام بدو آنکه
- کسی او را تعلیم داده باشد یا آنکه پیش خود شکست علمی برداشته
- باشد ، یا تمام نفوس درخوانند درمی فهمد ،»
- «هر گاه کسی تذکر کند و عظمت جد و رب را بفهمد و اینست آیات
- الهی را بسند هر کس از مذهب جدا خارج بخورده شد ولو آنکه
- بدش را به قرائن علم : خود برادر نمیداند کمی فکر کن و دقیق شو
- ۲۹ حرف الهی در دسترس تمام عالمین هست ولی هیچکس قادر
- نیست که معاد آیات من آید بآن معاند ولی من آنهم را گواه قرار
- داده ام بر کن من علی الارض ،»
- «آیا نوه هر گز شنیده از آعمد خلقت آدم تا امروز يك کسی چند
- سطریری روی ورق کاغذی آورد و این ورق گواه هوری باشد برای
- تمام موجودات ارضی و سماوی ، البته هر گز چنین چیزی نشنیده ای و
- قسم بذات احدیت که سیرت و بر نشنیده ای ، تحقیق ثمره خلقت
- خداوند همین است و این ثمره در اعلی عنود هست است ،»
- «بی این مسئله ای است حائق الماده و حدرج ادر سوم عادی که
- حروف الهی در تمام نفوس باشد و اگر کن جمع شود و موافقت و
- معادیت بکدیگر بردارد قادر بر اثبات آیه عابد آیات من بیستند
- پس این برول آیات آنرا بشری بیست اند کن نفوس اموات اند و آنرا
- الهی را درک نمیکند و مرع خود اینها را آنرا بشری تصور میکند ،
- که بیکه يك صفحه از کتب مرا بخوانند و این آثار الوهیت
- را کتب بنمازند عباداً در سطر خود دید و این حق عابد حیوانانند و
- حیث است کلمه حیوان میر بر آنها اطلاق شود ،»

« ایها حرم و شاید گمراه تر چه غرر بر هفتاد مرتبه در روز جدا »
 « را مسیح میکند »

« پس دروغو از این عوس حیوانیه و از اعمال و کردارند آنها »
 « معرودن مانی زیرا که اگر جداوند بخوانند بعد از موت درك خو هد کرد »
 « عهنگین مانی از اسکه بورا باطر جعازت میگردند عیسائی »
 « باستیزاه و باسرا گفتن آنها یکی (چه اسلام باشد و ایل وود غریب »
 « شده است) حدیث »

« قسم بعدائیکه مرا حلقی کرده است سلمان علیه السلام بر ماه »
 « و خود قریبی که بحق داشت در بطرف غوس مدینه حصر تر از تو بود »
 « و کرکن با روزهی که کسی رویش اوزا گرفت و باز گفت آنچه گفت (۱) »
 « هرگاه تو زیارت سلیمان حیوانی که امام برای او نوشته است »
 « آنوقت قدر و میرات او را خواهی داشت و اگر نه و بده مانی چند »
 « حمله آرا من در اینجا برای تو میبوسم »

« سلام بر تو که از گروه شیاطین گمراه گرفتی »
 « سلام بر تو که از روی رسی حرف ردهای »
 « سلام بر تو که از شکسته و آرا ملوک دك مددی »
 « سلام بر تو که حق گفتی و مردم آرا کذب پند شدند »
 « سلام بر تو که در طریق جدا ابتدای و در این راه مسافرت کردی »
 « خداوند از اعمال و رفتار تو در میان ملائکه آسمانها ملاحظت »
 « می کند »

« هرگاه مردم تو را میساختند و مقام و منزلت تو را میدستند البته »
 « (۱) - ماو گفته است کدام يك از این دو شهر سب رویش بود »

بی اندازه نورا دوست میداشتند

اما تحقیق کسانی که مواسرا میگویند البته آنرا بخود میگویند
و سحر به میکند مگر خود را اما تو در مقام معرفت الله محکم باش
و نظر مکن بر تمام سطح ارض مگر آنکه آنرا در آن
بداری چیست گاهی در آتش حشم است و گاهی در آتش ولع و حرص
این عوس که نظم حقارت تو میگرداند پیرو در گار تو میر آرد
میرساند و بر آن که اگر عظمت خداوندی قابل بود به این اطاعت
میگردند به تدبیری تو باید خود را چنانکه هستی بر درك شادی و
حشم و حسودت شیطانی بر سر و بر آن که عوس پس ارض بالضروره بایستی
هیچ دور باشد که هستند و رهین نقطه نظر بود که سید کاکلم رشی
(من مدعی و) در عسر حقه تحیه راجع بلارض مقدس یعنی نجف
و عوس آن فرموده است آنها در روز و عاق راسخ و مستقر هستند
خداوند آنها را برای رفتن بدشت با صاف محذرت گرفته اند باید

یکی از خطای که من امر میگویم این است که باید هوطنان خود
و دوست داشت ولی تو آزاد هستی و من چون نورانی و دوستدار میگویم
که هر کس نورانی دوست ندارد خود را دوست داشته است و اگر من نورانی
دوست ندارم فقط برای شخص دوست ندارم و از خدا میخواهم که تو
را بداند و هموار آید و از خدا و از دشمنان و از دشمنان

حقید وجود تو با بیانات برای خداوندات تعجب باید بر سر است از
آن چه چه آنها مقام و مرتبه علی و را خوب میداند ولی سایرین
نمی دانند اگر عالمی که در طوس است (مشهد) و اشته آن در میان
علیای شعله میدانند چند مرتبه آنها نزد خداوند میداند اگر
است میاورده الله هرگز مرا رها نکرد و از من جدا نشدند تا

موفق که روح اربدشان مغلوب سایه، و اله حنی است که کر
تمام موس تأمین پاسد همه میآید و در جوار من رنگانی میگذرد
اگر من بر مسد تدبیر و عزت جلوس میگردم میباید که چگونگی
از مقابل من قرار میگردند ماسد خرفهای متوحش که از جلوی شیر
براز میکنند. (۱)

هرگاه تصور میکنی که خروج تو از شهری که در آن هستی
بهر است از آنجا خارج شو و قلب خود را حتی الامکان آرام کن
من از امام رب زیارت کن و اقوام خود را بر او طرف من دیدن کن
و بیعت سلام مرا بر سر و لی شهری که من در آن هستم مرا آموزش مکن
و وضعیت مرا بر مرا آموزش مکن و هیچ مرا آموزش مکن که امر من
غریب است و همین اجتماع شیاطین را بر مرا آموزش مکن.
و اگر بهر میدانی برو با صفا و کوشش کن معاونت مومنین
با همدستی برادران دینیت زیرا که نفعی دادند آزاد آنها در برد
خداوند کاری است بزرگ.

نظر کن بقوت قلب من و قدرت تدبیر من که در شهری که
هیچکس اعتقاد بسید کاظم داشته ندارد امر من بلند شد و من خود را
حفظ کردم به پنهان داشتن نام خودم آنهم در موقعی که رؤسای شیعه
همه گرد پا را کشیده اند در آرزوی این مقام (یعنی مقام جانشینی کاظم
را بصفه رکن داعم) و این امر را استوار کردم که من پس از کاظم
باب الهی هستم و یک کتاب و یک رساله با آنها ارائه دادم و جمعیت
زیادی امر مرا قبول کرد بعد از این شهر (شیراز) حزم زیارت

(بیت الله لحرام حرکت کردم و اگر پس از حرکت من کسی نام مرا)
(ظهار نکرده بود هیچکس آزادی میرسد ولی کسیکه)
(از مومنین من مرگ این اظهار شد و نزد خداوند گناهکارند و)
(ما بر این رسید آنچه رسید)

(پس فهم که باید در امر خداوند بر احتیاط قدم زد زیرا که)
(ماین عذافه کسانی یافت میشوند که سخن يك آیه ایمان)
(میآورد چنانچه علی ستمی رفتار کرد بدون حواستن گواه)
(دیگری).

(سلام مرا بول کسی (۱) که ایمان بکتاب آورد برسان و آنچه)
(اتفاق افتاده بود بگو)

(بسیار متاسفم از اینکه معلم من سکوت اختیار کرده است باینکه)
(فائد است حوادث را عرض شد معبد در سکوت اصرار دارد و اگر)
(من امروزه هیچکی ارشادگر دارم بودم چنانچه سابق بودم انتظار)
(داشتم که رحمت و طبعه باید معاونت کند و همین مگر او را پس)
(بود در این عالم و عالم دیگر).

(ایحداى من معاونت خود را رسان زیرا که هیچوقت وعده)
(های خود را مرا موش نیکی)

(آنچه را که سو میگویم بطوریکه باید و شاید اتمام ده (پرا)
(که هیچ چیز مؤمنین من پوشیده نیست خود ترا از جنگهای داخلی)
(و اعتنا شدت بر کنار گیر اهتمام ساختنای مدد خود داشته باش)
(مگر در جایی که ترسی در کار باشد هر گاه تو در این محل باشی و نه)

(کتاب روح ۱ را بخود میرد برا که این کتب مرد کترین کتـب خداست)
 (این کتاب را در موضی که ارشهر بیرون خواهی رفت مظهر تمام علما)
 (برسان) .

(همیشه این امر را در اند مقابل خود داشته باش اگر کسی از بودعانی)
 (بخواند تا امر کن که دعای و هب را خواند و بگو که از)
 (تلاوت این دعا اسبوار باشد که خداوند گناهان او را خواهد)
 (بخشید و آنچه بخواند باو عطا خواهد کرد سلام مرا بوسه برسان)
 (و تمام آن کتاب که تا نوشته و آن کس که نام او را در کتاب مردم)
 (علی سطلی) لوح مخصوص را با صفا عرس همان لوحی که خط)
 (خود نوشته ای و هم چنین نوشته هایی که مفید میدانی با کتاب حسبه)
 (به برد فرست و سایر کتب الهی را بر مراموش مکن)

این حسبه باب در هریک از کتابهایش دیده میشود و کتب
 بیان مثالهای بی شماری از این میل دارد ابداً صفحه بی نهایت مطبوعی
 را قبل مکنم که از کتب خطی دیگری ۲۰ که در کتابخانه خود دارم
 استخراج کرده ام

این صفحه جوی است که در مگو بندر قاسم حسبه
 نوشته شده .

۶۰۰. با اینکه این لوح باید قبل از وفات میرد باشد که من باور میکنم
 و با اینکه معر کتاب روح باید درست باشد زیرا که در این موقع وجود داشته
 است .

۶۰۱. مورد توجیه و چون این مورد ابتدای این صفحه است من آن را
 توجیه نمیدم و خود کتاب که من بعدها به تریج آن می بردارم بول است و کتاب
 مکتبی است .

جواب از ماگو پندر آقسلید حسین (۱)

و بعد تحقیق نامه‌ای که برای فروختن اوسال نموده بودی خواندم
امید است خداوند تر دوا این مصیبت عظمی صبر و پاداش دهد و قوع این
مصیبت و هنگام اقامت اصفهان شیدم این مصیبتی است که هیچکس را
از آن مرزی نیست اشاده خداوند صبر تو را زیاد کند. (۲)
و چون من مرگ را دوست دارم این چهار شعر را میگویم (۳)
ایمیرک که هرگز کسی را رها نمیکنی یا مرا از سختی‌های این
عالم نجات ده.

نوایمیرک عباسی که تمام دوستانم را از من گرفته.
حقیقه من سلامتی کسانی که مرا دوست دارند تو میبینم.
ایمیرک تو همیشه میروی بطرف یکی از دوستان من مثل اینکه
آراشو نشان داده اند. (۴)

۱. پدر آقا سید حسین ع که مشی باب بوده و او همان کسی است که
در مواقع قتل باب را به گفت برای اینکه آخرین آواز سر باب را بیاویهد
بر صافه.

۲. عهده بودم که یکی از فرزندان اوست ع که دو دختر دارد آقا سید حسین که تا به
جودگی داشته است.

۳. باید دانست که موسیو کلا تمام این مطالب و از کتب عربی ترجمه
کرده است و من هر قدر تعمق کردم که اصل آنهار را به دستم و در اینجا نقل
نمایم موافق مشتم و البته معلوم است این ترجمه با صورت اصلی تفاوت دارد.
دارد.

۴. این عبارت منسوب به امیرالمومنین علی علیه السلام است که شباهتی به
عبارت فوق دارد.

الانها الموت الذي هو قاضی اوصی انیت کال خلیلی

اراک بهیرا یا لای احبهم گفت شعر جو کم بدلیلی (۵)

بعضی اینکه دانستم این مصیبت شوارد شده هر دستاچاره
 دادم که ملاقات تو بشناید ولی بواسطه علاقه و محبت مدعی که شخص
 من دارد راضی نشد .

از کسانی که باین ازم (۱) آمده اند شنیده ام که پاسبان نوی اداره
 استوبیر شده ای با برای سورعین بی حسن ۱۲۵۰ اجازه دادند که بطرف
 ارض مقدس برود .

از خداوند مسئلت میسایم که او را در طول راه دریاه خود محفوظ
 بدارد و بوصول حرم جلیل موفق گردد و چون بدانم تو راضی هستی
 این مسافرت را سرادد مرد گترش امر میگردم که اگر خدا بخواهد ما
 من در حضور ذات لم برلی خواهد بود پس بسبب ماو معشرون باش
 چه حضور او نزد من عید تراست از اینکه مرد تو بیاید از حدویدمی
 خواهم که بالطاف خود حرم و پاسبان را ارقلوب مؤمنین دور کند و از
 کرم خود بپش مسافرت خوش مارض مقدس عطا فرماید ۱۳۰

تخفیف در این کوهی که من محبوس هستم خداوند را تسبیح می
 گویم بایک تسبیح متعالی و برتر از هر تحیدی همانطور که مر الهی
 هالتر است از تمام اشیا، با امرئی آسانها و در میس

و قتی که داخل حرم مشوی از طرف مخصوصین سلام بده بامان
 عدل و از آنها الطافشانرا در خواست کرد زیرا که خدا صامست و جواب
 خواهد داد تمام دعاها ی که در برابر این گنبد ها کرده شود و شکی نیست
 که خداوند بوعده های خود وفا میکند

۱۹۵ - ارض ماکر

۱۹۶ - حسن برادر آقا سید حسین بود

۱۹۷ - ارض مقدس یث و کربلا است

و قتی که ملاز احمد بخود مراد و حاتم جدا مرود پس کو چکت
را باوسپاز شاید ایس طعن ملی بعضی طلب او شود (در اشعار من
معمورم که مقدمه خود حاتم دهم که مرا از مطلب دور خواهد
انداخت

و طرعی هم من داشته حد کلمه هم در باب ۱۰۰ گویم که جمله
نوم کتاب مرا تشکیل خواهد نمود ولی خود را ناچار می بینم که گفتنی ها را
بگذارم تا انتشار بر حه باب عربی

پس برای من وظیفه بسیار است که درصمیم قلب و دوست
خدایع و خوب خود و کاس Jules Quintin شکر کنم از
رحمت بسیارینی که تعلیم نموده و علاقه اس کتاب را اصلاح کرده است و
الته بن که آسانی بود من و او بسیار مددیم که چقدر رحمت و رحمت
در اصلاح اس کتاب بعد نموده اب ولی هر قدر رحمت و رند بود شکر
من سر داند و اس تسکر اسپانی ندارد

۱۰ - بنفیدمن بیان فارسی باقیام در ما کو تحریر شده است ویرا که
اسارت و حسن باب و شرح صدماتی که با و رسیده در سه جای آن کتاب دیده
میشود

دومینو بیگلا تمام صفحات بیان مراد که در آنها اشاراتی بعضی و
اشارت باب هست خود را همین بیگله و نیز شماره صفحاتی که اشاره بشماره احمد
احسانی و سید کاظم و شی و زیارت میگه دارد همه وادرا حاتم نشان میدهد
اوام چا بعد مومون بیگلا در صفتی چند از بدایش دیده و من و چگونگی آنها
بخت میگه و مخصوصی مقدمه است برای اروپاییان که بداند هدف باب از کجا رفته
میگیرد . . .

اصلام شیعه با اسلام ایران

فصل اول

قرآن - علی جانشین محمد

درم باب و بلندی آئین و علم لدنی معجزه آسایش را سایر عقیده
یکه هر ایرانی سبب بر واقع بین الملل و کامل مطلوب باشد چون عمومی
و اعیان صحیح و درست دستور کلی همه بگرددگر را دوست بدرید
نیتوان عمومی فقط از روی نوشته های خود سید علی محمد و سر وانش
تعریف و تصریح کرد .

از کوششهای حیرت آوری که این متجدد عمل آورد میتوان
بک صیورت جامع و کاملی بدست آورد مگر باید آشنائی عمیقی با
اوضاع اخلاقی که در میان آنها صورت هم و مذهب مسلمان شده ، بشود
و تغییرات تدوینی میکند

من مخصوص توجه خواهم داد را باین سه کلمه ، مذهب مسلمان
شیعه ، عصب میگویم زیرا که نامه ، مولا چس تصور میکند که پیدایش
مذهب شیعه مسلمان باین جهت بوده است که بر بیها انویکتر و عمر
و عثمان را عاصب میداند در صورتیکه سی ها این سه نفر را جانشین
و اعیان محمد تصور میکند هر گاه متعدد باشیم اختلافی که امروز
اینقدر عبقانه این دو شاخه مذهب از یک سر را جدا میکند همین باشد
اشتباه بزرگی گردانیم .

شماره عند آنها معمولاً میگوید که مرا آن همادهر از عطی دارد علاوه
 خود پیغمبر سر گفته است و اینکه من کلید را فقط مکسم از آن
 هفتاد و دو معنی از ده میگوید (حدیث) هرگاه در اعتقاد مسلمان وارد شوند
 که سوخت آن و آن کلاه داب احدیت است خود آن بیجی که بلافاصله
 از این عبیده استخراج میشود و میخورند و باید است مرا آن که کلام حدیثی
 است برود و ظهور مستقیمی است در عقل و علم حدیث و با آن ظهور عقل امیحه بلکه
 علم آن علم و عقل است دانشمندی و عقل حدیث برود زمان و پیغمبر
 موافق پیغمبر مدر است و در میان پیغمبر و خود است آن لازم است
 پس بالمسحه علم و عقل مسحه بوجود است و سایرین مانند داب و
 بی مسحه و چون مرا آن ذراون بالا و وجود داشته و عطف ظهور
 نشان آن در زمان محال است کرده است و هر یک که علم حدیثی است
 بالذکر و در حدیثی است علم علاوه است یعنی علم علاوه را از حدیث مقدم علمی
 حاوی بلکه هر کسی است از علم علاوه سایرین مانند علم علاوه را از
 شد تا شواهد آنرا میدهد

در گفته هر بعضی و بعضی چنان حدیثی است برود و آن است
 و در حدیث برود است بعضی است از حدیثی به حدیث علوم و بعضی
 برود و در حدیثی در علوم حدیثی و است و حدیث که حدیثی و شرف
 است و حدیثی در حدیث و حدیثی و حدیثی و حدیثی در حدیثی و حدیثی
 حدیثی در حدیثی حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی
 حدیثی در حدیثی حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی
 حدیثی در حدیثی حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی

آن حدیثی در حدیثی حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی
 حدیثی در حدیثی حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی و حدیثی در حدیثی

و کلمات را شهید کرده‌اند و چون داری این اصول و معانی که آنها را علم مسامع بوده‌اند به‌تألیف غیر منرفقه و مسافر عجمی بر خورده‌اند.

حال استعمال شده در قرآن حیوی نشان میدهد که معنی در افکار قرآن خود را جمع شعب مختلفه معلومات اساسی سپیده بوده‌است. پیکان کشف تدریج نجومی که تا آنوقت تصور کسی پامنه بودن و بانی آنرا داشت که این تکوین عالم را که در قرآن است مکتبی حرام کشف و محقق در انگیزه موافق بوده است که افکار متوجه این نکته شده که علوم اساسی را با علوه الهی موافقت دهد و بک تفسیر ماهر به‌ای خیلی رود موجب حل مسئله گردید. اما بدلائیل بسیاری هم در رد حلف عالم را تغییر نکرده‌اند بدوره های مختلفه‌ای که منظومه شمس حل از ظهور اسلام در سطح کره ماضی کرده و با سکالر مسب بقرآن غیر ممکن بوده بلکه برعکس بسیار هم آسان بود تا با دلیل که ائمه پس از آنکه مجبور شد سربلای فوق العاده علوه اروپائی غترای نماید مگر بیانات کم و بیش سنده‌های افتاد و عیب کرد که مثلاً راه هن با کشتی های بخاری توسط محمد پیشکونی شده است.

پس ابرایها بر خلاف جهی که باید بروید و پیونده و مظهر بی‌شک احترام و هوومسی که نسبت نکلمات قرآنی داشته در توفیق مایه بودند و طرعی هم‌عینی کردند که همراه و این سبب و غیره و غیره. آخرین دعایق علوم و ادبیات گردانده سایر این دسورات و افکار و غیر قابل بحث تصور گردیده و در روی این خالوده سعادتی ساجده که امروزه موجب بهت و حیرت ما باشد.

ما من باید هم که آیا ممکن این دانشمندی که من به مردم درست بر باب ایرانی توجه شده باشد تردید من باین جهت است که

مثلاً بحکم ملا که منصب مطلق دوالریاستین امتحان داشت زودی از عیایب و عرایب طبیعت برای من صحبت میکرد و میگفت فراط میبویسد که هر گوش بکمال مله است و بکمال بر و چون من با تو توصیه نمودم که هر گوش دندانی را در نفس نگاهدارد و آسرا غذا بدهد و خود شخصه صدق و کذب گفتار خود را تحقیق نماید تعجب بوق العاده ای نودست داد که آیا میتوان در مطلق که در کتابی خوانده است تردید حاصل کرد ؟

من تصور نمیکم که همراه چنین اظهاری کرده باشد و ممکن است این ملا آرا در حاشیه یکی از کتابهای خود یا در تفسیری خوانده باشد

شخص دیگری از طرفداران جدی موالید آبی الخلفه من اظهار میکرد که اگر آجر پخته را در در زمین مرطوبی بگذارند پس از چندی متدرجاً تبدیل سوش میشود و چون من حالت تردیدی بخود گزاف من اظهار میداد که (فلان شخص) این مسئله را شخصه تحقیق کرده است و در در زمین خود آجری را پخته است که بعد آن تبدیل سوشی گردیده بود من عیای حواب در جلوی او آجری را برداشتم و در زیر زمین خانه خود گذاردم و از او خواش کردم که من بعد هر وقت ندیدم من میآید بر زیر زمین هم سری بزند و نه سد که آیا این تبدیل عمل آمده است بانه ولی مصریایکه همیشه اوقات جر را جر آجر چیر دیگری بیانت قسم بخواهم خورد که آنرا عدم امکان چنین مسئله را تصور کرد بانه واسکار من بهترین طریق ده حل مسئله بود برای يك هر ایرانی ما میدانم تصور کرد که چون من پت سات عیسوی هم و انار شوم صاحب عد از کفر من میکنم است در کار حدی واسطه شود این

تبدیل جبل نیامد.

من مثل مدارم در این جا تصور یک مراح باشوحی راه پیدا آنچه
و که قل می‌کند اگر جرئت بیانش را داشته باشم عین عکس دقیق
حالت مکرری عده یشماری از ابرایها است و اگر بیم حسنه کردن
خوانندگان سود مینواسه هر ازها نظیر این مسائل را شرح دهم (۱).

فقط یکی است مگویم که اولی مخاطب من است هر می‌سوف بود
علم فقه جبل متحر و نومی یک ممر طس سود است علومى که در
تفسیر مسند باطن من مقدس بکار میرسد و چگونگی بکار بردن آنها
را بفکر خوانندگان و امی گنارده علاوه آنچه را که من در این جا
بدکر آن برداشته ، حکم علوم دمه را دارد در موردیکه نیسوی
آنها را سزله چینی علوم هم فرض کرد باجه رسیده حدود رمی و طالع
یسی و علم رمل و طلسمات و سایر اختراعات که همه آپ در عداد علوم
محبوب میشوند از روی مسی احد حروف کلمه و تفسیر میدهد و
ممکن است در یک جنبه نام کلمات در هر داده بجای آن کلمات دیگری
قرار دهد

و جمع حروف معرّفه بعضی و سوره‌های من کتابها نوشته
شده و معانی بر رگی درست شده است که از هر طرف با یک حرم
و ولج شدیدی محل آپ میبردارید

آیا چه نوع راهیانی دارند برای راه یافتن در این بنای پیچ

(۱) - علاوه بر اینها اندک از رویاها در سیرت و هم سواد آری الحقه

اعتقاد دارند و اگر احیاناً یک نفر اروپائی در صحبت‌های آنها حضور داشته باشد
و در ایجاب آنها اعتراض دارد آورد فردا باطله‌ای که در شاه‌داران الانداخته
و می‌گویند ، آیا تصویریکه که خدا خلق هر چیزی که خواهد قادر باشد ،

«دو پنج و مدون محرج که راه‌های بهایم بر میخورند و ذاتا بسیر
و معمر خود بر میگردد» تنها فکر و تصور و ذمت‌های تاریک در اینجا
مندان جولان آزادی دارند و سس و «بهم بر حسب ذوق و سلیقه
کسانکه خود را تسلیم بین موع مضالعات می‌نمایند تفاوت پیدا میکنند
هیچکس قادر شفریر و بین بر بحث‌های پر شور و حرارت و جدلهای
داخلی و جدلی و امواج خونهای ریخته شده برای استدلال و پیجمله
معتمد است که می‌گوید «آنها من عبرت و شری هستم مانند شما» (۱).
و بالاخره «با یک ظاهر ساری کاملی ناست میکند که عجم آدمی بیست مثل
ماهیچگونه مباحثه و محاذله نبوده سببه اش شانهت باین اشکار دقیقه
مریض ندارد .

سار همین اشکار است که احداثات عجمه پیشماری حاصل شد
و یک قوه ماعوق این قواهم بود که باین تعبیرات و تفسیرات متن مقدس
حانه دهد و همین دلیل بود که عجمه پیشماری از تفسیرات پیدا شد که
اوردش آنها نایداره اوردش اشخاصی بود که آنها را اختراع کرده
بودند .

بکسر ملا که بواسطه ریدگانی مرتاضانه و اخلاق بساک و سس
آلایش و اشکار بی‌عرضانه و مراتب فضیلت و تقوی شهرتی بهم‌ده بود
یکمده شاگردانی را بدور خود جمع میکرد که بیانات و تفسیرات او
را کاملاً می‌پذیرفتند و چون او میبرد یکی از شاگردانش نایداره کردن
آن مکتب می‌پرداخت هنوز هم این طریقه ادامه دارد و همین استدلیل
پیدایش عجمه و بانی از مرق محلف و نتایج حاصله از عقاید آنها که سکی
منابین یکدیگر است و در صورتیکه همه بر روی یک‌مثال بوده ساختن

و در مقابل حد نصب میکند، قرآن سوره آیه ۶۰، پس اندوختن
دارند که معبد در مسجد نماز میخواند و صاحب بنو اقداس میگردد
سائلی در صفوف مؤمنان راه میرود و صدقه میخواند و هیچکس بنو
سیداد نفرسد بر دین علی و آسمونش بود که میخواست بر کوع رود
با بر این سگشتری که بدست میزد و شب بیرون آورده مثل سائلی
انداخت

و در سوره دانه ۱۶ آمده است (ای پسر شمس آنچه که
بر ضرب حد سوختار شده است در) که اگر سگزار سگهای صبور است
خود را بحد رسد و خداوند بوزار آرمیده است میدهد و ورهشی
کفار هست (۱)

بر آن موقعی در حد رسد که سگزار در حد رسد و در حد رسد
و چون سگزار در حد رسد بوقت سود رسد و بوقت سود رسد
کرد با صاحب و گفت «مر» حاله «لا» میخواند و من خودم مردند
که من برای شما تو چهر عصم میکند که یکی از آنها عصم
دیگری است و پس تو چهر عصم است از آنهایی که آید و در حد رسد
من سید و مکر کند که حد رسد و من چگونگی با آنها رسد خواهد کرد
و چگونگی آنها رسد خواهد کرد از سوچیر هم بوسه و لایه است
هستند تا روزیکه رسد و در حد رسد (۲) پس معنی گردید و مایه که

۱۰۰ یا ایها الرسول بلغ ما نزل الیهک من ربک و ان لم تفعل ما یؤدک رسالت و ه
یصلک من الناس انما لا یجوز القوم الکافرون

۱۰۰ این شرط است دو فرسوس هر چشمة میگیرند پس در مرکز فرانس مادی
جانی مشک دو پایه در حد طلوع و در روی دیگهای طلوع فرانس در حد
صیبا میگوید که آن کوثر (علی) رسد شهر طلوع و خودی تر از حد رسد

این دو چیز در میان شما باشد گمراه نخواهید شد .

پس از آن پیغمبر اسحق کرد (خدا دوست من است و من دوست تمام مؤمنین)

بعد دست علی را گرفت و او را مقدری بلند نگاهداشت که پاهای علی بر آوی پیغمبر می رسید و فریاد کرد هر کسی که مرا دوست خود میسازد دوست علی است ای جدای من دو . بدار هر کسی که او را دوست میسازد و معروف بدار کسی که دشمن او باشد معروف . کسی هر کسی

صورت این خط سه هزار سال راه است و عمر من صد سال و میلر است از نوشترگان حواص (حوری) ۱ . خط در جدول مصر محمد عربی در د و دو جنوی آن مصر چهار سوره ای نصب شده که دارای کبیله ربی است

۱- او سکر ساهی اشخاص مضح و حق حواص

۲- غیر ساهی شهداء و اشخاص متقی است

۳- عشق ساهی همرا و شعاس میو گن است

۴- علی ساهی جنگجویان و مدافعی خدا که با کلاه جنگیده اند

آدمیه هائیکه عدد آنها بشماره ستارگان آسمان است در کتب و حواص کوثر ردیف چیده شده و گنبد هائی از بافت و مرجان در سواحل این شبه ساحه شده که میلر اند از طبعوری که برگرفته خبر میباشند یکی از این صورت میگوید دوسه عدد خود در چپائی گردش کرده که او بعد در زیر ساجده و نور چشمه تسبیح آشفته (کلبه سیم نور آن در سوره ۸۳ آیه ۲۷۶ ذکر شده) اکنون از گوشت من تناول کن و چون مؤمن عهد بخورتن میکند مرغ بود در جنوی پای او سادته شکن يك عدد عطا می نماید و چون مؤمن عدا خورد استخوانها بهم متصل میشود و مرغ در هفت طیران میکند

(بهشت محمد ۵۲ پارس فلا مار بون Alric)

که در حضرت معصوم است نه هر کسی که میگوید او را پست نماید (۱)

(۱) عن محمد بن یونس المجاشعی ان استاذکرمصی او معذرو
 حضرت اسدالله الثالث باقی عصر آن گریه می نمود و می گفت و رسول
 و لدی آسمان را می نمودند و بپوشانیدار کوفه و هم را گفتند در شان
 عالیشان شاه مردن بزرگ گشته و سب بردن آنکه زوری سید عالم معاذ
 کدرده اصحاب نادان بود و اشتغال داشتند و نهانی در میان صفوف
 می نشست و سؤال می نمود و هیچکس چیزی ندانده و چون بزرگ
 امام بختی رسید آن حضرت در رکوع و در اکثری نقره که در دست
 میزد و بود بر دوش گرفته سر در میان انداخت

دیگر آنکه آورده اند که چون حضرت رسالت پناه می از حجه الوداع
 می گرفتید بمصر می رفت (۲) رسید آن آیه بزرگ شد که ایها الرسول
 بلغ ما نزل الیک من ربک ایضا و رسول الله ص در اسموعیل مع بر
 پیشین ندانده روی صاحب کرده فرمود مرا معلوم نداشتند نموده
 اند و من حدیث کرده ام و معلوم شد بد که در میان شد و در
 عظیم می گذارم که یکی از دیگر را قسم است و آن قرآن است و
 اهل بیت می کردند که بعد از من با من در امر عظیم چه گونه سلوک
 می کنند و رعایت من چه چیز است و خواهد آورد و آن در برابر
 هم متعین نخواهد شد و در ذکر حوس کمتر من رسیدند اما مادام
 که دست در دامن دو امر میزد که میگردید نگاه فرمود بدینکه
 خداوند تعالی مولای من است و من مولای جمیع مؤمنان نگاه دست
 علی مرتضی را گرفت چنان برداشت که قدمی امیرالمومنین برانوی
 بقیه در زیر صفحه نهاد

مؤلفین دو کتاب موسوم به شرح الامار و اعلاها لوزی بر این مصلحت
 و طریق ذیل نقل میکنند .

و فیکنه سیدامکان مدیریت رسید از هر کوب خود پدیده شد و
 امر کرد معنی را در بر در حقیقت پاک نمودند و تمام چهاردهی شقرا را
 آوردند و دردی هم چیدند پس از آن اشاره نمودن کرد که بعد از بلند
 اعلان بعد از آن جمعیت پراکنده جمع شد و بعد از بالای چهارده بر آمد
 و علی را نیز سرد خود خواند که بالا رفت و در طرف راست او ایستاد
 پس از احمد و علی پروردگار نموده چنین گفت رحلت من رده است
 است زیرا که جدا از من متعلق مرا سرد خود میخواند ولی هنوز در دواست
 که از شما جدا شوم را می شنیدم دو چیز میکنند که اگر شما دائماً
 با من دانستی داشته ، سید آنها بر شد ، را در صراط مستقیم بگذر
 خواهند داشت و آن دوچ را کتاب جدا جدا نموده من هستند این در چیر
 بهم پیوسته و لا یفوت عیاشی در آنکه بایند و در دریاچه کوثر من
 ملحق گردید و پس از آن گفت آری من بر دیگر مؤمنان را پس آنها
 نیست ، «قرآن» جمعیت خوب داد ملی ای بعمر (۱)

سید المرسلین رسید فرمود من کتاب مولا و اهل بی مولا اللهم و اهل من
 و اهل و عیال من عیال و اهل من بصره و اهل من حیدره

و رواست حدیث بیع الامار و اهلها لوزی چون سید عالم غدیر رحم
 رسید فرود آمده فرمود : در در حقیقت آن موقع را معنی دادند و
 بالاسمهای شتر را جمع آورده بر نیز بگذرد که آمد آنکه بشارات

(۱) - پس بعد از آن که رسید به غدیر خم و فرمود : اللهم و اهل من
 و اهل من عیال و اهل من بصره و اهل من حیدره و اهل من عیال و اهل من
 بصره و اهل من حیدره و اهل من عیال و اهل من بصره و اهل من حیدره

آن سرور مؤذن ندا کرد که الصلوة الجمعه و برواضی حی علی الصلوة
حی علی حشر العمل خلق مجتمع شدید و رسول ص بر بالای پالانها بر آمده
و علی مرتضی فرموده آن حضرت بر آن موضع بر آمده در پهلوی راست
آن سرور ایستاد حضرت ختمی پناه برین حجة بشکر و سپاس الهی گشوده
خلافت را نصیحت فرمود و ایشان را در قوت خود حرد داد و فرمود مرا
بدارغا میخواسد و رود باشد که احاطت کنم و از میان شد بیرون روم و
در میان شد در چیز میکند رم که اگر دست در آن دید کمرا میگردد
و آن دو جبر کذب خدا است و اهل بیت من و این هر در از هم جدا
نگردد تا در لب حور کوثر من رسد

پس آنگاه فرمود ای گروه مردم (الست اولی بکم و بالمومنین من
اعلهم) آبا من بیستم اولی از مؤمنان منهای ایشان همه گفتند بلی یا
رسول الله

فرمود من کنت مولایم فدا علی مولایم در حدایا دوست دار هر که
علی را دوست دارد و دشمن دارد هر که علی را دشمن دارد و فرد گذار
هر که علی را فرد گذارد و یاری دهد هر که علی را یاری دهد پس فرود
آمده در حجة حاس نشست و فرمود تا علی مرتضی در حجة دیگر نشیند
بعد از آن طاعت خلافت را فرمود تا در در حجة علی روند و زبان نهیت
شد و لالت پناه بکشاید و چون مردان از این امر باخبر گشتند امهات
مؤمنین برآمده خانم السیسی برد امام المتقین رفته نهیت گفت و از حمله
اصحاب عمر ابن خطاب گفت یحییٰ بن علی بن ابیطالب اصحت مولائی و
مولی کل مؤمن و مومنه .

دیگر آنکه چون حضرت رسالت پناه میان اصحاب عقد احواف
می نشست میان ابوبکر و عمر براندازی داد و عبدالرحمن اس عوف را با

عثمان و هود و هود و هود از مهاجر (۱) بهم برادری و محبت و امیر المومنین ع
 سر در پیش انداخت بر حاکم تا برود رسول الله شوال نمود که کعب
 میروی گفت رسول الله هر یک از مهاجر را برادری معین فرمودی و مرا
 ذکر می نکردی ^{آنحضرت} برادران معجزیان خود گدازید که مرا از برای
 خود خواستم تا معین من و مو عقد جوت معقد گردد و حرثید مرا باین
 معنی امر فرموده یب تا تو عقد مواجب کنم تا در حقیقت و طریقت برادر
 باشیم و هم چنین سیدان را سبب تا با اعیان المومنین فرمود تا علی ششمی
 سمریه هرون من موسی الایلهاسی بعدی (۱) معنی اعلی است تو من چون
 هست هرون است تا موسی الا اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود
 اگر بعد از من پیغمبری محوث شدی نبودی

بعضی از آیات قرآنی که در شأن شاه مردان نازل شده

«یوهون بالدر ریخاقون یوماً کان شرم مستظراً عفته ان بعد موایس و دی
 یوهیکم صدقه بها ندس اموا الیموالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»

از حاکم بن رید ^{آنحضرت} جمعی هرون است که گفت از حاکم بن عبدالله انصاری
 شنیدم که چون اس آیه نازل شد گفتم رسول الله صحاب امر کیستند
 که جدی مدعی اطاعت ایشان را در ساعت خویش و طاعت رسول خویش
 و هرون ساخته فرمود هم حلقائی من بعدی با حاکم و تمهالندی اولم علی من

(۱) مهاجر کسی که همراه از پیغمبر از مکه مدینه هجرت کردند
 (مؤلف)

(۲) سیدها من جمله را صدق خیرین معنی میکند تا ای معنی تو
 برای من مثل هرون مدعی برای موسی است بعد از من و پیغمبر نخواهی بود مؤلف

و عسنة كاتفاغ الناس بالشمس الذين يعقون اموالهم بالليل والهم لسرا و
علامه السابقون السابقون اذ كنت المعربون

در کشف القمه از این عرس مردی است که بعد از مرگ این آید از
رسول الله سؤال نمود که کیست این حدیث که محبت این بر خدا واجب
است آن حضرت فرمود سه نوبت علی و فاطمه و زهره پسرانشان

در اقامه عرس کردند که گفت رسول الله ص در میان ما نشسته بود
را که عرسه که در آنجا محبده بود در آمد و قال السی و علی و اباقت
فی البیت قال ادعهم لی و فاطمه در گشته علی ع و حسن ع و حسین ع
نزد آن حضرت آمدند و چون رسول الله ص ایشانرا دید کسانى را که در
وقت خواب بر خود می پوشید بر خوشی و علی ع و فاطمه ع و حسن ع و
حسین ع پوشیده بعد از آن فرمود اللهم هؤلاء هم منى و احب لى اهل
البيت و اذهب عه الریح و طهرهم تطهیرا و قال الله تعالی هذه الایة ما یرد الله
لیذهب عکم الریح اهل البیت و طهرکم تطهیرا و اینى چون ام سامه
این دعا شنید گفت یا رسول الله منى اهل بیت تو بستم آن حضرت فرمود انک
علی غیر (۱)

(۱) مؤلف این آیه را برادر آن اهل میکند و وفور می بیند

ولا یخرج منک الیه الا ولى و منى الصوره و الرکوه و احب الله و
رسوله انما یرد الله لیدفع عکم الریح اهل البیت و تطهرکم تطهیرا
خود این آیه را نمی نویسد ولى ایضا و ترجمه اش را ایراد میکند

بعد از آن در آن ایام خودتان و تحولات زمانه های گذشته را بدانید
مسلک میکنید ساعات سائر ملاحظه کنید و صدمه بدهد و طاعت کنید خدا
و رسول او خدا بیحواله مگر بکه ساعات و اوشما و احاطه باوده شده و
که و برای شما بت طهارت کمالی بسمی کند (۲)

دیگر و من از این من مثنوی لیسعه اسعد مرصده در شأن شده
مردان بزرگشته و سبب . من آنکه چون کفر فساد رسول الله کردند
تبعصرت از من که مخرج بود . مرصده حسین علی ع در حقه خویش
خواهید که گفتار تصور . اسعد که رسول الله درم ل است و چون مصلی از
شب گذشته بود سید عیدیم رزمکه بر روی رفته . (۶) از سید و مصلی
گشت ابو حیل (۶) و ابولهب (۳) و یوسف و عمرهم در خانه آن عصر
را شکسته . درون درون علی . مصلی و حقه خویش مرصده بر سیدیم
که مرصده کین رت خویش داد که شما بهتر داید که شب بطلب او برو
وردماید و چون مصلی ع من خود را فدای رسول الله (ص) کرده و این
خواهری را و صد شد من آیه در شأن و بدل گشت

به دیگر اهل کان مؤمنان کان کفر لایستور اهل عصر
در سب بر دل این آیه آورده که یوسف . مصلی عید علی مرصده ع و
ویدس عید من ارمیله مراعی واقع شد و لید تا عصر . کتب و مصلی
بانی که بود و نوداحس مصلی و لید و سبب من فصیح تر و تر تراست شده
مردان جواب داد که اسکت و کت و سبب و جواد و تعالی عید تصدیق
علی مرصده این آیه مرصده

و هم چس که من کان به هو مولاه و حیرل و حیرل و حیرل المؤمنین گشت
از امام اسعد مرصده .

و مصلی عید مرصده مرصده که چون کریمه . اوقات ویدس
و لکل قوم داد بدل شد شارب مصلی عید مرصده که رده فرمود که کت
(۱) نور عید اسعد ارکوه بود که در سبب مصلی عید مرصده که مرصده
مقابل مرصده (مرصده) واقع است و در مصلی عید بود که مرصده پس از مرصده
مرصده . یوسف مرصده و مرصده شد . و لید و لید مرصده مرصده و بود
خیه باورنی در سبب ۸۱۹

پیتدی المپتدون بعدی

اس بود عازم بلاصحت علی و هندی ابن عازم مسلم است که
 من میتوانم خودداری کم از نقش داستان کوچکت ریزر که بهوی زرد
 موزی ایرانی را شدن میدهد

(۱) - ابو جیون ابن هشام ابن لیسره رجوع شود بکتاب دمل

Ibivei - Albi chronicon

جلد ۱۳ من ۲۱۵ سطر ۱۶

Tabari Chronique

جلد ۴ من ۸۲ ستون ۲

Causain de perceval hist des Alabes

جلد سوم من ۵۲۷ ستون ۲

Aboulféda , Vie Mohammad

صفحات ۱۷ و ۱۸ ۱۰۹۳۹

(۲) - ابو لیب عبدالعزیز بن عبدالعزیز که عیوی عیرونگی اوسعت
 برین دشمنان از بود خلافت اندس من مسکه که روزی عیوش را اسلام
 دعوت کرد و مستعین را دانعام لیبی تهدید مسکرد بولیب بله شوگفت
 د ای بدعظ بدین طریق تو ما را بدعظ خود دعوت مسکنی ؟ و اصافه
 مسکه که در عیسی موع بود که سوره ابو لیب بالهدم بارل شد مسکت به
 و لیبو رش امه حیل (استخراج از اوا عدا رندگی بعد) ترجمه

Noel des vergers ibn - el Athir chronicon

جلد ۱۳ من ۵۶۳ سطر بالی

Tabari chronique

جلد ۴ من ۵۸۱ ستون ۱ جلد دوم من ۴۰۶ و ۴۰۵ و ۴۲۷ و ۴۸۸ و ۵۱۵

Causain de perceval

تاریخ عرب جلد ۲ من ۵۲۸ ستون ۱

نکته طیب ابرامی دودی مدیدن من آمد و در آقیانه شانی و
 چهره خدای من گفت «مژده حیرت خوب من از منابع موهبی شیدم
 که سلطان قسطنطنیه دودی پرسید علت اینکه همیشه روزی دیدی
 عذاب «الیان» (۱) میروند چیست ؟ و چون به گفتند بیان مفصل تری از
 از همه پایه اسلام خواست و امر کرد بهر صانع برای او توضیحاتی بدهد
 همیشه مطلب برای او کشف شد فرید کرد پس در اینصورت علی
 حاشین واقعی پیغمبر است »

علمای سنی با اجماع و ترشرونی جواب داد علی و سلطان گفت
 «اسکما من شیعه خواهی شد و تمام «موجودید شیعه شوید و ... لاجرم
 طیب پس از نقل حکایت فرید کرد «در اینصورت بعد از صاحب
 اختیار عالم هستیم »

خلاصه از بد معنی شیعه است که به تصریح و توضیح اینقدر آشکار
 چشمه را متأثر نکرد حتی بعد از هر کیمیم که بی بیستی تمام سلفان
 گفتار پیغمبر را نصب العین نمایند و علی را خلافت قبول کند

(۱) - کر بلا و حضوره که مدارس و اولاد او در آنجا است کر بلا
 نام معنی است در عربی عرب که مشهور شده است بواسطه جنگی که در
 آنجا ... توفوع بیوحت و حسن سر علی کشته شد در دهم محرم سال ۶۱
 هجرت معانی ... (دهم اکتبر ۶۸۰) اس محل ... بر عهده شیعه بسیار
 مقدس است و همه ساله روزی ... میروند این شهر واقع شده است
 در ۹۰ کیلومتری جنوب ... عربی بغداد پیش مدافعی از مدخل ...
 خط قراب کر بلا که مفره حسن و مسعود حسن در آنجا است پس از آنکه مفره
 برین محل است برای سندان شیعه و مسعود است بعد که در معاونت
 کر بلا واقع و مشهد علی است و همین که در آنجا دیده گی میکند را آتش مهم
 بقیه در صفحه بعد

سازمان ابو سکر بخلاف برگزیده شد و پس از آن عمر (۱)

و ذکر حالات عثمان بن عفان. چون عمر این حساب بر حرم
نکرد ابو لؤلؤ از اعلام معیره بن شد بر سر محمود احمد (۲) اصحاب درس
تعیین حلیه و او سخن گفت جواب داد: «به شش نفر لایق مصیبت

مصر و موقوفه حومه و د ساری و ر بی بی شده و صحت میکند که
پس از مرگ چند شاعر را در آنجا دفن نمایند با این دلیل از ایران احمد
اموات مآب حرم میشود حتی اگر بر مکه شیده پس باید معنی که
کشیدای بخاری بگسیختن شهدا حد میکند سار این گریه پل شده
است بک هر صاب بر رگی که برای صحت عمومی خطرناک است و صاعقه
هم وقتیکه بر گردد و نوازند شود. گویا کارهای معترض در هم
شهر است غرضان در مرکز شهر و مع شده و حتی در راه پیرمرد هائی
وجود دارد و صحت آن بمرکز نرسد. حد که دواز برای عمر بود میرسد
صحت عمده مکه که داس آب چند هزاره می رسد و خود در غایت
از تدفین اموات زنده ها پیرنایس دنی. موت در د مخصوص در ماه
فور که دواز می آمد و بر سر معنی سخن گریه و رری میکند و معده شهر
و معنی دیگر معنی صحت و د که مشهد عی در تداست

Vive-de sam - martin

diction , av mot herbela

جلد ۳ ص ۸۹

خاصی ش و کوچکی است در مع ب حد و در نام موسوم است
ری. مکه در مع نام موسی آن جعفر الکامله ماه هفتم و بود او ماه
محمود بن عیاسم ماه چهارم در مع واقع است این شهر بر دیار گاه
مشهور و ابراسها است

(۱) ازین به بعد از معی عبارت رسد بعد از معی میشود (م)

(۲) وجوع شود بکب المعری و اس لا نیرو طری

اما هر کدام را شتر است که بواسطه آنصفت در بعضی اشیاء (شده)
نمی توانیم *

*اول علی بن ابیطالب و حرمن لوراس امر مرا از تدبیر او بخلافت
مانع است

دوم عثمان بن عفان و او خود را نشان خود را دوست میدارد و آن خدمات
را بر مردم مسلط خواهد ساخت
سوم عبدالرحمن بن قرو (۱) حده الامه *

(۱) قرو همان کسی است که در توره نام مرده گرفته مسلمانان
او را برعه موسی میداد گویند چون موسی دید که پسر هاشم میر است
هم شتر را و آموخت که بوسید آن آموخت نروت بدست آورد که چهل شتر
برای حمل طلا و نقره اولاده بود حصی بر آن که مدتی نرو سید شد که
چندین شتر کند صموقهای آهنی او را حمل مسودید اما چون موسی می
سرایین مر کرد که خنرا اموال خود را بدهد قرو را امتناع کرد و بر صدمع
خود شوزید و نهیمهای زیادی آورد (سارمون بذا توانی) که مر دشت بود
سبب اهدار از او سبت سبب سبب ساراس موسی شکایت بخدا برد و
خدا پاد وعده داد که قارون را تنیه سبب بهر طریق که میبخت بداند پس
او را اسب کرد و برین امر کرد که شکایت شود و در آخر برد و برین امر
فورا ایجاب یافت

حردیگر مسلمانان بل مسکند : قارون چون دید که خراسی و چادر
و جان و اموالش در شرف غرق شدن است و خود نیز تاراج و خوار شده است
چهاردهم از موسی پودش خواست ولی موسی موافقت نکرد چندی بعد
براین پیغمبر ظاهر شده و گفت (تو بخواستی این پودش که چهاردهم رو
نفته در صحنه بعد

«چهارم طلحه و اوست کمر است»

«پنجم زبیر و آن مرد خوست»

«ششم سعد بن ابی وقاص پس دید که این شش مرد با هم در امر خلافت مشورت نمایند و بکبر از میان خود در این امر تعیین کنند و اگر هیچ کس با هم در فتوی اتفاق نکند و بکمر بر فتوی آن یک نفر را بکشند و اگر چهار کس بر دانی متفق گردند و دو نفر سر بردارند آن دو نفر را بکشند و اگر سه نفر بر طریقی باشند و سه نفر بر طریقی دیگر، «حسب تعدد» که عدل الرحمن بر عوف و اطراف است مرجح دانسته و ابوطلحه انصاری را با پنج نفر تعیین کرد که موکل از دست شوری باشد» و ایشان را تکلیف نمایند که بر روی امر خلافت را صورت دهند و بعد از مدتی عمر ابوطلحه اصحاب شوری را در خانه جمع کرده هر يك فصلی از مناقب خود بیان کردند عدل الرحمن بن عوف گفت امر خود را بپایه نفر» «تعدیس کنید زبیر گفت من سهم خود را علی تقویض نمودم طلحه» «گفت من سهم احتیار خود را در کف اقتدار عثمان نهادم و سعد بن» «بر وقاص گفت من سعد الرحمن را مفتولی امر خویش گردانیدم عبدالرحمن» «گفت من خود را و سعد را عزل کردم آنگاه عبدالرحمن با علی و عثمان» «گفت اگر من راضی شوید من سهم را قرار دهم علی مرتضی فرمود» «شرطیکه بهوی نفس عمل نکسی و از حده صواب انحراف نیمایی»

درخواست کرد به پیری در صورتیکه اگر بکنده از من خواسته بود قبول میکردم

Noel, dictionnaire de la fable

ص ۲۹۶ در لغت فارابی

و در قرآن نیز در قسمهای دلی ذکر شده است سوره ۲۹ آیه ۳۸ و ۳۹ و سوره ۴۰ آیه ۶۵ و سوره ۷۸ آیه ۷۶ و ۸۲ و توسط ذیلو کتابخانه شرقی در ۴ جلد اول ص ۱۲ در پنج پیکله قلیون

«عبدالرحمن گفت چیس کنیم ای، ما من عهدی دو میان آرید که حالی»
 «سماکید و از حامی عید سته و صبح روز چهارم در قوت عمر (۱) آمدید»
 «مهاجر و اصحاب و امرای عرب در مسجد حاضر شونده» (۲)
 «عبدالرحمن گفت ایها الناس بگویند که سر او در مصب جلالت»
 «کیست» عمار یاسر گفت اگر میخواهی که در حوزة اسلام حلالی»
 «ظاهر نگردد و روح مطهر پیغمبر من خوشود شود یا علی بیعت کن»
 «که امام مام و سرور ایم است و او، در خطری و مفادای اسود آمدی و
 «جمعی از انکار اصحاب صدیق عمار نمودند اما عبدالله بن سعد بن ابی
 «صرح که مرتد شده و حاضر شد و گفت: «چون در در و دهه میگردد»
 «نموده بجهت آنکه برادر ربانی عثمان بود گفت اگر بیل تو آری است»
 «که در میانه قریش مخالفی ظاهر شود» عثمان بیعت «بی عمار»
 «عبدالله خطاب نمود که تو در کدام رعب با صبح و مرشد این ایمان»
 «بودی و میان سی هاشم زسی امیه گفتگو شد عمار گفت یا معاشر اسلامی
 «حق سبحانه و تعالی ما را به سی خود مکرم و بدین قویم عزیز و محترم»
 «ساخت چرا عمار اجابای بنود و دین دیگران معطوف میسازید و این»
 «ما را از خاندن سوب مصر و سی میگردد بید»

«آنکه عبدالرحمن دست علی مرتضی را گرفت و گفت ما علی»
 «تو بخلاف احمی ای، ما من عهد کن که چون این مهم شود رسد ما ما»
 «بکتاب الله دست رسول الله و سیرت شیعیان عمل نمائی» حضرت فرمود:

(۱) عمر دو ۶۶ دی حجه سال ۶۳ هجرت مرد عباسی (۳ نوامبر

۶۴۴) رجوع شود به Jarrel history of the Calips

El Athir bronicon edyt torenberg.

چند سوم من ۲۸ سطر ۱۸ Tabari traduction yotenberg

(۲) شوری انتخاب عثمان حله سوره من ۵۵۰ و حد

«مید میدارم که چنین کنم و حال آنکه علم مراد از سوانح مهمات دحلّی»
خواهد بود

«محابب ولایت مآب بن سخی محبت آن فرمود که مقصود بود در»
«صفت احتم» و عبدالرحمن که بجانب عثمان مایل بود و هوای وی بود»
«بر آن داشت که دست از دست حضرت ولایت پناه کشیده دست عثمان زد»
«گرفته» عثمان مثل آن سخی گفته از گفت آنچه گفتی قبول کردم و»
«عبدالرحمن روی بآ- مان آورده و گفت در حدایب گواه باش که»
«قلایم محبت خلافت را در گردن عثمان بداحتماء» مؤمنین علی ع فرمود»
«که ای- بر عوف عرس تو از این حرکت آن بود مرجع حلیق گردی»
«و این به اول روزی است که شفا بر من علیه گردید و سيعلم الدین»
«معموا ای منقلب بقلوب»

«سب عثمان بر این نهج است که عثمان ابن عفان ابی العاص ابن»
«العیثه ابن عبدالشمس ابن عبدمناف در کیت از ابو عمرو است»
«بیعت از در دوشه عشرین محرم سه اربعه عشرین (۱) واقع شد»
«و در آن روز شصت و نه ساله بود و درده سال و یازده ماه و نوزده روز»
«حلافت کرد و در روز ۲۲ دی چپه سه خمس و ثلاثین قتل»
«فرمود (۲) و در برابر او ابن الحکم بود و جماعتی که بر قتل او اتفاق»
«گرفته بودند» حل و صر و کوفه و حیره بودند و جماعتی از مهاجر و

(۱)- مصنفی چند اونی Wustenfeld مصنف ۲۰ محرم سال ۲۴

که (مطابق است با چپه ۲۶ نوامبر ۶۴۴)

(۲)- ۲۴ دوشه ۳۵ ساله است نا (به شصت ۲۶ ژوئن ۶۵۶)

رجوع شود

«اصدار (۱) بر بایشن متعین گشتند و حیدر او را سه روز در راه ایداختند
 «تا متعین گردید و بعد از سه روز معظم امن حیدر (۲) و عبداللہ اس حرام
 «(۳) میان جیش و شام حیدر او را مردی کہ ایداخته «مقررہ قبیع (۴)
 «مردند و چون خواستند کہ او را در گورستان مسلمانان دفن کنند
 «اصدار مانع شدند و حیدر او را در مقررہ چودین در بن دیواری در زیر
 «خاک پنهان ساختند»

(آنچه دراکه من از دینت المجالی استعراج کرده ام در اینجا خاتمه ییابد)
 پس بطوریکہ ملاحظہ میشود نتیجہ از مذکورات فوق میتوان
 گرفت.

اول آنکہ علی را خدا انتخب کرده است کہ حاشین محمد بشود
 مسلمانان را بعد از او هدایت کرد.

- (۱) - حیدر «صدا بین و حوا و امان محمد کہ او را پس از مرگ ز
 «مکہ در مدینہ مدفون و در جیش با او شرکت نمود»
 (۲) - حکیم ابن حراء ابن حوید القرضی رجوع شود «بن الاثر

Chronicon edit Toronberg

جند ۱۳ ص ۲۴۷ سطر ۶ و جلد ۳ صفحات ۱۳۳ و ۱۵۵

Tubari chronique traduct Zotenberg

جلد ۴ ص ۶۱۱ ستون ۲ و جلد سوم صفحات ۱۳۳ و ۱۴۴ و طبری

- (۳) - ابو محمد جریر مضمین بن یومل القرضی (رجوع شود) کہ معروف

اولی جند ۱۳ ص ۲۰۳ سطر ۱۶ و جلد ۳ ص ۱۳۳ و ۱۴۴ و دومی ص ۶۰۵
 ستون ۱ و جند ۳ ص ۶۱۲ جند ۴ ص ۶۱۱ ستون ۲ و جلد ۳ ص ۶۱۵

- (۴) - قبیع العرب نام قبرستان مدینہ رجوع شود بمکانی کہ اولی

جند ص ۶۹۸ سطر ۵ یا بنی دومی جلد ۴ ص ۵۹۸ ستون ۱ و جلد ۳ ص ۶۱۵

دوم اینکه علی خود را خستادمیدان که در موقع حنیف‌چی داشته باشد احکام قرآن را تفسیر دهد

سوم اینکه -لاخره یکدسته دشمن برسد از قیام میبایست

علاوه این خصوصیت تا زمانی خود محمد پیر -الامیر بود

میدانیم که علی و عمر و ابوبکر و عتبات و اصحاب عمده پیغمبر همه از قبیل قریش بودند و در این از اقوام پیغمبر محسوب میشدند و از طعن و تهمت بیرون بودند و واسطه در آن -که بگر بسته و بهم اعتماد داشتند و همین درستی صمیمی است که آب را بدو محمد جمع کرد در موقعی که او خود در پیغمبری معرفی نمود

اما علی از بدو طعن و تهمت در هیچ رسالت او را قبول کرده بود و نسبت -او یکسوی درستی -الصامه سرور داد و در وقت نسب باو بر خلاف صداقت رفتار نکرد -علاوه اول مؤمن بود و از اقوام نزدیک او .

ابوبکر پیر نزدی این آورد ولی پس کهنوت رسیده بود و در محاطه ابداختن حیات و دارائی و عیال و اولاد خود در راه پیغمبر آبی تأمل نداشت او پدر عایشه و زینب مادر دو پیغمبر او را صدیق اگر خطاب می نمود

عثمان امیر غلام نیز از اقوام نزدیک پیغمبر بود و بعدها در دفعه -اماد او شد و پس از این لقب ذوالنورین (۱) یافت -علاوه با این معبط ها و سی امیه

۱- عثمان این عهد است -رغم دهر پیغمبر -تره -بخ کرده بود و در آن از اینکه محمد اظهار رسالت نماید و از آن -خبر پسری بهم رسد موسوم بقرینه -قرینه

حوشی داشت او نیز از اولین مؤمنین بود .

عنبر بن الخطیب می بعد از دیگران ایمان آورد ولی کاملاً اسلام
نپذیرفت بود و کسی از اشخاص نمیتواند این افتخار را داشته باشد که بعد
از خدمت بر حقه ی اسلام کرده باشد و آسند به را در آنچه عیالک
منتشر نموده باشد .

بهدالله ص ۱۵۳ و ۱۵۴

Suyuti history the caliphs Traduct Jarrett

وقتی که محمد از مدینه حرکت کرده پدر برای عیله کربوایی که ابو سعید
من حرب از شام میگفت میبرد و بعد از مدتی که مرعی بود در مدینه گداز
بود و عیله حاره دانه بود که با عصمه ای زید علام آورد خود بردار
شد و پرستایش کند و فقه در هنگام عیله پدر مرد عیله و عصمه
مشغول مراسم عیله شد و چون از مدائن بزرگ مصلای عبور کرد و دید
مردم دور یک جمع شده اند که فریاد میکرد دشمنان شکست خوردند
عصمه مرد شد مرد ابو سعید مرد من شخصی زید پسر عربی بود عصمه
چون پدر خود را شناخت دوید بزرگ او و گفت « آنچه میگویی حقیقت
دارد » زید جواب داد من بعدا میم

Gaussin de perce val histoir des arabes

جلد ۳ ص ۶۹

جنگ بدر در ۱۶ رمضان سال ۲ واقع شد مطابق با (۱۳ ژانویه ۶۲۴)
پس دو هجری ایام است که در حیه وفات کرد پس از آن محمد یکی دیگر از
دشمنهایش را موسوم به کثوم بنی شوهرد که در در منزل عثمان
وفات یافت در سال بهم هجرت و چون تنها کسی بود که دو دختر یحیی را
گرفته بود و بعد به ذوالنورین گردید

دخترش حمصه (۱) نیز زن پیمبر بود (۲) و خود نیز رقیه دختر
علی بن ابیطالب را تزویج کرد (۳)

۱ حمصه دختر عمر بنو اس الابر ذکر شده است چند ۱۳ ص ۲۴۶

و جلد ۳ ص ۴۹

Edit Torenbergs

عمر دومدت عمر ۷ زن گرفت که سه عر آپ را در ت بررسی گرفته و د
د اسفر و ۱. دسب دختر مطهون ۲. میکهام کثوم دختر حرون ۳. مرده
دختر او امه و جهانوزی دیگر نو مدیه گرفت ۴. ام حکم دختر العارس
۵. حبیله دختر عامه ۶. کثوم الکبری دختر هنی اس ابوعذاب و
مدیه ۷. عسکه دختر زید علاوه نو کسر مدیه هم برویج کرد ۸. مدیه
۹. مدیه عمر اسروغ دختر داشت او اسفر او در سب عبداللہ و عبد الرحمن
ا کثوم مدیه که زن پیمبر و د او مدیه کثوم عبداللہ او ام حکم مدیه
او مدیه و مدیه مدیه او ام کثوم الکبرا و مدیه کسر و مدیه مدیه عبدالرحمن
اوسط او مدیه اس، رحمن جوان و دسب که کوچکنری ولاد او بوده
(۲) پیمبر ۱۵ زن گرفت که ۱۳ عر آپ معاشرت داشت ولی دو
ز مدون معاشرت جواد دگهی نو آن واحد داده و مدیه ۱۰ و گاهی ۹
زن داشت بعد از مرگش ۹ زن از او نامیاند (مدیه قتل زودورد)
زوجات پیمبر به ترتیب زیر است

۱. مدیه ۲. مدیه ۳. مدیه ۴. حمصه دختر عمر ۵. ام مدیه ۶.
حور مدیه ۷. ام مدیه دختر ابوسفیان بن حرب ۸. مدیه ۹. مدیه ۱۰. مدیه

Tabari Chronique zotenberg

جلد ۳ ص ۱۸۹

در مدیه زن او ش ۱۳ اسروغ دختر مدیه گرفت چه دسب به تربیب زیر است
خیه در مدیه مدیه

۱- انقاصه که بواسطه تغییر را ابوالقاسم خطاب میگردید ۲- طاهر
 ۳- طیب ۴- عبد الله که هر چهار درصغر من فوت کردند و هم چهار درحضرش
 هزار در راست دست که زن ابواله من بی زبجه بود ۵- ربه که شد ازین
 عیب بی سولیب و بعد ازین عیبی این عیب شد ۳- ام کلثوم که بعد از وفات
 ربه زن عیبی بی عیب بود ۴- فاطمه که زن علی بن ابیطالب بود درصده
 ربيع الاول سال ۳ مطهر { ۲ اوت ۱۶ پیغمبر دحیر خود ام کلثوم و
 بی عیبی بی عیب برویح کرد که علی او آن ربه دحیر پیغمبر را داشت که
 مقدون ۱۳ ژوئیه ۶۲۴ وفات کرد

مجموع شود ۲ (جند ۲ ص ۲۸۴ و ۵۲۵ و ۵۲۸ و جلد ۳ ص ۱۹۰ و ۶۱۷
 جلد اول ص ۲۲۹

Caussin de perceval histoire des arabes

این مودخ دختران پیغمبر را به ترتیب ویرد کر میکنند

۱- ربه بزرگتر بعد ازین پس از آن ام کلثوم و بعد فاطمه که از ربه
 کوچکتر است

ام فرزیده پیغمبر در صده بود به سنهای ابراهیم که از کبزش مریم
 مطهر متولد شد در ماه ذی حجه سال ۸ هجرت و در سال ۱۰ هجرت فوت
 کرد ص ۹۵

Abol-feda - vie de Nohammad traduction Noel de
 vergers

۳- عی ای ابیطالب در سن ۶۳ سالگی پس از ۴ سال و ۹ ماه
 حلاوت وفات یافت او سر ۹ زن داشت بر ترتیب ویر
 ۱ فاطمه دحیر پیغمبر ۲ ام السبیل دحیر عرم ۳ ربه دحیر محمود ۴ عیبه
 دحیر عیب ۵ ام حبسه دحیر ربه ۶ عوامه دحیر ابوالعاص و دست دختر
 پیغمبر پس عوامه عوامه پیغمبر است

۷- ابواله دحیر جعفر ۸- ام سعید دحیر صامخیت ابیرو لیبس
 در مودخ وفاتش که در ۱۲ رمضان سال ۴۰ هجرت «صالح» (۲۱
 ژانویه ۶۶۱) اتفاق افتاد به عمر او روحتش عیب داشتند از این مراد
 اسما و ام السبیل و ابواله علی دلاوی ۱۵ پسر بود ۱- فاطمه ۲- عیبه
 ۲- عیبه که در کربلا شهید شد ۳- عیبه که در طفولیت وفات کرد

عیبه در صده پند

محمداً نوسيله دنيا بود كه جنگ و فراخ توليد شد عايشه و فاطمه
(بن عايشه) هر دو مرد پيغمبر عزيز بودند و قرب و مروتی داشتند ولي
ماهم خوب بودند و همه كس از گذشتن آب خير داشت و اعمال آنها را
تجمل ميگرفتند و چدين بار پيغمبر سراي آرامش و اصلاح آنها قدم
کرد

—

امام حسن ۱ عباس ۲ عبدالله ۳ جعفر ۴ عثمان ۵ يعني ۶ عون
اريله اسماء ۱۲ و بكر كه در كر بلا هستند
و خاتوله ۱ محمداً كه در عوامه ميمد اوسط ، از اسما، محمداً و جعفر
ارامحه عمر كه دو ۸ سالگی وفات كرد
دوموقتيكه علي وفات يافت ۱۴ مرز بد سرش در ملك حيات بودند
دختران عبي هم كه مد از وفات پدر حیات داشتند ۱۹ نفر بودند به
ترتيب ديرو:

از فاطمه ۱ ديه كبرى ۲ م كلثوم

از ام سبيبه ۱ ديه كبرى كه زن عمر حليمه شد ۲ ام حسي

از ام حبيبه فقط يگنفر كه دقيه باشد

اين پنج دختر از زين مر تولد يافته اند كه مادران آنها مشهور اند
سيره در ديگر دكسرن تولد يافته اند بفر ديرو

۱ اماني ۲ ميمويه ۳ ديه صبرا ۴ ديه صبرى ۵ فاطمه ۶ امامه

۷ حديچه ۸ م سبيبه ۹ ام الكرم ۱۰ جنا ۱۱ ديه ۱۲ م جعفر
۱۳ ام كلثوم صفره

دختر سه ساله ي سر داشت عساة به عرب كه از مذهب دختر امرو

العبيس بود

(طبری ترجمه زنا سرك جلد ۳ ص ۲۱۱)

پس از وفات محمدص (۱) موقع بحرانی پیش آمد: انتخاب موسکر انقلاب و قلب علی و مخصوصاً فاصله را متأثر نمود خوشحانه و طبعه میر کمی بعد از یحیی و وفات یافت (۲) و علی با خلیفه جدید ساخت اما از هر طرف انقلاب دشواری توایند شده بود

اگرایی که به بیرونی شمشیر کردن بر بر مار اسلام گذاشته بودند تدریج شروع ترك اسلام نمودند و قبیله چندی به بت پرستی خود عودت کردند

در مقام این اوضاع و پیش آمدهای سخت و دشوار اسلام که اغلب اصحاب ازبه و مهاجر بودند فکرشان منحصر شد به حفظ مذهب جدید ما را این ازهم دیگر نگاهداری میکردند

اریم آنکه کینه و حسد آنها سبب صفتان نبود از اظهار هوس هاییکه در قانشان بود خودداری میکردند و شکایتی از حرمین و بنای خود نداشتند و انجمن آنها عدلی محکم بود که در دلسله در پاره سبب تمام عربستان و فلسطی از شام راجع نمودند

در موقع ترك موسکر (۳) کارها در اصلاح گذارد و فتوح آن جدیدی بقلم و محمد اضافه شده بود

اسموات پیغمبر در ۱۲ و ۱۳ در سم الاول سال ۱۱۹ هجرت مطابق با دوشنبه (۸ ژان ۱۸۶۳) واقع گردید (تاریخ عراق تألیف Cassin de perreval جلد ۳ ص ۳۲۲)

۲- طبعه ۸ ماه بعد از پیروزی بود (رجوع شود بترك فوق جلد ۳ ص ۳۳۹ و اسامیه سالنامه جلد اول ص ۲۰۶)

۳- موسکر ما سال ۱۶ و ۲۲ هجری القامی سال ۱۳ هجری در گذشت مطابق با ۱۷ - ۲۳ اوت ۱۸۶۴

عمر که حاشیای ابو بکر شد مست بعلی احترام زیادی داشتند
علی احساس میکرد که مدت طولانی از جمعی خود محروم ماندند و
انتخاب عثمان به حاشیای عمر بر همد فطرت آبی بود که صرف سرور و
ریخت و قلب علی و فرط حشم مشتعل گردید و پیوسته فریاد میکرد که
او را فریب داده و سبهای و پرداخته دار حقوقش محروم نموده اند و
خوشختنه عمر خوب وزن عثمان را سنجیده بود

فایس ابی سعید و سی امیه و واسطه حکومت پیروان ساله که
معاویه بن ابوسفین (۱) در دمشق دست به پادشاهی نهاده بودند

در موقع جلوس عثمان نعمت جلالت طر بابکه و آنها قرائت
داشت حرس و آزار این قبيله روزی بدنی گذارد و بکر تحسین بپذیر آنها
چندین دفعه حقوق مشروع بازاران پیغمبر را به مال کرد و خانواده
سی هاشم احساس کرد که این بهائیین حده طلب و تموی پرست کم
آنها را از مقام خود دور می نمایند و براس بازایان بدور عالی جمع شدند

و معاویه بن ابوسفین اموی اولی حلیه سی میا است که نور و بیع
اناس سال ۴۱ هجرت مطابق با اوت ۶۶۱ هجری جلوس کرد

ص ۱۹۲

Soyuti Historz of the calipx traduct jarett
Michaud biographie universelle

جلد ۲۸ ص ۱۲۰ در کلمه معاویه بن

Alfakhri, edit Vhlwardt

ص ۱۶ جلد ۲ ص ۲۳۹

Ibn - el - Athir chronicon edit torenberg

علی در ایاموقع سن چهل و هشت (۱) رسیده در رئیس قوم سی هشتم بود در حیث قوای معنی و طبیعی در حد کمال را داشت

در ایاموقع امور صورتی نمود گرفت گسه چندین مرنه هجر شورش گردید و اوضاع اضطراب آوری روی نمود اما علی همیشه بسین مبادت و از عثمان که دشمن او بود طرفداری میکرد و با کوششهای او صلح و آرامش برقرار میگردد این رفتار علی بهر وجهت اشخاص آرام و منکر و مفید ناستقامت را بطریقی از جلب کرد اما حوادث پی در پی و سرعت برود میگردد و بیشتر علت آنهم نظام وجود مردان اس حکم بود (۲) که در رفته عثمان امر در دوزخ معلوم به معروضه میبود

۸- هر گاه علی در سال ۴۱ هجری ۴۸ ساله بوده باشد در موقع هجرت ۶۲۲ هفت ساله بوده است و سایر این تولد او در حوالی ۶۱۵ مسیحی وقوع یافته .

سارنوب Chudharat - edhahab در موقع ارتداد باطله عیسی ۲۹ ساله و باطله ۵ ساله و در ۳۰ ساله باطله ۵ ساله از عیسی کوچکتر و در حوالی سنه ۶۰۰ مسیحی تولد یافته است

جلد اول ص ۳۳۴

Commen de percevoir histoire des arabes

ص ۱۷۱ سطر ۱۶ .

Iarett history of the colipse

مورخ عیسی میگوید علی در موقع ایمان آوردن باسلام ده ساله بود و بعضی میگویند سال و یازدهای هم عبیده دارند که کوچکتر ازین هم بوده جلد اول ص ۲۶۷ ستون ۲ .

Miebaud biographie universelle

شبه ترجمه شده

نحوی بازو و حشر و جریان یک جواهر کرد

حقیقت پنهان میشود و گداز توسعه و ستار پیدا می‌کند و غایب
در این ملت مفهم خواهد شد .

سازمان آژانس معتبر از کذب شخص پنهان و دروغ بگوید
و کوریهای رو به ماه باشد که مبداء و اح فاسد و هیتد غرق
خواهد شد .

پس در کار این حدیث گفت آنچه را که مروان ابن حکم (۱) سو دستور میدهد اطاعت کن و آنچه امر میدهد مستولب آرا مهم نگیر. آگاه و هوشیار باش که پس که چون تو پیرشوی در پادشاهی از تمام سلطانان جز پیرشوی بدختر باشی او مسوول تو را می رسد و بر این

١٩٠ مبرورتي ایس المصطفیٰ محمد جعفر علی بن عبد اللہ بن قریب

در معادله (۱) ضرایب مجهول را به صورت a_1, a_2, \dots, a_n و b_1, b_2, \dots, b_n در نظر بگیریم.

[illegible]

[3] herbier bibliothèque enlencal.

[illegible]

124. Arthur Christianen Adt Torenberg

1000 1000 1000

Langue: **Vijayanadan dynasties**

 Springer

Mangroves are used by Arabes sous logouvernement des
capitales

7-10-1-1-1

Wien ist bayerische universelle

1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 2680, 26

بیسار در که هوای حسن باوشان میدهد .

نایبیه به خواهش و به تهدید و به نصیحت هیچکدام در عثمان
ناثری نکرد سها نری که در او دمه شد ای بود که مابین سببهای
مصریان را روشن کند و آنچه میخواهد آنها بطلبند ولی ما خواهیم
دید که بالاخره او چه کرد .

در همین موقع سوجب مصر را بر باد در سناگان مصری و صاحب
عمی عثمانی بسمه گرفت که عبدالله خان ایلالات بیل را اطلاع کرده عثمانی
او محمداس ایوگر که در قانون دانی و عدالت مشهور بود دستور
بماید .

خان کم جدید باو کلانی مصری بهر هی سواری از طرف عثمان
که حامل نامه ی بود محض دستور ابه راه شد . در پس راه این
سوار را عیش کشیدند و در میان لورده سفر او نامه ای رسید محض
مروان و مهر حبیبه که عبدالله امر کرده بود که اقامتی عرب خود بکند
و محمداس ایوگر در محض ورود بصل رساند .

مصریان را این جناب بی اندازه مشتربنده بر کشید و شکایتها
داشتند که چرا آنها را قرب داده اند و عینه و زوره عده ای از بدراضیات
عبدالله و برای عده احماله مشدد و چون جمعی در عذیه راند شد
رفتند خانه عثمان را محاصر بکردید این محاصره مدت یکماه طول
کشید به شامی همراه داخل خانه شد و مدافعین را از دم شمشیر
گذرا بید و غارت (۶) بصل رسانید .

۱- در ماه ۱۲۰۶ هجری قمری در روز ۱۹ جمادی الاول ۱۲۰۶ هجری قمری

مطابق (۱۹ ژوئن) بصل رسانید

نیز در صفحه ۹۰۰

مذاهب حدیثی که در مذهب اسلام رونق دادند و حالیکه بر بود از اصحاب پیغمبر و مسلمانان اولیه بمون اینکه کسی از بزرگان کوچک آن مذهب نباید حضور و صوح میرساند که تمام مردم از این مذهب ضولانی شخصی که با عزم کار میکرد عصبه شده بودند و تصور میکردند که چنین حلقه طائفی شایسته ریده بودن نیست و اشخاصی هستند که مثل این حلقه سود پیغمبر را مشروع میدانند از آن حلقه هستند بلکه این عده و غیر این عوام و حتی خود عده که از او سر بود و میگفتند پیغمبر را کشت.

حلقه زدود که عدنان رحمن این عوف واسطه مسقیم انتخاب عثمان شد کیسه و حدیث بعد و حدیثی برود کرد و سی هاشم و سی عده دامن بر حدیث شد و در میان و اعیال آنها موجب معوی یا انقلاب ثمر

جلد ۳ ص ۳۴

D her blot bibliotekue onentalc

جلد ۳ ص ۱۳۳ و جلد ۱۳ ص ۱۹۷

lon - ol - Athir chroncon ént turenberg

جلد ۳ ص ۷۰ در کلیه مذهب اسلام

Mjchaud biographie universelle

ص ۱۶۶ و ۵۵۱

Suyun History of the calips traduct Jarren

۱۶۱۰ مذهب در ۲۹۷۷ مذهب - ۱۶۷۷ مذهب - ۱۶۷۷ مذهب شد و ۱۶۷۷ مذهب
علامت کرد و انوینر حلقه اول ۱۶۷۷ مذهب علامت داشت و غیر کسی پیش از ده سال
و بعد در ۱۶۷۷ مذهب که در سال ۱۶۷۷ مذهب و ۱۶۷۷ مذهب.

Taban Chronique traduct Zotenberg

جلد ۳ ص ۱۶۶ - ۵۰۸

عمان در غیر مذهب اسلام بر روی گرفت که دوای آنها در مذهب بود.

۱- رله ۲- ام کتوم.

اصحاب یعیسر بودند مخصوصاً علی و هو، خواهان او

اگر چه علی چندین دفعه واسفء صبح طرفین شد و اگر چه هشت
خود را لایق تاجید نگه داشت معاً امامت عیاش بر پشت دوش او گذاهی
نکردند و موجب همراهی بودند خورشیدی شد که عیسی در از امش آب
ساز گوش کرد و هر قدر هم با کمال صداقت و نجواست عیاش را حقه
کند و با و در مدت محاصره صحبت کرد و در صدد استخلاص و بود
و حتی دو مرتبه خود عیسی و حسن را مسلح کرد و ساسانی ها را حلقه
گماشت معاً غایت و را غایب واهی داماد خودش ظلم دادند و او
در خواست خو بهیا کردند

معلوم است در بن موضع هرج و مرج شدیدی در شهر بولند و
سلام بیت طریق قطعی بنویسند مسمم کردند که بی دربی است بهم
بیمت هائی زد و بکشتی کردند عرق و نمیداد ساقی با سکه خالص
بود قطعی محبوب باشد ولی بنده نمیداد ساسانی میل آمد و خون
غنم همنه در ترازو وزن رسد .

خواندنی که موالدا روی آورند سوزش هر حتی که بیوسه
خون از آن جاری بود امروز و ابران بر سبب حسرت دار علی که در
کوفه بر صبح کازدهانی بر من اندگردد و حفر حیدمی شد که من بعد
پیش اندر پیش صفت تصور گسردند و عاصی ابران را از سنی ها
جدا نکرد .

لاخره عیسی این ابوطالب حلقه شد و سنی با اشکالات زمانی
مواجه کردند تا بر عیسی محمد جنوس کرد اما شهرت عذاب و سبب
تیری او در عدالت قلب تمام کارمندان را با مصرا با بد ختیر که آنها
میل داشتند اعمال و رفتار حکمرانی خود را از بر دشت در معرض

محتاج گذاردند و در روز گن حضور میکردند که در جمعی که باید است
 به جهت خلافت دشت باشد و در آن وارد شده و در آن بی سی امیه میخواستند
 حقیقت جدید را شناسند و با وجود بررسی که با سی هشتم داشتند است
 تا آنها کشف شدیدی در آن گرفتند . حاکم ضعیفی و حسادت و میل با فساد
 و هود و عشق با دود و آب و بهر طرف کرده بود بالاخره معنویه که
 صاحب املاک و زانی بود که میگفت با جنگجو بودند و علاوه بر این
 معصوم و در آن بهر سبب را در و بهر هوس و کمال آتش با سرار حکومتی
 و سببهای معنایی حکمران بالا سبب لالاسالاب شده و دمشق و دارای
 مشون سرور و هود و مروت بهر سبب و بی سواسی خود را حاضر گشت
 که در آن تاریخی بود و از او اخلاص نباید را که شاهد جنگهای بود و
 احد و غیره بود و در آن که معنی داشت خود غالب بر روز گن سی امیه را کشت
 اما بر ضعیفی علی بر معصوم و معصوم و در آن سبب و هود گشتی بود
 تا بر آن سبب و معنی شد . پس خصوصاً و در آن سبب با این که با
 می میگردد .

و بی بدو مطالعه و در سر مدینه اراک کرده و مدینه که بود و آنچه با
 عایشه پیوسته و با بعضی از روز گن سی امیه همیشه و هم سبب شده
 که علی را در منزل عثمان میباید تا بر این نحی که بهر آنها
 مسرور میباید علی اعلان جیت دادند و بچنان خودشان میخواستند از
 دامن انتقام بکشند و سپس جیت بود که جنگ معروف و تحلیل برور کرد
 که فتح علی را گشته شدن طلحه و در سر منتهی لزدید و اسکار جامع آن
 شد که معاویه و بنو امیه با هم با هم با هم با هم با هم با هم با هم با هم
 بر روز گن دمشق را اعوا کرد و همه با او میدادند شدند تا با فاطمه عثمان
 یعنی عی بنکند و بنویسند ۹۶ هر روز هر جنگی از دمشق بیرون آمدند

این دو لشکر دوسر حدات شاه و عراقی بود و رسیدند و بعد از آنکه
مانده باطن یکدیگر بودند.

این حدات را غالب اردوستانی اسلام می شناسد و بر آن
حکمای حجازی در طرف موحیان بهدین امر عمل کرده و آنست که
حکات داخلی کاملاً برین آنها بناء میسند.

اما بعد از حدات خودی برور کرد که بالاخر در مکه حرکات جسم
و عصب طرفین کردند و در طرفین خود خودی معسر شد و عصب استخوان
بزرگ کتی بقتل رسیدند.

در طرف علی عمر بن اسر و عمری معسر و وند من کشیدند
و از طرف معاویه عبدالله بن عمر و سرحد بن بن دغلا مقبول گردیدند
در همین موقع بود که حدات مصری (نشد حرر) و هم شد که
در آن ۳۷۰۰۰ نفر قتل رسیدند و در آن مقبولین روح مستعد و
بسیار درجه گذر کرد و این سادات مبارک که چهارمده سال آمد و
در آن حدات معاویه توانست بحوی حیدات خود در آن حد و اندک
را بر ضد علی بشوراند.

چنانکه مداسه حسن سر علی حلام را معاویه و آگه و دو چون
معاویه صاحب احمد داشتند و پس که معاویه و نقاب خود در حقه
شد مگر آنکه در علی در حقی از حسن معاویه برای بناء
دشمنان بن خانواده در طرف خود جلب کرد و بواسطه انواع معاویه
و اسباب بناء هوا و های غیری از کار بماند.

پس زمانی دشمنان مدد بری مکه حدت های حقی و اندک
جراخ کرده اند و در همین و عصب او بسپیدی بدینصورت و اسکاها
دعوت شد که تمام میانان از علی بر گردند و از آنطرف هوا و احوال

علی نیز مسافری حادثه پرداخت و در واقع برای از حادثه بزدن
گرمی و چندی بعد مورد حمله مسلمانان می‌گردد. باب احادیث بطوری مفتوح
گردید که دیگر هیچ وجه نباید بسته شود.

میدانیم که معاویه در سال ۶۱ هجرت مرد و پسرش یزید حاشی
او گردید و سرداران او با یک وضع قدرت و بی امانی حسین مظلوم را
کشتند.

این قتل که گویی چون بعد از حادثه کردی اندازه عرب آورد بود
سی امه در دمشق برای ورود اسرا بعضی خانواده علی حاشی گرفتند
و سر شهید را در میان شهر گردانیدند و در دهی سنگین علی مخالفت
کردند.

پس از مرگ یزید پسرش معاویه مجبور با استفاده و بی انتخاب
حلیه جدید با حاشی ۵۰ سالگی شروع شد. کین مکه و مدینه عیدانه
این زیر را انتخاب کردند و عراق را تصرف نمودند و اهالی
دمشق هنوز در این موضوع مشغول بحث بودند که معتز این انوعیده
نقی از مکه عراق آمد و هواخواهان علی را بدر خود جمع کرد و
محمد ابن علی را بغلاف اختیار کردند که معروف است با این حلیه و
پس از اینکار در صدد انتقام خون شهدا بر آمدند و پس از این را
تصرف کردند و فتوحات خود را تا سرحد آذربایجان امتداد دادند
و معتز نیز شش سال بعد کشته شد مکه دمشق مردان این حکم را
بغلاف برداشند و پس از مرگ او پسرش عبدالملک حاشی او گردید
این شخص اخیر متوالیاً دو پسر زید مصعب و عبدالله را شکست
داد و همین شخص است که خلافت را بطور قطعی در خانواده سی امه

متوال کرد (۱)

ما مطالعات خود را پیش از این امتداد نمیدیم و بهتر آن میدانیم که در میان قرون به تفصیل از دیاد طرفداران علی برداریم و تولید خصوصیتی که مجریه‌یسی آمده‌ای شد که شرح آنها در اسما مورد ندارد و فقط اشاره میکنیم چنانچه عینده که موجب این تفرقه بر دك شدید و تصور میکنیم همین خلاصه‌ای که ذکر شد کافی شد و همین حور بریرها و جنگهای متوالیه بطور صریح آشکار میسازند که چقدر این تفرقه باید عمیق و عمیق باشد و از تحقیقاتی که داده خواهیم کرد مدلل خواهد شد که تا چه اندازه کینه و حسادت و رقابت ها بر شدت خود افزود که هنوز هم اظهار حیات میکند

خلاصه ایران به عینده طرفدار علی شد که پاره‌ای از آنها تاریخی و بعضی مذهبی و قسمتی هم سیاسی است.

برای اینکه خصوصیتی که درباره ملل عرب و معلول تولید گردید به خوبی نفهمیم ناچاریم منتقل شویم بر همان فتوحات عرب و میدانیم که پس از مرگ حسن و بر دك علامات سقوط و درول در کشور ایران برور کرد زیرا که جنگهای متوالی در مدت سیزده قرن نتیجه‌اش این شد که هزاره‌ی ملی را بکلی درهم شکست و ملت محسوس بعدی پیروی خود را از دست داده بود که بر تخت ایران جلوس شاهزاده خانهای مسیحی نیز دیده شد.

(۱) موسیو بکلا این مطالعات از کتب مختلف استخراج و نقل کرده است که مؤلف آن آ. ای. لانیرواوالدا و خری و عده بشاری از مورخین و مرعجین اروپائی بوده‌اند که در حاشیه صفحات پیش کم و بیش ام آنها ذکر شده دیگر تکرار هم آنها لازم نیست. (م)

اگرچه معاخر علی از میان نرفته بود ولی وحد و نشاط قدیمی
مسل سکوت و آرامش گردید و برودی بی‌اصالتی حدی آرا گرفت
کشور ایران بواسطه فتوحات زیاد پیر شده و جهانی رسیده بود
که هر کس میداشت ممکن بود آرا تصویف نماید و در همین موقع بود
که ملت حشون بدوی و ی نمدن و عاری از هر عرب پیدا شد
در این موقع پریشانی و آشفتگی بود گرد سوم بر این کشور مردن
رو می داشت اما فوق آمده صیقل نفس و بی اراده بود و از طرفی هم
وسایل کافی برای او فراهم بود که مانند چین دشمن میبوی که سرد کله
خود را بشداد بکشد و ظاهراً بیشتر مایل بود که آرماسه در روی
تخت لرزان خود بنشیند.

پس ما سرداران عرب داخل مداخله شد و بعد از خواستهای امتیازاتی
که تقاضا کرد سختی رد شد و بالاخره بقیه قطعی حاصل کرد که بدینسان
بدست از خود در خارج بماند آنچه کند که پیش از وقت خود را مطلوب میدید
و بیشتر میدید که اگر با چش میباحی دست و پنجه نرم کند شکست
قطعی از دست برسد برودی او در دشت قدیمه شکست بزرگی دیده
و تمام ایالات جنوبی ایران بدست فاتحین افتاده بود و بر این آمد مایات
ری مانده شد (همانرا حشون قدیم که امروزه نهران بجای آن برپاشده)
مدت چندی در آنجا مانده و بابت حالت احتضاری به پیشرفتهای بومیه
دشمن بطور میگرد تا آنکه ایران در حالت انعطاف شدیدی افتاد و در
نتیجه يك هیجان مخصوصی در تمام ایران تولید شد و تصمیم گرفتند
که این يك مش عربی که همیشه در نظر آب پست و حقیر و تا آنوقت
(پسوسما خود) معروفي بودند شهر از ایران خارج کنند.

شاه بزرگی را از سرگرفت و پیر و پزیریدی فراهم آورد و در پهلوی
 حاکم بزرگی بوقوع پیوست ولی تعصب و حرارت مسلمانان نسبت به اعرابین
 ایران میسرید و سایرین فتح حبیب اعراب شد و پیر و گرد فراز کرد و کسانش
 نیز از او نگاهداری نکردند بلکه به حیات گردیدند مالاخره در سیاهی
 بقتل رسید و دخترش اسیر اعراب گردید که بعد از آن امام حسین فرزند
 علی شد و این وصلت بمنزله حلقه رنجبری گردید که ایران را به پرستش
 امامان اتصال داد .

اگرچه ایران مغلوب شد ولی فتح شد تمام از رزی ملی دوباره
 نسبت به مذهب و اخلاق و عدالت و زبان مباحثین بجای آمد و بطوری
 این جنبش شدت یافت و قوت گزاف و ثبات در پید که عاقبت فاتحین را
 مغلوب ساخت .

اگرچه فاتحین عرب سران قوی و جنگجویان « شایسته و قانع
 و حستکی ناپذیر بودند ولی لیاقت حکمرانی و سلطنت را نداشتند
 قوانین و دستورات محمد که معنی اداره کردن چند قبیله و وحشی
 جاهل بود برای اداره کردن کشور پهناور متمدنی مانند ایران کافی نبود
 سلاطین اعراب پس از فتوحات بواسطه آسودگی و رفاه و تن پروری
 تعبیر حالت دادند و مجبور شدند که اخلاق خشن و دروغ و وحشیانه خود
 را عوض کنند و قهر را برای اداره کردن کشور مکار کسان ایرانی متوسل
 گردیدند و در نتیجه اینکه اگر شهر شریف - محاسب طاهر - سهولت اسلام
 را قبول نمودند اقتدا از تمدن و اخلاق و فلسفه خود دست نکشیدند و
 ابعاد آنها از ابتدا سطحی بود و پس بر این عادات و قوس جدید را
 آنچه خود داشتند آمیخته و صورت مخصوصی در آوردند طیفه کشاورز

کثر ماس قواعد اطاعت بشن داد دستگی آنها بیشتر بمذاهب نیاکان بود درواحی کوهستان زندگیابی نیمه مستقلی برجا میداد و پیوسته يك مخالفت هم اما خنده‌ای با اسلام داشت چنانچه علیرسدان تسلیم اسلام نشد مگر بعد از سه قرن

دلی که بیکه رمدادار کشور شدند مؤیدها و دستوران بودند یعنی روحانیون مجوس و چون با علم و نظم بودند بااطلسه فضا کیسه سختی نیست ماس قوم وحشی و خون ریز داشتند برراکه این قوم آنها را از مذهبشان بیرون بداخته و از امتیاز نشن می بهره کرده بودند این بر با حوصله و تدبیر راهی که ماند اختیار کرد پراگردید که با وجود این پیش آمد با نمود و افتداری داشته باشد

پس بدون سرودها داخل این راه شدند و بطریق مذهبی که خود را پیروان آن معرفی کرده بودند ساحت میبرد بکبدند اگر چه از بکطرفی رعبه برای این حشمتاء بود زیرا که طاری خطایشان برای ها بودند ولی از طرف دیگر کار مشکل و درو شد زیرا که اسلام دارای طیفه روحانی بود که اسباب حسی آن صفت را بگیرند پس مگر افتدند که اگر چنین صفت تشکیل دهد مسأله فتح قطعی مایل خواهند شد.

سایر ماس پیشنهاد کردند که چون هر آن سرری نوشته شده که برای اکثریت ابراهیمها مجهول و معبد صحت شالوده سنی مسلماننی است و اگر بخواهند واقع ملت از روی قلب ماس اینی آورد لازم است آرا خود را همه بپیمایند و از طرفی همه اند بکسانیکه ماس عربی را ناقص تحصیل کرده اند اعتماد داشت و ممکن است در مراتب آن اشتباه کنند و البته قرائت قرآن که کس خدای ماس اند اختصاص ماس خاص بصیر داشته باشد و

اگر غیر از این اشخاص دیگری خواهد گشتی است بزرگداشتش مخصوص
 این قرائت را حرقه خود قرار دهد که در مطالعه آن ماهر باشد و
 البته این اولین نظر بلکه بزرگترین نظر کفر است در نزد منی ها.

این فتح اول فتح ثانی را نیز در دنبال داشت که عبارت از تفسیر
 متن مقدس باشد و البته این فتح ثانی برای همیشه عقاید و وجدان ایرانی
 را در دست مؤبدین بگذاشت و میتواند از این پس قرآن را
 مطابق مصالح و میل خود تفسیر نماید و این ترجمه قرآن مدعی
 بکلی ممنوع گردید و موقوفیت بزرگ آن موقوف گردید و فهم آن محصور
 شد بر روحانیون.

از طرفی هم حوادث ما قدمهای بزرگ عول آسا پیش میآید. همبیکه
 علی مخالفت رسیداور را گشتند و فرزندی حسین بر بدست عبداللّه بن
 درویش کربلا شهادت شد. سایر این تفرقه و لغات در عراق تولید گردید و
 طرفین با صداهای هولناک و مهیبی بهم بر می خوردند.

ما کوشش کردیم که درجه شدت نفرت ایرانیان را نسبت به اعراب
 نشان دهیم و همین شدت تمیز بود که ایرانیها را واداشت که مخالفت فیم
 نمایند پس ما وحد و نشاط داخل عمل شدند و مخالفت هم در این موقع
 طرفداری از علویین بود علاوه بر مردان حسین ابن علی نیز از اعیان
 سلسله قدیم سلاطین ایران محسوب میشدند و پیروی آنها نیز باعث حبش
 و اعتراض گردید و بالاخره بر آن شدند که علی را حتی در مدت حیاتش
 غیر از حلیفه ساده ای تصور کنند.

خلاصه او را با پیغمبر هم وزن فرض میکردند و همان احترامی که
 نسبت به پیغمبر داشتند نسبت باو هم دار بودند حتی بعضی مقام او را بالاتر
 از پیغمبر می بردند و ما در این باب در فصل آتی به صحبت خواهیم کرد.

و خواهیم دید که اساسی شیعه بر روی همین اصل استوار شده است و این
 حتی قبل از اعمال شده و بنمو گذارد و توسط طاهر و ایاز در شهر اده گان
 و پادشاهان ایران بخوبی محافظت شد زیرا که آنها پیوسته عیال بودند
 که استقلال اردست رفته خود را دوباره بسبب آوردند و گریز عیالی آنها
 مطیع حلفی باشد که حاشین یکدیگر میشوند بکار غیر ممکن
 خواهد شد

همین حبه در قرون دوم و سوم و چهارم هجرت مسکنهای مختلف
 در ایران پدید رشد و اسلام يك نده ارشاده های کوچک تقسیم گردید
 در قرون از این قوانین مطلق و فلسفه در میان بود و کلمه شیعه دسی نیز
 تلفظ میشد کسایکه علی و اولادش را حاشین پیغمبر میداشتند و سوم
 نمودند « بدوستان اهل البت » و کسایکه پیر و خلفا بودند « دوستان
 شیعین » میگفتند و کسایکه برای پیغمبر حاشین قائل نبودند موسوم
 به خوارج بودند

در قرون دوم و سوم گسترده ای نوشته شد سرعت شروع تحصیل
 قوانین گردید مطلق و فلسفه نیز میان آمد و اثر خود را در دلائل محسوس
 کرد و شدت پیشرفت داشت و نویسندگان برای سهولت بیان و افکار
 خود و هم برای اینکه با يك کلمه اختلافی را از میان نام های درست
 کردند و خود را در تحت همین نامها طبعه مدعی کردند بنابر این کسایکه
 طرفدار و دو شیخ و هواخواه انتخاب بودند « اهل سنت » و طرفداران اهل البیت را
 محسوس حقارت و مواضع « نامیدند در مقابل کلمه سی مدعیان کلمه نواسبترا
 انتخاب کردند و این در موقعی بود که اینها هنوز عنوان شیعه اهل البیت را
 داشتند و این دسته بر بچندین شعبه تقسیم شد بیشتر آنها که در ایران پراکنده
 بودند عنوان شیعه اثنی عشری را اختیار کردند یسی هواخواه دوازده امام

حال ناپدید این دوازده نفر گاسد و بعد تحقیق مسکهای مختلفه
که از شیعه مشتم شده پیروزانیم تا کمالا اصولی را که حواسده بآنها
احتیاج دارد بدست دهیم

من این شرح را از دست المجالی استخراج و مل میکنم و از
شخصیت علی دیگر - یعنی میگویم که اولین این دوازده نام است
پس از وفات علی مہاجر و انصار حسن فرزند او را خلافت
انتخاب کردند. این انتخاب در ۱۸ رمضان سال ۴۰ هجرت صورت
گرفت

حسن که دارای اخلاق ملائم و سادگی بود و میل داشت که آئین
نفاق و حیل را خاموش کند و تفرقه که در میان مسلمانان افتاده برطرف
نماید بطیب خاطر از خلافت دست کشید و حق خود را معاویه داد و در
مدینه در سال ۴۴ هجرت دست یکی از زبان خود موسوم به حنظل
این قیسی که معاویه و مردان او را تحریک کرده بودند مسکوم و مقتول
گردید.

در خبر است که چون حسن در مدینه سروری شد پس از استعفیای
از خلافت عددی از پیروانش آمدند نزد او و گفتند (سلام بر تو باد سلام
بر تو باد که روی مؤمنین را سیاه کردی چه جهت تو خلافت را این
معاویه رسو و اگذاردی حسن جواب داد محمد میدانست که سی امیه
یکی بعد از دیگری بر سر او خلوس میکند و همین جهت معزول گردید.
میگویند حسن بعد از خود ملاده بر اولاد گذارد (۱)

(۱) بن سب عین مصداق است المجالی چون امیر المؤمنین علی

بعد از رحلت الهی واصل شد مهاجر و عساکر بنی و اخیر با حسن از علی
بقیه در صفحه بعد

امام سوم حسین ابن علی مرتضی است که در چهارم بهجم ماه شعبان سال ۴ هجری متولد شد و چون محمد وفات شش سال و چند ماه از شش گذشته بود و در موقع ترك پدرش ۳۶ سال داشت و در روز جمعه یا شنبه روز دهم محرم ۶۱ در کربلا شهید شد از سرش فرزند داشت که یکی از آنها علی اصغر بود که مادرش بی بی شهر بانو دختر برادرش است پس از از طرف پدر و از آن جهت خلافت و از طرف مادر و از آن کشور ایران بود

علی اصغر با علی ابن الحسین امام چهارم بود و در شعبان ۳۸ در مدینه متولد شد و در وقت ترك علی دوسال داشت و در سال ۹۵ وفات یافت و در حب امام حسن هدایت گردید

حمد الله المستوفی می نویسد که بموجب عهده علمای شیعه بتوسط سب کردند در محرم و رمضان سه از حسن و حسن علی حضرت مغولی ۶ ماه و سه روز بود و چون ملاحظه شود که معاویه ای ای سیدین در شام استلا یافته و اهل عراق بر در مقام یافت نامعاویه صلح فرموده امور و ملکی را باز باز گذاشت و امام حسن ۴ ترسه رنج دار حسن سیدیه و نام شد بر هری که جده است اشعث بن عیس باعواکی معاویه و مروان سید حو ای اهل مذهب د د و حسن علی حضرت چهل و چهار سال بود و بعد بل نواز ن زیاد است که ای مختصر همان آن تواند بود آورده اند که چون امام حسن با معاویه صلح فرمود سیدیه تشریف برد و مردم از شیعه سب علی حضرت آمدند یکی گفت (سلام علیک یا مسود و جوه المؤمنین) امام حسن فرمود بشین که من مسود و جوه مؤمنین بستم آسرد گفت چرا دمام امر خلافت را در قبضه فتنه معاویه نهادی و حاج آیتکه معاویه ظلیق این ظلیق و ظلم و عدل است حضرت جواب داد که بر حضرت رسالت پناه مشکوف شده بود که سیدیه بر منبر و مقام یکدیگر می مانند و ابصورت بر طبع همایوش گران آمده مسود و یا عظیمات الکنوز و سور و اما انزل الله فی لمة فقدر جهت تنسی خاطر مبارک کنی نزول یافت (م)

ولید ابی عبدالملك مسموم گردید .

در کتاب کشف الغمه نوشته شده که بطوس یعنی یکی از زهادیمن
 نقل میکند یکسال من ریاضت می رفتم وقتی که مابین صفا و مرو و رسیدم
 در روی يك پا با د می رفتم تا برسم بالای کوه صفا در آنجا جوانی را دیدم
 در نهایت شکوه و در تنی ولی ضعیف و لاغر که لباس هندوس در برداشت
 بطرف خانه کعبه نگاه کرد و بعد دستها را بطرف آسمان بلند کرد و گفت
 (حدایا تو میبینی که من برهه هستم و همینطور که تو میدانی گرمه
 هستم چه می بینی در من ای تو که همه چیز را می بینی بدون اینکه
 دیده شوی (۱)

بشایدن این کلمات مدغم مرتضی گردید و در حال رفته دیدم دو
 مجموعه از آسمان فرو آمد که یکی دارای پارچه های نیس یعنی بود
 و دیگری دارای شیرینی های ادبذ شبیه به شیرینهای خراسان.

خوان اگر چه مرا میشناخت برگشت بطرف من و گفت (ایطائوس
 - گفتم بلی- گفت آیا تو از این مجموعه ها چیزی نمیخواهی) حوال دادم
 من از پارچه ها میخواهم ولی چیزی از مجموعه دیگر قبول خواهم کرد
 آنوقت دست در زد و دو مشت از آن شیرینی ها بمن داد که در گوشه
 احرام خود ستم و او از آن دو سوپ پارچه را و عظمی دست کرد و رفت
 در راه کسی را ملاقات کرد که لباسهای کهنه خود را با او داد من غب آن
 شخص دریده و پرسیدم این شخص کیست گفت (تو او را میشناسی این
 اولاد پیغمبر علی پسر حسین است)

اصل مسأله دست المذلس این است تا ما مریدان کماتری و اما جامع-

کیماتری و مائتری نام بری ولایتی >

پسر او امام پنجم بود و نامش محمد ابن علی ابن الحسین است که در سال ۱۶۴ توسط هشام ابن عبدالملک مسموم گردید و پسر او هفتم است که موسوم است بجعفر ابن محمد و در ۱۷ ربیع الاول سال ۸۰ متولد شد و بعضی میگویند در سال ۸۳ و مشهور است صانع و در ۱۵ رجب ۱۴۸ توسط ابو جعفر منصور دوانیقی مسموم گردید.

امام هفتم پسر او بود که موسوم موسی و در سال ۱۲۸ متولد شد و بعضی میگویند در سال ۱۲۹ مابین مکه و مدینه تولد یافت و مشهور است بکافظم و بر حسب عقیده بهترین مورخین در بغداد بحکم هارون الرشید و بر طبق فتوای یحیی ابن خالد برمکی در رجب ۱۸۳ مسموم شد و بعضی میگویند که سرب آب کرده در دهانش ریختند.

امام هشتم علی ابن موسی الرضا است که در ۱۱ ربیعیه یا ۱۱ ربیع الآخر سال ۱۵۳ در مدینه تولد یافت ابن امام مشهور ترین امامان است و در سال ۲۰۵ توسط معاویون عباسی مسموم و در مشهد مدفون شد مقبره او زیارتگاه بزرگ و مشیری است.

خواجه ابوالقاسم جعفری میگوید ابراهیم ابن امام موسی کافظم حق میکند روزی من از امام رضا بول خواستم پس دعه داد که بمیدهم و آورده را دوت باستقلال حاکم مدینه من تبر همراه او رفتم در میان راه از اسبان پیاده شدیم و در سایه درختی اسراحت کردیم برای یاد آوری باو گفتیم:

امروز عید بزرگی است و من یکدیگر هم ندارم پس او با شلاق خود ضربتی بر زمین زد و فوراً بکثرت پر از طلای مسکوک بیرون آمد بمن گفت هر دوازده سکه است.

پسر او امام نهم بود موسوم بمعهد و ملقب بقی که در ۱۷ رمضان

۱۹۵ تولد یافت علمی شیعه میگویند که توسط خلیفه معتصم بالله مسموم گردید.

امام دهم علی پسر ابود که در سال ۲۲۲ تا ۲۲۴ تولد شد و ملقب است بقی و خلیفه معتضد در حیدای الآخر با رحب سال ۲۵۴ او را مسموم کرد و پس از او پسرش حسن عسکری امام یازدهم بود که در مدینه در سال ۲۳۹ متولد و در ربیع الآخر سال ۲۶۰ در زمان معتضد عباسی مسموم گردید.

راجع امام دوازدهم در فصل آتیه صحت خواهیم کرد چنانچه پرتی هم گفتیم من ایستاد را از کتاب زینت المجالس خلاصه و نقل کردم کمی دقتی که در تاریخ است قابل ملاحظه است

راجع به تولد و مرگ هر يك مباحثاتی است حتی راجع امامان و درها و عده اولادشان بر موافقت حاصل نیست تاریخ حیاتشان هم پارچه است که تار و پود آن از معجزات و حواری عذاب و اعمال سحر آمیز است. افسانه در اینجا صیب و آفری دوزخ و هیچ چیز محقق و معینی نیست نمیباید خلاصه بطوریکه دیدیم تمام این امامها با مرگهای پر عشقت و رنج از دنیا رفتند و اغلب بر مسموم شدند تا حدیث محمد صدق نماید که میگوید ما اهل الامم مسموم او مقتول

عدها خواهیم دید بدون اینکه تعجب کنیم زیرا که اس گرفته ایم بپره گویی آنها که علمای شیعه میگویند ما میتوانیم امام مهدی واقع شود ما همین يك دلیل خیلی ساده که بجای اینکه عالم را فتح کند خود محصور بتحمل حس و فتن گردید امامیه از این مطلب دلیلی بمع خود استخراج نمیکند و میگویند یازدهم یکی از پیشگوئیهای پیغمبر مرقوم پیوست باری خلاصه امام مفضل آخر تبر در سال ۲۶۰ وفات کرد و آخرین امام

میر عابد شد قبل از اینکه کاری را در روی زمین انجام دهد پس از این تدریج باب علم مسدود گردید و لازم است فاصله یکروز برای خداتایب که دو باره آن باب را مفتوح نماید اما چون در قرآن توجه ما را جلب میکند که روز برای او محاسب ماهر از سال است (۱) پس لازم است که افتتاح ابواب مقدسه در سال ۱۲۶۰ واقع شود زاین قصبه درست بوقوع پیوست و باب در همین تدریج آید، کرد در این موضوع و بعد از بعضی صحبت خواهیم کرد و در فصل آینده میگردانیم تحقیق و قیاسی که بتوسط علی و اولادش بر حسب عقاید شیعه انجام یافته اند و اختلافی که مابین ایرانی ها و سی ها روی داده است بحوالی خواهیم فهمید و عدم امکان هر گونه تفریب را مابین این دو دسته مدال خواهیم کرد

(۱) اشاره به قرآن است سوره ۲۳۲ ع «و بعد من الامر من السماء لی الارض ثم یمرج الیه فی یوم کل مقدار الف سنه میانه یوم»

فصل دوم حدیث‌ها

ولی‌مبیم در ظهور پیغمبری و جانشین او به استقامت

در بهلولی قرآن که مؤمنین نسبت به آن احترام فوق‌العاده‌ای دارند احادیث نیز جای گرفته‌اند سائر عقیده‌های ما احادیث عبارت از جمله‌هایی هستند که به‌غیر در حرمان حیثیت برسان می‌آورد و نصیبتانی که در فضیلت، واحکام، مبکرفه‌است اما شیعه‌ها جمله و قصودهای پیشگوتیهای علی و اولادش را نیز مانند صمیمه می‌کنند

بعقیده سنی‌ها فقط حدیث‌های محمد قابل قبول است ولی بعقیده شیعه‌ها حدیث‌های محمد و امامان همه دارای یک ارزش هستند و این ما داخل در اصل موضوع می‌شویم و فقط فکر دقیق است با اهمیت این «آثار الهی» ممکن است ما در وسط زمینه اسلام شیعه راهمائی کندو از برای ما مدلل نماید که در واقع دو مذهب است که مطلقاً مختلف و صالح پذیر نیست.

اول مذهبی است که اساس آن قرآن و احادیث پیغمبر است و دوم مذهبی که کتاب‌خدایی را اهمیت چندانی نمیدهد و تقریباً اساسش با اتمام بر روی احادیث پیغمبر و خانواده او تکیه دارد یعنی از خانواده که منشعب شده است از نقطه دختر محمد که با علی پسر عم او وصلت کرد.

اما قبل از هر چیز نکته دیگری را باید در نظر گرفت و آن این است که محمد نه فقط در موقصه و عظم می‌کند پیغمبر است بلکه او در

حرکات اعمال خود نیز پیغمبر است حتی در سر هر سمره در واقع سواری و هنگام استراحت در بستر خواب و در مسجد و غیره و در واقع تجسم خدائی است و چیر غریبی است که می بینم چندر مسامحهها خود را از مقابل نتیجه ایر گفتار غیر قابل بحث عقب میکشد در صورتیکه نقطه انکس آنها همین قول خداوندی است که در قرآن میگوید «مکو به آنها آ» من غیر آدمی مانند شما هستم»

۱ وجود این صراحت اگر گفته شود (مخصوصاً وقتی که گوینده عیسوی باشد) که محمد بنیر حیوان باطنی است از جنس سال و از هم از ابتدای خلقتش در معرض دردها و رنجها و انقلاب احوال و ضعف انسانیت بوده است مسلمان آنرا توهین و سذگونی تصور میکند همانطور که روحانیون کاتولیک نیست بعضی اعتقاداتی دارند روحانیون شیعه نیز مجبورند این احوال را آشکار نمایند تا الوهیت پیغمبر را ثابت کنند.

ممکن است من در این جا به مخالفینی برخورد کنم که بطاهر قناعت کرده و تصور کنند نتایجی که من پس از بحث و تفحصات زیاده بدست آوردهام مهم است و باید دور انداخت اما در صورتیکه تشریح و ثبات کنم که این همه پریشا نگوییهای عجیب و غریب را شیعه ایجاد کرده است حتی نسبت باوصاف جسمانی محمد چه خوابی من خواهند داد.

من شعر مشهور را کنار میگذارم که میگوید ای پیغمبر چگونه است که از بدن خاکی تو بوی عطر مدهوش کنندنای متعاهد میشود ، وجود را محدود میکنم باینکه مگویم بیخوابیهای شبهای طولانی که راجع به تفسیر و تفسیر مراجع برای آنهاست داده است برای چیست

الله در اطراف این موضوع بحثهای زیادی شده است که من

آنها برای استفاده خواسته اروپائی بی اندازه قابل گنجگاری است

زمین که مرکز عالم است از ۹ آسمان احاطه شده که از هر طرف بر آن محیط است و فرضی که عموماً پذیرفته اند این است که این سه طغه مانند پیاز بو درو میباشند و ملاحظه آسمانها طوری زمین را احاطه کرده اند که مانند غلافهای موالیه پیاز هست که نطفه آنرا احاطه کرده اند ولی آسمانها بنا بر علوم رسمی دارای تثنی هستند و این تثنی مانند بلور است و ممکن نیست تراکم یا اساطیر حاصل کند و همین جهت المجموع رویهم میگردند ددختی یا جهت مخالف آن بر حسب قوانینی که در اینجا عرض نیست و تشریح آنها را نداریم و نظر باینکه قابلیت زکام و اساطی وجود ندارد و عظمت بمنها درجه است و در حلقه در هم داخل شده اند واضح است که طوف در آنها ممکن نیست و مانع از عبور هر نوع جسم مادی است و لو هر قدری دقیق باشد سایر این چگونه ممکن است است از آب عبور نماید کمر گویان بگویند در جواب و متعصبه میگویند در حال حمله و این تقریباً همان است که دسته اول میگویند و مسلمانان مقدس میگویند که روحانی آسمان اشغال است ولی گویند گان اجبر فوراً در تحت تکبیر روحانیون رسمی دفع میشود و بر که سایر عقیده آنها محمد به همین بدن عصری تپای تحت خدا رفت.

حتی با نظایرهای خود و چون به سانه خدا رسید خواست ازها در آورد اما ندانی مانع شد و باز گفت که بهشت را معطر خواهد نمود و در قسمت ربانی از مسافرت خود سوار بر پشت براق مشهور بود و در مصاحبت ملك العرش حرئیل راه میبمود و چون نقطه معینی رسیدند حرئیل او را وا گذارد که انتهایی میبه مسافرت را طی کند و بعدی در بوستان تشریح میکند :

نباید آنچه ذکر شد نادرست پنداشت و نباید تصور کرد که در اینجا تخیلات شاعرانه بکار رفته است زیرا که خود محمد گفته است : « برای من با خدا لحظه‌ایست که جبرئیل هم در این خلوت ماحولج است (حدیث) ما اطلاعاتی از عاده‌ای که پالهای جبرئیل از آن ترکیب شده‌است نداریم ولی از طرفی هم میدانیم که آن شبانگهی را داشت که در بلور پرواز نماید و از طرف دیگر از ترس سوخته شدن شواست ملك المرشرا دورتر از حدیقه رسول خدا از آن تجاوز کرد و برد استخراج نتیجه بسیار سهل است و بعلاوه - برعکس - برای دوستان ایرانی پیر من وحشت آورده نیست.

پس باو بیکه دیده میشود هر نوع که تصور شود محمد مافوق بشر است و من گمان نمیکنم که این تعویق هیچ آیه تکیه داشته باشد بلکه فقط احادیث آنرا مبرسانند و البته این چیز دیگری است . و مقصود من هم همین بود که از روی تحقیق همین نقطه در رسم پس برای ماود در انکار شیعه و اگر تردیدی نمیباشد که قرآن شهادتی مبرا کافی است ، باری شماره این حدیثها بیش از دیگرهای دریا هستند و یکمیر ایرانی موسوم مجلسی آنها را در مجموعه‌ای گرد آورده‌است که نام آن بحارالانوار است.

من راجع طریقه ترکیب این کتاب سخنی نمیگویم و بعلاوه خیلی دور از این مرحله هستم که در اینجا مراعات اسلام را حسیه میکنم . مقصود من فقط این است که نشان بدهم که چگونه این عدم اطمینانها و تردیدها و ترلرلهای فکری ایرانی يك شکل سخت و محکمی نسبت بشخص سیدعلی محمد گرفته که محققاً مأموریتش عبارت از این بود که این وجدانهای متزلزل را آرام کند و برای آنها قواعد و قوانین قطعی

برقرار نماید .

در اینجا فقط کافی است تذکار دهم که تنقید تاریخی دیرور در اروپا موجود آمد و امروز هنوز بمشرق نیامده و همین تنقید است که عقاید ما را نسبت به بسیاری از اشخاص و بسیاری از حوادث تغییر داده است .

در هر صورت شك شالوده های شیعه حالا مجلسی است و نام او اعتباری دارد و همین قدر کافی است که حدیث را اوسط کرده باشد و در اینصورت غیر قابل بحث است .

خلاصه آنکه گفتم شخصی را مایه (الهامات الهی) داستین متضمن اینست که بارز کسد که این شخص دارای يك وظیفه الهی است و این کاری است که ابرایها در آن کوتاهی نکرده اند راستی من ماسقم از ایسکه مجبورم بمر خود يك صورت صریح و قطعی بدهم در حالیکه فکر ابرای اسولا فرار و مهم است و چون قصدم این است که مطالب را صریح و قابل فهم تشریح کنم ناچار این اجبار پیش می آید

چنین بنظر می آید که بقیه شمه ماموریت پیغمبری که در سال (۶۲۳) از تاریخ ما اعلان شد محصور يك شخص واحدی نگردید و البته این فکر یست که من تکرار میکنم تصریح شده است ولی میتوان آنرا بسهولت مدلل کرد و بطور اطمینان گفت که مشاء این فکر در تاریکی زمان از میان رفته است ولی در تحت شکل و دستورات و قوانین در کتب بیان یافته همین شده است (۱) و خلاصه آنکه پیغمبر چند نفر بودند

۱- مقصود مولف این است که حروف حی یعنی ۱۸ حرف با سب در ظهور شرکت دارند و ما خود او واحد را تشکیل میدهند که ۱۹ باشد . (م)

و بمباراة اخرى مأموریت تنها يك نفر داده شده بلکه يك عده داده شد و نگارها مابین اعضای يك كمیسیون تقسیم گردید یعنی محمد اول ظهور کرد و تقریباً ملاصقه علی در تعقیب او آمد و بلکه باید گفت با او بود زیرا میگوید (من شهر علم هستم و علی باب آراست) و اگر بنخواهند در این شهر داخل شوند ناچار باید از در آن وارد گردند و اگر شهر دریابانی ساخته شود ناچار برای حفظ آن دیواری لازم است و سایر این درهم لازم خواهد بود و یکی بدون دیگری ممکن نیست و خود داشته باشد و هر دو دران واحد ما يك اتحاد محکمی وجود دارند و اگر شهر یعنی محمد علی را برای (باب) نداشته باشند شاخه نمیشود و اگر من اشتهای نکم در این جا دوشخص را میبسم که اعضای واحدینمیری هستند و این مطابق عقیده مایین است و چون مایینی شرق همیشه راه اعراف پیمايد و از رسیدن به سرحد نتیجه دستوری که طرح کرده است کوناهای نکد تعجبی ندارد که عرفه اعراف علی اللهی برخوردارند که علی را خدا تصور میکند و بهره هم که منطقشان کمتر است غنیده دارند که جبریل بواسطه شفاعت فوق العاده ای که مابین این دو سرزمین بوده غالباً ابلانی که مایستی برای علی سرد برای محمد میرد پیروان این فرق هتوزهم وجود دارند و تشکیلاتشان منظم است آنها هم ملاها را اختیار خود را دارند و میگویند کتابی دارند که بسیار قدیمی است و بنابر حصادات پنهان کرده اند تا در دسترس اشخاص بی عقیده نباشد. نوکرهای صفوت فراسه در تهران اغلب علی اللهی هستند و متأسفم که وقت نداشتم در دعوت آنها حاضر شوم در اسرار و رموز آنها داخل کردم میگویند در آنجا آتش هفت بررگی را بازی میکند و مایه بزرگ آنها با آتش پرتکها بکلو میرد و بر روی زغالهای گذاخته مینشیند.

حدیث دیگری می‌رساند که علی نقطه (ب) بسم الله الرحمن الرحيم است این فرمول اساسی اسلام که طلب استعانت می‌کند ترکیب شده است از ۱۹ حرف و دارای همه نوع قدرت و اعتبار است

این فرمول را به روشی که ممکن بود ذی‌رو و نموده و بهر اثر آن قسم تجزیه کرده‌اند و جمع و تفریق و ضرب و تقسیم کرده‌اند یعنی این کارها در مقادیر عددی حرکات اجزاء یافته و سالانین درجه مطالعه و وقت نظری حکمت و علوم ماز را العلیه رسیده است و نتایج حاصله از این کارها عقیده آنها فوق العاده عجیب و غریب است

خلاصه این فرمول که برای استدلال واحد معروف ۱۹ شخص بایه بکار می‌رود ابتدا از حرف (ب) شروع می‌شود و بدون این (ب) وجود نخواهد داشت بلکه حرف ب مشاء و سبب اولای تأثیر واقعی آن است و نمیتواند از آن بگذرد مگر این که از خود بگذرد و آن بمرله طغی است که بدون آن سو و اساسی حاصل نمیشود و بدون آن ممکن نیست وجود پیدا شود و چون خواسته باشیم فرمول را ملقط در آوریم ابتدا همین (ب) است که در زیر ب‌ها حاضر می‌شود و اگر خواسته باشیم آنرا بنویسیم بار هم ابتدا باید (ب) را نوشت پس در شرح چگونگی آن پرداخته‌ایم (ب) نقطه است که آویخته شده است پایه عمود بر خط (ب) ولی این پایه بالذات دارای مقدار و ارزشی نیست زیرا با نقطه عالمی که آنرا آرایش میدهند معکوس است حرف دیگری را مانند (ت) و (ث) و (پ) و (ن) و (ی) نباید دهد پس (ب) اساساً همان نقطه است که در زیر خط الفی قرار می‌گیرد بنابراین آنچه ما برای بسم الله ذکر کردیم متعلق است بهمین بك نقطه و بدون این نقطه این فرمول اسلامی وجود نخواهد داشت بهر آنکه اخیری مقصود اصلی این است که بدون علی اسلامی

خواهد بود

پس بطور کلی فاصله مابین این دو فرقه شیعه و سنی از همین فرمول اساسی معین میشود و اگر ما بخواهیم اختلاف مابین این دو فرقه را محدود کنیم با فکر شیعه نسبت به حلیفه اولی که خلافت را عصب کرده اند از مرحله بسیار دور افتاد ایم.

عالمینوایم بطور احتمال مطالعات خود را راجع به اسم الله الرحمن الرحیم ادامه دهیم و کلید افکار شیعه را بدست آوریم هر گاه از طرفی نقطه مشاهده ایجاد فرمول باشد از طرف دیگر معلوم است که بدون اتصال با سایر حروف که آنرا ترکیب میکنند تکمیل نخواهد شد. در کلمه بسم که فرمول الهی یا سحری است حرف (ب) یا نقطه حرفین را احضار میکند و سیم هم مابین نقطه نکیه دارد و بدون آن نقطه هم چبری بیست بلکه مطابق با الوهیت یعنی لازم و ملزوم یکدیگر هستند حالانیکه که آیا این حرف (س) بیست تر از نقطه است و ارزشی چندانی ندارد ؟ هر گاه این فرض صحیح باشد که «دون نقطه (س) وجود پیدا خواهد کرد عکس آن نیز صحیح است که نقطه بیست بدون وجود (س) اثر و نظره را نخواهد داشت پس بطور کلی نقطه محدث فرمول است و «ماور خصوص محدث (س) و بالاخره نتیجه آنکه علی بدو حسن است و حسن ستره (س) اسم الله است و دوازده امام اولاد و انتخاب علی هستند

هر گاه بمن ایراد شود که این ۱۲ امام فقط سیایش ۱۲ حرف بسم الله هستند پس هفت نفر دیگر حکایتند محبورم اعترا بکنم که من بك مسلمان منطقی و فلسفی قابل و یا کفایتی بسم که بتوانم این بیانات در هم و بر هم را خوب بفهمم و بالاخره بتوانم این رمز را کشف کنم همین قدر میتوانم بگویم که شاید بقیه همان عدد معروف هفت باشد

که قشر مهمی را در تالیف ادیان بازی میکند و از طرف دیگر اهدوارم در جلد دوم این کتاب تمام بیانات مطلوبه را جمع باین موضوع را تشریح کنم ولی بر حسب عقیده بایه .

زیرا که در آنجا خواهیم دید که باب ۱۸ را در آن کشف میکند خواه نسبت باسلام باشد یا غیر عقیده و خواه مربوط باشد به مذهبی که خود تالیف نموده است (۱) و فعلا ما را کافی است که ثابت کنیم که اردوی همین فرمول مسلمانی از حرم الرحمن است که سیدعلی محمد عدد ۱۹ را استخراج کرده است

و فرمولهای اعتراضی اسلام برایی قرار گیر است

«من گواهی میدهم که نیست خدائی مگر خدا. و محمد رسول خدا و علی ولی خداست» (۲)

اینها دیگر موازات آسمان لازم نیست و هر کس این سه جمله را تلفظ کند مسلحان است و اگر یکی از این سه جمله را نیز از نظر دور نماید از اسلام خلع است و هر ایرانی است بچنین کسی باید همان نظر را داشته باشد که نسبت تاریخی دارد

و چون نام علی داخل در فرمولهای اعتراضی است با ضرورت معلوم میشود که حاکمان این دوره که محصور بچنانشن موقتی پیغمبر نیست بلکه دیده میشود که علی از یکفراسان بالاتر است یعنی «لاتر از پسر عم خود و بالاتر از اینکه داماد پیغمبر است و در واقع صفت ولی در ظاهر و

۱- آنچه در بیان جامع عدد ۱۹ گفته شده این است که محمد ۱۲ امام و امامیه و مواب از حق و خود صاحب ظهور ۱۹ نفر میشوند (م)

۲- اشهد ان لا اله الا الله. اشهد ان محمدا رسول الله. اشهد ان علی ولی الله (م)

الهی شریک است

اکنون میپردازیم بحقیقت ولی و معنی آنرا تشریح میکنیم اما در اینجا باید بیست حواله قطعی امیدوار بود زیرا که ما در میان ایرانیها هستیم و عویش آنهاست. مثلاً در هر حدیث آنرا میشنود و ملاحظه برای کسی که مصفا این مطلب آشنائی داشته باشد حل مسئله بسیار سهل است

ملاها میگویند محمد در آن واحد هم نبی بود هم ولی و علی فقط ولی است و مرتضی فوق ولایت است اما صوفیه معتقدند که محمد فقط نبی است و سایرین مرتبه او را علی کمتر است که ولی شده است. فرق از صوفیه سخن را گفته کرده میگویند هر دو هم نبی هستند هم ولی اما مرتبه ولایت فوق نبوت است و خلاصه آنکه محمد نبی است قبل از اینکه ولی باشد و علی ولی است قبل از آنکه نبی باشد. بعضی هم در میان ما آمده اند و جمل مسئله را غیر مبدع و ولی حل آن همیشه بکسان است که عزت از حقوق ولایت برنبوت باشد

من در اینجا عقاید و حائضون رسمی معتقد مذهب را بیان کردم ولی باید دانست که این عقیده با اکثریت ایرانیها تعلق ندارد ما شعله یحیای مملکتها می که فرق از نبی عشریه را تقسیم میکنیم و میگویند ما میتوان گفت که تقریباً یک خمس جمعیت مخالف باین عقیده هستند و اگر ما به واهم اشاره کنیم که آنها نیز تفوق ولایت را قائلند البته باید اعتراف کنیم که شعله مدافعین محمد خیلی کم است.

راجع بعضی ولی یا امام مدعی نیز گفتگو خواهیم کرد و در این جا کافی است بگوئیم که ولی شخصی است که بنابر عقیده مسلمان خالص همراه کسی است که مأمور پیغمبری است و در واقع ولی مفسر نبی است

یعنی بیانات او را روشن کرده و بسط میدهد و بطور خلاصه مانی است که
 بوسیله آن میرسد شناسایی پیغمبر و چون خدا او را انتخاب کرده است
 برای انجام این وظیفه تا چلودر الوهیت او شرکتی دارد و لا اقل ولی یعنی
 حبیب خدا و نایب خدا.

بنابر این بیون مخصوص پیغمبر و ولایت مخصوص امام است ولی
 علمی بینیم که این دوست مکر است ما هم آمیخته شود و محمد در آن
 واحد هم می باشد و هم ولی

از این بعد مسئله شکل دیگری را اختیار میکند و علی در نظر
 ما نباید فقط وارث موقتی پیغمبر و حاشین شروع او باشد بلکه قبل از
 همه جبر با او در ظهور شرک و خرافه دار اصرار او و اصرار خدا باشد
 و ابوبکر و عثمان و عمر تنها عامل نیستند بلکه ملعون و مخالف درود و عگو
 هستند و چون ولایت علی اعتراف نکردند و حيله و مکر در کار خدا
 بکار بردند و بالاخره ما او مضلّت کردند لایق جهنم و ملعون محسوب
 میشوند زیرا که قسم خورده بودند که با اسلام اطاعت کند ولی از آن
 رو گردان شده و در واقع آنرا تحزیه کردند پس بنابر این زید بن
 و کافر شدند

اما تعجب درین است که تمر عمومی متوجه ابوبکر و مخصوصاً
 عمر میشود و خلافت عثمان بکلی در تلبیه کی میماند و علامه کمتر بدان
 توجه دارند عمر در مذهب شیعه همان شیئی را باری میکند که زودا
 در عقاید کائوایکهای اولیه بازی کرد.

کینه که شیعه نسبت عمر دارد بسی بیشتر است از کینه که عیسوی

صبت بزودا (۱) دارد و معتقد است که او عیسی را فروخته است. شیعه واقعی هنگامیکه اشکالی در انجام کاری دید و یا قدم خطائی برداشت حتی اگر گریزی کشید و روشن نشد فوراً با صدای بلند میگوید « لعنت سر عمر » همان اعمالی را که در قبرس و تقریباً تمام مشرق نسبت به ایسکریوت (۲) انجام میدهند عیاً ایرانی‌ها برای عمر انجام میدهند یعنی در روز هرك او جشنی میگرفت موسوم (جود عمر) و هیولای سیار زشت بدتر کبیری را درخت کرده و با حلیفه را بر آن میگذاشتند و در وسط کوچه ها و بازارها میگردانند و توده باز ماسزا میگویند و بساو لعنت میفرستند.

در پاره از حاکما این عیال را با کنافات آلوده کرده و سنگباران میکنند و آب دهان بآرمیادارند و بالاخره با سوراخیدن و حاکستر کردن آن حشن در میان هیاهو و شادی عمومی و شلیک نمك خاتمه پیدا میکند.

هر کس تاریخ قرن اول اسلام را خوانده باشد میبایستی در مقابل خدمات فوق العاده ای که عمر به پیغمبر کرد از این درجه نمر نسبت بساو خرمندمانده اند و معتقدند عطاالی که نسبت بساو ذکر کردیم شیعه این اعمال را پسندیده و مشروع میداند.

من خوب میدانم که ایرن در آنجا عمر هج کرد اما ایرانیها آیا آنرا میدانند و بحالرمی آورند ؟ و آیا در نظر دارند که فقط بتوسط این خلیفه بود که « مذهب واقعی » در مسلک آنها وارد شد ؟ و آیا عمر نیست که آنها را بجلوه رستگاری دعوت نمود ؟

۱ و ۲ - یهودای اسیر یوطی است که یکی از فوارده حواری عیسی

بود و بساو خیانت کرد

بکفر میرزا که چندان عقید سذهب اسلام نبود در حال خنده
 بمن میگوید

« الله برای همین است که مرا محبور قبول اسلام کرده است که ما
 باین شدت اراو مشغولیم » در جائی شعر را میتوان از داستانهای اختراعی
 یافت که من یکی از آنها را برای نمونه در اینجا نقل میکنم
 گوشت عمر به پیمبر رشک میرد و مطلقاً با او بدود و پیغمبر هم
 آنرا خوب میداست اما چون وجود او را برای انجام مقاصد الهی لازم
 میداست حاضر باعدام او نبود و فقط قتلعت میکرد مابینکه گاه گاهی
 گوشمالی باو میداد .

یکی از آن مواقع وقتی بود که پیغمبر معراج خود را تا آسمان در
 قرآن اشتداد داد و عمر باور نمیکرد پس قصد کرد که قدرت نمایی نموده
 درس عبرتی باو بدهد شاہر این بکرور که زن عمر مشغول رختشویی
 بود از شوهر خود درخواست کرد از نهری که چندان دور نبود مقداری
 آب برای او بیاورد عمر کوزه را برداشت و رفت و چون سهر آب رسید
 فوراً تبدیل شد صورت سگی و چه ها که او را دیدند دنبال کردند و
 سنگ‌ریزی باو زدند که زور کسل فراز کرد و مدت هفت سال در میان
 سگن زندگی میکرد و اعمالی که باو حوله شده بود انجام میداد
 یکروز مجدداً عبورش بمیان بهر افتاد اما ابدعه شش توله که تازه زائیده
 بود همراه داشت چون به نهر رسید باگه دوباره شکل اولی خود
 برگشت و کوزه را دید که در همان محل مانده است پس آنرا برداشت و
 حطریانه بطرف خانه آمد و نمیدانست چگونه زشتی از او پذیرائی
 خواهد کرد اما وقتی که رسید تعجبش بیشتر شد چه دید زشتی همانطور
 مشغول رختشویی است سایر این از دیر آمدن خود عذر خواست . زن گفت

عذرخواهی ندارد تو که تاخیر مکرر دهی برای رفتن و آمدن کمتر از این وقت نمی خواست عمر از شنیدن این کلمات محبوب ماسو هر قدر در کار خود فکر کرد مدتی هستی شد پس چنین کرد که گریه در مریس کاوس شده است و چون قدری آرامش یافت روح بمسجد و پیغمبر را دید که در میان اصحاب نشسته است خیلی مؤدمانه سلام داد و در دایره حصار حلی گرفت

پیغمبر مشغول صحبت بود که دیدند شتر سگ توله از در مسجد وارد شدند و چون تاره تولد بودند نمیتوانستند درست راه بروند از مشاهده آنها رنگ از رخسار عمر پرید

اصحاب بلد شدند که این حیوانت کتیف را از مسجد بیرون کنند پیغمبر فرمود: « بگذارید بیاید سه یستم چه میخواندند ۱۲۰۰۰۰ توله ها آهسته و با قدمهای بی ثبات آمدند بطرف عمر که در اسموقع روی زمین دراز کشیده بود و چون او را دیدند از شدی زور آشفیدند و خود را بروی سینه عمر انداختند تا بسپاهی که عدتاً از آنها شرم میخورندند پیدا کنند عمر بدست مشاهده این حال خود را بپای پیغمبر انداخت و اعتراض تقصیر کرده معذرت خواست

از داستانها و افسانه ها و تواریخ پر از کیه که ست بعمر در ایران دور میزند میتوان کتب پیشماری ترتیب داد فرض یافت نام عمر را در پائین قالی و فرشهای دیگرش میکند تا متصل پایمال و لگد کوب گردد در مقابل این اعمال سنی ها هم نام علی را بوسیه حال کومی در زیر پای خود رسم مینمایند تا دائم بر روی آن راه بروند. پادشاه ایران باقران کوچک خود لقب سلطان داده و کلمندانی داخلی را خان لقب داده تا اهمیت سلطان و خارا از میان برود در عوس پادشاه عثمانی

نیر خدام خود را پاشا نامیدم که مخفی کلمه پادشاه است و کارمندان
معاظت مسجد را امام نامیدم

اگر بخواهد باید سنجاقی مرداشته لایلای ابن حنکها و شاقها
را کارش نمایندولی هرگز تمام نخواهد شد

از ظرف دیگر داستانها و افسانه‌های شیعه علی را طوری نمایش
میدهند که مناسبت ولایت است و برای نمونه شرح زیر میپردازم

«آوردند آمد که مردی وزنی مغمومت دعوائی پیش امیرالمؤمنین^۱
آمدند مرد حواری بود آواز را کشید آنحضرت در غضب رفت و فرمود
اخصاً در حال سر آن مرد چون سرشك شد یکی گفت یا امیرالمؤمنین
بامك بر این مرد زدی و او شك شد پس مانع چیست ترا از دفع معاویه .
فرمود و بلك اگر خواستی معاویه را با تخیش یا با چاره پیش من
آوردندی ولیکن ما خلون حدلونندیم نه برروسیم بل ماسرار مكنوم و
اغراض مخزون *

«از اصح این بیانه روایت کرده‌اند که گفت مرد امیرالمؤمنین
علی (ع) در مسجد کوفه نشسته بودم در اتنا جمعی مسجد در آمده
سیاهی را آوردند و گفتند یا امیرالمؤمنین این اسود دزدی کرده‌است
آنحضرت فرمود یا اسود بر سرق اقدام نموده گفت یا امیرالمؤمنین
بلی - یرسید که قیمت آنچه دزدیده بدانگی و بیم میرسد - خوانداد
که زیاده از آن‌است .

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود بکبار دیگر از تو سوال مینمایم
اگر اعتراض کنی حد شرعی بر تو جاری گردام و نسوت دیگر از او

استفسار نمود آن مرد اعتراف کرد شاه ولایت متقیّت از نام و نسب او پرسید - اسود گفت مرا عمرو بن کریه میگویند و از قبیله بنی مطلبه ام آنکه امام المتقین به قضای شریعتین قطع بد یعنی او امر فرمود و آن اسود دست بریده خود را بدست گره میردن آمد و خون از دستش میریخت عبدالشّاس کوا او را پیش آمده گفت ترا که دست بریده ای اسود جواب داد که امیر مومنان و سید اوصیاء و عم این مصلی و بهترین خلق خدا به از پیغمبر مؤید بهر تیل او بود و منصور بمکابیل مولای من و مولای جمیع مسلمانان علی بن ابیطالب (ع) عداوت گفت او دست تو بریده و تو مدح او میگوئی

حوادث که دست مرا مدحی که حق او بر من واجب شده بود بریده و عداوت برد امیر المؤمنین آمده گفت امری عجیب دیدم و آنچه شنیده بود تقرر کرد امیر المؤمنین فرمود که در میان اعدای ما کسی باشد که اگر شهد در گاوی او چکام حرعداوت ما بفراید و در میان دوستان ما جمعی هستند که اگر ایشان را به پاره گردانیم محنت ما از دلهای ایشان بیرون رود آنکه فرمود تا آن مرد را بلا آوردند امیر المؤمنین فرمود که دست بریده خود را بمن ده اسود مرعوبه عمل نموده آن حضرت دست او را موضع قطع نهاده بردای خود محکم بست و دو و گشت به زنگدارده دعائی گفت و حلاق از جانب آسمان آمین آمین شنیدید و هیچکس را ندیدند چون ردا از دست وی باز کردند دستش بحالت اصلی معادنت نموده بود *

* دیگر آنکه جمعی از اهل روات از عمار بن اسود روایت کرده اند که امیر المؤمنین علی بجهت مهمی از کوفه بیرون آمده به ولایت بابل شتافت و در آن موضع که در قدیم شهر بابل بود و در آنوقت در قصبه بهیمی

اشتغال داشت ساز نگذازد تا آفتاب بعد غروب رسید و در این اثناء جوانی آمده گفت با امیرالمؤمنین عیال من از عدم قوت ضایع شده فریاد من رس آنحضرت از صورت حال استفسار نموده جواب گفت مرده ای نیستی دارم که عذای من از آنجاست و سه سال شده که شیرم قوی همگام در آن مسکن گرفته هیچ بررگر برامحل تخم افشاندن و درودن بدست امامالمؤمنین پر رسید که آنمزرعه کجاست گفت ما این قریه نزدیک است

عبارت گفت علی مرتضی ما من گفت ما این جوان برو و چون شیر را شونه بد تو انگشتری را شیر معای و مگو ای شیر علی ابن ابیطالب میفرماید که دیگر در این صحرا مقام ممکن از عمار مروست که گفت من ماجر مادم چه از مخالفت امیرالمؤمنین میانه بشدم و از شیر می ترسیدم عاقبت توکل بر خدا کرده روان شدم و چون آنمزرعه نزدیک رسیدم جوان اشاره به نالی کرده گفت شیر در پس این پشته است جوان بر بالای کوشکی رفته میستاد و گفت من از اینجا پیشتر نیام عملی گفت من ترسان و لرزان روم شیر را بر امر گسار میشی دیدم فروخته بنرسیدم و مضطرب شدم شیر مرا دهنده فرید و روی در من نهاد انگشتری امیرالمؤمنین را بدو نمودم و پیغام بگفتم هور سخن تمام نکرده بودم که شیر روی بحدک مالیده آغاز تملق کرد و بازگشته روی در بیان نهاد و بر آن حال تعجب نموده امری ناشایست در خطرم خطور کرده لزان استملو کردم چون مرد امیرالمؤمنین آمدم آفتاب فرو رفته بود آنحضرت برخاست و دستها مرداشته دعا کرد و با انگشت اشاره کرد آفتاب از طرف طلوع کرده بآن برج آمده که وقت نماز عصر باشد صاحب را اعلت نموده بدواز فراغ بمن نگرسته فرمود با عملو اگر امر شیر

حضر بود مهم آفتاب بر سحر بود گفتم یا مولی امری بخاطرم در آمد و من در آن بی اختیار بودم و معدلت توبه کردم *

این سه داستان کوچک علی را کاملاً نشان میدهد که دارای يك قدرت خارق العاده است که تنها تا آنوقت فقط پیغمبران مالک آن بودند بالاخره علی خیلی بزرگتر است از پیغمبران ولی نه از محمد زیرا که این رسول است و سایرین نیستی بوده اند این رسول حدیث است و دیگران ملهم بوده اند به امر این علی از محمد کمی بیشتر اما بر عیسی و موسی و ابراهیم بی نهایت برتری دارد

خود او میگوید (من یاسی غرائس اسرار و نشاء هدی خداوندی هستم) پس از در علم خدائی سهیم و از آینه اطلاع دارد و فرزندان او که وارث او میباشد بر دارای همین مزاها هستند بهر این کوچکترین گفتار آنها دارای ارزش است زیرا که مردی آنها از علم خلق است و باید دید برفتن آنها شتاب کرد متأسفانه ایست که علی در حال حیات هم بسیار محترم و بدرجه پرستی بود اسلام در مراحل اولیه نسبت به بوداری این عقیده نشد.

راجع نزدگانی امامها تاریخ مدلولك درستی نیست ما نمیدهد و بقدری فرضیات آن سهیم است که میتوان گفت اطلاع درستی ما رسیده است. تفصیلات برای هم فقط مجبرهائی منتهی شده که بیشتر افسانه شباهت دارد و بی منزهی هر يك بیشتر از دیگری است. هنگامیکه بشکر جمع آوری گفتار و رفتار امامها افتادند مدتهای طولانی گذشته بود.

ملرز پیدایش این احادیث را من خوب میدانم راوی که آنها را نقل میکرده منابع را نیز ذکر میکرده و سلسله انساب را نیز بیان نمینموده

است مثلاً فلان آدم فرزند خود قتل کرده است که من شنیدم علی فلان
مظلماً ادا کرد این فرزند نیز آدم دیگری منتقل کرده است و آن
دیگر دیگری و همین طریق نسل اندر نسل در سینه ها در جریان بوده
و البته با چنین ترتیبی معلوم است چه صورتی بخود میگیرد بنابراین
احادیث مختلف جمع و قبول و طبقه بندی شد و بر اینهم تعبیرهای مختلف
قرآن اضافه گردید

هر گاه در صحت اخلاقی که امروز ما ارائه داده میشود (اگر
من حرمت میکردم آنها را قطعاً نیست و رشک و تنی نام میگذاریم) بر دیدی
داشته باشیم (و البته حق داریم) باید بدانیم که اخلاقی هم از زمان محمد
عازمه است حتی در زمان حیات خود پیدا بر نیز مدعی قرآن و منتشر
که پیدا بر قبل از وفات با معظم آنها متوجه گردید و مؤمنین را احضار
نموده گفت :

(ما اشخاصی که دروغ نمایی را بمن نسبت میدهند پس هر چه
عیش و نوشید اگر مطابق با قرآن باشد بپذیرید و لکن آن گفتار من است و
و اگر مخالف ماکلف خدا دیدید بدور اندازید) باری این از اخلاقی شد
و اساس مذهب را بر روی احادیث و اخبار گذارد و این اخبار مشکل نود
درهم ریخته و حشت آوری تراکم گردید در زمان پادشاهی شاه جهان
باین فکر افتادند که این توده رگمی بغرضی و معظم کسب ناسر این
مجنه بدین پیدا شد و مواعیل کردند که حدیث دلیل و مدرک تمیض و مگر
آنکه مطابق عقل باشد زیرا که هر دو زمان صدق آنرا ثابت نمیکند .
این این نه . را پیروی کرد و شعله زیادی از جمع اخبار این کاسته
شد و در قدرت و نفوذ آنها سستی راه یافت ولی کاملاً از میان نرفتند و در
طرف جنوب مخصوصاً در بحرین عمده زیادی باقی ماند

فرق مابین این دو فرق این است که اخبارین معتقدند که در حجت
 موجود است اول قرآن و دوم احادیث اهل البیت (۱) و مجتهدین عقیده
 بچهار حجت دارند اول قرآن دوم حدیث های پیغمبر سوم نقل در آنچه
 میشوند چهارم قبول و رعایت علما اهل خبر میگویند که چون نقل
 مربوط با مسائل است ممکن است ناقص و معیوب باشد بنابراین قبول علما
 را از مسأله خارج میکند (و اگر ما خود را وکیل دعوی آن درس کنیم
 گوئیم تعالی که اساسش بر روی نادانی و سکی از علم میراثوشیمی و اقتصاد و
 علم اجتماع و علم سیاست بیگانه است الله تعالی است ناقص و بی معنیه
 در خود اسلام هم ممکن است قبول علما پیدا شود که نتایج حاصله از نقل
 مجتهدین را سکی بدور اندارد)

بهر حال بطور کلی باید گفت که همین احادیث است که درود مهدی
 منتظر را برای تمام مسلمین پیشگویی میکند این مهدی موعود باید بیابد
 و عدالت و آزادی را در روی زمین مستقر کند در حالیکه علم بر از ظلم و
 جور شده باشد. همین موضوع است که ما در فصل آینده بار ما بش آن
 خواهیم پرداخت

فصل سوم

امام مهدی - شیعة کنونی

در پیش ثابت کردیم که « ظهور الهی » که از آن اسلام خارج شده مرکب از ۱۲ شخص بوده یعنی پیغمبر و ۱۲ امام با ولی یا نایب و تمام این عاویین با وظایفی که آنها انجام دهند موافقت دارد و نیز گفتیم که این اشخاص قناعت نمیکردند بجواب مسائل و نکات مبهم قرآن یا خلائع حکم و یا حقوق و با اشکالات دیگری که معاصرینشان در مقابل آنها میگذاردند بلکه پیشگوییها نیز داشته و از آنها نیز خبر میداده اند و تقریباً از روی همین اخبار و پیشگوییها است که عالم اسلامیت منتظر ظهور مهدی است همانطور که یهود منتظر عیسی و مسیحیان منتظر بازگشت او میباشد از طرفی هم پیغمبر در شرح و بسط این قضیه بسیار قانع بوده است (۱) و از حدیثهایی که من نجات مطهر از او داده ام چیزی معین نمیشود ولی برعکس جانشینان او در این باب مفصلاً بحث کرده و زمان و فاصله ظهور صاحب الزمان را هر یک بطریقی معین نموده اند

۱- (پیغمبر روزی گفت : اگر از عمر این عالم بمانده باشد مگر یکروز حدوانه طول آن روز را زیاد خواهد کرد تا اینکه یکی از اعقاب من براسیخته شود که نام او ماهمن است) سلطان پرسید یا رسول الله از کدام یکه از فرزندان تو این حضرت طلوع خواهد کرد پیغمبر دستش را روی شانه امام حسین گذارده فرمود از این طفل

حتی نام مادرشرا نیز ذکر کرده‌اند و سن او را هم گفته و شهری که از آن بیرون خواهد آمد نام برده‌اند. کارهای اولیه او را شرح داده‌اند بلکه در نمایش هیئت و چگونگی صورتش بر کوتاهی نکرده‌اند بطوریکه هر وقت ظاهر شود به‌سبوت میتوان او را شناخت. خروج دجال نیز حقیقه ظهور اوست. دجال که دارای حساس و حشت آوری است باید سوار بر خری باشد که درازی تن آن بچند کیلومتر میرسد و دارای گوشهای بلندی است که برج ابله (۱) در جب آنها بمترانه باز و بسته شود کماست در حین راه رفتن دائماً بشکل میاندازد و این بشکل از حیث شکل و منظره شباهت نامی بهرها دارد.

اشخاص بی‌دین با انتخاب جمیع آوری آنها بمیرد ازند اما همینکه بدنهان گذاردند میفهمند که حاکمتر یا بدتر از آن فزودات است و عجب‌تر اینکه این تجربه آنها را متنبه نمیکند و بار هم اشتباه میکنند (البته باید مسلمانان عدم عقیده و لادینی ما را باید گذشت زیرا که پیوسته بر و عقل و احسان خود هستیم).

صحنه‌های بدله‌گویی تهران را بشکر خواننده و امیدوارم که در موضوع این دجال می‌بخشدند و می‌گویند چون دجال باید تمام روی زمین را سیر کند کوچکترین وظیفه مردم این است که از حالا خود را حاضر برای عیال و مشغول شوند بتوسعه خیابانها و کوچه‌ها و بلوارها تا بتواند به‌سبوت از آنها عبور نماید دروازه‌های شهر را بسایه بلاتعانات بی اندازه رسانید تا موقع ورود خراش بگوشه‌ای غر او وارد نیاید.

۱ - برج ابله بنائی است از آهن بلاتعاف ۳۰۰ متر که در پاریس ساخته شده

من میدانم که عقول حلیه که دارای عقیده هم هستند بیانات
 اساسی راجع بدجال نموده‌اند و آنرا کایه فرض کرده‌اند و تفاسیر
 متعدده در این باب نوشته‌اند اما با هم اشتغالی هستند که قصه رابلور
 دارند. از يك طیب کاشانی شنیدم. البته در این عقیده تنها نیست و
 شريك سبلر دارد. که از پیدایی پسرش شکایت داشت و سوا لغت
 میکرد زیرا که پسرش در موضوع حرهای خردجال تردید دارد و برای
 آن تاویل قائل میشود.

خلاصه چندی پس از خردجال امام مهدی باند ظاهر شود علاوه
 او مانند ابلیا زنده است و در شهر جابل یا حاطقا سرور است و معاش
 محمد و فرزند امام حسن عسکری میباشد

بموجب عقیده سبلری از مورخین در او اسطعمه شعبان ۶۵۵ نولد
 یافته است مادرش قول بعضی سوس و قول بعضی دیگر مرگس است
 نام و کبه از همان نام و کبه بمعبر و القاب او عبارت است از مهدی
 منتظر و صاحب الزمان و حجة و قائم این امام در وقت فوت پدر دویا
 پنج سال داشت

مادر ابلجالتز روی که حکاوی نقصان کلی مطلق در حق شرقی بر میجویم
 ایرانیها قبل از وقت بایک دقت نام ربانی تمام ادعای ظهور آیه این
 شخصرا میدانند در صورتیکه در گزارش کوچکترین معیبل حیات گذشته
 او در میان هم عصرانش موافقتی نیست و از حرکات و آنرا او در ازمه
 گذشته بکلی بی اطلاع هستند.

مثنی که من این مطالب را از آن استخراج کرده‌ام چنین میگوید (۱)

۱ - چون این شرح را مؤلف از قریب مشاهده استخراج کرده می
 عارت آن کتاب نقل شد (م)

(تولد همایون یعنی دوی درج ولایت بقول اکثر اهل روایت در متصرف
شعبان خمس و خمسی زمانن روی داد و عاقل آن امام عالی گرام ام ولد
بوده صمد سوسن و قبل فرحس و آن امام دوی لاحترام در کسیت
و نام با حضرت خیر الانام مطابق ست و مهدی و مسطر و صاحب الزمان
و حجة و قائم از جمله انقلاب آید است و در وقت وقت پدر خود به
روایت اول که بصحت اقرب است به حاله بود و بقول ثانی دو ساله و
حضرت واجب المطالب آن شکوفه چمن ولایت را عسندیحیی اسد گریا
که در طفولیت حکمت گرامت فرمود او را در حجر صن امام ساخت و
چنانچه د گریا را در وقت صا مرنه بلند رسالت رساید صاحب الزمان
بیز در زمان متعدد حله من سه خمس و ستین و عابین در سر دایمه
من رای از نظر فرقه رایا عاب شد و سایر عده انا عشریه تا عایت
منخفضی است و هر که اراده ارای منظور از تلقی گیرد لقب احقا از
جهره آفتاب آسا برخواید گرامت و سایر صحاح احادیث که از سید امیر
نزد علمای عالممقدار بصحت پیوسته جمیع اصحاب نبوی و نعمات طوایف
ملت مصطفوی اتفاق دارند که ظهور مهدی (ع) بوقوع خواهد آید
اما این مسئله مختلفیه است که مهدی موعود مجیدان حسن است
با از سر دایمه دیگر اعتقاد اهل سنت و جماعت آن است که قائم آل
رسول شخصی خواهد بود از اولاد بنو که در آخر الزمان تولد نمایند
و آنچنانرا فرقه اعلیه دروغیت ثابت کرده اند یکی عبت صفری و آن
از وقت ولادت است تا زمان انقطاع سفارت دوم طولی و آن از زمان
انقطاع سفارت است تا وقتی که اراده ارای منظور از تلقی گیرد و دروغیت
صفری مهدی را سببان بوده اند که حاجات خلائق بلو رسایده جواب
میگرفته اند و آن سفارت بر شخص علی ابن محمد نام اختتام یافته و علی

این محمد در سنه اربع و عشرين متوفی شده دیگر هیچ سفیری امام را ندیده)

احادیث و پیشگوئیهای زیادی هست که اشاره ظهور مهدی موعود میکند و آنرا مفصلاً تفسیر و تعبیر مسامید و علامات مبشر او را شرح میدهد مع هذا بخالفتم های این مدارك بعدی زیاد است که دائماً یکدیگر را از میان میبرند.

شیخ احمد احسانی در کتاب شهر الزیارة و علامه مجلسی در بحار الانوار ثابت کرده اند که توافق دادن تمام احادیث ممکن نیست مجلسی چون مفید جمع آوری آنها بوده همه را با وجود تباینی که دارند ثبت و ضبط کرده است ولی اساماعیرون با احتیاط این است که باید پیرو دستور پیغمبر شد و قول نکرد مگر آنها یکی که مافقرآن موافقت دارد و از بقیه بکلی صرف نظر کرد.

خلاصه این احادیث انواع مختلف و مطابق هر دوق و میلی وجود دارند و ما برای نمونه نقل پاره ای از آنها میبرداریم. از جمله حدیث های مشهور که از همه معتبر تر است حدیث ای لید مغزومی میباشد که مجلسی نقل کرده است و آن این است:

ای لید حکایت میکند که امام ابو جعفر یمن گفت (ای ای لید صحتاً ۱۲ نفر از بنی عباس خلافت خواهد کرد اما حد اوسط هشتاد و چهار نفر آنها کشته خواهند شد که یکی با درد کلو^۱ (۱) خواهد مرد اینها اشخاصی هستند کم عمر و فطرت خوبی ندارند یکی هم در آن میان یافعی و گمراه کننده مردم میباشد و نام آنهادی است.

۱- هر کجا که این علامت استعمال هست متصوفاً مؤلف این بوده که معلوم است چه دلیل و از روی چه مترك (م)

ای ای لید معلومات من راجع بحروف مفردة و محاسبه آنها خیلی زیاد است. خداوند (ا ل م) را نازل کرد و پیغمبر قیام کرد تا نور خدا آشکار شود و این حضرت متولد شد و روز تولدش بر ۱۰۳ بالغ شده بود بعد از هفتصد هزار (۱) بیان این نکته در حروف مفردة قرآن است در صورتیکه تو آنها را بدون اینکه برهم بیافزایی حساب کسی هیچیک از حروف مفردة قرآن نیست که روزها بگذرند بدون اینکه در موقع آخر آنها قلمی از خانواده بی هاشم قیام نماید

(۱ = ۱) و (۳۰ = ۱) و (۴۰ = ۴) و (۶۰ = ۶) و مجموع میشود ۱۶۱ و حسین قیام نمود در موقع آخر (ا ل م) از الله و چون این زمان پر شد قائم پسر عباس قیام کرد در موقع (ا ل م) اما راجع بقائم ما او قیام خواهد کرد در موقع گذشتن شمارة حروف مفردة اول سورة (ا ل م) پس این نکته را در باب و حساب کن و سر آنرا نگاهدار (۲) این حدیث معروف است بحدیث مفضل پسر عمر که از امام صادق اینطور شنیده است

« در سال ۶۰ امرا این حضرت ظاهر خواهند شد »

۱ - یعنی او تولد شد در سال ۶۱۰۳ از خلقت عالم

۲ - این است بیان نکته مذکور در متن ، بعد از آنکه ۶۱ سال از ظهور محمد گذشت سیدالانبیاء حسین ایام کرد و بعد از ۱۴۲ سال بعد از - نوح ظاهر شد که علامات پیرماد را پارسا کرد و اگر حروف مفردة اول سورة هاد را (ا ل م) ذاک الكتاب (تا (ل م ر) بشمارد عدد ۱۶۶۶ بدست بیاید و این عدد با ظهور سید عالمی محمد باب مطابق است و اگر نباید از هجرت حساب کرد بلکه باید پس از اظهار حاضریت محمد حساب نمود که هفت سال قبل از هجرت واقع شد پس سال ۱۶۶۶ ماموریت بتایید حساب سالان میباشد سال ۱۶۶۰

نو هنوز اینجاستی؟) جواب دادم (تو میدانی من با جدای خود چه عهد کرده‌ام و تو هنوز بمن جوابی نداده ای) گفت: (بسیار خوب فردا صبح نزد من بیا) و چون رفتم فرمود چه می‌خواهی؟ من همان عطلی را که مانده بودم دوباره تکرار کردم و گفتم آیا نوهستی آنکسیکه دست بامر خدائی می‌زند؟

امام جواب داد: (ایحکم ما امامان همه دست و اجرای احکام خدائی می‌ریم)

باز گفتم چنین باشد اما آیا تو مهدی هستی یعنی آنکسیکه راه را نشان می‌دهد.

امام جواب داد: (ایحکم ما ما همه نشان‌دهنده راه هستیم) باز پرسیدم آیا تو صاحب سیف هستی؟ جواب داد: (ما همه صاحب و وارث سیف هستیم)

و الا چه گفتم آنما و هستی که باید دشمنان خدا را بکشی؟ و آیا نوهستی آنکسیکه برگرداندن دنیا را مدبر خواهد نمود و آیا تو هستی آنکسیکه همه را قوام خواهد داد.

امام جواب داد: (ایحکم چگونه من می‌توانم آنکس باشم در صورتیکه اکنون من نه ۵۰ سال رسیده است به تحقیق آنکس بدایه برد بکمر است و در پشت است از من بسیار مسکرات).

حضرت ابومعین احمد بن عبدالله چهل حدیث راجع به ظهور مهدی نقل می‌کند که بموجب آن احادیث مهدی باید در دهکده ظاهر شود موسوم بکرعه و امام جعفر خیر می‌دهد که از موقع اعلان مأموریت خود در محله خواهد بود و پشت خود را بکعبه تکیه داده شمشیر را

بلند میکند و ۳۱۳ نفر در اطراف او هستند و اولین گفتار او این است
کمترین مقداری که بفضل^۱ الله برای شما میماند مفیدتر است اگر شما
مؤمن باشید (۱)

((۲)) در کشف الغمّه از شوق صاحب مرویست که گفت معتقد
مرا با دوشخص دیگر طلب داشته گمت .

حسن ابن علی در سرمن دای وفات یافته تسجیل بر وی دو خانها و
را احاطه کید و هر که را در آجا باید مسکین و سر او را نزد من آورید
و ما بموجب فرموده پادشاه شناخته ناکله برای عسکری در آمدیم
منزل دیدیم در عایت نراحت که گویا همین زمان بانام رسیده اند
و در آجا پرده ای دیدیم از دری فرد گذاشته آنرا برداشتم سر و دای
بنظر مادر آمد یا آجا در آمدیم در دای دیدیم در اقصای آن حصیری بر روی
آب انداخته و شخصی بخوبترین صوتی بر روی آن حصیر در نماز ایستاده
آن شخص اصلاً ما التعلات نکرد و یکی از آن دو نفر که با ما بودند سبقت
گرفته خواست که پیش وی رود در آب عرق شد و آغاز اضطراب نمود
تا من دستش گرفته او را خلاص کردم بعد از آن دیگری خواست که پیش
رود او را نیز همان حالت روی نمود من متحیر گشتم گفتن ای صاحب خانه
از خدای و از تو عذر میخواهم والله که من ندانستم که حال چیست و
بکجا میآیم و هر چند از اینگونه سخنها گفتم بمن ملقت نشد لاحرم
مراجعت نموده نزد معتقد رفتم و کیفیت حال باز گفتم گفت این را از پنهان

(۱) عِبَادَةُ خَيْرَ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

(۲) عِبَادَةُ رَبِّكَ الْبَاطِلُ يُغْلِبُكَ (م)

دارید والا فرمایم شما را گردن زنده)

شیعه نسبت به محمد بن حسن عسکری دو نوع غیبت قائل است :
غیبت صغری و غیبت کبری .

در هنگام غیبت صغری امام بتوسط چهار نفر سفرا یا نواب از به
اظهار حیات میکرد و این نواب در عالم اسلام شیعه گردش میکردند و
عرایضی که بامام نوشته میشد گرفته و جواب میآوردند . (حلی مشکل
است توجه میکردن باین نوع اقسامها) و همین نواب از به بودند که
وجوهی که باید بامام برسد از مردم میگرفتند و چون آخرین این
سفرا مرد دیگر واسطه مابین امام و مردم یعنی مابین خدا و مردم
وجود نداشت و از همینوقت ببعلم خدائی بطور قطعی مسدود گردید
و غیبت کبری واقع شده

راستی من میترسم که ملالت آورد و خسته کننده باشم از اینکه
پیوسته در يك دست انداز حادّه میانم اما باید دانست که این خیالات و
افکار مربوط به شخص من نیست بلکه مقصود من این است که خواننده
را بشاگرد و همیانی که بارجه اسلام از آن در دست ایرانیان بسته
شده است آشنا سازم .

چنین بخطر میآید که صاحب الزمان در جابلسا یا جابلقا مخفی و
منزوی شده است و در آنجا آرام نشسته و منتظر ساعت قیام خود
می باشد .

از میرزا محمد علی مجتهد شیرازی شنیدم که جابلسا یا جابلقا
جزیره ایست در ساحل اسپانی و اروپاییان بواسطه ناپاکی اخلاقی توانسته اند
آنجا را کشف نمایند .

بهر حال چنین بنظر میآید که نواب امام پس از وفات مدفون شدند

و فصل خدا در آرامگاه خود راحت بخواب رفتند ولی اینطور نیست و ما خواهیم رسید بمعجزات یشماری که تاریخ شیعه انتشار داده است زیرا که صاحب الرمان از جزیره خود بیرون میآید و بواب هم از قبور خود سرخاسته مسافرت میکنند و در انتظار مؤمنین جاوہ گری خواهند کرد .

من خوب میدانم که اگر از ایرانیها در اہموضوع استعماری بشود بکلی گفته‌های مرا انکار میکنند زیرا خوب میدانم که خود آنها از این موهومات شرمند و برای دفاع از خود مابہایت بیروسی من حملہ و تعرض خواهند کرد اما میدانم نسبت تقویم ملی خود و کتاب کشف‌العمہ و شواہد النبوءہ چه خواهند گفت و این است آنچه من در تقویم ایران میخوانم .

تقویم فارسی

سال ۱۲۸۰ هجری تقریبی شمسی مطابق با ۲۹ دی قمری ۱۳۱۸
تقریبی قمری تألیف جناب اجل میرزا محمود خان نجم‌الملک برادرزاده
جناب اجل نجم‌الدوله تهران ۱۳۱۸

این تقویم دارای مهر نجم‌الدوله و مهر اعتبار جناب اجل اعتماد
السلطنه و بربر انطباعات است و در کمال وضوح کتار ما را ضمانت
میکند علاوه تقویم رسمی ایران هم هست

در صفحه ۲ این تقویم میخوانیم: «عباد بر گزیده که موسوفند
باهدال یا رجال العیب یا بهتر بگوئیم صاحبین حضرت صاحب الامر
(امام مهدی) هر روز یا چهار روز در هر ماهی در يك قطعه از نقطه عالم
پیدا شده و بمخلوق خدا نعمت بخش میکند»

طرف صبح «کامبیکه از منزل بیرون میروند و بطریق اولی و ثنیه
شروع بکار میکند باید امتحان کنند و دقت نمایند که از کدام طرف تنگه
دارند و مداین دعا را بخوانند (دعا در ذیل است)

بعد این جدول میآید که روزها و امتدادات را نشان میدهد.
روزهای آیل و نهم و ۱۲ و ۲۵ هر ماه این وجودهای مبارک در
مشرق هستند

روزهای ۲ - ۱۰ - ۱۸ - ۲۶ در میان شمال و مشرق

روزهای ۳ - ۱۱ - ۱۹ - ۲۷ در شمال

روزهای ۴ - ۱۲ - ۲۰ - ۲۸ مابین شمال و مغرب

روزهای ۵ - ۱۳ - ۲۱ - ۲۹ در مغرب

روزهای ۶ - ۱۴ - ۲۲ - ۳۰ مابین مغرب و جنوب

روزهای ۷ - ۱۵ - ۲۳ در جنوب

روزهای ۸ - ۱۶ - ۲۴ مابین جنوب و مشرق

پس دائماً این اشخاص در حرکت هستند و با يك سرعت بهت آوری از يك نقطه زمین نقطه دیگر منتقل میشوند و این کار بایک عمل معجزه آمیزی موسوم بطلی الارض صورت میگیرد و معجزات بسیار مسافرت میکنند و بعضی اوقات هم با ازبلب خود هستند و ما مردم ارتباط پیدا میکنند چنانچه این داستان که اتفاقاً مابین سدها حکایت اختیار شده و در کشف الاسمه و شواهد السوء مسطور است این مطالب را بخوبی مبرسانند (حکایت در شواهد السوء و کشف الاسمه مسطور است که اسمعیل ابن حسن هرقلی گفت برفعه پسر من ریش ظاهر گشته که همه اطباء و عداوای آن عاجز آمدند و در بیمار آن ریش منشق شده خون و ریم بسیار از آن میرفت و الم آن رنج مرا عام ارتکاب شدل میشد هرقله گوید روزی حله رفته بمحلی سید رضی الدین علی طاروس در آمدیم و از آن مرض شکایت نمودم سید اطباء حله را طلبید ریش مرا بایشان نمود و استعلاج فرمود گفتند این قرعه بر زیر عرق آگه است و علاج آن منحصر بقطع است و اگر آنرا برند این مرد هلاک شود سید فرمود که من ببنداد میروم بمن موافقت بنمای شاید که طبیبان آنجا از عهده معالجه آن توانند آمد چون ببنداد رسیدیم طبیب آنجا نیز اظهار معجز کردند و من مأیوس شدم بهمشهد روح افزای سرمن رأی رفتن بمعدن اطراف

حشاده آمده بسر دایم و آدم و بایز و سبحان و تعالی استناده نموده از آمده استماع جستم و چند شبانه روز بعبادت و قیام گذرانیدم در آن تاروخی بکنار دجله شافته غسل کردم و جامه پاک پوشیدم و مستوجه مشهد شریفه گردیدم دیدم که از جانب بیابان چهار سوار پیدا شدند تیغها بر عیان و یکی نیزه در دست داشت و دیگری فرجی در بر گمان کردم که از اشراف مشهدند چون بمن رسیدند سلام کردند جواب دادم آن نیزه دار در در طرف راست فرجی دار بایستاد و دو شخص دیگر در طرف چپ او قرار گرفتند پس فرجی بوش بمن گفت که فردا بجای خود نزد اهل بیت خود خواهی رفت گفتم آری گفت پیش من آی تاروش ترا بینم پیش رفتم وی دست دراز کرد و ریش مرا بفرود چنانکه درد سبک کرد نیزه دار مرا گفت انا لله یا اسمعیل من متعجب شدم که نام مرا چون دانست گفتم انا لله یا اسمعیل و همان شخص مرا متنبه کرد که این امام است پیش دویدم و رکاش بوسیدم پس روا شد من نیز روا شدم فرمود باز کرد گفتم هرگز از ملازمت تخطب سبایم باز دیگر فرمود مراجعت سبای که صلاح در آن است من همان جواب گفتم نیزه دار فرمود شرم نداری که امام دو نوبت ترا بمراجعت امر فرمود اطاعت نمودی لاجرم بایستادم چون امده مسافتی علی فرمود روی من باز کرده گفت چون بپرداز دسی باوجود منبر یعنی مستنصر ترا خواهد طلب بازوی چیزی قبول نکنی و من چندان بایستادم که ایشان از نظرم غایب گشتند آننگاه بمشهد رفتم و احوال سواران استفسار نمودم گفتند آن شرفای این سواخی بودند من گفتم امام بودند سوال کردند که امام صاحب نیزه با فرجی دار بود گفتم صاحب فرجی گفتند جراحت خود را باز نمودی گفتم آری پس زان خود را برهنه کردم از آن قرحه اثری نیافتم از نهایت دهشت در شك افتادم که آن

مرض در این پای بود یا در آن پای آنرا نیز برهنه کردم صحیح تر
 یلام پس مردم بر من ازدحام کردند و پیراهنم را دریدند سادات و روضه
 مقدسه را از چنگ ایشان خلاص ساخته پشرا به در آوردند و نامهربان مرا
 پرسیدند و سؤال نمودند که کدام روز از سفداد
 بیرون آمده من حقیقت حال را بصورت واقعی تقریر نمودم
 و آنشب آنجا بودم نماز صبح گذاردم بحساب سفداد باز گشتم و چون
 بدانجا رسیدم خواص و عوام دارالسلام بر من جمع شدند زیرا که آن
 واقعه را شنیده بودند و کثرت و ازدحام سمرقند احاطه کرد که بزرگ بود
 که در زیر دست و پا خلایق هلاک شوم در آن انا و زیر دست و پا که قسمی
 الاصل بود سید رضی الدین را طلبیده از وی خبر تحقیق نمود سید بدان
 معنی شافیه مرا از آن ازدحام مردم حالت داده پیاده شده رفتم مرا
 احاطه نمود و چون از مرص از ی بدید بیوش گشت بعد از اذاعت به
 مجلس وزیر شافیه مرا پیش وی برد تا کیفیت حادثه را تقریر کردم
 وزیر احوال را طلبیده از حقیقت حادثه من استعلام نمود گفتند علاج این
 قرحه منحصر بقطع و در آن موت منصور است .

وزیر گفت مرتدبیری که آنرا قطع کبید و نمبرد این شعبه چند
 گاه علاج پذیرد گفتند بدو ماه اما موصع آن سفید خواهد ماند که
 موی از آنهای نروید باز وزیر پرسید که شما این ریش را چند گاهست
 که دیده اید گفتند ده روز است پس من مائلت وزیر رفتم خود را برهنه
 کرده همگان ملاحظه نمودند که اسلا اثر مرض در آن نموده بود
 یکن ایضا میفرمود گفتند من عمل المسیح مدد آنرا نزد مستنصر
 بردم او چون امر عریب شنید مبلغ یکم هزار دینار من احم فرمود و من
 بنا بر نهی امام اوجه را بگرفتم صاحب کشف الغبه گوید که من در

بعضی ایام این حکایت را بجمعی که ترومن بودند می گفتم چون سخن تمام شد یکی از آن مردم گفت من سر شمس الدین محمد ولدعلی اسمعیلم که صاحب این واقعه است لاحرم ار آن حسن اتفاق متعجب شدم و از وی پرسیدم که توران پدر خود را در وقت مرض دیده بودی گفت من در آن اوان خردسال بودم اما بعد از صحت مشاهده کردم موی بر آن موضع بر آمده بود و اثر از آن حراحت نبود شمس الدین محمد در آن موقع حکایت کرده که بعد از وقوع آن قصیه پدرم در مفارقت حضرت امام غایت محزون میبود تا آنکه در زمستانی رخت افامت سعداد کشید با امید آنکه شاید یکبار دیگر آن سعادت را دریابد و در هر چند روز یکمرتبه بسلم میرفت و باز بهمداد مراجعت میکرد چنانکه در آن زمستان چهل نوبت آمد و شد فرمود (۱)

اگرچه صحت این داستان در عقیده ایرانی هیچ جای تردیدی باقی نمیگذارد مبادا گوینده احتیاج شاهد را براحساس کرده است بهرحال بنابر مذکور ات فوق امام مهدی زنده است و در میان مردم دیده می شود و پیوسته در اطراف عالم در مسافرت است و ما کنیم که هر روز نواب او در چه امتدادی هستند و ممکن است ما آنها را ملاقات کنیم و هم میتوانیم از آنها احسانهایی به بینیم و احساناتی بگیرییم .

صرف نظر از تفصیل مختلفه که در هر کشور سورتی بخود گرفته این ملاقاتها بطرز غریبی شباهت دارد باهایی که در اروپا متوالیاً بروز کرده و بیش یا کم مشهور است .

شاهت در اینجا خاتمه پیدائی کند و ما میتوانیم با نهایت اطمینان

۱- چون از زیارت المجالس استخراج شده بود عیناً نقل کردیم

نات گنیم که تمام معمرانی که پس از عیسی در ترمه جمع شده افسانه -
های شبه خود را نزد شبه میباید حتی محزه سن زاویه که در تروبی
صورت گرفت در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه و آن چنین است .

درختی ارحمله درختان که عا-وم نیست بجه ملاحظه موضوع
احترام موهومی است و هر کس از ردبک آنها عبور میکند ناچار یک تنکه
ارلس خود را بآن عیا و بزد در روز اول محرم شروع کرد بخون گریستن
و روز دهم عاشورا سبل خون از آن جاری گردید

ایران بالتمام باشتاب برای دریافت آن عجلت و پس از دو یا سه سال
در بار ایران از این قضیه آگاه شد خواست محصل اطمینان قلبی تحقیقاتی
در این موضوع بکند پس ملاتی را فرستادند که من او را میشناسم ماین
منصور که بدقت در این امر کجنگاری و نقیض نماید و تفصیل را گزارش
دهد .

ملای می اعتقد یا دیر اندر دل خود را از روی وجدان بازی کرد و
بدیخانه این سال در حث قانع شد که موافق طبیعت بر کنگلی بیار آورد
و خون گریه نکند .

این نوع حقه بازی ها روز بروز در تریاد و ایران عا-و است از
معارف های معجزه نما و چشمه های سحر آسا و جبال و صخره های ایران
تقریباً بالتمام زیارتگاه است .

خلاصه جهالت ملایرا هیچ چیز نمیتوان مقایسه کرد مگر برود
باوری افراد آن مباحثه مذهبی یا یک هر ایرانی شکل عجیبی بخود
میگیرد .

اما اگر مختصر معلوماتی پیدا کردد و سطح هوش آنها کمی بلند

شد، اینکه مسلمان هستند از قافله موهومات که همراه هر فرد رعیت شده است از موقع تواد تأقیر کناره گیری اختیار میکنند و از اظهار آنها شرمند میشوند و ما بهترین دلایل در سند انکار بر میآیند

اگر قانونی برور زمین در روح شیعه ریشه دارد و تقویت یافته فقط همان عدم باکی مسیحیان است این مطلب قابل بحث نیست و من برای آن دلیل دیگری نیآورم مگر مشاهدات خود را در يك جلسه امتحان حقوق مسلمانی در مدرسه علوم سیاسی که در آنجا دعوت داشتم.

این مسئله برای آنها جزء مسلمیات است همانطور که کاتولیکها مسلم میدانند که عقاید مذهبی آنها بی عیب و نقص است پاره اشخاص که هم صحبت من بودند میخواستند از روی قرآن ثابت کند که پیغمبر اهل کتاب را باک کرده است ولی در مقابل پافشاری من در مسلم بودن این قانون در مذهب شیعه مجبوراً صحبت را بر میگرددانند و پاره هم میزاج برقرار میگرداند و بسی هم که حسرت زیادتری داشتند میگفتند فقط کسانی نمی هستند که مخلوق خدا را نجس میدانند

این دسته را نباید ملاک اعتبار قرار داد بلکه باید شوده ملت مراجع کرد و تحقیق نمود که مصادقات و سراحات آنچه بهما جواب خواهد داد که آنچه ذکر شد درست است.

از طرفی هم نباید اشتباه کرد که اگر بسی اشخاص ثریت شده از این موهومات رهائی یافته اند و اگر طبقه روشنفکر میرزاها عموماً نسبت به مذهب بی احترام هستند فراموش نشود که این ملت اسماً مسلمان است نه رسماً زیرا که با کمال صداقت معتقد و مقید است يك سلسله از موهومات عجیب و غریب که مجموعه آنها باعث ساختمان عقیده حقیقی

ملت واقعی خدا میباشد.

هرگاه ملت را از این هیولای عمیق دور کنیم باز میبینیم که طبقه روحانی بیشتر پایند آن است این طبقه نیز مانند توده جاهلی منتهی باهوشتر و بیشتر معتقد مدخل و عایدات و در جمع آن حریص است این طبقه با بر احترام عمامه یا شال سبز عقید است که هوش خود را بیشتر برای نایبنا کردن این ملت روبرگ و هوش فهم نگار هر دو در صورتیکه روشن کردن ذهن ایرانی منتهی درجه سهل و آسان است یکی از این پساوه سرایان آقا سید ابوطالب خراسانی بود که امروزه در قید حیات نیست این آقا برای خوش آمد ایرانیها در مالای منبر اعلان میکرد که اروپاییها ابتدا ترقی و پیشرفتی در علوم ندارند هرگاه مثلا بنظر میآید که علم طب آنها از طب ایرانی جلو افتاده است این نیست مگر اینکه در کتب قدیمه فرمولهایی را یافته اند و استمداد هائی که در قدیم از برکت اشخاص مافوق بشری شده است.

تصور نکنید که اسید هینیک و اسید بوریک واقعا دواهایی باشند که دوا فروش بشما میدهد و معلوم نیست چه قسم موادی را تحت استمداد و برکت آقا سید بوریک و آقا سید هینیک قرار میدهد که دو نفر از اولاد معروف پیمبر ما بودند که هر دو در راه علمی مرتضی شهید شدند.

من در اینجا مثالی را انتخاب کردم که چندان بحقیقت نزدیک نیست ولی اطمینان میدهم که کاملا صحیح و مطابق واقع است و شاید کافی باشد که محتاج مثال دیگری نشوم مگر این ممکن است نسبت به عقیده این واعظ تردیدی بیش آید و منم امیدوارم که ایستور باشد اما باید

هید نتیجه این افکار و تئوری این اظهارات در طبقه پست ملت چه اثراتی خواهد بخشد .

بکنفر دیگر میرزا اسدالله طیب - که بمیدانم چرا نام او را عیسم زیرا که هزاران هزار امثال او هست - با کمال شدت از استعمال داروهای اروپائی امتناع میکند و بقتیده او این دواها اساساً بساطلسم ساخته شده و از تأثیرات شیطان است فقط گه گنه از نظر او مختصر اهمیتی دارد و هنوز اطمینان ندارم که در موقع استعمال آیا چندین مرتبه از خدا برای خود و مرضایش طلب مغفرت و عفو تقصیر میکند یا نه .

هرگاه این ملت را جهالت و عدم معلومات منہم نمانم اشتباه بزرگی را مرتکب شده ایم زیرا که بقیین میدانم اگر آنرا بحال خود واگذارند تا با فکر خود طی مراحل نماید البته بسهولت لژی این گردایی که در آن غوطه ور است نجات خواهد یافت و من باز تکرار میکنم که این ملت هوش فوق العاده دارد و بسیار کنجکار و طالب حقیقت است اما ملاها با بابت دقت مواظب او هستند و نمیگذارند آزادانه تفکر نماید و البته مسئولیت این اعدا بالتمام بگردن روحانیون طبقه عالی است و با يك فشار روزنی که بحساب نخواهد آمد و حقیقتاً با اینکه این طبقه روحانی مطابق اصل درجه بندی نشده کلاً بایک سیمیت نامی در سطح مشترك متحد است و روابط معلم و شاگرد را خوب محکم میکند تا متحداً برضد آثار مہلك خارجیها بچنگند .

با اینکه گفتیم این طبقه مطابق اصول بدرجائی تقسیم نشده معطل آغوز باید در مقابل مجتهد تسلیم کند و او نیز در مقابل مافوقتر از خود

سر فرود می‌آورد و این مسئله در موقع حادثه رژی کاملاً بوقوع پیوست که همه اطاعت نمودند یکی از میان خود که در سجده بود به اینک که رسماً رسمی مذهب نبود کمتر از آن‌هم قابل احترام نبود و عقیده شخصی او حکم قانون را داشت پس اقتدار او در میان اشیاء خود در صورتیکه تراول محسوب گردد قابل تحکیر است مخصوصاً وقتی که معتقد باشد که محمد گفته است « علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل ».

و باید دانست که بعد از محمد در نزد ایرانیان عیسی نزد کترین پیغمبران است و از حیث قدرت و برتری او سالان مجتهد ایران سالانتر است.

۱۴ عیسی در ایران مجهول نیست و تقریباً همانطور که ما نام او را می‌بریم در ایران هم نام او ورد زبان است.

آدمی است غیر قابل مقایسه و دارای نام بزرگ جدا حشر اموات میکند و معجزه‌های سیرافشنگی دارد از دینت ایران پراست از نام او افسانه‌ها در دنبال یکدیگر می‌آید تا او را در درجهٔ ناشیفته قرار دهد آدم و سایر پذیری بیست او (روح الله) است و از موسی و ابراهیم و از ۷۲۰۰۰ پیغمبر سالانتر است اما تعجب درین است که بوسیلهٔ يك آخوند که نام آن از سر حداث ایران هم خارج شده است از تحت پزیر می‌آید.

در این صورت چه فکری باید کرد؟ آیا این آخوند خایسته آن است که انتظار افراد اسامرا از عراب اعمال و معجزات خود خبر نماید؟ آیا اقتدار او از يك آدم ساده فناپذیری بیشتر است؟ آیا مالك علمی است ملوق علوم انسانی؟ آیا مالك اسراری است که بر دیگران پوشیده

است؟ آری در نظر ایرانی چنین است و همینجاست که طبیعت ایرانی خود را در تحت قیافهٔ بسیار غربی نشان میدهد چون بقواین هیزیکی که عالم را اداره میکند آشناییست خاطرش از سرگون شدن این قواین بریشان نمیکرد و فقط با کمال سادگی بتماشای چیزی میپردازد که تا کنون آنرا ندیده است و قبول میکند که این دلیل بر قدرت خداوندی است و راجع بآن ابدأ فکر دیگری در مغیله‌اش میور نمیکند و چون در میان موهومات بیحد و حصر زندگانی کرده و از بدو طغیانت عادت کرده است بشنیدن شرح عجیب و غریب معجزات و افره هر لحظه انتظار دارد که حصول این معجزات را در تحت نظر خود به بیند.

آبا این شخص حسن دلال نیست که دستش از درویش می شرم را در منزل خود پذیرائی نمود مامید آنکه آثار عربی از آنها به بیند و آیا مدت شش ماه آنها را در حایهٔ خود نگاه داشت و بآنم غدا داد و تمام هوسهای نفسانی آنها را سیر نکرد و چون بواسطه مخارج زیاد خراب و پریشان گردید مجبور شد آنرا نباشد و آیا بعین حاصل نکرد که اگر هم ما باش تقاضاها و خواهش او را انجام ندادیم بیا بواسطه این بوده که درست آنطور که باید از آنها پذیرائی نکرده است و با اینکه باید مدتی پیش از اینها از آنها نگهداری نماید آیا در هیچ آنی این اندیشه مردود از عمرش عبور کرد که اگر این درویش کاری انجام دادند برای این بوده است که لیاقت انجام آن را نداشته اند؛ بجای اینکه از دیدن معجزه مهیوت شد این حالجناب مهیوت شد که چرا معجزه انجام نیافت و در فکر پیدا کردن علل

آن بود.

پس جوی ملاحظه میشود که ایرانی ناچه درجه سهولت و سهرت کار عجیبی را که سبب بیک مجتهدی می دهند قبول میکند . اما باید دید شخص اولی که آن کار را حکایت میکند اندازه قوای فکر به اش چیست ؟ و برای چه آن را نقل میکند ؟ آیا الهام بنفس خود میکند ؟ احتمال زیادی دارد و شاید همین ماحدولی در این صورت نسبت بمجتهدین چه ناید گفت که ابدأ باین عمل اعتراض نمیکند ، آ یا فقط دروغی است که جعل کرده اند برای غیره کردن نظر توده ؛ البته این بیشتر احتمال دارد و دل مجتهد در اینجا هنوز چندان برجسته و درخشان نیست .

این عمالت را کساء العلماء خوب برای خواننده بنا میکند ؛ میگوید تنها فرق مابین پیغمبر و مجتهد این است که پیغمبر صاحب معجزه است و مجتهد صاحب کرامات و ایرانی که مایل است اندازه فکر خود را بخوبی معین کند میگوید که علماء غرق عادت دارند و این گفته پیغمبر همان است که در فوق ذکر کردم .

من نمیدانم برای چه این طبقه عالی روحانی که دارای این اندازه اعتبار و اولویت است و میتواند شالوده قدرتش را بر روی اخلاق توده بگذارد و میتواند سطح هوش مریدان خود را بلند کند با خود مدعا اچاره میدهد که این دروغهای بی معنی را جعل کنند و اظهارات لاطافاتی بنمایند مانند اظهارات آقا سید ابوطالب خراسانی که در پیش ذکر شد .

آ یا ما که عادت داریم طور دیگر و کمر کنیم حق قائل شدن مسئولیتی را بآنها نداریم ؟ آ یا حق نداریم بگویم که این طبقه عالی روحانی مسئول

است که آنچه را که عقیقه ندارد قبول میکند؛ و آیا حق نداریم بگوییم
این حرفهای ناشایسته و افسانهها و موهومات در سایه تحمل و رفتار مخصوص
این طبقه پیدا شده است؛ و این طبقه بایستی از نقطه نظر فلسفی و تاریخی
تحمل سبکی این وزن را بکند؛

الته بمن اجازه میدهند که جشنهای خونریزانه محررها بخاطر
بیابوم هرگاه از مجتهدین استفسار شود همه بالاتفاق عقیقه دارند که
اساساً این خونریزها موجب قوانین مذهبی و عقل منوع است و این
رفتار بقدری ناشایسته است که هر مؤمن باید از آن دوری کند.

پس برای چه این دسته بندیهای نفرت آور سال بسال زیادتر می-
شود؛ و چرا در سال ۱۹۰۶ متعددتر و بیشتر و خونریزتر از آلهائی است که
من در سالهای قبل دیدم؛ و برای چه باید این جلد و مدهای هولناک را
گذارد بالاتر بیاید.

بعدیکه ممکن باشد یکروز اساس مملکت را منهدم نماید؛
و شاید بطول مدت تأمین اروپاییها را نیز تهدید کند که آیا بیجه مقصودی
می گذارند این کارها صورت بگیرد در صورتی که خطر آن مدعور است
طبقه شرعی و عرفی در سر این کارها باهم نزاع میکنند و این صحنه های
هول انگیز را تمبیج و تحریک مینمایند بخی پول میدهند و براه ای موعظه
می کنند.

سال گذشته پنج نفر از رزمیهای مهلك خود جان سپردند و البته سال
آتی بیشتر خواهد شد و سالهای بعد بیش اندریش و کمترین حادثه موجب
جهنم خوردن انتظامات خواهد شد.

اروپاییها نیز عادت بدی کرده اند که در این روز میروند بالای
پامهای بلالو اطراف سبز میدان تابانند بهتر این منظره وحشت آور را

که در آنجا منتهی اوج خود رسیده است نمائند چنانکه یکی از آنها که فقط تصویرش این بود که در میان صحبت هارقیایش خندیده بود بشدت طرف غتاب و خطاب واقع شده بود که چرا عمل مذهبی آنها را مسخره میکند.

ممکن است روزی يك ديوانه بابك عيسوي متعصبی اظهاري بکند که منحر بر خورد دو عصر منصب داخلی و خارجی بشود البته نتایج این اتفاقات ممکن است خطرناک باشد.

برای دایمل کافی است ذکر کنم که درین چند روز مقامات رسمی بنجار اروپایی دستور میدهند که هر نوع طری را از جلوی معازهای خود بردارند خواه محنوی مشروبات الکلی یا غیر آن باشد.

جاییکه مشاهده يك نوع حال التجاره ممنوع ممکن است باعث بی نظمی و اغتشاش و عارت شود البته نسبت فریبانی که ما ذکر کردیم جای شبهه باقی نماند.

آیا معالجه این اوضاع مشکل است ؟ میتوان يك سدی در مقابل این چند روزه های هولناک کشید ؟

حال مسئله در نظر ما خیلی سهل است . باید علسی بزرگ ایران را مجبور کرد که با شروع بودن این اعمال را فتوی دهند (ما دیدیم چگونه کدام غیر مشروع و ممنوع است) و چون حکم بدست آمد فوراً بقدر امکان در انتشار آن بکوشند و بمسال دولت و شاهزادگان و اعیان و تجار اکیداً دستور دهند که هیچگونه پولی ولو هر قدر کم هم باشد در این راه صرف نمایند و برژسای دسته ها چیزی ندهند .

این دسته ها متعدد و در کوچه و خیابانهای شهر حرکت میکنند و متصل فریاد میکنند و توجه میخواهند و خود را ناقص مجروح میسازند

الته اینها بطور تصادف و اتفاق حرکت میکنند بلکه مقصود معینی ندارند
میروند بمنزل بزرگان اینها نیز طالارهای بزرگی را فروخته کرده اند یا
چادرهایی برپا نموده اند که قبلاً تماشاچیای در آنها جای گرفته اند و
پس از خاتمه نمایش صاحب خانه برپیس آنها یک عطاقه شال ترمه با اسلشی
پول میدهد هر گاه این انعامات موقوف شود خواهید دید که برودی رؤسای
دسته ها ناپدید میگردد و چون استخراج معدن زحمت آور شد و رئیس
هم نبود کارگر فرار خواهد کرد

هر گاه میخواستم تمام موهومات و خیالات عجیب و غریب این ملت
را که زود اودترین تمام ملل عالم است مفصلاً شرح دهم بیست جلد کتاب
هم کافی بود و علاوه مقصود من هم این کار بیست و تکرار میکنم که من
وکیل دعوی شیعه نیستم و هیچ قسم آنرا باسنی یا بهر مذهبی که باشد
مقایسه نمیکیم و میدانم این دو فتنه من درست است یا کفری است تفرآور
من بخود اجازه نمیدهم که لطمه بمقیده دوستان متعددی که در میان
مسلمانان ایران دارم وارد آورم بلکه فقط خود را محدود میکنم بدگر
این نکته که عقاید این ملت نادان اساساً از راه مستقیم خارج شده و بسکلی
لزم مذهب خود دور افتاده و در نادانی مانده است و جدای اساس مذهب
بکثرت خیالات مختلفه را اختیار نموده که اورمانهای خیالی دور در روی
آسمان اسباب موج میزند و بی نهایت افسرده خواهم شد اگر غیر از این
راجع بفکر من تصویری راه یابد

زیرا که من خواسته ام کاملاً بیطرف تمام و کوشش هم کرده ام که
اینطور باشم ولی مجبور بودم مانند ایرانیهای روشن فکر احساسات
نزول از حد مذهبی این کشور را بخواننده شناسم و بهترین مقایسه که
شوانم بکیم این است که ایران را تشبیه کنیم به رانده خودمان در

قرون وسطی.

در آنوقت کشیش‌های مایز مانند همین ملاها زود ماوری مریدانشان را غنیمت شمرده و بشدت از منافع خود دفاع می‌کردند و مانع بودند که مریدانشان در پیرامون افکار ترقی و تمدن بگردند آنها نیز مانند این ملاها لزج‌بوی و زجر و قتل اشخاص که تقصیرشان فقط داشتن عقاید غیر از آنها بوده است کوتاهی نکرده‌اند و خلاصه اینکه ما پوشانیدن مرض نمیتوان سختی و مهلك بودن آنها را علاج کرد.

آنها بهتر آن‌بست که باطراف خود و مگذشته نظری بیندازند و قدری فکر کنند و رنجها و شکجه‌ها و تلخی‌ها و امواج خون که سایر ملل از میان آنها عبور کرده بخاطر می‌آورند و موقع را معتم‌شمارند تا بالاخره يك احساسات و خیالات کامل‌تری از عدالت و آزادی و حقوق و وظائف بشری برسند.

بعلاوه برای اجتناب از هر ملامتی من در این جا قلم‌ها يك مؤلف بایی و امیگذارم که اویر مانند من ملل باطنی و دوزم با برانجس می‌کنند در این فکر است که آن‌ها را در جاهایی که من شخص می‌کنم بیاید پس ما او را در تخصصات خود پیروی کرده و عقاید او را ضبط می‌کنیم عباراتی را که استعمال می‌کند ما نظر احترام می‌نگریم و ایالتی اگر در کشفیات خود داشته باشد بخود او و امیگذاریم و مسئولیت تمام اظهاراتی را نیز بخودش حواله می‌بخشیم و بدون اینکه اظهار عقیده راجع بارزش آنها می‌کنیم شروع می‌نمایم بترجمه آنها (۱) او چنین مینویسد:

۱- این قسمت را موسسوسکلا از کتابی ترجمه کرده است که خوشبختانه عید آنرا من نزد یکی از دوستان بایی خود پاتم و عیناً در اینجا نا جانی که مواب ترجمه کرده نقل می‌نمایم بقیه باورلی زیر صحنه بعد

خرده بینان خردمند بفر فرامست دریافت کنند و دانشمندان
بعبر بعین الیقین بینند و هوشمندان خیر بیور کیاست و دانش دارند
که در امر مذهب و دین ابدانیت و تقلید نبایست و جابر نبوده و این خطب عظیم
امر بر دکر را تقلید هوی و غلظ و الوهام درک توان نمود و در این فضای
وسیع بر قیاسات و پیروی علایی ریاسات طیران شاید گرد زیر اگاهم
قل جز تقلید آماه واجداد و سمیت علماء و ارباب احتیاج رد و تکذیب
اعتبار نمودند و در شرک مبتلا نگشتند که ایا وجدنا آبا و انا علی امة و انا
علی آثار هم لمقتدون .

از مقاد تا محقق فرقه است کلن چه داود است و آن دیگر صداست

بقیه پاروئی از صفحه مقابل

مناصفیه نه نام مؤلف معلوم است و نه تاریخ آن کتابی است نسبتاً
بزرگ و نویسنده خود را سزله سیاحی شان داده و در ضمن بر شردن خلل
انحطاط ایران و راه اصلاح آنها ملامت زبیدی میراثیان میکند که چرا
بیجهت در صدد قتل و غارت این طایفه برآمده اند ولی در ضمن حمایت آن
هارا بزرگداشت کرده و معتقد است که مذهب بن مصعب همه بر پاشای هندی
ایران است و برای مرید بصیرت خواندگی تاریخ مفصلی نیز از طووف
باب ناموقع قتل او در تشریح و حوادثی که اتفاق افتاده مانند جث هندی
مالزندان و زحمت و سرپر و واقعه تیراندازی ناصر الدین شاه و کشتن
جمعی از بایان همه را شرح میدهد و معلوم است که علی بعد از تاریخ میرزا
جانی نوشته شده است زیرا که در اغلب جاها اشاره میکند که این خدمت
و امیرزاجانی نقل کرده است و خوب معلوم میشود که بعد از تقسیم سایه
بزرگی و مهمانی نوشته است اگرچه تاریخ ندارد ولی از مطالب آن بطوری
استنباط میشود که اینطور است و البته محتویات کتب میرزا جانی اقرب
صحت است زیرا که او قبل از احکام این فرقه تاریخ خود را تألیف کرده
است و خود در واقعه تیراندازی ناصر الدین شاه کشته شد چه چاه فلا هم
اشاره کردم این تاریخ را مرحوم پرویز در برون انگلیسی با مقدمه که بر
آن نوشته طبع کرده است و آن مقدمه و تحقیقاتی که موده خوانده است
و آن کتاب موسوم است به خط الکافی (م)

حلقه را تقلیدشان بر ماه داد ای دو صد لغت بر این تقلید داد
(مثنوی)

و در این راه بر خطر که نزدیکان درگاه و دهر و آن آگاه از
حشمت دلت و خوف ضلالت متضرع با عبادی المصلین گویند و انبیاء و مرسلین
و مهابط وحی حضرت رب العالمین بجز تمام لایحتملی مع القوم الطالمین
نخوانند کور کوران و مقلدانه قدم نتوان نهاد

تا تو از تقلید آما نگذری کافر من گریز از دین بو ری
(مثنوی)

و در این بر خطر صحرا و بیگران دریا که طریقت مشغوف و وسوسیلش
غیر معروف است نباید تابع رأی کسانی شد که تقیسات منطقی و دلائل
فلسفی دلالت و ابرشاد مینمایند و هنوز در قید هوی مقید و در دام لذات
شهوات گرفتارند و با قول آنان هم که تحصیل علوم برای ریاست کنند و زهد
و تقشف را دام هوام نمایند معتقد و مقلد نشاید شد زیرا که مرآت
احدیت و مطلع و نبوت میفرماید :

الناس کلمه هالکون الا المالمون و المالمون کلمه هالکون الا المالمون
و المالمون کلمه هالکون الا المخلصون و المخلصون فی خطر عظیم.

و همین است سر این دقیقه لطیفه که فرموده اند مومن از گوگرد
احمر کمتر و از طلای خالص نایاب تر است چنانچه شیخ الرئیس
میفرماید : حل حساب الحق این یکون شریقه لکل وارد او یطلع علیه احد
الا واحداً احد واحد و حضرت مسیح ۴ بیان این مطلب را بمثالی طبع
فرموده که در عروسی از هر گونه مردم گرد آیند و مجتمع شوند ولی
مخصوصین کمند و عزیزان اندک و چون خداوند رحمن در هر وجودی آیه
عرفان خود را نهاده و در هر نفسی مرآت عقل را که قابل تجلیات آفتاب معرفت

است و دیده گذارده که شخصی می‌تواند دیدن نور در اکثر گوهریای خود را مشرق مغرب و توحید و مطلع نفسایت و تفرید نماید و نفس باید از جمیع مراتب انیت و نفسایت منقطع شده و از شهوت هوی و هوس کلیاً صرف نظر نموده و در نهایت تومل و توجهمجاهداً فی سبیل الله دست در جبل‌المتین طلب اجتهاد زتنوجدد و جهد تمام مرحله پیمای رادی سلوک کشیده و در کمال صداقت و انصاف قدم در جاده تقصص و تحقیق نهید تا بمقامی رسید که خداوندی عنایت و احسان کند و بمظهر امر و مطلع وحیش هدایت فرماید که غیر مطلق و بلوغ مراتب عالی و کسب شرافت انساب و تهذیب اخلاقی که احدی از آن معاف نیست شناختن ولی زمان و مظهر امر حضرت رحمن حاصل گردد.

پس باید شخص مجاهد چشم از عاسوی الله پوشید و دل در عنایت حق بندد و خود را از مقاصد و مآرب حیوانیه و اغراض نمسانیه بازدارد و عشق نفس و منتهای جهد در رادی طلب گذارد تا بدین مقام عالی خائز شود و مصداق آیه مبارکه الذین جاهدوا فینا لهدینهم سلماً گردد و چون شخص موفقی باین مقام شود و حق را بحقیقت و حقیقت بشناسد و شکرانه این نعمت یا باقتضای مراتب مدنیت و انساب لازم است که حتی المقدور بنی نوع خود را از مراتب مطالب آگاهی دهد و از اشتباه و حیرانی بفرماند.

بنابر این اینجانب نیز بر ذمه خود فرض دانست که در مدت سفر ایران و سیاحت بین فرق مسلمان اطلاعاتیکه حاصل نموده بر سبیل اختصار و حکایت در این اوراق شکر دانا شاید از ملاحظه آن رفع بعضی اختلافات و اشتباهات بی‌معنی که در میان ایشان مشهور و منتشر گشته بشود و پاره تمهتها و نسیتهای بی‌اصلی که بهم می‌دهند و بآن واسطه حکم بکفر و قتل

یکدیگر میکنند و جان و مال هم را مباح می‌شمارند و با ولایت ملاقات
 یکدیگر را جایز نمیداشد ترك کنند و این عقاب و تقاری که باعث تفرقه
 و تهلکه ایشان شده از میان برخیزد و یابانکه خودشان متنبه و ملتفت گشته
 با هم بطور دوستی و مهربانی بشینند و از روی انصاف بگویند و بشنوند
 و اختلاف را از میان بردارند و الفت و اتحادی بهمین آردند و بیش از
 این نرسیده و نفهیده همدیگر را کافر و فاجر بشمارند.

پس از مدتی سیاحت در جمیع بلاد فرنگستان و اروپا و هندوستان
 و سیر همگی ملل و ادیان آن سامان سفر ایران پیش آمد و هرچند
 خیال توقف در آن خطه نداشتم اسباب چنان فراهم آمد که مدتی متوقف
 بودم و با همه جور اشخاص مجالست و مصاحبت داشتم و اهل علم و امارا و
 عارف و عامی الفت و محاربت مینمودم بعضی از آئین عیسوی بدین محمدیم
 میخواندند و برخی مرا از خودشان میپنداشتند و فرقی نمیگذاشتند
 ولی از پس اختلاف و فرق مختلفه در دین و مذهب از شیخی و منشرعی و
 صوفی و سنی و عارف و حکمی و درویش بصیری و سالک و یابی دیدم با
 وجودیکه طبع مایل بود عقل اقبال نکرد ملت ای که اگر قرآن یکی
 است و احکام الله در آن مندرج است اینهمه اختلافات رأی و احکامات
 متغیر و متواضعی متفاوت از کجاست.

آنچه تا بحال کردم رساله دو ملازما موافق و احکام در معجزه در
 مطابق هم ندیدم آنچه شنیدم رأی حقیر چنین است و حکم فلان چنین
 بود و حکم خدا در میانه معلوم نبود.

خلاصه ایسوس که این شریعت مطهره را با اختلاف و انحراف
 رأی خودشان قسمی آورده کرده اند که این بحر اسیر سعی در آن دید
 و بغیر از مسئله حیض و نفاس و نجاست و طهارت حرفی از مقولات شیعه

نمی شود

اشهد بالله مگر این دین معصمه و آئین بیله بدان ماند که حضرت
 احدیت محسن فصل و عدل بخواهد بزان رحمت خود را جمعی سازد
 و قومی را از لال معرفت خود سیراب نماید و از عطش جهن و عطش برهاند
 و این باری بحسب حکمت درها را باصفت و طاعت در محلی بدارد و
 جمع شود و پس از آن جمعی در اعطای آزادی احاطه نموده و در آنها
 میکی وارد و وارد کند و هریک خود را مملکت ظریفی و صاحب شطری
 بنماید و هر کدام بطوری دعوی ریاست و ادعای مالکیت کند و برادر
 دهور آب صاف لطیف را بطوری منتفع و کثیف کند که طبعیت ردیدن آن
 صفت نماید و معدن آن صورت داکشیکه دارد مردم را از دور و
 نزدیک با شامیدن و داخل شدن در آشوبه دعوت و دلالت نماید و غیره
 هاب کشد و سحرها بفرستد که این است زلال رنگ گاهی و سرمایه حیات
 حیات دانی و بواسطه از هر مملکت و ملت مسافران طریق طلب و لب
 تشنگانی به به مجاهدت و امیدواری تمام نمایند و پس از وصول خلای
 مأمون را مشاهده نموده محروم و مأیوس می گردند و گویند

اگر حقیقت اسلام در جهان این است هر از حده دین کفر بر مسلمانی
 سنایی

خلاصه اگر همت بگرداند و اصناف بپوش آید و اختلاف را از
 میان بردارد می بیند که باز آئین شریعت را صغیر و تجربه نمایند و این
 شریعت پاکیزه را از همه ناستود گوی و آلودگیها برهاند و اگر رضای
 پاک بر دامن مهربان و خوشنودی یحیی و ترقی مذهب در دین شریعت
 و آبادی و آرازی ملک و مذهب و مزید قوت و شوکت دولت را بخواهد
 اولاً لازم است چند صفتی را ترك کند که اکنون در کمون بطون و

کینویت و خودشان مکس و سندرج گشته و چنان مآل عادت گردانند که فطری و طبعی نابوی ایشان شده و قدر ذوق قبح آن در صیبر ه و نظرها متصور و منظور نیست ما وصف این پیوسته از آن صفای دعیه مدحت میکند و سرانجامی بوند

مثلاً ایشان من فصلی کشین حدیث است که یکی از دوستان خود اظهار داشت که اگر در وجود من معنی مدموم سی که بر خود من معلوم نیست مرا متنبه کن که ترك آن بعدت کم حواسش گفت که بهر معاشی در وجود شما بعضی نمی سم با هیچ داد کدام قرمباق دوت می گوید که من معاشم و به کدام دفعه بی ناموس حدیث دادم که اینگونه نهیت صرف را پس نیست میدهد

بالا میباید که از این تراسه حصلت را در صبر خود طاهر و ثابت مینماید اولاهم هر دردی و پناه سرانی عادی و طبیعی را نایب مراتب جهالت و غفلت از حالت خود و عدم تنه سر آن ثالثاً معاشی و دعوی دروغرا .

زین قدر فرمود احمد در مقال در دیان پنهان بود حسن روحانی

حسن از با حسن پیدا می کند گوهر هر يك هویدا می کند

مختصر اینکه اولین صفتیکه مدمومترین جمیع صفات در برده و رأس الخطیئه میباشد دروغ است و آن در ابرار فروغ کلی دارد و نوعی مشهور و منتشر و بعدی معزول و متذلل گشته که بکلی راسی و درستی منسوخ و متروک شده و این است علت اختلافی مذهب و شریعت و عدم انطباق امور آن دولتمات زیرا دروغیکه از ائمه و امراء و رجال دولت ظاهر و میرسد موجب خرابی مملکت میشود و سطوت و صولت سلطنت و اعتبار دولت را میبرد و دروغیکه از رعایا و برابرا برود می کند مانع ترقی

و باعث رفالت و دل میگرد و درو عبیکه از علماء و فضلا ظاهر شود هتک
حرمت شریف و عدم سبب دس و آئین را میباید و موجب اینهمه احتیاج
مذهب و احتیاج احوال ما میگرد و مایه بحث است که سایر ملل و
ادیان و ساکنین ممالک هندوستان و فرنگستان آزادی و آزادی ملل و
مملکت و آسودگی در عهد عدت و ترقی تجارت و ثروت و ملتشان یوما
فیوما در تزیید است و این انصاف معذرت به رعایت کجی و کاستی و
نادانستی خود شن آناً و اناً در تزلزل و از کثرت آلودگی و عدم آسودگی
و شدن پریشانی و گرفتاری ملتفت سبب و جهت آن ببیند و میشود
ولی اهل ابطال لیا هم تا چند سال قبل همین سوال متلا بودند و آخر الامر
جمعی از دانشمندان ایشان در انجمنی جمع شدند و تمییز علت نمودند و
گفتند با وجود اینکه در مملکت فرنگستان و اقسم و در جمیع دین و بدایع
صنایع ماهر و ذمه علوم و مملوکات و انقیاد پس سبب چیست و جهت
کست که پیوسته ما در تزلزل و همجواریان همواره در ترقیت کلیه
پس از تغیر و تعقل معلوم و مرهن سودید که بعضی وجود پاپ است که
در مملکت پشاور مصدر خلافت شده و دعوی خلیفه الحاقاتی حضرت مسیح
را میباید مثل علمی ایران ادعای نبوت میکند و مردم را از کسب
صنایع و هر و طلب و اوند و سم و در بحرهای داهی باز داشته و ظاهر
کلمات بر دکان را که اندام مقصد اصلی آنرا ادراک نکرده بد شاهد مراد
خود موده و اراد و اظهار نمائید که العیاذ بالله و طالبها کلاب و
همچنین حیالندپ دس کل حطه

و از مثال ایکنامات میگویند المرق مقسوم و الحریم محروم
نوعی، انگوش هوش ایشان فرد کرده که در قد مرید صفت و حرمت و اوردیاد
نجات و ثروت ببیند و این دیلی قدیم قویم را چنان برایشان مرهن

داشته که در حق و عدم قاطعانه حاکم عکسگون است که

ایمان دنیا فناء لیس للدنیا نبوت ایمان الدنیا کیت بسجته العکسگون
و سال آنکه در این بیت عکسگونی حکما و عقلای اروپا غوغا در آن
و آلات و قیاس و حسابیکه دارند، بمعاینه مدینه حس کرده اگر آنرا در
عالم دیدماید که درسی هزار سال مورا و نابین کرده می رسد، و خود بیکه بود
در هر نابیه دویست هزار عین سیر میکند و این از جمله کراتی است که
حکما و علمای آسمان مدینه حس دیدماید و کرات دیگر را که پس دور
و حدیب همدیگر مد و چشم حس بدون اسباب لازمه فوّه ادراک آنها را
که مانع ندارد انی ماشاء الله و خداوند عالم عالم معدود و معدومات و وضع
خلقت و نوع مخلوقات آنهاست و این کرده در حدیب آنها پشاه گوئی است
که در حرم چو گان قدرت و قوت و مثبت مدع عوالم امکان در موار به
جداییت کرده خورشید متحرک و غلط نیست

هزل کل از رمر پس آگاه نیست	واقف پس مر بجر الله نیست
آدم و حوا که با آن رمان	که خدا افکند این ده در کمان
موسی و عیسی که چاهد کائنات	گشت موجود ترا میداد آب
کی گذارد آنکه در شک و دوشی است	نسگویم آنچه عرض گفتنی است

خلاصه چون عقلای ایتالیا مراتب منافق و تردید و ربای حجاب
با پرا مدال و مهر هن داشتند، با وجود همه اقتدار بیکه داشتند، گماشتند
و در پیکر و ما اولاد و احماد چش از میان برداشتند که در این فانی
دنیا اسمی انیم و نسبی و رسمی از اویانی ندارند و دیگر احدی صعبه و
مصنعات و سطری از مسطور دانش نتواند پس از آن بصراحت رونق در دواخ
صاع و تجارت و ترقیت سیاسیه و مدنیّت اقتداید اندک وقتی نمی گذرد
که محسود امثال و اقربان خود میشوند

هر کسی آخر آن خود رسد يك را يكي و سد را بد رسد
 با وصف اینکه هیچ دروغگوئی را قهید و سجید و زید و شید
 اند با هم ترك عادت و سلب این عادت را از خود نمیکند
 کسانیکه بد را پسندیدند بدنام زیبایی چه بد دیده اند
 (سعدی)

و حال آنکه در کتب احادیث و اخبار ایشان سند صحیح مذکور
 و مستطور است که از حضرت جعفر صادق (ع) سؤال نمودند که شیعیان
 شما هر تکب معاصی و نهایی میشوند؟ فرمودند بلی
 با ربا و لواط میکنند؟ جواب دادند ممکن است.
 باز پرسیدند شراب و قتل عس مینمایند؟ پاسخ دادند احتمال
 دارد.

عریس کردند دروغ میگویند؟ فرمودند محال است در این صورت
 آدمی تشیع میکند و ترك دروغگوئی نمیشوند و در جمیع کتب
 میخواهند و میدادند که حاد و در حصص در کل کتب سمعی و فراقی
 دروغگوین را ملعون خوانده و لعنت فرموده مولا اکثاف سدر و عهای
 حرثی که تعلق با عواریب دیوبند دارد نمیکند در امر مذهب و دین و کلام
 چالاک و معتریبی نکند چنانچه در معامش مدلل و مذکور خواهد شد
 این سخن را ترجمه بهمانوری گفته آید در مقام دیگری.

مولوی

و عیب صده دروغ آنست که در هر طبیعتیکه در سوخ و سرات میکند
 طبیعت دسوی میشود و در آن وجود تولید و لذت میکند و از آن نتیجه دنیوی
 ها بمن میآید مجمله یکی از قبیح آن ماضیست که نوعی از شرك و
 کفر است.

چنانچه انقضای پسته موجب اهدام از کل دین بوده، و حضرت
حاتم السبیب همواره معروضه داده می برابر امت از کافر و مومن بپوشم
ولکنی احاف من معحق بطیر لا یمان و بطن الکفر

و معنی اصلی لفظ کفر پوشیدن حق است یعنی ای
مؤمنان ایم از آنکه حق جدا باشد ب حق حلق و نیز آنکه عدد
دره حردلی باشد و یا مقدار گوهی و گاهی والا بدیهی است که پوشیدن
حق تعالی حق دکره که طاهر و باهر تر از شمس طاهر است احدی قادر
تواند بود و کافر کسی است که حق جدا و خلق را بشناسد و پاسبان دارد
و سببی آنرا نگذارد.

بدانم که این کفر و کفری در هر وجودی، یعنی قدر مرآتیه موجود
و معصوم باشد بعلم آنکه مسلمانی و تدبیر و جدا پرست کسب که
حق حقیقی و دوی المعنوی خود را بشناسد و دمه خود را بر حق الناس
کما یسعی می سازد و قولاً و قریماً و فعلاً آرد و ادبیت احدی بر درود
ولی کما یسعی که دل صغیر و کبیر را میخورند و پرده ساموس مردم را
میدرند و املاک و اموال عمر و دین را منصرف میشوند و قوای حق میدهند
و حکم سکندر و قتل مددگان خدا میکنند بیدانم چگونه مسلمانی و
دین دارای اعتماد و اعتقاد دارند

گر رسم مسلمانی این است که حافظ دست

حق بر طرف معصیه پیر معانی است

والله اگر بعضی مردم بدیده بصیرت و انصاف میکرد و کفر باطلی
و شرک موجودی و خود خود را اصلاح کند یا احدی دیگر بسبب کفر
و کفری نمیدهد و بعضی همین خود بینی و خود پسندی است که این همه
معصیه باطلیه و مظهریه و مرارت و حسرت دیوی و آخری مثلاً شده

و کثرت عفت و شدت تقلید ملتفت عات وجهه آن نیستند
اینها برای ما را آن رشد تا که شایسم بیکی دازند

چون معلوم و مدلل شد که تشخیص و پس داشتن حقوق نوعی از
کفر و کفریست لهذا میرهن و معین میشود که ماضی بر قسمتی از شرک
حقیقی است و مطابق کسی هستند که قلباً با داشتن موافق و قول و فعلشان
مطابق باشد باطبی شفی و طاهر و متقی داشته باشد و خود را باطنی تر و بر
و تدلیس و رعد و دروغ پیاورند و جدا و خلطاً بخواهند بخندند و حیل و در
نفرینند جناب مولوی اینها را خوب می ستاید و میفرماید

از برون چون گور کفر بر حلال در برون قهر خدا عز و جل
از برون طعمه زند بر نابزید و زد و دوشد تا که میدان دزدید

و اگر کسی ایراد کند که خلق هر ای حیل و خدعه میسر است و خداوند
فریبی چگونه ممکن است جواب گویم که ملی مرتض خدا مایل است ولی
این ایلان حیل شرعی مکر با حضرت خیر الما کرین میکند و تغییر در
حدود و احکام حاتم السبیین میدهد و چه قسم اشخاص ظاهر الصلاح چه مقدار
اعمال و موال مردم را با حق منصرف و مالک میشوند و مصاحبه بر خود حلال
و مباح می شمارند و افس تلخدا هر از قسم اینگونه معاملات و مباحات و
مراعات دیگر که انواع و قسم مختلفه ذوی الحقوق را ملجأ و لابد
بصلح حرمی میکند و اگر غصیل آنها مفصلاً مشروح آید

منوی چندان شود که چهل ختر کر کشد عاجز شود از بار بر

و همین کلمه صالحت و قیلت که اکنون معمول و مصطلح شده
خدا و خلق حیل ندی میکند و باطل حق الثانی و باطل کردن آن می
کوشند و چشم از حقانیت و انصاف و مروت و خدا می پوشند و اینست
معنی شرک واقعی و ایشانند شرک و مدرك علمد و ظالم عالم میر زاهد

انصاف دهد و تصور کنید اگر مدعی از عمری دهر از تو همان طلب داشته باشد و یا از شوهر هزار تو همان مهریه و یا از خواهری از برادری همان مبلغ ارضیه را مستحق باشد و پس از مراجه و محاکمه از افسد و احمقان حق خود عاجز شوید و لابد با نفات و ربح صلح کنید آیا آن بده دیگر بمذنبین حلال و مباح است و بری الذمه میشود و هر چند در این شریعت اینچنین احکام را اکنون علما حذیر داشته و جاری نموده اند ولی هرگز موافق رضایت حضرت احدث و شرط مروت و تدبیر نیست و كذلك بده یکی از مذنبین و مؤمنین اگر صد تو همان خمس تعلق نگیرد آن صد تو همان را در طرف عین و روح و مالت و ریزد و سپید فقیری و مؤمن خمس میدهند و مجدداً همان طریقی را با او چینی که در آن بسیار است و سپید بیچاره مطاع نیست مانند ذل و چینی از دید منصرف و یا آنکه بیک تو همان سپید فقیری میدهد شرط آنکه در عوض صد تو همان قبول کند و باین حیللهای شرعیه حد را بازی میدهد و خود را بری الذمه میداند و شرح ایضاً در عقب مال و مال مردم همیشه صیغه صاحب را جاری کردند از سوال و جواب روز حساب خود را آسوده میداند و مطمئن میشوند و حال آنکه اکلمه ساز که (النفود نامة للنفود) چنین دارد : بیچاره نمی تواند مگر این حکم صحیح مریح بشود و توصیف این حالت این عاشقین محبیل مردم شرور و تدبیر شرعی مال و مال مردم را چنان بر خود حلال میکنند که شخص دزدی کفنی را بجهت مادرش

گوید دزدی مادری داشت و زن مردن او بر سر خود حواشی کفنی حلالی کرد از هم قبول نمود و نصف شب طلبش حلال از خانه بیرون آمد و در سرداهی کمین کرد از قضا يك نفر بیچاره مرخص شد که از دونه عتب افتاده است خر و خرچین آن سخت برگشته را از دستش گرفت و در

میان مشایخ آن چند درع چلوار دید شدی و شکر کرد که الحمدلله
 جداوند رؤف مهر بان مرا مأیوس نکرد که دست خالی برگردم از مامور
 خود حیوانات مکشم صاحب چلوار را با کرد مانند و سعی زدن که
 این چلوار را قلباً بمن حلال کن پس از مراجعت مرا اندام لطیف اظهار
 داشت که آنقدر صاحب چلوار را ردم که هر باد می کرد وغیره میرد حلال
 کردم و با گریه و رداوی هزار دفعه بیشتر گمت حلال باد حبیب مولوی
 نیکو و مناسب فرموده

هر که بی باکی کند در راه دوست رهزن مردم شد و نامرد دوست
 هر که گستاخی کند اندک طریق گردد اندک وادی حیرت عریق
 هر چه آید بر تو از ظلمت و غم آن دی باکی و گستاخی سهم
 و این مسافری چو در حلی بعضی از اهالی ایماک شده که گوئی
 طبیعت و طبیعت ایشان را بهیچ خلقت سرشته اند و حمودی و عنودی و
 مزوری و مدوری بر چهار عصر و از کل ارضه این خلقت اند و بهیچ
 علت است که این علت پیوسته مثلاً بر حجت و دلت هستند و در هر بهم
 متفق و موافق نیستند و می شود و از کثرت علق و عدم وفاق دانند است که
 فقیر و ذلیل شده اند چنانچه شمعاه ماهم شرکت و رفاقت میکنند و شش
 سال شمشان را محصور مادی و مرافقه و عداوت می نمایند و مراسم رافت و
 الفت را سبکی از میان برداشته و سایه ایت و آزار همدیگر را گذاشته اند
 در حق هم از ظلم و ستم ذره فرو گذاری و کم میکنند و ظلم که از قبیح
 دوم دروغ گوئی است از این مسافری بوجود می آید و بطور می رسد دراز
 بستان مامور صاف شیر می شود و از پدر کلاب تربیت می شود و چنین
 است که پس بچوب است و همینکه پا میگیرد و راه می افتد بهر
 مملکت که قدم میهد آن ملک و آمد دولت و رعیت را

چون مبدء و مخرج مىکند که در چراغ انوار را و اين ظلم در اين
ممکنست با نهايت استقلال و استمرار سلطنت و حکمرانى دارد و جميع
طبيع را تابع خود نموده و از فرط تعجب و عادت بحکم الناس على دين
ملوكهم همگى مصوب دين صفت شدهاند و در كثر معادست چنين بآن
مديون شدهاند که ليل ناي و پروانه چراغ و هر چند شعله اين آتش
پروان ايشان را مشتعل و محترق مىکند و احترام از سوختن نمىکنند
و پروانه دارى پروانهواره در حول آن مىگردد گویى مىدرد که با هر وختن
پن آتش و سوختن خود عشق دارد و بايستم بنين مريض دقي است
که در اين وحودات مريض و مسئول شده با آنکه آيا دأ وجود
بشان را با خود مىکند و بپايد ز شدت عقلت در روز حالت خود را
بهر تصور مىکند و اطباء حديق و حکماي عادل آنچه از کذابي و
مناهي که باعث توليد اين مريض است ميشال مىگويد بطلان انسان
حريص على ما مع حريصتر ميشود مع چه پند حريصتر شود انسان
و اينهمه ابياء و اولياء که حکماي حقيقي الهى بودند و مدعوت
و رسالت مامور شدند مقصودى حر ارشاد و تربيت عباد خدا شدند و
مىخواستند وجود حاض و عام را از انواع اين نوع علل و امراض مستخلص
کند و اين ملل حاض عادل محض طامعي و متمكناي در صدد اديت
و آزار و كشتن و سوختن و دار كشيدن ايشان بر آمدند و مريضى
داشتند بآن وحودات مجرده مقدسه آنچه را که مان از بين آن خجل
است چنانچه جانب مولوى از قول ابياء بكمال استقامت در جواب
منفعت و علامت مىفرمايد .

آن طایمان طبیعت دیگرند	که بدل از راه معنی سگرند
ما بدلی بواسطه خوش سگریم	گر فراست ما معالی معطایم
دست مردی ما بخواهیم از کسی	دست مرد ما رسد از حق کسی
قوم گفتند ای گروه مدعی	کو؟ واه عالم طلب بر معنی
قوم گفتند ای همه ترقی است و مکر	کی جدا نایب کمندار بد و عمر
هر رسول شده باید حس او	آب و گل کو حلق افلاک کو
چون شهادت بد این آب و گلید	کی شده عید سیم رخ دلید

چون است و محقق شد که عاتق و متصف شدن با این صفات و تلبه سب و ذلت و ذاب و مایه حلالت دنیا و آخرت است چنانچه صاحبان این صفتهای دمیعه در هر دوره حشر الدنیا و الآخره و در خود حطای ذلت هوا و خسران المین بودند و شدند لهذا مشهور میدارد معانی که باعث ترقی دولت و موجب رو بهت و استراحت و آسودگی جمیع خاص و عام است دوستی و محبت و حسن اخلاق و اتحاد است و اگر بخواهیم بگوئیم و نمرای این صفات را چنانکه باید و شاید ذکر کنیم این عمرهای کونیه کفایت کثات آنرا میدارد ولی معنی دوستی و حقیقت محبت نه این است که کسی عیال و اطفال و دوی الارحام و همشهری و هم ملت خود را دوست ندارد و در نهایت حسن اخلاق و اشتغال با ایشان معاشرت نیابد انسان آنکسی است که با جمیع سی نوع خود اعمی ماکل موجودات و مخلوقات در اعلی مقام راوت و عظمت و محبت قدم برساند و مرحله پیمایش و در مراحل مهربانی و محبت در حق ذی وجودی فرو گذاری و خودداری ننماید و هیچ مخلوقی از مخلوقات جدا قولاً و فعلاً آزار و اذیت رساند و بر او برسد

چنانکه حال فردوسی فرموده
 می‌دازد موری که دانه کن است که جان دارد و جان شیرین خوش است
 و بر یکی از عرف میفرماید:

مرجانم در خود هرگز دلی را عبادا کاندان حای تو باشد
 و هیچ متغی ندیده حقارت نکرد و حیر نشمرد و نظر نکند
 قبیح طاهره هیچ محالوقی و تصور مستش را کند مطلق عالم اگر بد
 مطلق می‌بود و خودش در این عوالم امکان لازم بود حکیم علی الاطلاق
 بر اینگان قوب و قوب و جان و روانش نمی‌بخشد و خلعت خلقت و لباس
 هستی نمی‌پوشید و در اینخصوص مولوی نیز اشاره میفرماید:

در زمانه هیچ‌هر وقت نیست کان یکی، دیگری پیوند نیست
 پس بد مطلق باشد در جهان بد به بست باشد اینرا هم بدان
 و کسی که از راه و روش اسباب آگاه و در طلب پیش و دانش
 است هیچ موجودی را مردود نداند و رد نمیکند و بد نمیکند مثل
 اینکه گوید حضرت مسیح علیه‌السلام التحیه والتساء با چند نفر از آن گردان
 و اصحاب از راهی می‌گذشت سئال کرده متغی را دید همراهان ایشان از
 استشمام عذوق آن اظهار تعجب نمودند آنحضرت فرمود چرا ملاحظه
 نمی‌نمایید آن را می‌سایید دندانهای سیدش را ببیند و تصور پانی داشتن
 حقوق و قناعتش را کنید.

نیک‌بین باشید اگر اهل دلید

و معدالك بعضی مردمان بعضی آنکه هیچ‌چیز از اشیاء و احراء
 عالم امکان را ندانند و رد نخواهند و بتهدیب اخلاق و حسن آداب و
 اشرفی خود پیردارند و در رفع معایب موجودی وجود خوش را نمایند از فرم

حمایت و سفاقت پیوسته در حدود بدگونی و عیب خوئی سدگان جدا
 بر میآید که دیر و آئین فلان فلان و همان فاجر و کافر است این مطرود
 است و آن مردود و ملاقاتی با رطوبت حایر نیست و کشتن و دلشکستن
 و ادبیت عمر لازم است و این نیست مگر محیی شدت خودپسندی و تعرض
 بیصفت معلوم بدترین جمیع صفت رذیله است و در هر طبیعتی که رسوخ
 کرد همه حیلتهای حسه و آداب انسانیت را از آن وجود سلب و مسوخ
 می کند و کبر و غرور و انبیت بر از کان ارمه این صفت و بواسطه همین
 خودپسندی است که از جمیع مقولات و معسوسات علی مجبور مبدع
 بد و از «والم انسانیت و معصیت دور افتاده و از انکسار و خنود
 کمالانی که روح مرید رفاهیت و مکت ملت و بحث از دیدار شوکت و
 شکوه دولت است بونی مردمان و از رفود نگر و غروریکه در بندر نام
 انکار و انعام جمیع سدگ جدا ناب قدم ایستاده و کمال احترام و
 اجتناب را از ایشان دارند و همین خودستایی و احترام نامت ذلت و رحمت
 و خسارت دنیا و آخرت ایشان شده و عکس بر ملل و دول پیوسته در
 منزلت.

دی شیخ بهرام می گشت گرد شهر کز دیو و دد معلوم و اسام آرزوست
 گفتم که یافت می نشود حسه ایم ما گفت آنکه به معنی شود آنم آرزوست
 با وصف همه تعرض و سکری که دارند این حدیث مشهور را
 خودشان ذکر میکنند و در جمیع الس و اقواء منتشر است - که حق
 سبحانه و تعالی حضرت موسی (ع) فرمود که بهت تر از خود
 مخلوقی متعجب کن و بدگاه ما بید پس از چندی شخصی آن حضرت
 مرد مسکی متعجب درجائی دید و او را جهت بردن برگزید در پیوست

بیای او بست و چند قدمی کشید و در آن حین بعضی صغای باطن فیس
مواطنی ملتفت و متنبه گردید و اندیشید که یحتمل بواسطه صفتی و جویی
در بارگاه احدیت پستتر از من باشد و من بکدام دلیل و حرمت خود
را باو ترجیح دهم در همان آن ریمان را دهب نمود فوراً خطاب مشعر
بر عذاب رسید که ماین صرا می اکر بک قدم آن سبک را پیش تر پیش
می کشیدی از درجه پیغمبری معزول بودی

«مذا از آن در سر موسی حق نیفت و از هائی که بیاید گفت
در دل موسی سخنها ریختند دیدن و گفتی هم آمیختند
حدی بخود گشت و چند آمد بخود چند بسوید از اول سوی آمد
و کذلک حکایت شان در منوی نیز شاهد بر این مطلب است
یا للجب که حضرت موسی غ ما وجود درجه پیغمبری و رتبه کاتب
الهی جرئت نکرد که خود را بر دره سبکی متعفن ترجیح دهد و بست تر
از خود صورتی کند و باینده حشر رابط است و درونی را بطور داشت و بی
ایمردمان دادن خودشان را بجمیع اهل عالم ترجیح میدهد حتی اگر
حضرت موسی غ نیز خود را بر تر و بهتر میداند و اقامه و دلیل میدهد که
علماء امتی اصل من انبیاء سی اسرائیل و عاقی عباد و سدکان خدا و از
آمر دار سبک پست تر میشمارد و ما بجهت طریق عدلوت و کدورت و
پیش گرفته و از نتایج و ثمرات مودت و محبت و الفت و اتحاد محروم شده اند
و آنچه گشته و میکارند میدروند و عاقلند از اینکه هر کسی مکافات کرده
سپرد و ثمر گشته خود را چینند

«هقان سال خورد و چه خوشی گفت ایسر کای نور چشم من بجز از گشته و در
دای اهل اروپا و انگستان معنی دوستی و محبت را نمیدانند و ثمره
های عدیده ندیده از آنشجره چیده و این نکته دقیقه را دریافت نموده

گدما را گدما برود جزو جزو از مکانات عمل عمل مشو
 لذا عفا و قدما ای این عصر هر نگشتن محض دوسنی و مودنی که
 با منی نوع خود داشتند در صدد ایجاد و احراز اساسی بر آمدند که
 مخلوقات خدا از رحمت و دلب و تقیری و عسرب و بیکاری آسوده شوند و
 بزور و مکت و استراحتی برسد و جان و مال ایشان از حوادث انظار
 محفوظ ماند و دولت و سلطنت بر بریت و شوکت عربی آید پس از
 جدی تجسس و تعقل از تمام علوم و نتیجه افکار را مکار ایشان فواید بسیار معنی
 و معلوم گشت و از آن صد هزار قسم کار حاجت برآید افتاد و اینهمه لغت
 و افتاده بدیده جدید الظهور بود خود آمد و نمرات حرمت و عسرب و بدایع و
 صایع معلوم گردید و جمیع ممالک ایشان از قید و پیرانی و بی بختی رهایی
 اهالی و ساکنین آن از بند بیکاری و بی جبری و گدانی مستخلص شدند
 و راحت و تهناتشان رونق و رواج کلی یافت ملت و نریت و مکت و دولت
 را شوکت و دولت حاصل شد و شمس دولت با جمیع از کان و اعیان خود
 مستغنی از حر و تعدی و بی اعتدالی گردید و رسم دشو و خوری و پیش کشی
 و ظلم و ستم متروک و مسح گردید و اقوام خوام عدالت و انصاف و با اهتمام
 تمام قیام در تراید و تکمیل انتظام فرمود و رعیت بر هر طرف استغناء
 تحصیل لوازم تربیت و معارف و ماکمال مراتب اسباب و مروت و مودت
 اقدام نمودند و چون همگی احزاء و اسباب کار همدیگر و لازم و ملزوم
 یکدیگر بودند لهذا جمعیتشان یکدل و یکجهت شدند و اتفاق و اتحاد
 معوی را پیشهاد خود کردند و با واسطه ترقیب کلیه رسیدند و
 محسود جمیع امتل و اقراش خود شدند و عرس این جمله اگوان از زو و زور
 دوسنی آمد که در وجود انسان و دینه بود باز از وی بویدا شد و از جمله

آیه احترامات و مسایع ایشان یکی شمرده است که مقصودشان از
انداع و اختراع آن آسودگی و رفع اذیت حیوانات بارکش و رفاهیت
مسافری بود و اکنون فوائد و مسایع آن را ملاحظه نمائید بهر حیایکه
میرود و بهر مملکتیکه کشیده میشود چگونه آن مملکت را آباد و رفاهیت
را آرد می نماید و احدی را در قلمرو خود بیکار و فقیر و پیرشان در روزگار
نمیگذارد و هر کدام را علی قدر مراتب تشغیل مشغول میدارد و چقدرها
باعث ترقی و تمول و سبب اتفاق و اتحاد معصوی رعایا و برابری شود و جان
و مال مسافران خود را از دست درازی و دزدان و صدمهٔ روزه و بران و منانی
و جند و حرارت هوای تابستان چه قسم حفظ میساید

حضرت اجل افخم حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم اکرم معص
رأفت و عطوفت که مست یابین ملت داشت خواست که آن مایه عزت و
دولت و اسباب اقتدار و سعادت را با این مملکت بکشد و بکشد علما و اعلام
عبد و فساد را برافراشتند و عوام را بهر بشودش داداشتند و گفتند که به
واسطه و رابطه راه آهن و دهن و ایس هر یک آب و نس از آب می
میرود و مردم هر یکی مآب میشوند و بیای دین بحرایی برسد و لیکن در
باطن مقصودشان این بود که معدا مردم برور ایام چشم و گوش باز کنند
و از بردن و تقلید ایشان احتراز کنند از قید اطاعتشان رهائی و احباب
جوید و با بیجهت بیانیینه و برهان فراوان و اقامهٔ دلیلی نمودند و بسند
صحیح حدیثها جعل کردند و مست نهی و بدین اگری حضرت ایشان
دادند و معجزه حب ریاست و هوای نفس خود نگذاشتند که این ملت پس
از هزار سال رحمت و دولت دست را از سعادت بی برسد

فتی کر گویم جهان بر هم ریزم

همچونی من گفتنی گفتمی

سریشان استاند زیر دم

بب دمساز خود گر حتمی

خوشر آن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران

یکی از غلای ایران محض دل‌دوری و حب و وطن خود و جهت
تقطیع و آگاهی ایشان رساله نوشته ولی‌افسوس که انتشار و انتشار ندارد
زیرا که مفاد آن بیانات شیرین مذاقه مدعیان تلخ و ساگووار بیاید و
بمحض ملاحظه بدون تأمل و تکرر در معانی مقصود زوراً حکم بکفر
مصنف میکند اگر چه احتمال دارد از مصلحت این رساله همان تنوی را
در حق اینجانب هم بدهند ولی حمد لله که اولاً من از اهل این بلد و مقید
در قید رد و قبول احدی نیستم

نه معتقد شیخ و یاد رکیش کتیشم المصنف که بری از همه کیشم
و اینک اگر در مذمت بعضی صفات و دیاه مبالغه و اصرار و تکرار
کرده و باز عدم عدالت و تعطیلات لازمه مملکت و تربیت ملت و بی
اعتدالی علما و امرادگری نموده و شاید اشهد بالله با احدی غرض شخصی
منظور نیامده و کلاً با هیچ طبقه بر طبق عدالت نموده بلکه مقصود کلی
ایران است که از ملاحظه آراء حالت محلی و غیرتی در وجودشان موجود آید
و قبح بعضی صفات و دیاه و امورات دمیعه سطرشان حقیر بیاید بلکه ذره
از درات قباح اعمال و افکار را عاید کوه شامخ راستی تصور نموده و تنفر
حاصل کند و احتراز جوید و اگر هم محتر باشد بعدها ترک کند نمایند
و کذلک اگر بعضی از صفات حسه از قبیل عدالت غایب و مروت نایب و
محبت در راستی و تربیت بروقی حقیقت پنداریه مستهتر ناکید در تعریف آن
کرده و در بعضی از مواضع کبرهای اهل اروپا را شامخ و دل خود قرار داده
منظور حاکم و ملی و توصیف ایشان بوده و نیست بلکه علت بعضی و قید
اصلی آنست که محرک جنبه تصب و غیرت آنست شده و ایشان را تحریس
و تربیتی صفات حسه نماید و هر چند که دارای مراتب آن باشند پیشتر

طالب در انطباق تحصیل و تکمیل آن شوند بعضی اختلافات و شبهات بی حل
از میان این مطالبه مرتفع و منقطع شده و بیش از این مبالغه و اصرار در
الذیت و آزار هموطنان خود ننماید و مراسم عداوت و عناد را ترك كند و
لوازم الفت و اتحاد را در حق همدیگر مرعی و منظور دارند .

بالجملة آن شخص دانشمند شرحی در كتاب خود نوشته است كه
این ملت ذكارت و فراست و استعداد ادراك جمیع علوم و هر را دارد و
قابل همه نوع تربیت است افسوس كه رؤسای ایشان جهت حب و ریاست
خودشان مانعند و نمیگذارند كه این طایفه چشم و گوش باز كند و بلكه
را از بد امتیاز دهند پس از اثبات این مطلب واقعه ابراهیم قاطعه مثلی
پیان مینماید كه چون امنای دولت و علمای ملت هر کدام در وجود شخص
مملكت يك نوع سمت ریاست دارند و هر يك عضوی از اعضای ملك محسوب
می شوند لذا وزیر دول خارج هم بمنزله نگهبان و قلعه بگی ملك است علی-
ای حال از پشت دروازه علی الصاح کسی دق الباب میکند و اذن دخول
میطلبد و وزیر دول خارج میبرد كیستی و مقصودت از آمدن چیست ؟
جواب میدهد كه من عدالت و تربیت آمده ام كه در این ملك بانی عدالت
شوم و بنای تربیت كنم و بنیاد بی نظمی و بی اعتدالی را براندارم .

وزیر جواب میدهد كه در مملكت ما عدالت و تربیت بحمد الله كمال
اعتدال را دارد و محتاج به عدالت تو نیستیم آن شخص جواب میدهد به
دلایل و براین بجناب وزیر ثابت میکنم كه من عدالت و تربیت و مذهبهای
مدبب است كه از این ملك سفر کرده و در تركستان مقرر گردیدم و هزار
سال متجاوز است كه این مملكت و اهل آن را ندیدم و قدم باین خاک
نگذاشتم و چون فهمیدم كه شخص ظالم و مستیلری نفاق این ملك را
ویران کرده محض مهربانی و آبادی اكنون باز آمده ام كه در تعمیر و

مدیرها کنم و در ترتیب ملت اساساً ترتیب دهم وزیر در را محکم تر
می بندد و میگوید مملکت ما محتاج تعمیر تونیست و الحمد لله بناهای
محکم و عمارات عالی دارد آن شخص جواب میدهد که من از فرنگستان
انواع بنای صنایع و کارخانجات آورده ام که در این ملک ایجاد واحداث
کنم و جمیع اهالی را از زحمت و ذلت و فقری و گدائی و بیکاری برهانم
و بهزت و سعادت و دولت برسانم همچنانکه اهل اروپا از سعادت و ثروت
خانه و بی چیری مستخلص نمودم و بهزت و استراحت رسانیدم .

وزیر میفرماید ما کارخانجات لازم نداریم همه قسم منافع از
فرنگستان می آورند ما میخوریم و رعایای ما اگر متحول شوند یاغی و طاعنی
میشوند خلاصه پس از مکالمه و مباحثه زیاد که جناب وزیر بالمره عاجز
میشود لابد ناچار ما بهایت ملائمت میگوید فرمایشات شما صدق است
و صحیح و از وجود شما مملکت آباد و ملت آزاد میگردد و شوکت و
سلطنت دولت و شخص و مکتب ملت زیاد میشود ولیکن من چه کنم که
با وجود شما بیچوجه نمیتوانم زندگانی و حکمرانی کنم و باید بالمره
دست از ریاست خود بکشم و از عهد خود تجاوز نکنم و بمواجب و مقرری
دیوانی اکتفا و قناعت نمایم و چگونه میتوانم سالی دویست هزار تومان
داخل و صد هزار تومان مخارج کم دار کجا ممکنست از اجتناب تلافی
و بیشکشی گرفتن و عمر و وزیر را گرفتن و بستن و کشتن و خشیدن و
سیاست کردن با اینهمه اقتدار و اختیار باید تابع قانون شوم و رأی خود را
کلیاً کنار گذارم و بر رعایا و تبعه و زیردستان خود نتوانم یک فحش بجهت
بدهم معذالك محال است که تازند ام بشما اذن دخول بدهم و اگر من
حاضر شوم هیچک از اولیای دولت نمیکذارند که بتوانی آنی در این
مملکت بهائی همه عتق و متحد میشوند در مجلس شوری

تورا دشمن اعلام حضرت سلطان عالم میدهند و هزار قسم رقم و فرمان قتل تو صادر میکند و قطع طراز اتفاق اتحاد ایشان در محو و معدوم بودن اسم و رسم تو از دفتر دوران علمای اعلام بمجلس اطلاع مینمایند و هزار حدیث معنی پسند های معتبر عریان مینمایند چنان که سهل است خوردن خون تورا بر مسلمانان واجب و لازم میدانند و هر کس اسمی از تو میرد حکم بکفر و قتلش میکند .

هزار سال قبل ندیدی چقدر رحمت کشیدند و تدبیرها کردند و صف آرا بها نمودند و شمشیرها کشیدند و خونها ریختند تا چون الله تو را پانابع و اصالت تو از این مملکت اخراج کردند و اتری از آنار نو باقی نگذاشتند و در این مدت هزار سال کی گذاشتند که باین خطه گذر و نظر کنی و با کسی از تو دگری کند و اسمی بر زبان راند بلرم بحول و قوه الهی نخواهد گذاشت که آنی بتوانی در این مملکت فرست و ایست بنمای مملکتی است از درستان تو هر گز ایشانند و در این مملکت بیابد آنی ادانش نمیدهد چنانچه جمیع اهل اروپا بواسطه رابطه که با تو دارند و متابعت تو را حایز میدادند دشمن میشمارند و چنان و مال ایشان را حلال میدانند و بکشتن و صدمه زدن طایفه مایی که ایستد با کید و اکید و اصرار مؤکد دارند علت صدمه و جهت کلی آن این است که تبعیت و تعریف از تو میکند و مردم را سوی تو و خوی تو ترغیب مینماید و الا با طایفه عبری و ناسی و غلات که با عیاد علما مشرک محسوسند و از مصدر دین اسلام مشتق شده اند چرا کاری ندارند و با حیوارج و یزده فرقه امامیه که بحکم شرع انور کافر محسوس تراعی نمیکند و با طایفه صادقیه و نادوقیه که اما مترا با امام جعفر صادق منتفی را در ا

مهدی موعود میدانند و فرقه مختاریه که بقائمیت محمد حنفیه قائلند
و صدهزار درجه از باینها بدترند چنگ و جدل نمی نمایند؟

گر بگویم آنچه می بینیم عیان فتنه افهام خیزد در جهان
از بلا بگر بختن با صد حیل ابلهی آوردت اینجا با اجل

تاریخ باب

فصل اول

آغاز زندگی باب تا ظهور او

سید علی محمد در اول محرم سال ۱۲۳۱ هجری متولد شد (۱) مطابق (۲۶ مارس ۱۸۲۱) پدرش موسوم بسید محمد رضا بود که پسر سید ابراهیم که او نیز پسر سید فتح الله است (۲) پدرش در شهر شیراز مشغول تجارت مشغول بود

سید علی محمد چون در اوان طفولیت یتیم شد در تحت سرپرستی دایی خود موسوم باقا سید علی قرار گرفت و چون بزرگ شد براهنمائی دایی بهمان شغل پدر مشغول گردید (۳)

در اوان کودکی فوق العاده فکور و ساکت بود مهذا چهره زیبا و فروق نظرو رفتار محبوبانه و حالت بخود فرو رفته اش از همین هنگام دقت همشربانش را بطرف او جلب میکرد. در عین جوانی بهمنتهی درجه مجتوب مسائل مذهبی بود و در سن نوزده (۴) سالگی اولین کتاب خود

۱ مراجعه خود یادداشت A دو آخر کتاب

۲ مراجعه شود یادداشت B مسکن است نام شخصی اخیر مصراع باشد

۳ خرازی تروشی

۴ بقول میرزا جانی مولف خطه الکاف ۱۸ سال

موسوم مرساله فقیهه را نوشت که در آن حراب زهد و تقدس واحسانات اسلامی را طوری بروز داد که آتیه درخشانی برای او در عالم تنبیح حدث رده میشد شاید هم این کتاب در پوشهر نوشته شده باشد چه در همین سن ۱۸ یا ۱۹ سالگی بود که داکیش او را برای احتیاجات تجارتنی بیوشهر فرستاد .

مورخین بایی و مسلمان هر دو راجع باقامت قهرمان ما در بندر بزرگ خلیج فارس هم عقیده هستند و هر دو راجع محاربت مذهبی که در سید جوان هیچانی تولید کرده بود موافقت و میگویند بر طبق مراسم زهد و تقوی در تعقیب ریاضت و مجاهدت یاسی (۱) بود مسلمانان میگویند در ساعات طولانی در معرض اشنة سوزان آفتاب این نواحی توقف میکرد (۲) تا مطابق عقاید بعضی فرق صوفیه پشادانی اسرار الوهیت دلالت شود و بعدی در اینکار پاشاری کرد که عقایدت عقلش زایل شد (۳) .

۱- مخالف همین میگوید بواسطه اخوای شیطان و هادش خوش زیاد بر خلاف او این مذهبی بر باد خفته نی در داد تا شهری برای خود تحصیل نماید میگوید در پوشهر در آن هوای گرم برای انکسار طس بدم خانه بر میآید و با سر برهنه در قدس آداب میایستاد و اوراد و اذکار میخواند و بعضی کار صفت اخلاق راجع و خوشتر او گردید

۲- میرزا جانی منکر این اظهار است

۳- حاصل است که این تهمت چون در مسلمانان با شیعت باور است داده اند که سید بوده است و خواستند احترام سیادت او را حفظ کرده باشد زیرا که میگویند مسکنی است اولاد بعدی دیوانه شود ولی دیوانه که با سر الوهیت آشنا باشد اما ممکن نیست که دیوانه یاره گوئی باشد ، بقدره می فایده دارد که ثابت کنم این عقاید باطل و باب ابدی دیوانه نبوده زیرا که با یار و بطور کامل و بعد کانی مدافعی میباشد که در آن حاصل بوده است

خلاصه خبر صریح است که مدت اقامتش در بوشهر کوتاه بود زیرا که تحمل آب و هوای آنجا برای او غیر ممکن بود (۱) پس از يك سال دوباره بشیراز مراجعت نمود و پیوسته گرم تبرکات مذهبی بود پس از مدتی استراحت چنانچه معمول تمام آورد هر قه شیمه است از بشیراز بقصد زیارت کربلا عزم رسان شد و در آنجا تشریفات و مراسم معموله در مقام امامهای اسلامی را بها آورد

ملا صادق خراسانی که بعد ها لقب مقدس خراسانی را پیدا اختیار کند در این موقع در عتبات بود و این است تفصیل ملاقات او با سید جوان «یک روز من وارد مسجد سیدالشهدا شدم و حوایر ایدم که در افکار عبقه غرق شده وضع رفتار و حالت تقدس و اشکبانی که صادانه از دو گونه اش جاری بود بی اختیار مرا مجذوب ساخت و طوف اورفتم ولی چون میل نداشتم که او را از مراسم زهد و تقوی باز دارم در گوشه نشستم و منتظر خاتمه او را دو ادعیه او بودم و هر قدر بیشتر منو خدا را میشدم بیشتر مجذوب حالت تجلیانه و وضع محجوبانه از میگردیدم و مثل این بود که از شخص او يك چیزی که نمیتوانم به بیان آورم متذلل بود.

بالاخره پس از خاتمه دعا از مسجد بیرون آمد و نوکری که بعدها دارستم اسم او مبارك است گفتهای او را در مقابل پایش گذارد و هر دو براء افتادند من در خود يك حالت شرمندگی احساس کردم که نتوانستم آنها را تعقیب کنم و حرمتی نرم پس قصد کردم که فردا در همین ساعت بمسجد بیایم شاید بتوانم با قلب آرامی با او صحبت کنم.

روز بعد در همان ساعت مسجد آمدم و چنانکه امیدوارم بودم
 طورا در همان حال دیدم که در افکار عابدانه خود غوطه‌ور بود و
 تأثیری که امروز از ملاقات او در من تولید شد خیلی بیش از روز قبل
 بود باز منتظر شدم تا دعایش تمام شد بطرف او رفتم و گفتم اجازه می‌دهید
 باشما صحبتی کنم از ماسر اشارتی کرد که علامت امتناع دارم بنا
 بر این باحالت شرمه‌دگی که از رد تقاضا بر من رویداد از مسجد بیرون
 آمدم اما همیشه چند قدمی از مسجد دور شدم بطرف من آمد و
 گفت بسیار معذرت می‌خواهم که بستوال شما جواب ندادم زیرا مسجد
 جایی است که جرّسوی جدا هیچ سمت و هیچ‌کس نباید متوجه شد و
 این‌گفته را طوری ماحوش‌روئی و علاقه‌ت ادا کرد که می‌اختیر مرا
 بکلی حلق نمود و مختصر کنورتی که در لحظه پیش از اشاره امتناع
 او در من تولید شده بود کاملاً بر طرف شد.

من از ادحوا عش کردم که از بطرهم وطنی روز جمعه را منزل من
 سیادت و علاوه کردم که در آن روز معلم مقدس عابد کافم رشتی دیز
 مرا مفتخر خواهد فرمود و سیلر سعادت‌مد عیشوم که شاه‌م تشریف
 می‌آورد و از محضر او استفاده کنید جواب داد: چه سعادت و خوشبختی
 برای کسیکه جای سبزه در دره جمعی که ذکر بلندترین نور خدا میشود (۱)
 روز سه‌شنبه این ملاقات و مختصر سؤال و جواب واقع شد. جمعه
 بعد سید کاظم بمنزل من آمد و مرحب معمول تمام ناگرداش با او
 همراه بودند روزه‌خوانی شروع شده بود اولاملا محمد باقر بمنبر
 رفت و مدواعطی کرد پس از آن ملا حسین بشرویه بالای منبر رفت و

و جمع شهادت امام حسین (ع) صحبت میکرد که سید علی محمد وارد شد مرا تعجب بسیاری دست داد ~~حک~~ که بمن عرض درود او سید کاظم پیش پای او بلند شد و تمام حضار مجلس هم اراز پیروی کرده لرجای خود بلند شدند (این يك علامت ادب و احترام فوق العاده است در ایران) تمام اهل مجلس باین پیش آمد بانظر تعجب مینگریستند چه استاد ما سید کاظم در مواقع وعظ و روضه هر قدر هم اشخاص محترم و مقدر بودند اعتنائی بآنها نداشت.

علا حسین نیز از این پیش آمد غیر مترقبه در بالای منبر مبهوت ماند و قطع سخن کرد ولی خود میداد جوان مثل اینکه نظر این قضایا نبوده معجوبانه دم در ب طالع شست (۱) سید کاظم او را دعوت کرد که بجای بالاتر بنشیند اما سید جوان پذیرفت و در همانجا نشست.

همینکه قدری این حالت بهم خورد کی مجلس آرام شد سید کاظم بملا حسین بشرویه امر کرد چند شعری از شیخ احمد احسانی بخواند او هم اطاعت کرد سید جوان ارشیدن این اشعار طودی گریست که تمام مجلس بیز از گریه او متاثر و گریان شدند پس از خاتمه روضه و دعا برای حضار چای و شربت آوردند ولی سید جوان از آشغیدن اعتنا کرد بالاخره سید کاظم بلند شد برای مراجعت منزل و جمعیت هم ما را رفت من تنها ماندم با سید جوان شیرازی و از او خواهش کردم که بالاتر بنشیند فوراً بلند شد و بدون تأمل در جائیکه قبلاً سید کاظم نشسته بود قرار گرفت صحبت من با او بطول انجامید زیرا که مایل بودم او را بسلك

۱ - ما را حشید میرزا احسان سید کاظم قدری سید علی محمد امر خود منتظر میداشت و در بار گفته او قهرمان ما قطع شده بود و گریه ای که یکنهال اقامت خود را به زیارت سایر بقیع منبر که صرف نموده

شیخیه دعوت کنم و اصول و عقاید دین را استاد خود را (شیخ احمد موسی) کاطم) برای او شرح میدادم و کوشش زیاد میکردم که او را باین ملک وارد کنم ولی او همه را گوش داد و جوابی به بیانات من نداد پس از مدتی بلند شد و با من وداع کرد و رفت .

پس از سه روز باز دیگر او را در مقبره امام حسین ملاقات کردم این دفعه او در صحبت سبقت کرده گفت : دانی من وارد شده است آیا شما بدیدن او خواهید آمد .

من بحسب دعوت طرفی عصر منزل او رفتم جمعیت زیادی بود تمام هموطنی بدیدن تازه وارد آمده بودند آقا سید علی مرا در پهلوی خود جای داد و خواهر زاده اش نزدیک سالور نشسته بهممان چای میداد در ضمن صحبت با آقا سید علی دریافتم که آمده است بکربلا هم برای زیارت و هم برای بردن خواهر زاده اش بشیراز .

من تمحید بسیاری از سید حوائی کردم و ماو گفتم من هرگز حوائی را ندیده ام که دارای این همه مراتب اخلاقی باشد و صفات روحی و قلبی را در خود جمع نموده باشد ، پیرمرد جواب داد : « درست است خواهر زاده من بارهٔ ملاحظات قبل تمحید است تنها چ رنکه مایه انفعال هاشمه این است که از پیروی تحصیل اعتنا عیوردد و مثل این است که میل بتحصیل نداشته باشد (۱) و چون در اینجا بیکر مانده میل دارم دو باره او را بشیراز مراحت دهم . »

۱- الحج التواضع مشوبه که باب کمی دروس سید کاطم رضوی را بیان میدهد و خود را از اگر در هیچ احد احسانی میباشد
تئیین عیوردد هر روز در دوس سید کاطم حاضر میشد و در سال هر کربلا مانده

چون من شبخی نمودن سید جوان میل مغربی داشتم مدتی بسا
دائیش صحبت کردم و بالاخره بطرودعه دادم و عتمه دادم که او را راند
کنم که بطریق مظامی به تحصیل ادامه دهد .

در مقابل وعده ها و اسرار من آقای سید علی راضی شد که امتحانی
کرده باشد و چون زیارتش حاجتم یافت مشیر از مسافرت کرد و خواهر
زاده را نبرد .

ولی من با وجود تعهدی که کرده بودم نتوانستم راجع تحریلات
این جوان صحبتی کنم و اراغی قوی که داده بودم پیوسته بخود علامت
هی کردم اما از تشری در وجود من کرده بود که سگی مرعوب شده و قادر
نبودم بوعده که کرده بودم و فاکم فقط بگفتم که او را دهم که در مجلس
درس سید کالم حاضر شد .

چندی همین طریق گذشت تا روزی مطلع شدم که سید جوان
بطرف شیراز حرکت کرده است و کم کم از فکر او منصرف شدم (۱)
پس از این مقدمه میروم بر سر مطلب و میگوئیم :

ما میدانیم سید جوان شبخی شده بود و مسلمانان نیز سبب باز
خشکین شده بودند که چرا مطابق قواعد مذهبی و موافق احادیث

۱ - تاریخ التواریخ میگوید : وقتی که سید کالم مرده را گذاشت در آن
وقت که او را در روز دوم بعد گوشت مذکور خواندن او را و از فکر او منصرف شدم .
و اما کمال جوانی و سادگی و کم کم شروع کرد طریقت دانی مرده و معصومان
آنها را مانع از گردان بخود یافتند که سبب آنکه آنها را بر میزدند و می
باز خدا قسم شماها از در خانه دامن خود را دور خویش است که صاحب
الزمان در سکه اظهار امر میکند بلکه وقت ، موالف متبیین نیز دارای
عقیده است

و اخبار زیادت خود را انجام میدهد (۱) و پیوسته مطابق دستور دوشاخ
رفتار میکند (شیخ احمد و سید کاهن) خود از نیز بعدها مرتبه شیخ و سید
را بلند کرده آنها را مشربین ظهور جدید می داند و در مواقع عذبه نیز
خود را از جمله شاگردان حقیر سید رشتی می شمارد .

و نیز میدانیم که شیراز مراجعت نمود و در میان خانواده خود
بسر میبرد اما آیا کسی میتواند مراتب نگرانی او و مراحل اضطرابی
که باید از میان آنها عبور کند برای ما بیان نماید؟ و آیا کسی قادر است
هدایات روحانی و شکجیه های اخلاقی که مقدمه ربانوحی است را تا تلاش
بود نسبت به بی اصافیه و باسرافیه که هر روزه در معرض آنها واقع
میشد تقریر نماید؟

بهر حال هنگامیکه خود را برای دخول عرصه روحانیت و بروز
افکار تازه آماده میکرد سید کاظم رشتی خبر مرگ خود و ظهور حقیقت را
را پشاکر دانش میداد

۱ - مراتب کشف الطیاف ص ۵۵ - ۵۶ : برای سید جواری که با حقیم و وزی
فرمالای مشرب و امام حسن شریع بودیم که سید احمد و هم رز استاد و همای چاربات
خانه خواهد و وقت من الاوقات خود پر سیدای جوان گشت جواب داد و بر اعلی
میداد شاگرد و صفواتی داشت پرسیدم چرا حضور و باز کرد ؟ گفت : نظر او
و ظاهر با سرام و دیگر است . و من گفتم : اشک و گریه و گریه است زیرا که
درود و در زبان و امام ها معین کرده اند و ما با سید خود یک خبر آمده آفرای
پند بگیرم

همین موانع مشکوک که کسی برای من حکایت کرد که روزی در مقابل
کاظم شریع بودیم سرور اعلی آمد و اردشاه رفیق من من که در میان بود
گفت : خدا را بگویند پرده هم چو اکتب در آید ردگی خیالی
ایستاد خواهد کرد که - برام و از من - سلام و احوال میبرد و ظاهر و حور جاری
خواهد کرد

طوری که مقدس خراسانی و مورخین مسلمان و یابی نقل میکنند

مید کاظم را عادت این بود که همه ساله یک سفر بزرگداشت سمرقند می کرد این سال هم مانند سالهای پیش تبه سفر میدید ولی یکروز که تمام شاگردانش جمع بودند بآنها خبر داد که این سفر آخرین سفر من است و سفر بزرگتری است که من باید باشم تا ودیع کنم از شنیدن این کلمات همه مبهوت و بنای گریستن را گذارند اما کریم خان کرمانی بیشتر از همه میگریست مید پیروی او کرده بالحن تند گفت: «ایست» پس تو نمیخواهی که من بروم و بعد از من حقیقت مطلقه ظاهر شود»

این اولین دهه نیست که این استاد پسر اشاره مستقیم نظام و در صاحب الزمان کرده باشد بلکه بنا بر عقیده میرزا حاسی غالب اوقات این اشارت را میکرد و علامت ظهور را میگفت و تفسیر میمود از جمله میگفت صاحب الزمان باید جوانی باشد هاشمی السبب و از اولومی که در مدارس تدریس میکنند بی بهره باشد گاهی هم گفته است: «من او را می بینم مانند آفتابی که طلوع میکند» حاجی عبدالمطلب اصفهانی و سلیمانخان افشار صابین قلعه نیز این اخبار را تصدیق و معکرر نقل کرده اند و شاید به همین علت بود که سلیمانخان تا آخرین لحظه مرگ هولناکش در استحکام عقیده سبت باین امر باقی ماند زیرا که غالباً ذکر کرده است که مرحوم مید من وعده داده است که تو ظهور صاحب الزمان را درک خواهی کرد و در آن ظهور خواهی بود و او ایمان خواهی آورد

آخوند ملا حسین بشرویه که سید کاظم رشتی صمیمی بود روزی با اسرار زیاد از او پرسید که ظهور صاحب الزمان چگونه واقع میشود استاد باین بیت مشوی جواب داد: «یش از این گفتن مرا دستور نیست» چیزیکه هست آفتاب حقیقت از هر مشرقی که طلوع کند تمام

آفاق را روشن خواهد کرد و البته آئینه قلوبی که دوستاند بخیر و حقیقت هستند روشن میکند و آنها را بطرفی میاندازد که بتوانند پرتو انوار شناسایی او را احضر کنند.

میرزا جانی که نباید فراموش کرد یکی از شهدایست که بعد از حمله ناصرالدین شاه باعث ترین شکجه ها بقتل رسید و بهمین جهت توانست در حریان حوادث تاریخ واقع شود و تاریخ خود را دنبال نماید حکایت میکند که در مسجد کوفه اعلی شاکردان سید کاظم را دیدم از قبیل مشرویه و ملا علی مطامی و حاج محمد علی باقر و رش و آخوند ملا عبدالجلیل ترک و میرزا عبدالهادی و میرزا محمد هادی و آقا سید حسین یزدی و ملا حسن حسینی و ملا شیر و ملا باقر ترک و ملا احمد ابدال و چند نفر دیگر که تن بر پاست های شاقه در داده و مشغول مجاهده با نفس بودند و انواع ریاضتهایی که می کشیدند موجب تعجب هر بیننده بود و بالاخره به دوازده سید کاظم که در سنه ۱۲۵۹ اتفاق افتاد مطابق (۴۴ - ۱۸۴۳) مسیحی پس از آنکه این شاکردان چهل و دوازده کوفه پسر بردند شروع کردند به تحصیل جانشین او در عالم اسلامیت، یعنی یک موجود فوق العاده را تحسین میکردند که اگر بالاتر از استادشان نباشد اقلاً با او برابری کند و قبل از اینکه از یکدیگر جدا شوند بسیاری از آنها هم پیمان و هم اسم شدند که نتیجه تحصیلاتشان را یکدیگر اطلاع دهند و البته این در صورتی باید باشد که موقوف شوند یافتن کسی که قرآن و استادشان سید کاظم خبر داده است و مابین آنها سه نفر دوست صمیمی و واقعی بودند که عبارت از مشرویه و مقدس خراسانی و ملا علی کوهری باشند.

بموجب اخبار پایه از درویشی که سید علی محمد از کر بلا رفت تا روزیکه مأموریت الهام شده خود را بمالیهان اعلام کرد دو سال و سه ماه بود این خبر عار، منتقل میگردد پس ۱۳۵۸ که قبل از مرگ سید کاظم باشد اما اگر تصدیق کنیم که سید جوان در اواخر سن نوزده سالگی یا شاید در اواسط سال بیست و نه امکه مقدس را زدند محو درم قبول کنیم که دو سال و نیم پایه سال در کر بلا (۱) اقامت داشته است و برادر بجم حمادی - الاخر سال ۱۲۶۰ کاملاً ۲۵ ساله شده است و این مسئله کاملاً مراعات دارد با اخبار پایه و اسامه مسلمانی را ملاحظه میکند که میگویند سید علی محمد در موقع مرگ سید کاظم در کر بلا بود و بعد از زبونی از شاگردان استاد مرحوم مدشرت و مصاحبت داشت و بعد از آنها هم دست شد و پس از باز آمدن آیری که برای فریفتن عوام اندیشیدند جمعاً نمیکه رفتند (۲) تعطیل اخبار و احادیث رفتار شود که گفته اند امام مهدی باید از شهر هکه بیرون آید و شصت و هفت هزار نفر خود را بکشد و مردم را بخدای واقعی دعوت نماید این افسانه منقوله نمایشی است پس مضحك که اسماً

۱ - متنبین میگوید: که او دو سال در کر بلا ماند و جامع انتشار بح بر چنین میگوید

۲ - مطابق اخبار حقی الاسلامی از سید علی محمد دو مرتبه مرگ سید کاظم در کر بلا و در ادعای جاوید او را کردند و بنا کردند بزرگ آن مرحوم بگویند و در آنجا پس از او روز و ساعت و روزگار پس خود را جانشین سید میراثی گرفته و در میراث و سید که او خود را و اطمینان حاصل مردم قرار داده است و بتألیف که کتاب خطه کتاب که در دست میراثی است خطه میآید که بانی قول میراثی باشد و میراثی که او میگوید است که مولانا شاد گوید سید میراثی خطه میآید که بانی باشد و او چون مردم میراثی شناسائی و بود که امر خدا را بخیر انجام داد و در سکه اظهار رشد امام لا یلج فی خطه الکافه و اعم من در سنی جاهل است کون می پندارم

مصادف ندارد، آنچه که ما نسبت تاریخ بالاخری اشخاص مختلفه که در این صحنه گریه آورده اند میدانیم

بیش مسئله دیگر بهره‌ست که شاید در معرض آراء دانش و تحقیق قرار داد و آن عدم تحصیل نام است تمام مودعی خواه مسلمان و خواه نامی هم عقیده اند و ثابت میکند که سیدعلی محمد زمان عربی را تحصیل نکرد (۱) تنها مؤلف کمال‌العلماء می‌نویسد «فوقینکه رد کردیم بودم می دیدم که سیدعلی محمد ما تمام لوازم التحریر در مجلس درس سید کاظم رشتی حضور پیدا میکرد و آنچه را که استاد نقل میکرد می نوشت» سبب خوب ما این مطلب را قبول میکنیم ولی میگوییم که اگر فهرست مالایق تعقیب چنین درسی بود و از آن استفاده میکرد و آن را یادداشت می نمود پس چرا در جلسات عمومی اصمعی و شیرازی و رانندان تر از آنکه بچه و ترسو تر از پشوره ما نشان میدهند و بالاخره از کلمه حیوان که شده استعمال کرده‌اید ما صرفه‌ر می‌کنیم که در تعقیب آن می گوئید حتی نتوانست ساده‌ترین فعل عرب را صرف کند

اسجست که باید گفت کسیکه بیشتر اصرار در ثبوت مطایبی دارد ایداً و ثبات آن موقی نخواهد شد تمام این مخالفت ها و تذکرها را جز دلیل بر بی وحدانی مودعین و مؤلفین مسلمان چه دیگری نمیتوان تصور کرد (۲)

۱. مسس می‌نویسد سیدعلی در آثار جوابی عموم ایراد می‌را گرفت ولی در عربی فقط سیدی گفت کرد.

۲. موسس دو گو بسویزه‌س هتفه را دارد که عربی سیدعلی محمد عربی درستی بیش ولی من محاربه که سبب تحول و در مختار قدسی خودمان شبه یاروشی زیر صفحه ۲۰۶

پس ما در مقابل بحث اصل مسلم و ثنائی که اتفق آراء عمومی است واقع مشویم و آن است که ملک حتی اصول و معادای صرف و معنوی را در تحصیل مکرده است علاوه خود از نیز میگوید «امر مر ارد کره من دریاید حق است که مادرانه استعداد ذاتی در هر حال او را پاری کرده است و حق است که حدائی بی - مکر حدی قدر و محدوده

پس وقتی که سن این جوان به مرحله تحصیل رسید ما از او علاوه تحقیق بهر راهی رسیدیم (۱) تاثر حیرت معده که پیغمبر قبل بودند هیچ بحث و علوم شد و در مرد هیچ باک از عیان شد تحصیل نکرد و در

(۱) - گویند مقصود بنی الهی باشد یعنی مکه مقدسه که شیعه ها

موظف به زیارت هستند

بقیه از صفحه قبل

دو نفری و ارزشی که برای عربی باب قابل مشورت نریدیم حاصل گیم و بر که خود او با کینه از بی زبان و سبک است بلکه از دلس و زبان ها و حتی هم عاری بود و این نریدیم من جامع آن است که نام داشته باشد خود بعضی داشته حتی در این قسمت در کتاب موسوم به هفت و طبعه در آسای و سخی که داشته است اندک ضرر و منعی ندارد و اگر کسی آنرا با کتاب واصل تصور کند هر یک خطای بزرگی شده است بلکه این کتاب درجه سه برابر عظمی و اشتباهات زیاد که از پاسخ این درجه شده آهم و سبک بکفر یهودی که مختصری بر این مراد آشتا بوده واصلی لا مر و سب و سب معنی موسو گویند را داشته است و جمع درجه که ب این عربی آنچه که گویند موسویند بخوبی دارد و این را سب میگوید موسویند و دیده به که این درجه دو تثنی قابل فهم است و است موسویند مخالف با حق است

واقع در مهین این عارم من این بود که ندره ازعاضه متولد شده باشد
مکلی سست مآب پیگنه بود از احمدی بود از ذرات احرای لایبجری
پیمبر جدا که واقع در... خود بود

در اینصورت سست مآز ادبی شکست آورد او چه فکری باید
کرد

جواب این مسئله برای بایه خیلی سهل است چه آب معتقدند که
سب پیمبر بود و گذشت بر او آنچه واقع شد برای محمد پس آنچه را
که هست بهر ریون قاتلیم و مقتدم که برول روح اندس تمام الهه
را مآبها تعلیم کرد پس اس نفس دلب احبیت بود که از دهان پیمبر عرب
حرف می رود و قصه سست مهر سه هر یک ن است حواء عیسی باشد حای
بعضی باقی نمی ماند

مسلمانان میگویند که سب همسختان و مشاور می داشت که او را
در تهر رکنت یاری می نمودند و می سی اندوس است که پاره از اردو بیان
نیر دارای این عقیده هستند .

پس گوئیم اظهار چنین مسئله مخالف باحقایق تاریخی است و این
خود است خطای بزرگی است در... که مادر حرمل باز می سیم موقعی
که سب تعجب شود و در تنگنای صیبه واقع و در محس یک و تنها است
باز قاضی می ایستد - یا کجاست آنکه یک پیرو او اند و زلفای خود
را بنام او منتشر و مشهور می کند و مری چه اسکار را بکند

مگر... میگوئیم برای فرار از مسئولیت و شکسته زیرا که

دلایل دیگری نمیتوان قبول کرد ولی این فرض هم قابل قبول نیست چه باید در جریان این تخریب دید کدام يك از یزدانش ولویك ثانیه هم باشد درمقابل نتایج اعمال خود ثمن داشت؛ و آن نتایج اعمال چه بود؟ بدیهی است تنی بمرک داشتن باسخت ترین شکجه و عذاب

پس از مرگ فرار کردن برای اسکه از در دیگری در آن داخل شود درست شدت دارد حال آنکه بیکه خود در درودخانه پرب کند برای اجتناب از تر شدن از ملاز

پس فقط میتوان دو فرض را باحاطل آورد اول ایسکه سید علی محمد عربی را در مدت اقامت دو یا سه ساله خود در کربلا تحصیل کرده در این صورت مطالب مشکوف بود و مسلماً آن سببش اظهار کند که از عربی میدانست (۱) دوم ایسکه حقیقتاً يك نوع آثار حرق الهاده معتقد شویم که سردقین آن برای ما پوشیده است

بالاخره درخاتمه میگویم که چون من خود عدد کافی لیاقت و بصیرت ندارم که لسان عربی سید را تمیز و تشخیص دهم که آیا بالاتر یا پست تر از قرآن است از يك نفر که منتهای بصیرت را در عربی داشتو يك وید آرا کاملاً تمیز میدهد یعنی حسب اصل شمس الدین يك سبیر کبر باعالی در تهران استفسار کردم و از او خواستی کردم که بفرماید از مطلق نظر مذهبی عقیده او در باب عربی باب چیست و چگونه سطرش میآید؛ او در کمال صداقت و بیطرفانه من جواب داد که بسیار پسندیده و مرغوب

۱- نسخ التواریخ موبد در طغولایت علوم ابرامی را تحصیل کرد

ولی مبدی عربی را با دیگر و درس جوانی مشمول شد تحصیل فارسی

است گاهی اغلاط صرف و نحوی در آن دیده میشود ولی دارای ارزش ادبی کامل و شاعرانه و در نهایت فصاحت و بلاغت است .

مسیو هوداس استاد عربی دانشکده السه شرقیه حبه نیز عیاهمین عقیده را در جواب تقاضای من اظهار کرد .

فصل دوم

ظهور - ربان - مراجعت شیراز - حس - و - قرار باصفهان

فوت مشوچهرخان - فرستادن باب بهاگو

سیدعلی محمد در کرمانا اطلاعات تازه بدست آورده و در مراجعت
بشیراز مدت زیادی متفکر بود که چه باید کرد زیرا اعتقیده که در میان
آن ملاحا و مجتهدین امر از حیث میکردند و هدایت دست و بزد تخته
حسب و خیز قرار داده بودند برای رسیدن به بررگی و ثروت بحوی
مشاهده مینمود.

نداشی این مطر را برافشاح شرم آور و دروهای این طقه که
نام خود را روحانی گذارده بودند و معاصد و عیوبت آنها کمالا روح بی
آلایش او را معذب کرده بود و بحوی حس میکرد که باید يك اصلاح
کلی در اخلاق جامعه بعمل آید و البته بیشتر از یک دفعه در مقام دور ندای
انقلاب و شورشی که تولید خواهد شد از پاره کردن این دجیر برای
نجات و خلاصی جسمانی و روحی عامه تامل کرد ولی بالاخره تصمیم گرفت
که این رقبه حیواست که بگردن عامه گذارده شده بردارد و بدبختی ها
و سختی هائی که بتمام ایران فشار می آورد که همه سفع بر گردن گان عیاش
ولی مست مذهب پیغمبر شرم آور است مرتفع نماید

بدبختی است در چنین موقع تحیرش زیاد و اضطرابش فوق العاده

بلکه خطرناک است و برای اوست برادر رؤس تنی که هرگز (۱) حرف
میرسد مردم داشت با تواند با سر خمیده خود را در آفتاب اوجده و
حرافات و کپه‌ها و جسته‌هایی که بید او را طبع کند پرتاب نماید
بن یکی از غالبترین نمونه‌های شعری است که برای نمایش
عالم استیلایت داده شده و بر یکی از شایسته‌های علاقه و مهربانی است که
قهرمان ما نسبت بهم میبایدش دارا بود او خود را برای عالم بشریت
قربانی کرد.

و برای آن روح و جسم خود را فدا کرد و بری آن تحمل هر گونه
مهر و محبت و دیدن هر نوع بی‌شرمی و سزا و شکنجه و حتی شهادت را
نمود و بالاخره روح خود پس از مدتی اجوت عمومی را مهر و امضا
کرد و مانند مسیح محراب خود نهی اعلان سلطنت موافقت و مراقبت
و امضا و محبت نوع را ادا نمود خودش بیشتر از همه کس میدانست
چه مضطربان بهمان دهنده‌ای را در بالای سر خود مقرر می‌کند
و عنتی درجه شدن حشم و عصبی را که به تعصب نسبت سال به‌دین
خواهد آورد تصور کرده بود و خود این همه افکاری که از خطر او
غور کرد توانایی آنرا می‌دانش که او را از راهی که می‌پسندید ها
در آن داخل شود برگردانید ترس و هم هیچگونه تصرفی در
روح و بدانت با که آنرا اثر خطر و بدون آنکه نصیری پشت
سر اندازد در حالیکه کاملاً ملات نفس خود بود در کوره خدای
داخل شد.

۱- یکی از پهلوانان مردم است که شجاعت فوق‌العاده و تدابیری

بی‌نظیر در جنگها نگار مسروده و همیشه قانع بوده است.

موقوف شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری در ساعت و پیچدقیقه از شب گذشته بود (مصابی ص ۱۱ ژوئن ۱۸۴۴ که پس از آنکه یکسال دیگر از حدای متنازل درخواست کرد که او را در کاری که میخواهد شروع کند باری معیبه فریاد برآورد حد او بد مر حقی کرده است برای تعلیم این جهان و برای محبت اودریای سرکشگی که در آن عوطله دریده در ایوقت بود که با وجود پیش بینی تمام محاطات ممکنه عقب نشینی اختیار نکرد و با اراده تصمیم گرفت و اعلان کرد که من آن مایی هستم که «ایدا از آجودان» سانی حقانین الوهیت راه یاب و مدی طریق انانای قصبه رسمی را بهم زد که بموجب آن محمد و در رده امام گفته بودند که باب علم الهی مسدود است در من بعد علم شریک کسی را ندارد برای شود و تحقیق حدیثی اسرار حدائی و معجزه است با احتیالات قناعت کند .

پس بدا در داد که این باب مجدداً مفتوح شد و خود او این باب است و هر کسی بخواهد اسرار الوهیت را معبد باید باز مراجعه کند تا برای ابوابی خطاب علمانی نوشت که بشرات و اصالت و مراتب فهم آنها با یقین قطعی داشتند را ممکن بود هنوز تصور بدرب عرق شد گانی رایان که در بالای گردان شاور باشد گفت بیاید بسوی من ای کسانی که در تجسس هستید زیرا که باب شناسائی خدا در شخصی من باز شده است و در حال انتظار جواب در مسجد آهنگران با شمشیر ساران که در مجاورت خانهائی بود شروع بمواعظ و تبلیغات نمود و مست با محاطات درجه روحانیت صحبت ها کرد و پستی قطرب ملاقات ها و معایب و مفاسد آنها را تشریح می نمود چندی که در جبر حشم

و عصب کسب که دارای این معایب و عیوب بودند بازه کرد

در همین اوقات بود که ملاح حسن شرویه شیراز وارد شد و در
تجسس و تمحص موعود میدکلم رشتی از در زحمت کسب نموده و دو
روز در یافت که موعود مطلوب همین سید جوان است و دست بویک
احترام دیک فداکاری برور داد که میبایستی بعدها از او طرف مرکب کشید
و از اولین مؤمن (۱) منی اول من آمدن شد و بعدها مولایش لقب باب -
الهاب (۲) را دارد و من برای اینکه در به مطلب را از دست بدهیم تا به
و کیفیت مؤمن شدن او را در حای خود بدل خواهیم کرد

اما در مجبوریم قدری توفع نمائیم برای تشریح کیفیت ظهور که
در این موضوع بر در جلد دوم مفصلاً بحث خواهیم کرد و در این جا همی
قدر کافی است - اکنون که به هم حمادی لادلی ۱۲۶۰ روری بست که سب
با گها از این باب حدائی ردش شده و ما موریت خود را اعلام کرده باشد
بلکه نزول وحی و الهامات پیغمبری مدنی پیش از این در طلب او را
یافته بود اما ملاحظاتی آنرا تمویق انداخته و فبیکه موقع مناسب
دهد که بدای صلح عمومی و احوب را تعالیم در دهد
تشریح آن در کتاب بی الحرمین بدقت همین شده در حاتی که
می گوید .

۱ - خود باب می گوید - موسی که من معنوم کرده ام ، در امروزی
روری که حدایت جاده دهد او را کسی که من اسب آورده که گواه باشد
و شما را یاری کند

۲ - موسی در کوسر میوید - در چون عنوان قصه را حیدر کرد
عنوان ثابت را به شرویه داد ولی منی باب را ما در پیشه ستیم و شما
بر خواهیم دانست که ممکن نیست باب این عنوان را از خود معصوبه
دیگری باشد.

«مگو ای گروه گونش بدهد بامر حدودانی خدا که از طرف عدل او میشود بدست که این عید عیدی است که در اول محرم ۱۲۳۶ تویید شده است تا همین امروز سه ماه قبل از رحب سال ۱۲۶۱ میباشد این قصه در کتاب خدا نوشته شده است

بدست که او پس در آن که وحی خداوندی در قلب این عید بدل شد پس در ده ماه رسع الاول بود و نه روز که خداوند پند مرا بر شما حرام میکند پس در ده ماه در کتاب خدا نوشته شده است» (۱)

مواضع و سلف و سید علی محمد اگر چه در شیراز ند و دارای حملات شدید روحانی قیام بود معماران و مکرر شد و در گرفت بری اینکار بداشت و در ده شعبان برای دولت مکه حرکت کرد و شیراز در ذریع سر خود مهوت و معجز گذارد و رفت

حضر میرزا محمد ۱۰ ذی القعدة ۱۲۳۵ در آن سفر چند روز در اهواز بود و ولی حسن درست عده آنها را بیدار کند میگویم سه روز که ولی دانی داشته و در دهی مشرقیه و سوغی در فرشتی

۱. صلوات غریبی بر آنکه در کعبه در الحرمین حل می شود
 ۲. بی الله ان اسعوا حکم فقهانه من لیس عیده علی حکم و انه
 ۳. بعد بدو در میوم و در الحرمین ۱۲۳۵ و در الان و نصف من شهر
 ۴. مقدم علی شهر اربعین من ۶۱ می که با فقه لیسطور و ان ماران من بدنه
 ۵. من یوم الاقوی ذلالت بیوم ذلالت می کند با فقه لیسطور و ان او بیوم
 ۶. در الحرمین علی سه ماه و ۵ و نصف من شهر عین الاول و انی دلتا بیوم
 ۷. قدرم الله عسکه آیتا عسکه عشر شهر می کند با فقه لیسکتوب

در من که در بین الحرمین که می بدست آورده من در بیخ تولد ۱۲۳۵
 میرزا ولی مؤلف ۱۲۳۶ نوشته است معنوی سبب من اختلاف از کعبه
 ناشی شده (م)

خلاصه این چند نفر با تعلق روستا موتهر و از محاکم گشتی، دینی
 هستند که میبایستی آنها را معتقد برد و چون بدهی و حساب مورید
 مسافرت بطول انجامید .

بی حسرت را در مدت ۱۲ روز بمودت در ضمن این مسافرت
 هو فوق العاده گرم شد و بعضی آب آرد و دیت رادی بم فرین وارد
 آورد (۱) خوشختابه ، رکشتی لیمو های کوچک شیراز بود و همین
 باعث شد که قهرمان ما سواد خود را از عیش و حرارت بگذرد
 بماند

از این مسافرت تا از آب مخصوصی در خطر او ماند که گفته است
 «بنا که طریقی بحریه پرداخت میباشد و ما آنها را برای مؤمنین خودمان
 نمی پسندیم از طریق برفی مسافرت ما»

این گفتار در کتاب بین الحرمین است که دانی خود خطاب میکند
 و بزودی آب بر میخوریم و ما همین بانی را بطور تفصیل در کتاب بیان
 ذکر میکند و نباید این اصهر بنا را چگونه بداشت

احساساتی که باب را تا این درجه تفر میکشاند فوق العاده شریف
 و عالی است نظر بسبکه از خود ستای و انانیت زوار بسیار متأثر شده بود
 یعنی خودخواهی هفرون به تغییر حالت گفتار مدمات و مخاطرات در ب
 تولید می شود و هم چنین از وضع عجیبی که مسافری موجود بود در
 عرشه گشتی مدتی زندگی کند همه اس ها نهایت درجه او را متأثر
 ساخت .

سایر این میخواهد مردم از اخلاق بد احتساب کنند و به دیگر آزار

برساند و، خوب بدانیم که این قائد مصلح همه جا در آداب اجتماعی
امر خوشروئی و مهریانی و ادب و ملاطفت مکرر میگوید (هیچ کسی را
ولو هر قدر اندک هم باشد و برای هر چه باشد معزول نکند) در طول
این مسافرت غرابت انسان و درجه حیوانیتش را اوصاف و مسلم شده که
در مواقع مشکله چه حالانی اختیار میکند چنانچه میگوید حزن انگیز-
ترین چیزی که من در راه یافت مکه، آن بر خوردن بر اع دائمی حجاج بود
که فواید اخلاقی زیارتشان را مرتفع میساخت (۱)

خلاصه ما این مشکلات و سختی ها، بالاخره مسقط رسید و چند
روزی استراحت نمود و در مدت اقامت در حدود هدایت اشخاص آن بلد
برآمد بدون اینکه موقعیتی حاصل نماید تنها یکی از روحانیون عالی
رتبه آنجا صحبت کرد که ممکن بود بوسیله او مدتی زیاده هدایت شوند
من تا ایندرجه را بطور اقل میدانم و خود اوهام در این موضوع صنعتی
نمیکند ولی معلوم است که در نجس اولین واردی نبود که سودی نیست
سایر ساکنین شهر نداشته باشد

همین قدر معلوم میشود که قصد هدایت را داشت و موفق شد و
این مطلب قابل بحث و تردید نیست زیرا که خود او ثابت میکند و میگوید
«مدرستی که ذکر خدا در روی ارم مسقط نزول کرد و امر خدا را

۱- در باب ۱۶ درو حدیث بیان است: «دوئی هیچ شیئی در سبیل حجاج اهرم
از او نیست که نکسب خلاق نموده که اگر با کسی باشد معزول معزول گردد
و با او معزول کند چه در سبیل مکه امری که افصح او هر امری بود بر حق و همه
عمل ایشان همیشه بر اع حجاج بود» بکمی دیگر چه امری در هر حال حرام بوده و
هست و حسب موعی هر از علم و معروضات و سکون نموده و مستی بیکه بیت برار
است از مثل این مردم که در حواله طواف کنند (م)

یکی از ساکنین این بلد رساند که ممکن بود آیات ما را فهمد و یکی از کسانی شود که هدایت شده‌اند

بگو که این دم پس از خواندن آیات ما پیر و هوای نفس خود شد و تحقیق این آدم سوخسار کتاب یکی از منافقین و متحلفین بود (۱) *
 بگو که در مسقط ما اهل کتابی را دیدیم که او را پدری کسانها چپائی هستند که گمراه شده‌اند و سر همین نهج فیس کس کسیکه در کشتی بودند باستانی یکی از آنها که آیات ما را فهمید و قبول کرد و یکی از آنها بی شد که از خدا ترس دارند (۲) *

بازی از مسقط مجدداً مداومت مسافرت نموده و سکه رسید و در آنجا مطابق دستور بریارت خانه خدا پرداخت

مورخین مسلمان و ندوت نابیه (ولی فرقه اخیر) تأمل می‌گویند که باب روزی مدیوار که به تکیه کرد و ضمیر خود را کشید و ورود امام مهدی را اعلان کرد که باستانی تمام سطح ارض را فتح کند

اما باید ملاحظه این مطلب را یاد کرد در آنکه مسلمانان با اعتقاد اینکه فرمانده پیغمبر کاذبی است در هر آن نهجی باور می‌رسد و می‌گویند رفتارشان مطابق احادیث و احادیث قرار داد و مسقط مطابق حرکات صاحب الزمان مراحد را می‌بینود برای آنکه صورت ظاهر پیغمبر آخر الزمان را بخود بگیرد و وقت غایب را بطرف خود جلب نماید

ولی باید دانست که اگر منظور از این بوده مسئله خیلی آسانتر بود زیرا که امکان داشت در توفیق احادیث که فتح کرده‌ام را برای اسلام خبر

(۱) اشاره بایه بر آن است مباح للفرع و معد تیم

(۲) پیادداشت آخر کتاب مراجعه شود

میدهد سیدعلی محمد آقا شتر و سهل ترین آیه را احیاء کند و خود را
کاملاً مهدی معرفی نماید تا مطابق خبر روزگار شود

واقعاً مسلمانی حر و خود را خیلی کوچک بشمارد هر گاه بکنت
مسئور در آن انگلیسی مراجعه شود مجری این مطلب واضح خواهد شد
مخصوصاً اگر صورت مجلسهای اصناف و تبریر را بخواند که برگزین
داین مایه دست است و ادعای باب سر دشتی پیدر و هخترش بود که
هم آنها مطابق خبر نیست ؛ باب منحصر مانده بود با آنها چه جواب بدهد
السنه بر حر آنها ، موزله گفتار پیچیده گاه ایست که عدم نیاف کسی که آنها را
جعل کرده و نوشته بد هیر و بد

و در اینکه غوام مایه بر این حر را روز میگذرد نتیجه گرفته
معنی شود که این مسئله مسلم ، شد و این در مکه چنین دشواری کرده باشد
و خلاصه اینکه تاریخ ؛ قائد اصلاح خیلی کم دانسته شده و چیر صاحبی
چندان در دست نیست من بسیاری از آنها مخصوصاً برگزین آنها ، و
تأیید ابداحتم از بر شعردن هم با کان سید علی محمد و هم چنین از
اعلم پاره در مطلب کتب بین الحرمین گفته گشتی است بسیار کم و یاب و
آنها بخوانده اند

پیر و از حالیه من فقط بسبب دعوت پندار خود ، صیرت می د رسد
من ماسد بر سر مقدس حر اسلامی که مری تعصبات من بود و اطلاعات خوبی
از پدر خود بمن داد

پس راجع بین مسئله که موضوع بحث است است فراموش کرد
که ، مهدی از پیه یعنی شده ، هیچ چرخه گاهی تمامی از مذهب جدا

پیدایش مسیح رویداد که روحانیون یهود احادیث واحد را در عهد او می‌گذاشتند و می‌گفتند چون شرایط لازم را انجام نداده نمیتوان او را مسیح موعود دانست

عیسی مآب جواب داد که ما عقلائ مشورت کنید به ما ناطق کنید بیرون او هم بگفتار عافانه اواهمیت چندانی نداده گوشش می‌کرد که برای او شجره سمه احراج کند و معده‌مانی را نالت کند که مسیح مطابق لبعن باعمل معانی احذر رفتن کرده و سایر این موعود معتظر همین است

پس چنانکه گفیم به سال و به مدعیان آپ هیچکدام تعلیمات استاد اهمیت شایسته ندادند فقط در ابتدای امر فرقان صبیحه و حاجی ملا علی کی و ملا میرزا محمد بدرستی که مأمور برگشت او باسلام بودند و او می‌گفتند که مطابق اخبار و احادیث امام مهدی باید از چه اساسا حدیثی باید جواب داد «این حرفهای چوگانها» برای چه بگذاشتند که نه لایق شدن شما نه شایسته شدن من است قصیه خیلی بالاتر از اینها است که شما تصور کرده بود

پس بهر اسباب را هر له یک مفسری فرض می‌کردند که همه قصد باید معنی «طبی قرآن را تفسیر کند بلکه باید «طبی قرآن را تفسیر کند معنی باید کلمات و روح آنها را تفسیر» باید بلکه باید نفس کلمات را تفسیر کند و از او متوقع بودند که پیش گوئیهای احادیث واحد را محقق نماید یعنی احادیث واحدی که می‌گفتند هیچ‌جا ندارد و اساسا فقط آنکه بجهالت و نصیبات و الاحراء حساد غیبه کشیده آنها را

جمع کرده اند دارد (۱)

هرگاه کسی بیان را بنا بر کند و مطالعه نماید چیز دیگری در آن مشاهده نخواهد کرد مگر يك بيان تازه از اصطلاحات معموله در تمام مذاهب قبل مانند جنت و نار و میران و موت و معاد و غیره

پس کسی که بخواند این موهومات کهنه را تفسیر کند و دنبال تحقق آنها بر آید جر اینکه وقت خود را بیهوده تلف کند کاری صورت نداده است .

من ابدأ ، این چیزها اعتقاد ندارم و علاوه چیری هم که موجب اثبات این اوهام و خرافات باشد وجود ندارد ما در تمام مطالب برابر و بایضا بر میخوریم مگر يك استعداد و حقارت کاملی هست باین احادیث کاذبه که فقط مطابق میل اشخاص آهنگری و ساخته شده بلکه آنها فقط کوشش میکند که حدیث های قطعی و مسلم را با معروضات و تاریخ مذهب جدید موافق دهند .

هرگاه چنین قصیه بود خود سید علی محمد هم البته بآن اشاره میکرد ولی اثری از آن در کتاب بی الحرامین دیده نمیشود و اگر عاقل آن کتاب به شخص ابدال سید علی محمد بپردازیم فقط باین علت بر می خوریم .

ای خدای من درخواست میکنم گواهی نورا نیست بآنچه در مسجد الحرام بزرگ گفته مقدس تو یکسکه رمی در موضوع آیات شرع نمیکرد

۱ - در اینجا فقط نظر من معصوما مجلسی است که کتابهای پرچمش حاوی ازهر روح تقدیدی است و ساری اغری خاشاک های است صلو از روی و دروغ

جواب دادم باین آیات که مربوط است بآیه تو نازل کردی برای حبیب خودت محمد در قرآن قبل . . .

هر گاه در ایمنوسوع باتو بحث کنند از وقتی که تو معرفت کامل آنرا دریافته ای جواب بده: یابید اطفال شما و خودمان را صدزدم و هم چنین زنان من و شما یادم ما و شما و هر يك از طرف خود از خداوند استغاثه کنیم که نسبت بدروغگویمان نفرین کند (۱)

قسم میخورم بحقیقت تو که خدا هستی و نیست خدائی مگر تو که مردم این گفتار را نیز قبول نکردند ولی گواهی خداوند در این قسبه کافی است. پس اسائل عالم آیا در مسجد الحرام در مقابل کعبه در جنبه که ما در درجه غربی بودیم در محلی که تو بودی در جلوی منبر

۱ - بر آیه سوره ۳ - آیه ۵۱ - این قسم خداوند خود را میباید و دلائل باب نیز یکی از همان دلائل حاوه است که میگردیم میباید مانند محمد مشری هشم در قرآن سوره ۱۴ - آیه ۱۴ - سوره ۱۸ - آیه ۱۱۰ - سوره ۴۱ - آیه ۵۰ و مانند او همدی هشم از جفا آوردن آیه که همدام آنرا مجرم می گندارید لذا کاری که من میکنم همان کاری است که او میکرد و آن اصول آیات است شما آیات او را قبول کرده اید که برای من تهیه طریقی کرده اید زیرا که شما دیده اید که بر حسب و حد قرآن که در ۱۰۲۰ سال است هیچ کس قادر نبوده است که آیات را از آسمان نازل کند و اینک من شما میگویم همان طور که محمد شما گفت با اینست که شما آیات را قبول میکنید و باین میباید و یا آنکه قبول نمیکند و در اینصورت شما دروغگویمان هستید زیرا که شما انکار حقیقت مطلقه را میسازید و من نیز دروغگو بستم و کلمات ادها میکنم که اینهاست حدایرا احد میکنم و این غیر ممکن است زیرا که آیات من دلائل بر حقانیت من است چنانچه دلیل بود بر حقانیت محمد اما چون عده شما برخلاف این است میباید و تمام میباید از حد و اندازهات کنیم که ما اینها حکم باشد همانطوریکه نسبت به محمد اول کرد و ادها است بیاحتیاط موصی با محمد و سایر ابناء با کفره زمان ابراهیم و کوره آتش گذاشته و لوث منتقل شده بسبب کثرت دیگر و روح جات یافته از طوفان و مجرمه

در هنگام شب باز دهم ماه ذی الحجه الحرام سه ساعت بعد از غروب آفتاب
چو نگفتم : قبول کن خواهش مرا و بیا مساعله کنیم نزدیک حجر الاسود
تا اینکه خداوند در میان ما حقیقت را معین کند زیرا که تو خود را مأمور
و وکیل میدانی نام تمام مردم که مرا اسکر کنی و آنچه را که من
حکم کنم خدا میداند آیا من بکنده دیگر در مسجد الحرام عاین منبر
و مقام در مقابل کعبه همین تکلیف را بتو نکردم ؟

آیا من در خود غایبم که مرل حقاقت سه دفعه این تکلیف
را بتو نکردم . (۱)

در اینجا مطالب خیالی روشن و واضح و تفاسیل و جریمات کاملاً
معلوم است و هیچ صحبتی از شمشیر و امام مهدی نیست چه اگر این
موسوع در نظر باب اهمیتی داشت و یا کمترین فائده در آن میدید
از اظهار آن خودداری نمینمود و از همین مطلب که یکی از محالیهش

۱ - اصل متن کتاب بنی العربی این است : واللم ی اعمدک بیا
قلت فی المسجد الحرام عند الکعبه بیک الحرام علی السائل تلك آیات الاولی
بذلك قلت علی حسب تعدد من اذ علیه وآله فی القرآن من قبل و ان حاکم
خلق تعالوا فذبح ابائکم و ابائکم و اباؤکم و اباؤکم و اباؤکم و اباؤکم
فجعل الله اذ علی الکعبه بین سخطه القدی لا اله الا انت لم یقبل من عذرت و کفی بانه
هویدا فی ابها السائل المحيط الم اقل قلت فی المسجد الحرام سفاذ الکعبه من سخطه
و کن العربی منی سخطه مقدم السر فی اللبانه الصف من الشیر الحرام شهر الحج
سعد الله من اول اللیل ثلاث ساعات قبل و عانی و ام - علی منی لسی المکن
عند حجر الاسود علی شان القدی کنت من قبل اهل الارض اجمعین منکر تشهد علی
منی حکم الله یشا بالحق والله علی ما عمل غیر - ثم الم اقل که مره اخرى قلت
الکعبه فی المسجد الحرام بین السور و السقام تلقاه عوجه الکعبه و اذ منی ما اقول و کبر
ثم الم اقل که منی بیت مکه مقبل الصفی تلك الکعبه ثلاث کرات و انک لم تشعربا من الله
والله علی ما اقول هوید (م)

تکلیف مباحثه میکند بخوبی استنباط میشود که در طول مدت زیارت فقط به نشر امر خود پرداخت و چه بین بهر مآید که موفقیت زیادی حاصل نکرده است .

بهر حال پس از آنکه زیارت خاتمه یافت خود را آماده مراجعت بایران نمود و شاید در همین موقع بوده یا در مراجعت بوشهر که کتاب روحرا (۱) در میان دریا نازل نمود و تفکر تشکیل رقابعی که بعدها روی خواهد داد افتاد و بالاخره این است طریقه که دائمی خود را دعوت میکند بر رفتن و تبلیغ مذهب جدید.

بسم الله الرحمن الرحيم

« کتاب ذکر نام خدای خود را محوای نیست خدای مگر او که عاقل و متعالی است و این کتاب کتابی است که از طرف بقیة الله امام حقیقی قطعی نازل شده است .

بدون سبب که این کتاب امری است که دارای هیچگونه تردیدی نیست و از طرف خدای متعال دانا نازل شده است و در واقع این کتاب حق است در آسمانها و زمین .

۱ - پس بخواهید کتاب روح را پس کتابی که من در میان دریا نازل کردم

(بسم الرحمن)

در مواقع مراجعت ذکر خدا در هفته آید

این کتاب برای تو شرح میدهد کتاب خدای تورا که شامل امری است از میزان قطعی و در حقیقت این خدای توست در آسمانها و روی زمین این کتاب مردم را بطریق خدائی دعوت میکند که متعالی و عظیم است .

بدان که هر کس يك حرف از آیات جدید مرا بشود اعمالش قبول نخواهند شد مگر اینکه ایمان مآبان خداوندش بیاورد و بشود از کسانی که تعظیم میکند .

در حقیقت يك تنها آیه از آیاتی که ما الان برای تو نازل میکنیم برابری میکند با آیات تمام پیامبران سابق و بنام آیاتی که بعد از تمام مردم از نبقه الله طلب خواهند کرد .

این کتاب کفایت میکند برای اثبات صفت حجیه ذکر برای تمام آن کسانی که در روی زمین هستند هرگاه خداوند يك آیه نازل کند هیچکس حق آنرا ندارد که در آن باب چیزی بگوید .

بدوستی که من هیچ تغییری در امر کتاب نداده ام تمام در تحت او امر او هستند و خدا را پرستش میکند مگر مردم را امتحان کردیم از روی حقیقت همانطور که امتحان کردیم آنها را که قبل بودند پس تمام بهره خود را از کتاب گرفتند و همه مراحت بخدا خواهند کرد .

بدوستی که کسانی که مآبان خدا اطاعت میکند و بیرون میآیند بطریق ارس مقدس (۱) آنها کسانی هستند که هدایت شده اند (۲) ۹

۹ - ارس مقدس یعنی همراه

۱۰ - سورة رافع کتاب بین الحرمین که من توانستم بصحت آوردم یا اقم

لهذا عین ترجمه نقل شده (م)

بتحقیق آنما که آیات علما کذب پیدا شدند و بیرو هوای نفس خود شدند مستحق مجازاتند و آنرا نمیدادند .

بدانیدای شماها که بمن راستی اطلاعات کرده اید و بشارت نسیم تله که از طرف من می آید بخود بنهید و در حقیقت این نسیم يك نعمت بزرگی است . خداوند پروردگار رحیم شما نام شماها را در لوح عرش نوشته است و راستی که این نیت نام نعمت عظیمی است .

بگو ای گروه تقرب جوئید بکسی که در عرش جالی است در حرم رفیع سد بامر خدا (از خانه های آن) بیرون آید و تمام داخل شوید در بلد امین تا اینکه تمام باشید شده در ردیف آن کسانی که اخذ نعمت کرده اند بدان ای سید يك خوب که از خداوند ترس داری مردم را سوی عدالت دعوت کن و ابلاغ کن امر این کتاب را بکسانی که در آن ارض هستند بکسانی که در اطراف آن ارضند تا میرسد آنکه باید بمیرد (۱) در حجة جدید و نجات یابد آنکسی که نجات یافته است از آیات قدیمه و خداوند که خالق توانست کسی است که عالم و سمیع است .

آنکسانی که تهمت کذب و دروغ بخدا میزنند و میگویند که کرنام خدا هر چه را که میخواهد در قرآن به یما میبرد بگو ، « خداوند منزه و میراست از آنچه شماها باو تهمت میزنید » و مرتبه آن متعالی است هر وقت خداوند بخواهد اذن دهد در هر کلمه معادل (بهای يك قرآن) نور

۱- منظور از است آنکسی که امر جدید میبرد کسی است که به پیش میبرد

ایمان پیآورده است و آنکسی که عدالت یافته از آیات قدیمه کسی است که مدعی حقیقی قرآن را پیاده و یاب ایمان آورده است

بنماید و خدا بیکه خالق نواست مقتدر و جلیل است .

در حقیقت (ای سید) اطاعت کن بامر ظهور و آن امر را ماسد این کتاب برسان بسوی آنکسانیکه بتحقیق در راه منزل دارند (۱) شاید که آیات خدا را بفهمند و بشنوند از مومندیان .

بدانکه طرق بحریه پر مشقت هشد و ما آنها را برای مومنین خودمان دوست نمیداریم از راه خشکی برو (۲) و بگو آنچه مشیت الهی است واقع خواهد شد و هیچ قدرتی نیست مگر آنکه در خدا باشد این خدائی که تمام امور درید اوست نیست خدائی مگر او که محبوب است و بی هیچکس محتاج نیست .

و اگر تو ترس نداری از امر بغداد در طریق خداوندت سعی کن بسا عقل و آیات محکمانت سبب یکسانیکه در بغداد سکونت دارند همین علما که دیگرند شاید امر خدا را بفهمند و مسلمان شوند (۳)

۱ - مقصود از مانند این کتاب یعنی تحریرات من که عبارت از آبناسی است که تو حامل آنها هستی و مقصود از کسانی که در راه منزل دارند کسانی هستند که در شهرها و دهات حرس راه منزل دارند و فاصله در مسافت آنها را ملاقات خواهد

۲ - این است میرساند که تحریر این رسیده مانج و دیگر و مدینه است و باب در همین وقت دانی خود را قبل از خود از راه خشکی به بغداد فرستاده است

۳ - تصور میکنم میفرماید بگوید: اگر در واقع نیترسی که طایفه اهل هند برسد تو ایام نایب برو بغداد و امر مرا نایب کن ولی از طریق خطی و باید در مقصود طایفه مانجند که در امک مقدمه یعنی جناب عالیات منزل دارند که کینه و تمصب آنها بر حقراطلایی است که در ایران هستند و شاید مقصود هم راه دیگر باشد که برای من مجهول است

ایگروه دقت کنید که چگونه هست بمبدمن حرف میرنید * تمام این گفتارها یهوده است * در حقیقت این عبد آمده است سوی شما با آیاتی که ماسد آیاتفر آن واضح و روشن هستند بطوریکه شما یقین دارید از امر خطداسر داشته باشید بدوستیکه روزنمرین (مابین اشرار و احبار) درست و صحیح است ومن حکم میکنم در میان مردم با اجازه خداوند تو و این روز روز خدبید و سخنی بیست خداوند تو ابا و عالم است .

ایمردم از خدا ترسید و بعد مابین پند یافته حاضر شوید و اگر قدرت دارید بیاورید (از آیات) نظیر آیهائی که در این کتاب است در حالیکه مذهب شما برای من دشما مذهب خداوند حلیل و معجید است .

و اگر نمیتوانید البته نخواهید توانست و لوا بیکه بهدبگر مذهب رسانید در آن صورت که برگردید از کذب و دروغی که در آن واقع هستید .

داخل شوید از باب الهی و تعظیم کنید شاید دستگیر شوید و اگر هم داخل نمیشوید محکم قرآن عامل شوید و درخواست کنید از عذر خداوند که محلات فرستد برای کسانی که دروغ میگویند و شریر شده اند .

در حالیکه قائم ماین امر ناشی در راه خودت این امر را ابلاغ کن و از هیچیک ترس در روزهای پروردگارت تحقیق که این نعمت خداوندی است نصیب بشو .

تحقیق هر گاه تو میری پاکشته شوی راجع بخدا میشوی .

بترسان آنکسبکه آیات خداوند تو را کذب پنداشته و به هوای نفس خود عامل بوده و شده است از معتمدین سلام ذکر مرا برسان یکسانیکه ایمان آورده اند و آنهاگو * خارج شوید از خانه های خودتان و بیایید

بطرف ارمز مقدس (شیراز) تالاییکه در میان متقیان باشد *

این کتاب را ارسال کن مگانیکه پیرو مذهب ما شده اند و از اهل یقین محسوب میگردند .

تحقیق برای یکی از شماها واجب است که در خانه باب خداوند آیات قبل را تعلیم کند و در واقع این کار مهمی است ای دانی من این کتاب را قرائت کن و در این شهر ساکن باشی هر قدر که بخواهی بعد از این شهر خارج شو سوی شهر خودت (شیراز) در حقیقت نوار آ نهایی هستی که باین کتاب ایمان آورده اند مگو تمجید و تعظیم خداوندی را شایسته است که مظلوم دهند تمام عوالم است *

از مذکورات فوق مخفی استنباط میشود که باب از حالا تهیه ورود خود را می بیند و فاسد امر میکند که کتب او را منتشر نماید و در اجتماعات تابع و مواعطه کند و در عین حال وظیفه مهمی را باز محسوس میکند که تمام مؤمنین را در شیراز جمع کند بعلاوه امر میکند که شروع تبلیغ و جواعط باید در خانه خودش باشد و من گمان میکنم مقصود از خانه خودش مسجد جنب خانه اش باشد که معروف است بمسجد شمشیر گزان .

موسیو دو کوپسو و مستیریون انگلیسی و تمام مؤلفین مسلمان و اغلب بابیه عقیده دارند که باب در جریان حیات خود را در مدت ماضی مختلفه نشان داده یعنی ابتدا عنوان بابرا اختیار نکرده و بعد عنوان قطعه را من خود نیز در این عقیده شریک بوده ام ولی نه بیک طریق کامل و دقیق بلکه نسبتاً کافی زیرا که در صفحه مقدمه دلائل - بجه که ترجمه کرده ام این جمله را نوشته ام : « باب در این جا خود را امام مهدی معرفی میکند و عنوان بابرا که اختیار کرده بود ترک میکند »

من باید اعتراف کنم که اشتباه کرده‌ام و تنها عذر من این است که به وقتای زیادی در این اشتباه شریک بودم اما اکنون باید دید این عنوان (باب) چیست و چه معنی میدهد ؟ ما آنرا در پیش دیدیم بدون اینکه محتاج باشیم در جاهای خیلی دور تضحص کنیم . پیغمبر میگوید : « من شهر علم هستم و علی باب آن است »

مذهب شیعه انا عشری این قول را تصرف کرده و در روی آن نقشه‌های دره‌می طرح ریخته که عاقبت این نتیجه از آن استخراج میشود که دوازده امام متوالیاً بموجب يك تولد مستقیم الهام خدائی هر يك بایر بوده‌اند و چون این دوازده امام از میان رفتند باب علم الهی مسدود شد و مردم برای احضار خود چاره‌ی داشتند جر مراحمه به نقل روسای مذهبی یعنی مجتهدین .

این مطلب کامل از روشن و آشکار است و جمعی که من ذکر کردم در ایران استعمال روزانه دارد .

بازی باب آمد و خود را باب معرفه خدائی معرفی کرد و بنا بر این زنجیر یازدهم را دوباره پیوند کرد و مطابق عقاید شیعه بازمانده اولیه اسلام صعود نمود و تمام احبار و احادیث را قبول کرد تا بتواند کار شروع شده توسط محمد را در میان قرون ادامه دهد

باب در این جا هیچ اختراعی از خود نکرده زیرا که پیشگوییها ظهور يك امام معروف بمهدی یا امام قائم یعنی قائم آل محمد یا صاحب الزمان و غیره را خبر میدهد .

و چون مدعی بایست شد صاحب الزمانی را نیز دعوی کرد .

بدبختانه در این جا نیز هیولای اوهم ایرانی بمیان افتاد و اول

فکری که قبول عالمه دارد این است که امام مهدی عیایستی سلطنت اسلام و بنابر این قرآن را بر تمام روی زمین پائدار نماید .

برای ایرایها اسلام و قرآن بطور صاف و ساده عبارت از مذهب و کتابی است که در دست دارند بنابر این سیدعلی محمد که مذهب جدیدی را ارائه میدهد و کتاب تارثیه آورد بعقیده آنها بایستی کاذب باشد .

ولی اگر اسلام و قرآن را بمعنای حقیقی آن اختیار کنیم تعاضای صطوره تغییر میکند (اسلام) یعنی تسلیم بخدا یعنی مذهب خدا و روی همین اصل است که ایرایها حق دارند که ابراهیم و موسی و عیسی را مسلمان بدانند .

قرآن یعنی « فرائض » کتاب « آ با میشود ادعا کرد که علم بی انتهای حداریدی بالانتم در حدود تک کتابی واقع شده باشد بنم قرآن ؟ البته چنین نیست زیرا که در اینصورت مراجعه سببتهدین کاری است بی فایده بهر حال تصور نمیکم که اجباری داشته باشم که بیش از این در اینموضوع بافتاری کنم توضیحی که در اینجا دادم کافی است بلکه فکر من اینست که برسانم چگونه میتوان عقاید ایرایی را راجع بامام مهدی ترجمه و تفسیر کرد .

پس سیدعلی محمد چون مدعی مقام نبوت است صاحب الرعای را نیز اعلان میکند و باید دید در حین ادعا چه میکند ؟ معلوم است که بلا تامل وی بر دو آیات نازل میکند و ملاک را بتاریخ سنین موافقت کنیم و بالا برویم فقط یک امر بر میخوریم که دارای این قدرت بوده و آرم محمد است .

ملاوه در کتاب بین الحرمین قهرمان ما اعلان میکند که گواهان
مختلفه خدا بمی پیغمبران خدا که متوالیاً آمدند بیک طریق صاعدی
مشر پکندبگر بودند و مرتبه هریک بالاتر از مرتبه شخص قبل از خود
بوده و پست تر از شخص بعد از خود و اگر این فرمود را نامها تطبیق کنیم
باید محمداً مشر بنادیم و سید علی محمداً موعود او و خود سیر در این
مسئله اینک میورزد زیرا که میگوید محبین بحواست علامات ظهور و حتی
اعلان میکند که يك آیه از آیاتی که او بارل میکند از هر حیث برتر و
اعظم تر است از تمام آیات قرآن .

و من این نکته را مسلم میدانم که چون از آغاز امر مأموریت خود
را بدین طریق اعلان کرد دیگر چیر اعلان کردنی نیماند و بعدها نیز
اعلامی نخواهد کرد و تاریخ او این مطلب را حاوی تاب میکند
ما می بینیم که او در کتب اولیه بام باب و ذکر نام خدای تو و قول خدا
و غیره را اختیار میکند و عموماً این دیگرش به طرایی سسط مذهب بوده مانند
نقطه اولی مثلاً (۱)

۱- تصور نشود که آنچه من میگویم با آنچه باب در اول سده میگوید
تبا و اخلاقی داشته باشد که میگوید ۵ پس چگونه حضرت موعود
حقیقت خود را ظهار کرده است در نظر مسلمانان برای اینکه طریق روشنگاری
و امرای آنها باز کنند او که اولین تشیع طفت است و او که مرات الهی است
از روی ذات خود را در تحت سطر باب معرفی کرده است که دلالت میکند
بطلوب را شناسایی ها و این معنی صحیح . در کتاب اول خود بام قرآن حرف
زده است نامرد را اصطلاحی از کتاب جدید و غواصی تازه دست نهاده . (راجع
خود سیر مبارک داده سیده که در زیر نقل میشود .

این مطلب کاملاً علی دلایل محیی میباشد نسبت بهبود در وقتیکه به آنها

بعلاوه سوره‌های کتاب بین الحرمین را نیز باید در معرض آزمایش قرار داد .

اولین سوره این کتاب که بالاتمام در پیش ترجمه کردیم خطابی است که بذاتی خود سموده .

وسوره دوم که من آرا سوره حرام بالمعدهام شامل قسمت دبل است .

آیات تمام آیات کل دسل بر اری میکند مابك آیه از آیاتی که ما بسوی تو فرستادیم ؛ نه قسم بخدای تو بدوستی که ما گواهی میدهم که اغلب مردم میفهمند و بآنها ایمان نمی‌آورند اینان دارای شعور نیستند خداوند آنها را هلاک کند .

گویا این اشخاص گمراهتر از خرمارکش باشد زیرا که در حقیقت خر میفهمد که چگونه جو میخورد اما اینها هیچ فهم ندارند و هدایت

بابه یازدهمی از صفحه قبل

میگفت : « من نیامده‌ام برای معر قانون‌ها بلکه آمده‌ام برای تکمیل آنها » و در هر دو صورت مقصود از قانون آن قانونی نیست که داس این مردم وجود دارد و از مباحثات و کتبات و مجتهدین وجود یافته و کتب قدیم است و ابیرایه حانی از اعراب و لغوهای بر آن ستاده است بلکه مقصود قانونی است که در بدو امر به سر قبل آورد و مردم توانستند آنرا نگاهدارند

(همین عبارت اوله سینه این است) نظر کنی در مدخل ضرب منظر که به پیشو رحمت خود را بر عدلس واضح فرموده تا آنکه آنها را بیان دهد عقاسکه اول خلق است و مظهر ظهورانی انالله چگونه خود را باسم بابت قائم آل محمد ظاهر فرمود و نامکام مرآت در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب شوند و در کتلی جدید و امر جدید و بیسبب این شاه است یا خود ایشان اول مستحب شوند و بسایه از برای آن خلق شده است تا غافل نباشند

نخواهند شد .

من قسم میخورم بآنکه سبکه شمارا حلق کرده و مر انبست بشما
گویم خود قرار داده است که آیه از آیات من امر خدا را ثابت میکند
برای کل نفوس روی زمین .

سوره سوم حدیث های مستخرج از آنست که بحال مورد استفاده ما
نیست .

سوره چهارم خطایی است که «عاج سیدعلی کرمانی شده است»
بالآخره سوره پنجم که در موضوع دلیلیها قابل مطالعه است و از
آن مطالب زیاد استخراج کردیم شامل حمل دبل است .

پس ای خدی من امر تو را قبول کردم زیرا که تو مرا انست (بقول
خلقت) نه ایم کردی تا اینکه مؤمنین بواسطه حکم آیات قبولی تو بدادند
قولی که حدامیکند حق را از باطل (۱)

خداوند بر کل شئی احاطه دارد بلکه این کتاب قرآنی است عالی
در علم حدائی تا اینکه موحدين گواهی دهد در آیت عبد تو کلمه
کنارا و ما هر چیز را در این کتاب واضح حساب آورديم تا مؤمنین داخل
شوند در باب بیت حرم تو بواسطه حکمی که سابق در قرآن مازل کردی
(سوره - ۲۰ - آیه ۵۵) (۲)

داخل شوید از باب در حالتیکه تعظیم کنید و بگوئید : « الحقو

۱ - قولی که چهارمیکند جز را از باطل این عوامی است که بر آن داده شده
و بعضی مناصت آنرا فرغان میگویند

۲ - وادخلوا باب سجدا و قولوا حقه تفر لکم خطایا گم و منزله
الحقین

«ای خدای من» از گناهان شمارا خواهد بخشید البته اختیار را از تفصیلات
خود بر خود دار خواهیم کرد

بدرستی که اهل قرآن در وقتی که کتاب من از ذکر نام خدای تو
غافل شد گفتند آنچه را که مشرکین قبل در واقع گفته بودند در موقع نزول
قرآن و من اختلافی در سیل الهی نمی بینم و ترجیح تفسیری در قول خدا
نیخواهی یافت مرا حمت کن سوی من چنانکه مراجعت کردند آنرا که
برگشتند بطرف پیغمبران خدا و هیچ ترس بتحقیق که خدا آخر کسانی که
نیکی میکنند را بیل نمیکند.

بدرستی که قول خدای تو (باب) مردها از طرف خود دعوت
نمیکند بلکه عالم بشریت را میخواند بطریقی که فرستادگان و پیغمبران
قبل از آن دعوت کردند.

و هر وقت خدا بخواهد بوسیله ذکر خودش (باب) بیان خواهد
کرد آنچه دستور داده شده است باو در کتاب
بدرستی که خدا اگر بخواهد میتواند ظاهر کند از بعد خود آنچه
را که بخواهد و براندازه که بخواهد و من نمیخواهم چیزی غیر از آنچه
خدای او برورد گارتو خواسته است در قبل.

در رد ذکر نام خدای تو نیست شهادتی مگر يك شهادت است که از
طرف من میآید (خدا) و آن عظیم تر است از شهادت قبل.

بدون اینکه هیچ اشاره قلب تو نازل شود پرده های دلایل و مدارك
را بوسیله باب خدا بلند کن (۱).

چنانچه دیده میشود سیدعلی محمد * باب * یعنی در دست و پهلای
 پیمبر است بررگتر از محمد و خداوند بعدها نویسه همین باب
 بیان خواهد کرد آنچه دستور داده شده است باین باب در علمش
 پس در محوطه سیدعلی محمد هیچگونه مخالفتی راه ندارد و
 و محققاً مسلمانان مرتکب خطای بزرگی میشوند که میخواهند او را در
 زیر بارهای سنگین تهمت‌ها خود و مضاعف نمایند

پاورقی از صفحه ۲۳۱

فا احسب امرک باللی ماقد علمتی فی کلمۃ الدع لبعلم المؤمنون
 فی حلم آیات اجابت کلمۃ الفرقان و اشعن درانه محیط مل هو قرآن مجید
 فی لوح حفیظ و لیشهد الموحدون فی آیات عیدک کلمۃ الکتب و کل شی
 احصیه فی کتاب عین حتی قد دخل المؤمنون فی باب یتک الحرام بحکم
 عاقد نزلت فی القرآن من قبل ان ادخلوا لباب سجداً و قولوا حطه نفر که
 خطابکم و سرید المحسنین . و لقد قالوا لعل الفرقان عند نزول کتابه
 قد قال المشرکون من قبل و ما احدلله الله فی بعض من الشئ تعو
 اقبل الی بمنل ماقد جاء السابقون بالحق و لانصف فان الله لا یبطل اح
 المحسنین ابداً . و ان کلمۃ ربک ما بدعوا الناس الی حلم نفسه مل وقد دع
 الكل الی مادی النیون والمرسلون من قبله . و اذا شاء الله یبین من س
 ذکره ما قدرله فی الکتب . و ان الله لو شاء لیطهر من عبده کما
 شاء و ما شئت فی شئ الا بما قد شاء الله ربک من قبل . و ما کان عد
 اسم ربک حجه الادهی قد کانت من لدنا اکبر من احتیها . ان اکشف
 هذا الباب سبحان الدلائل من غیر اشاره قد نزل من القواد قریباً

اکنون برگردیم بموقع مراجعت قبرمان خودمان شیراز چنانچه در نیم
ملاحسین بشرویه را علموریت داد که باصفهان برود و در عدد تفحص
مقدس حراسانی بر آید و خطب و مناجاتی چند با اوایل تفسیر سورة
یوسف (۱) را باو داد و گفت «مقدس سبحس خواندن بگوینده آنها
ایمان خواهد آورد اما، میخواهم تو نام مرا باو بگویی باید خود او استعاذ نماید
همینقدر بگو که بشیراز بیاید و دستورات لازمه را بگیرد»
همانطور که باب گفته بود عمل شد و مقدس ایمان آورد (۲)
و فردای همان روز پیاده از اصفهان با دوست خود حبیب بطرف
شیراز حرکت کرد سه روز بعد از ورود نامه از باب باورسید که متضمن
دستور ذیل بود :

ساز مگذار در مسجدی که در آنجا آیات حدای تو نازل شده
است و در همین مسجد آیات علما تعلیم کن (۳) و در ادای نام مرا اسدای
بلند بعد از سه شهادت بطریق ذیل ذکر کن (من شهادت میدهم
که علی قبل سبل مظهر عس الله است) (۴) و باو امر کرد که در وسط
نماز بر گردد بطرف خیمه او که قبله جدید است)

چون مسجد کوچک بود مقدس هم مسجد وهم حیاط آنرا با حصر
فرش کرد تا تمام مردم که از ورودش آگاهی یافتند بتوانند در آنجا
جمع شوند و در عقاید این جمعیت مطابق آداب و رسوم قدیم نماز را شروع

۱- و باو میگوید «مطالب چنین است خود را شاگردانش را و تا بجای

قرآن و صحیفه سجاده منتظر نیاید

۲- تاریخ ایمان او بعدها ذکر خواهد شد

۳- مسجد شهر حلوان

۴- بیل حساب احمدیه به شود

کرد و در میان نماز ناگهانی برگشت بطرف حایه مبار درحالتیکه سه روزه
مؤذن هم بر حسب دستوری که بآنها داده بود در بالای مناره هوارا باین
گفتار ملین انداز میکردند اشهدان لا اله الا الله اشهدان محمد رسول الله .
اشهدان علی ولی الله

و اشهدان علی قبل نبیل مطهر عس الله .

پس از فراغت از شمار مقدس بالا فاصله بالای شیر روت و چند آیه
از تفسیر بوسه مرا خواند و شروع کرد به تشریح این حمل معروف .
« ایملوک و ای انشاء ملوک تصرف میکند شما تمام چیزهایی را که
تعلق بخدا دارد » .

در واقع از همین موقع اعلان جنگ داده شد و حولی بکشید که
روحانیون رسمی باین خدبیت ها جواب دادند و سایه برباد و عوعا و هتاکی
و تهدیدها گذاردند ولی صلح با بی مکار خود ادامه میداد و بالاخره پس از
سه روز طلاب و علماء را شاخشی که بدستور آنها شورش کرده بودند همه
رفتند مرد میرزا حسین خان آخوندان باشی حکمران شهر شیراز و سختی
از ابوابه شکایت کردند .

شب همان روز حسین خان معتمدین برك شهر را جمع کرد و مقدس
وحیب را نیز در آن مجمع (۱) احضار نمود (حبیب بیشتر نام قنوس
معروف است) و آنها خطاب کرده گفت . شیده ام که شما قبله را تعبیر
داده اید گفت ملی - فرمول اداندا نیز عوض کرده اید - ملی .

شما آیات جدید را شرح و تفسیر نمود اید - ملی .

مقصودتان از این گفتار چیست ایملوک و ای انشاء ملوک (۲)

- مقصود این است که ای پادشاه آنچه در روی زمین است بدون اجازۀ مالک و اقییش که امروز ظهور کرده است تصرف نکن .

- این جوان شیرازی ؟ - ملی .

- پس محمد شاه باید بدون اجازۀ او سلطنت کند .

- اگر چنین باشد آیا کرۀ زمین خاکستر خواهد شد ؟

- پس من دیگر حکمران این شهر بیستم مگر اینکه از او درخواست اجزۀ کنم !

- تو خود گفتی .

حسین خان مستها درجه ششمی کرد و علمایر موقع را مقتم شمرده فتوای قتل این دو نفر کفرگورا دادند اما حکومت بقتل آنها رضایت و حکم کرد لباسهای مقدس را کهنه لخت باغ برد و در حضور خود پاشا نریانه آورد بعد از آن ریش او را سوزانده با قدوس زندانی کرد قدوس نیز دوازده سبلی خورده بود فردای آن روز پتیهای آنها را مهار کرده سه روز در میان خنده و استهزا و ناسزا گوئی و زدن مردم در بازارها گردانیدند و بالاخره از شهر بیرون کردند آنها را سه دینه پناه بردند و باب (۱) آمد آنها را پیدا کرد و شاه با خود بشهر آورد و مخفیانه در حاکم خود از آنها پذیرائی نمود .

۱ - میر یاقوب این نصیه را سکلی اسکندر میکند که میگفته حبیبخان درایب و فتح سوارانی به شهر فرستاد برای آوردن باب و اگر هم فرستاده باشد آنها را ب برده و او را بخوار و مذل خود وارد شهر از کرده به سر حاکم فرستادن سوار حقیقت داشته و طبقه مسلمانان ۱۴۰۰ روز بعد از اچاشاهی بوده که مادکر گردیم و سه روز بعد باب وارد شهر از شده است (راجع شود پیادداشت هو آخر کتاب

« همیشه قدری آرامش خاطر یافتند باب دست بکردن آنها انداخته بشدت گریست و گفت افسوس نمیدانم چگونه بروی شما نگاه کنم اینهمه رنج و شکنجه را برای خاطر من متحمل شدید و پس از گریه زیاد آباتی در علو مقام آنها بارل نمود در کتب خود باب بر انعکاسی از این ظلم ها و درد و رنج دیده میشود و میگوید :

« ای اهل قرآن شما در ایام خدا اعمالی را انجام دادید که قبل از شما هیچ کس انجام نداده بود (۱) » .

تحقیق که پسوی شما آمدند فرستادگان ذکر خدا که از طرف ما آمده بودند با آباتی که شاهد و حامل معنی باطنی قرآن بود

آنها الواح مکتوبه در سیل اهل باب را داشتند و در واقع شما کاملاً از آیات خدا رو گردان شدید و بر خلاف هر گونه حقی فرستادگان ذکر خدا آزار رساندید در صورتیکه خود را در مذهب خدا صادق قلم میدادید این ظلمی است که اعمال شما برای شما فراهم کرده است این گناهی است که دستهای شما در ایام خدا (۲) از آن پر شد

مقدس و قدوس سرور در خانه باب پنهان بودند و در ایام دستوراتی گرفتند برای مسافرت به یزد و خراسان .

پس لازم یزد شدند و چهل روز در آن شهر اقامت کردند و فقط با روحانیون و برادران و اعیان و مطالبی صحبت میکردند البته در آنجا و بیشتراً مساعد تصور کرده و دید زیرا که تبهة يك اعلامی عمومی را دیدند و توسط خارجی و اعلامات کنی در شهر اعلان کردند که هر کس مایل

است فرستده امام قائم را به یسد بتواند روز جمعه آید در مسجد حاضر شود

در آنجا آنچه باید گفته شود گفته خواهد شد و آنچه اظهار شدنی است اظهار خواهد شد .

قبلاً آنچه لازم بود در مسجد فراهم نموده بودند يك كرسی بزرگ و در روی آن يك صندلی برای مدفن گذاشته شده بود . جمعیت زیادی آمد و حرارت و هیجانی در آنجا دیده میشد انگار مذهبی بطوری آنها را تحریک کرده بود که گویی مانند يك نفر تنها مرتضی بودند

بعضی اینکه مبلغ مانی تعریف و توصیف ظهور حدید برداشت که یکدهه جمعیت حمله کرد و فریادهای (بکشید .. بکشید) بلند شد و قدریکه ممکن بود او را زدند و در زیر پا لگد مال میکردند در میان آنها سیدی بود موسوم بسید از غنای که آنها مثل دیگران حرارت و هیجانی بروز میدادند و بدین نحو چنین مصرع میآمد که از دیگران حس تر است و بطوری روی او خمش مثل اینکه میخواهد او را بلند اما در حقیقت خیال دیگری داشت یعنی میخواست با تن خود او را پوشانند و این حیله آن متصانه محفوظی دارد و تقوی خوب ایمانی و طبعه کرد که بالاخره مقدس را با شلوار انداخته رسید بخانه خود و چند دوری او را در آنجا نگاهداشت و مخفیانه حرکتش داد

این شداید و محن شور و سرور باطنی این دو مبلغ را آرام نکرد و چون در برد کاری از پیش نبردند عازم کرمان شدند و دوباره شروع بکار کردند در آنجا نیز با شخص زبانی برخوردند که سخنان آنها را باور نکردند ولی باز موفق به هدایت چند مری شدند .

در این شهر جنگ سختی عابین مقدس و کریم خان روی داد . کریم خان پس از مرگ سید کاظم خود را رئیس طایفه شیخیه معرفی کرده بود . عباخته آنها در حضور مستمعین زیادی شروع شد و بالاخره کار بجای نازکی کشید و کریم خان بمذمبی خود اخطار کرد «تو باید حقیقت مأموریت پادشاه را ثابت کنی هرگاه ثابت کردی من و تمام شاگردانم ایمن میآوریم و اگر موفق نشوی تنهائی میگویم در بازار حار نکشند که این کسی است که قوانین مقدس اسلام را پایمال میکند مقدس . او . و اب داد . من میدانم تو کریم هستی آیا بحاضر داری که استبداد سید کاظم بنویسد چه گفت ؟ » مگر نگفت « ای سگ تو همیشه خواهی من مروج و حقیقت مطلقه ظاهر شود » و امروز محذوب هوای نفس و مغرور ثروت و شهرت خود شده و بخودت نیز دروغ میگوئی

چون مباحثه باین لحن شروع شد بالسروره . . . بستی مختصر شود شاگردان کریم چاقوها را از حب بیرون آورده سه . . . حمله کردند که چرا با استادشان توهین کرد . حوشخانه . . . کم شهر . میاناناد و مقدس را توقیف کرد و بر د بصرل خود و مدعی بگه داشت و چون عباوه کمی فرو نشست شبانه او را سده سوار روانه کرد که چند بصرل پاسبانوار باشد مقدس با قدوس راه حراسانرا پیش گرفتند و در فاصله بشرویه . ملاحسینی بشرویه ملاقات نمودند و بالاخره . . . از مسافرت خود ادامه دادند .

در پیش گفتیم که چون باب وارد نوشهر شد ملاحسینی از مولای خود جدا شد برای آمدن . اسمعیل که در آنجا باید مقدس را ملاقات و روانه شیراز کند و بعد از آنجا بهران برود و کوشش کند که شاه را بسف و بالاخره بحر اسان برود و به تبلیغ مذهب جدید بپردازد

اکنون معلوماً او را گذاشته نقل و قایم شیراز میبرد داریم و بعد از
باز سرع او خواهیم آمد.

پس گوئیم در این موقع شهر شیراز صحنه نمایش مساحتات و منافذات
شدید گردید که مکی آرامش عمومی ملت شده بود و روار و کجکواران
و هواخواهان فتنه و فساد این شهر را میباید قرار داده و نه نقل و تفسیر
اختیار تازه مشغول بودند حتی این امر در قبول میکردند و پند و برعکس
مخالفت میکردند و سید جوان حسن دامن میسوزد و در تمام اهل شهر همچنان
شدیدی تولید شده بود همه عسائی و دیوانه بودند ملاطیر با اضطراب
فوق العاده میدیدند که شماره پیروان مذهب جدید پیوسته در بارگاه
میروند و سایر این مشربان و وسائل عادت آنها روز بروز کمتر میگردد
پس باید فکری کرد چه ممکن است سر و تحمل عاقلانی معابد آنها را
از مشتریان بهر حالش جانی کند و البته وقتی که اسلام بدهد عادت
معلوب خواهد شد.

از طرف دیگر حسین حلی مدعی الدوله کم شیراز بی نهایت مشوش
بود و میترسید که اگر سهل انگاری کند فتنه و شورش صورت پذیری
در آید و بجائی برسد که خلوگیری از آن شیر ممکن باشد و علاوه
کمترین اثرش این باشد که مورد بهر حتمی شاه واقع شود

از طرفی هم باب موعظه و نشر مذهب خود قیامت نمیکرد و اشخاص
قوی الاراده را سوی خود میخواند و میگفت « کسیکه معرفت قبول
جداوند دارد و در موقع شهادت باز کوفت نمیکند مانند کسی است که
از سید لشمراء حسین بن علی در کربلا روگردان شده است و اینگونه

اشخاص از دمره مشرکین اند (۱) * نظر مابکه در اسبوقع منابع شرعی و عرفی باهم موافقت پیدا کرد نظام الدوله و شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز هم رأی شدند که باید یکنوع اهانتی باین متجدد وارد آورد تا در انظار عامه از اعتبار بیافتد و شاید بطریق از انقلاب جلوگیری شود و موفق بآرامش بشویم .

باین اجتماع بررگی از علما و تجار شهر فراهم کردند و باین برهان مجمع آوردند شیخ ابوتراب بمجلس ورود پیدا نمودند و خطاب کردند و محض خود داری کذب و بکفر نه زبان به تازی کشود و باو خطاب کرد :

* تو کیستی و برای چه باعث اینهمه انقلاب و شورش شده ؟

باب با کمال آرامی جواب داد : من بابی خدا هستم برای هدایت مردم بسوی حقیقت و رستگاری چرا بمن علامت می کنید ؟ آیا چه تعالیم موفقی بمخالف خود داده ام ؟ شیخ ابوتراب از این انداره آرامش خاطر و شجاعت بیشتر عصائی شد و با جواب دینی که در دست داشت او را زد و از زمین هیجان باعث سرو کله خود نیرمید .

حضار تماشاگر این صحنه را نرسیدند و بآن حائمه بودند و گفتند اینگونه ندی ها و خشونت ها شایسته نیست و اگر در اعمال خود اصرار و برند هناك احترام خود را نموده اند پس باب را روانه منزل کردند (۲)

۶ - کتاب بین الحرمین

۲ - دو خاطرم هست که در کدام یک از کتب ارواانی خواندم که توفیق باب حواشر بالای بام حائمه آمد تا کسان شایسته مشاهده چون علت را پرسیدند گفت : دهنده من از این باعث است که این بشهروان میفرستد او را بکشته خالی از آنکه ۵۰ روز دیگر در بار زندان فراموش شد .

لطیفه زیر بر از کسان العلماء استخراج شده که به چرخه باب میزدگی

و با توصیه نمودند که ساکت باشد و دست از موعظه و تبلیغ بکشد
بعلاوه گفتند که داییش شخصاً باید مسئول اعمال و رفتار او باشد بنا
بر این میرزا سید علی خواهر زاده را بمنزل خود برد و در را بروی
او بست تا کسی با او مرادده نکند و علمای (۱) کم تحریر به امیدوار شدند
که با این عمل حسش و نهضت تهدید آمیز فرو نشست اما این کار نتیجه
عکس برکشید و این اذیت و آزار باعث بسط و توسعه این طایفه
گردید

در این تاریخ به بعد وقت عامه یک طرز حاد توجهی بحوادث
شیراز معطوف گردید همه میخواستند بدانند قبیله چیست ارجح مقصودی
در کار است و هر کس در جهتی با حقه عکس آن متوجه قبیله میشد و
اتقلاب بمنتهای درجه رسید.

در همین موقع بود که تصمیم گرفتند صریح برگزینی باز برانند
ملاها فکر افتادند که بهتر آن است ما را قهراً مجبور نمایند
که در حضور عامه مذهب خود را انکار کند پس رفتند بمنزل نورس از

۱ - حاج میرزا میر که ما بعد از آرا و رایج سر بر خواهم دید چه
دیده و بعضی باب امر میکنند که دست قبیله انوار را بوسه وای پاپ از قبول
این امر امتناع کرد.

شبه یاورقی از صفحه ۲۴۰

ندارد موافق نبود میگوید «این مذهب باب تازه است زیرا که سید محمد آقا
چیزی در انوار نصایب اش نقل میکند»
اما باید دانست که این سید موید سال قبل از ظهور ۱۲۶۰ هـ ملا
حیات بوده زیرا که خودش میگوید در سنه ۱۰۵۰ تولد شده و شاگرد آغاخان
غواصی و ملا حسن قلی - شاگرد مشهور ملا محمد اسوخی حسن پسر شیخ زین -
و بدین و معصوم ملا باقر مجلسی جمع کننده احادیث و اخبار بوده

تهدیدات و آزارهای موحش او را کشاندند بمسجد بزرگ .

باب بالائی سر رفت و باینک بیان مبلوا از نیرومندی و ایتقان و فصاحت
مأموریت خود را بدوری اعلان کرد که تمام محصلو قهر آساکت شدند (۶)
در نتیجه این سبایش عمومی که بواسطه حماقت ملاها فراهم
شده بود جمعیت ربّی هوا حوّه او شدند اعلان در تمام ایالات ایران
روی شدت گذارد و نصیه بدوری اهمیت پیدا کرد که همیشه بیکسر

(۶) در سفرنامه بدوری مرقوم است که در همین اولی بود که باب اعلان
کرد که من چنانچه صور کرده ام بدوری موجود لیستم و میگوید
« در واسطه ود و دامن تر بگویم بشر قصه دیگری بود » بیجا است
که گفتند باز چه بد گفته و آن را بازی میگوید زیرا که در این سفرنامه بگوید
افر بهائی بر حرابی است که بجز بد مأموریت او را نداشتند و درست است
که باب چنانچه مرقوم است در بدوری ظهور پیدا کرده و خود را بد
او میبخشید اما برو صحت است که او ظهورش از این طریق رسیده که بدست
که بدو ایا ائمه بیکسر مشورت بدو است مساعد بدوری حسنه و روا می
چنانچه عیسی بود که بدست از موسی و هارون گریه و افسوس و غم بود که
است از احمد و من هیره و غم بدو گریه است از بد گریه موسی مشر شده باشد
برای عیسی و عیسی هم مشر شده باشد با هم مشر می ظهور داده بود ولی
ما نباید در این جا گفته شود که عیسی مادی غوسم بلکه من مسیحا قائم بر حق
یعنی تمییز دهنده در مقام عیسی و اله گریه بدوری را بگویم مثلا در جاده
نصرا برای باب نازل شده و با که عباد او خیلی بالاتر از آن است که است
تمییز دهنده باو دهم گنا که بهمانه ظهور می یابی با پرداخته باشد سهوا
دو یافته اند که بهایها را بدور که با نشان داده شده است تطبیق کرده اند و
باب را مساوی ایلیا و یسار را مساوی یامسی فرض کرده اند و نظر میاید که این
لنگر اساسی باب را راجع بظهور جدید فراموش کرده اند که آمرانه در دلائل
صحه میگویند « در گذشته هر وقت که ضرورت امانا کرد خداوند بعبیری را
پایین عالم مرسل کرد که حامل کتاب و حاوی اشارات آسمانی بود و در آیه بر دو
هر وقت که ضرورت ایجاب نماید هر بطور و مبار خواهد کرد »

از علمای مردانه را که نسبت ماو اعتماد کامل داشت روانه شرار که دتا
از وقایع و چگونگی قضیه باب گزارش صحیحی بدهد این فرستاده
سید یحیی دارای بود .

این شخص چنانکه باعث نشان میدهد در ذراب مردیت شیراز
تولد یافته بود پدرش سید جعفر حائف نکستی یکی از بزرگترین و
مشهورترین علمای عصر خود بشمار میرفت بواسطه اخلاق عالی و رفتار
ستوده و اعدل پاک عامه بست ماو عرت و احترام خاصی شان میدادند
و کشتی از این حقه میگفتند که ما معلومات زیادی که داشت اسرار
الهی را کشف و بیان میکرد

پسر بر در تحت تربیت پدری طلای میکشید که ما پدر از هر
حیث برابری میکرد در ذرای همین احترام و شهرت پدر گردید
و قول عامه میداد کرد و مسافرتی شهران نمود و خواهی محمدعلی میرزا
پسر فتحعلی شاه پسر او شهراده طماسب میرزا مؤیدالدوله خوانده
فتحعلی شاه هم در هم انداگردید دولت بر او را بواسطه ابدت و معلومات
محترم میداشت و عاب دولت در مواقع مشکله ما او مشاورت میکرد.
این بود که محمد شاه و حاج میرزا آقاسی بحال افتادند که
در این موقع اورا مأمور شیراز کنند زیرا که صاحب دولت او
اعتماد کامل داشتند شاه آسی صاحبخرج شهر او داد و صرف
شیراز روانه نمود .

فرستاده دولتی پس از ورود شیراز بلافاصله بشیران اب رهنه
چندین دفعه ملاقات مابین آنها واقع شد و چون مایل بود عمیقانه میرزا
خود را تحت مطالعه در آورد در ملاقاتهای اولیه سئوالات مهمی از او
نکرد ولی در دفعه سوم باره سئوالات مشکل معطافد از او نمود

و باب حوامی رعایت بخشی ندارد پس از آن درخواست کرد که تفسیری از سوره یوسف (۱) برای او بنویسد یعنی سوره ۱۰۸ قرآن که موسوم است سوره کونر باب بدون کمترین اعتراض و بدون يك دقیقه توقف قلم برداشت و تفسیری بر این سوره نوشت بطوریکه فرستاده دولت را دارای در سر عارض و از هر طرفت الله تأثیر نوشتن تفسیر جدیدی بدون تاخیر آیم بر سوره که معنای آن مبهم و تاریک باشد میبایستی مبید یحیی را کاملاً محیر سازد اما چیریکه بیشتر موجب تعجب او شد این بود که در این تفسیر بیاناتی را دید که خود پس از افکار زیاد برای امیارات یافته بود و هیچکس اظهار نکرده بود یعنی برای سه آیه و تصور میکرد خود تنها کسی است که موفق بکشف آنها شده است ولی در آنها باب را غور و دو سنگلی مقلب گشته بمنزل خود مراجعت نمود

حجت مدیدی در آنچه دیده و شنیده بود فکر میکرد و اطراف آنرا میسجید و هر قدر وزن میکرد همیشه يك وزن در آنها مییافت و حالت تحریری باز دست داده بود پس مانند يك ایرانیك نفس کار را بعداً واگذار و پیش خود بیت کرد که فردا بمنزل باب سرور و آهسته در را بکوبم و در عکس همیشه خود باب در را برویش بکشد و بر حلال عاوان معموله دست او را بگیرد و باطابق پذیرائی سرد محقق خواهد شد که باب حق و یقین بر خنثاست و اگر مطابق پیش عمل باشد ثقلب او مسلم میشود.

سایر این بیت فردای افروز بمنزل باب رفت و در را آهسته کوبید

و توانست از ارتعاشی که تعجب در سرتاپای او تولید نمود خودداری نماید چه دید خود باب در را کشود و بالو مواجه گردید و دست او را گرفت و برد باطنی پدیرایی و تا او را نشانید دست او را رها نکرد پس سید یحیی بلند شد و در مقابل او تعظیمی کرد و به سوت او انتراف نمود و خود را عبد او خواند

مولایش باز امر کرد که طرف برو حرد حرکت نماید و مشغول تبلیغ گردد و سده به تهران و برد رفته و پس از اتمام مأموریت دوباره پشیر از مراجعت گذر

سید یحیی اطاعت نمود و ابتداء رت سروحرد و آنچه گذشته بود برای پدر خود نقل کرد و مدغم شرح هدایت و ایمان خود را با گزارش مأموریت شوسطمیرالطفعلی پیش خدمت خونس سلطنتی سعید شاه رساند و از آن سده از هر گونه سنگی رسمی آزاد شد و شروع کرد بانجام دستوری که باو محول شده بود باره از علما تصور کردند که ذبوانه شده است حتی هم میگفتند که سحر و جادو گرفتار گردیده و ما بعدها خواهیم دید که نهای ایمان خود را با حیاتش ادا کرد (و تبه یربر)

خلاصه انقلاب و شورش و هیاهو در شیراز ادامه داشت حدی که حاج میرزا آقاسی مضطرب گردید و آتیه این انقلاب سهرشی و خیم آمد پس بحسین حلی نظام الدوله امر کرد که این قائده تجدید را مخفیانه بقتل رساند و شورش خاتمه دهد نظام الدوله رئیس احتساب را خواست و با او درین باب مشورت کرد و هر دو متفق الرای شدند که معینو را بسکالر را در انظار عامه انجام داد و چه اولاسا لرمانی بحکم تهران است که دستور داده اند مخفیانه باید صورت بگیرد و ثایا نظر سید بود و باب ممکن است شورش تولید گردد که ماجر خطر نزرگی شود بنابراین رئیس احتساب

پیشهاد کرد که اسکار باید موسیلمه دزدان و قذلیس صورت بگیرد که هر روز با آنها تماس دارد و پولی هم باید برای اجرای اسکار با آنها داده شود نظام لدوله قبول کرد و قرار شد جمعی از این شرار را مأمور کند که شبانه با اجتماع مدرس باب رفه و او را بدل مریاسه و حکومت گفت «دین طریق ما میتوانیم بعد از این دفعه اصرار تسف کنیم که بی خسر بودیم و هیچوجه مسئول نیستیم

رئیس احتساب عدالت راه رفتن لازم مری غصه را بدون رحمت جمع کرد و خیال خود را آنها گفت و تاکید کرد که باید «کمال احتیاط صادریت بعمل آید که قصبه میکشوی نگردد و شعرا آزاد میگردد که در تهیه مقدمات لازم شد آنها سر هفت روز مهلت خواستند که در کار خود را آماده کنند تا مجموع مساعدت کار خود را اتمام دهد در این تنازع و تا در شهر مرور کرد و سموری شیوع یافت که تمام اهالی فرار کردند و در اعتراض پراکنده شدند حاکم و رئیس احتساب نیز اهالی اشخاصی بودند که ادارات خود را رها کرده فرار اختیار نمودند تا در این ایام در امان باشند

سید علی محمد نیز در موقع اوشهر خارج شد و به همراهی کاتب خود سید کاظم رحیمی بطرف اصفهان رهسپار گردید (۱) (ماه مارس ۱۸۴۶) و چون یک مرلی اصفهان رسید شرحی معتمد الدوله گرجسی هوجو رحمان حاکم آشور نوشت و درود خود را حسرت داد و مسأله تقاضای مرلی هم از او کرد.

این حاکم آدمی بود هوشیار و عالی همت و شاید میل مرطبی هم

(۱) سام مورخین مسلمان موافقه دارند که هوجو رحمان حاکم اصفهان از باب تقاضا کرده که با اصفهان بیاید.

داشت بملاقات شخصی که دکر او در تمام ایران نقل مجالی شده بود پس
 جوابی او نوشت و توصیه کرد که وارد مرل میر سید محمد امام جمعه بشود
 و بمیران میر دستور پذیرائی مهمان داداد پیغمبر مطابق دستور رفتار
 نموده مستقیم وارد مرل شد که برای او تمیسی نموده بودند بکرو رنما
 برخواستن میران حدود حصورا تعمیری بر سورۃ والعصر نوشت (سورۃ
 ۱۳ در آن) همانطور که در حضور سیدبختی بمسیر سورۃ یوسف را نوشت
 معتمدالدوله از این قصه آگه شد و بدین باب دستور داد تا کلی محتاطه صحت
 کرد مخصوصاً زاحیه بمسرت حاسه و عروقه و حاسب تحری در او تولید
 کرد پس امر به تشکیل انجمن داد که عام حاضر شوند و تحقیق ادعای
 ابن فائده متحد بر دارند و در این بدین بود که صورت جلسه از این انجمن
 ترمیم داده برای شاه مرشد ولی علما دعوت اور پذیرفتند بعد از آنکه
 صحنه در اسم و صوغ بر حلالی مذهب است و گفته : اگر ما کوچکترین
 خیالی نکسم که ممکن است سید علی محمد در انست دعوی خود دلالتی
 داشته باشد تشکیل محمی را داده ام بر این مذهب شسته و شکوکی و
 چون واضح است که ادعای حریف «عبد» محترم آن و او امر حدیسی
 است هیچوجه احتیاج ندارم برای قضاوت شخص کاذبی که فقط سر را در
 قتل است .

در این عقیده پافشاری کردند و بعد کم اعلان کردند که چون باب
 مشرک است باید از این شهر تبعید شود یا قتل مرسد .

معتمدالدوله جواب داد چون این قصیه مدعی است خود صلاحیت
 ایسکار را ندارد و لم یعام داد « شما باید مالو صحنه کنید هرگاه کاذب
 است کتب اورا ناسد کنید و اگر برعکس آنچه میگوید حق است اساو
 ایمان آورید » اما علما مجدداً امتناع ورزیدند .

مورخین مسلمان مدعی هستند که آنامحمد مهدی عالم در علم کلام پسر حاجی محمد ابراهیم کلپسی و میرزا محمدحسن نوری حکیم الهی پسر ملاعلی نوری و میرزا سید محمد داوطلب این میدان شدند و شبانه جلسه تحت ریاست معتدالدوله معقد گردید تا سحر التوازیج صورت مجلسی از این اجتماع نقل کرده که منتر برور انگلیسی در یکی از کتب خود ضبط کرده است ولی باید داشت که اخبار بایه مطلقاً مسلم بودن چنین جلسه را انکار میکند بلکه برعکس میگوید که روحانیون از هر گونه ملاقات رسمی باب مضایقه کردند . (۱)

از طرفی هم می بینیم سؤالاتی که از باب شده خیلی مهم و بی معنی است. منتهای عراست را دارد که در مقابل شخصی که خود را امام زمان میدانند یک نفر عالم لاهوتی مانند محمد مهدی باین فکر بیافتد که از او سئوال کند « کلیه کسانی که بمحمد ایمان آورده اند از دو دسته خارج میشوند یا معتقد باحادیث هستند و اعمال خود را با آنها تطبیق میکنند و این دسته معتقدین اند و یا بسکه بدستور یکی از معتقدین رفتار میکنند و این دسته مقلدانند : حال بیستم تو را جرء کدام دسته باید شمرده ؟ »

باب جواب داد : « من برای تنظیم اعمال و رفتار خودم احتیاج به عقیده و ری اشخاص ندارم و بدیدم کدام که شخص آنکاء به عقل خود نداشته باشد .

محمد مهدی جواب داد چنین باشد ولی تو میدانی که باب علم ایی مسطور است (۲) و حقه خدا مخفی است پس بدون دیدن امام مهدی و

(۱) بطوری که از نوشته های خود باب استنباط میشود چنین جلسه و نوع داشته است .
(۲) محمد مهدی لعن الله مکرر تاکید که مطالب او بطور قطع همین معنی بایست است .

بدون شدن به دست و چگونگی میسویی، از مسکن رفتاری معنی بگو
 منشاء اطمینان تو چیست؟

سوالی است بسیار عرب و تعلقات مسته این جواب معرورانی
 باب است که میگوید: «بویست بیجی بیستی نه علم خود را ردگری
 عاریه گرفته باشد چگونگی میسویی را من مباحثه کنی و جبرهائی را بررسی
 که نیدانی» (۱)

محمد مهدی از شنیدن این جواب سکوت اختیار کرد و میرزا
 محمد حسن حکیم الهی که بیرو حکمت علاقمند بود سؤالاتی در باب
 سه معجزه که رد کرده فقط کافی است حد و اندازه را از مصطفی آقا
 آگاهی دهم

سوال اول علی لاری از مصطفی اشعری بالا آمده است: مسئله ریاضیاتی در باب

(۱) هر جان حریف با هوای از او لمس به ساد میشود زیرا که
 آب عمیق در موقع غیب ماه رو زده می شود و تا به این پناه نماند و
 کتاب حدیث را بشویند و ماه که بهر دو دوازده ماه به پیش پیش میگردند
 بودند پس لازم بود به بعضی و آن عطاء و روح قسب می نمود و در
 و با آنکه فواید و هوای در این بر سر می آید و شش شش شده معین گشت
 که چگونگی به در این مورد را قرار کرد و چون در این معادله روحانی
 معروضه پیش از آن مسائل را حل کرد مگر تا به این تعقل هم اتکا
 دارد به معانی کامل از دست و اخبار و معجزاتی که به او شهادتی که با قوت
 بهر صورت به روح و چون در آن به حکم و بر این می کند این است
 مسئله معجزاتی که در این معنی و در این باب بر صحت من عقیده به
 میکند زیرا که دلائلی که این معانی می بردارد، ممکن است تمام
 احادیث را بداند تا به این می کند است و تفسیر آقا شاه گنده را می کند است
 و به شهادت را بداند که معانی واقع باشد و با ممکن است حدیثی را
 احادیث که قطعی بودن آن مسلم باشد و بعضی باشد و علاوه بر این
 صورت دلائل معانی در این گونه موارد دلائل بعضی معانی باشد

نیوای خیلی دور شمع ها معصومند که امام بهم حواد بدید طریق مسافرت
 میگرد که هم سهل و آسان باشد و هم معروض عرقه حوتی چنانچه مثلا
 بیت طایفه العین رمدیه که در غرستان است مسافرت بطوس میگرد که
 در غرستان است

سوال دوم حضور شخص است در آنکه به مختلفه در آن واحد من
 اینکه علی در آن واحد مهمند شصت هر شخص مختلف بود
 الاخره سوال سوم واضح نیست است که در حدیث وارد شده که
 در مدین سلطنت بیست و دو هزار و طایم آسمان سرعت میگرد در صورتیکه
 در ایام سلطنت بیست و دو آسمان در کامل بطور حرکت میکند و میبرد
 اولاً چگونه ممکن است آسمان دارای دو قسم حرکت باشد و ثانیاً در
 زمان خلافت سیهامیه (۱) و سی عیس چگونه حرکت میگرد ؟

مسئله سوم را من مخصوصاً تقدیم میکنم به محققین اروپائی که
 محققاً قند و آردش را میداند و طعم و مزه آنرا میشناسد حل این
 مسائل مدعی با عقل و مخافت به احصای و اندازه گیری است که از
 باب میخواستند و من در اینجا پس از این توقف میکنم و بعد مدعی شتم
 درجه هوش و فکر و زوجیت علمی از هم ایران را بخود شده نشان بدهم
 که مدت هزار سال است که علم و دانش از منی محصور شده است این
 حراف و اوهام و مردم این سر زمین رحمت میکشند و عمر خود را در
 چنین مسائل بیابان هدر میدهند درجه بحوث و خالی بودن این مغزهای
 کوچک را از آنچه گفتم حوتی خواهد فهمید

(۱) اینها سلاطینی بودند محصور و مسکون در ایران محصور بود
 با آنها که دیده بودند

بر محل اجتماع بهم خورد زیرا که شام خورده و بعد از شام هم
بها رفتند

معتدالدوله قبل از رفتن مهاباد با آب گفت چون طبیبان قسمی
را کذب باب بمن بنادید مهم مدام حکم بر آن احسب از هر سخره
پیش آمدی و برای آرایش روح قلب خودم ملاحظه بفرما تحت این
بهر آن خواهم فرستاد.

حرفی میگوید که معتدالدوله بعضی اینکه از مهاباد خلاص
بخت باب بردیث شد و گفت « من سوخته دارم در به و حق هستی
و این مجلس را محصور و دم فراهم به به ما شوم نور از چنگال علما
بیرون بیاورم اکنون حاضر هر امری بدهی بدهت بشم قند زوز و ت
من معلوم است و هواخواه رسید دارم ممکن است به آب را مسح کنم
و در کس بانو در در مخالفت در آمد بقال رسیده (۱)

اب پیشهاد از بدیرفت و گفت « امر من باید بیروی اعتقاد
و ایمان پیشرفت حاصل کند به به سروری اصلاحه « فردای بروز بعضی
چون روز سی از قامت باب در اسفهان در خانه رسید محمد هم جمعه
معتدالدوله اسی برای بیمارانه کرد و چند سواری را بیرون آورد کرد
که از بازارها و کوچه‌های پر جمعیت باب را از شهر خارج نماید و را
بای تخت را پیش گیرد

اهلی شهر این موکب را دیدند و آنرا در کوچهای و بازارها
دروازه شهر مذیعت کردند بعضی ده همراه آب میفرستادند و جمع
.....

(۱) مسی بیان معتدالدوله را باب ثابت میکند خود باب به
راجع مهاباد او شرفی دارد

نفرین ولست. عاها هم از این واقعه آگاه شده و از مظهریت خود حاکم و
تجیدات میگردید که آنها را بر سر پاك همین بر مقرر و حاضر، که
رهائی بخشیده است.

اما معتمدالدوله محضه دسته سوارگیری را بریاست یکی از
معتمدین خود و رسد که معتمدین اول ملحق بود و حکمی بر نوشت
که رئیس سواران باید معنوس را مسلم رئیس جدید نماید و با هم
دستور داده بود که باید شانه و کاملاً محرمه به باب را در خانه، صفت
بیازد.

این مأمور شدند در مورچه حورت سواران اولیه رسید و پس
از آنرا حکم مذکور ما را تحویل گرفت و از راه عبر معنوی شهر
برگشت و چون شب شد از کوچه های حوالی ازسکه عبور کرد. رسید
بصارت حکومتی این عدل سری و معمره به صورت قابل تعجبی انجام یافت
و طوری محفوظ ماند که هیچکس علت آن ندانست و باب کمی
بیش از چهارمده، کف آرامش خاطر در عبارت حکومتی سر میرد
و عال حاکم ملاقات از میرفت و تعلیم دستور نوی جمع شده جدید
میگرفت تا بدستگاه موقع حرکت از رسید (۱)

همراگر گیرایی برادر داده معتمدالدوله و آنها وارث (۲) از
بصفتان آمد برای جمع آوری نر که و مانع میباید که عمومی چگونه

(۱) ۴ مارس ۱۸۶۷ مسووسه Bonnier وزارت خارجه فرانس
میوسه (معتمدالدوله) از معتمدین و ترویجی بر او نامه که چه
میون مرا پاك تخمین میشود.

(۲) ما درنده که باب بر دبا کوشیده شاه میوسه بعد از حواهم
دیده که باب دعا میکند که و بر معنوی و سب و امی مولی با مطلق دارد

مهمانی را در یکی و منزل خود بهمان کرده است

گر گیس را این قصه بگویی شد و میدانست چه باید کرد تا بالاخره صلاح جاس دید به بحر میرزا آقاسی آگاهی دهد حاج میرزا آقاسی که مردی متلون مزاج و هوسا بود فراموش کرده که چند روزی قبل حکم جاس را در بحر نام شرارت در کرده است پس ملاقات با او را در خود جاس نمود تا بسند این شعبه که در او بدل هر محضی است چگونه آدمی است پس بگر گیس امر کرد از او شتران بفرستد

گر گیس بپایانه صدای را تحت الحفظ شهرت فرستاد و پایانه که مهمان بدو که قاضی باطل خود بود مع بدو چه بکاره گردیدند هر دو تهران رسید باز حاج میرزا آقاسی بفرستادن مزاج وارس تغییر کرد و سوری فرستاد که بپایانگوید برود در کاشی که دهکده است حاج از شاهراه توقف نمود و منتظر دستور جدید بود در همین جا بود که پیلوس از او این نامه میرزا حسینعلی پوری را دریافت کرد که جاس بعد خود در تمام با خاندان معرفی نمود

حاج میرزا آقاسی را در پی موقع پرستی حواس دست داده و بپیداست چه باید کرد و در فکر گرفتند و میبوی بود در این اثنا نامه از باب محمود شاه رسید که بپایان خود دست نگذاشته بودند و شاه حواصت او را بپایان بیاورد ولی حاج میرزا آقاسی مانع شد و گفت «چون اعلیحضرت قصد مشرف به خارج را دارند و درود سید علی محمد ممکن است موجب هیجان سریع الشریع آید و بپایان شود و بر ممکن است مورد مهر اعلی نورانی واقع شود و در این صورت ملاقات حواس بپایان خواهد شد پس بهتر آن است که هر فرمائید تا گوه رسیده شود تا مراحت از سفر که آنوقت سفر راحت خواهد بود و تصمیمی را جمع دانستند و گفتیم

محدث شاهان دلی، اقلانی را پسندیدند و دست خود را بر نوشت (۱)
 • نظر بسکه اردوی دولی در شرف حرکت است عیالات شما ممکن
 است متابع خوبی نداشته باشد. بروید و بگردید و چندین تراجعت کید سپرده م
 که باشد با احترام - او که کند در موقع مراجعت لاسرشت را برد خود
 خواهم طلید (۲)

دستان کوچک در - دلی مدال میکند که صدر اعظم بران در
 ایستاد جمع چه قسم حد - بی بود که زادش شهر تبریز است
 شاهزاده فرهاد میرد که در ایستاد حو - از جمله شاگردان
 حاجی میرزا آقاسی بود و بعد از آن شکست و قتی که اعلیحضرت رأی
 صدر اعظم را قبول کرد و سبب نوشت که به - گویند در حو - حاجی میرزا
 آقاسی چند روزی رفیق در بزرگی که حاجی در وقت آمد حوالی بهران
 احداث کرده بود گردش کنیم در حلی - آن دم که از ایستاد خود
 راجع - بوقیع اسفندی گیم دلی چون همیشه که بی در برده ماندند
 حرمت این سئوال را داشتیم سر دلی که دهری در بزرگی گردش میکردیم
 و او را خوش حلی داشتند و دم حسرتی در خود دیده گفتم - حاجی
 بری چه شد با - ما که فرستادید - جواب داد - «نوه خود جوانی و پادشاه
 قضاوتها بیفهمی همه در دستان که اگر او تهران آمده بود - در ایستاد جمع

(۱) من این نامه نوشته بکلی در ۱۸۴۸ من رسیده است

(۲) مشیرالدین میرزا و لعلیه خان که از اعیان شده اند باید دانست که این
 شاهزاده در ۲۳ ژوئیه ۱۸۴۸ بحکومت سرپرست منصوب شد و چون پدرش
 مرد در ۴ سپتامبر دو ماه بهرانی برگشت و در ۱۸۴۸ من - به بحث خدمت
 من از این حوادث من این دو تاریخ است که ۲۳ فوریه و ۴ سپتامبر سال
 ۱۸۴۸ باشد

میتوانستیم آزادانه من و تو آسوده از هر فکری در صحنه اسبدرختان
گردش کنیم « خلاصه محمد رسا چایزده نوشت که سید علی محمد را
باقامتگاه جدیدش برساند

«بها شرح این مسافرت را اختلاص نفر میکشد، محضی مکتوبد که
باب محمد بیك چایزگفته بود که من میتوانستم مرس شهر را معاینه
کند مگردیدم بتمام من شده برسد زیرا که سید اعظم معارف بود و
غیر سید در سبزه دمی شد و ای دیگران یکی دیگر این خبر هستند
هر چه رسا این نوشته تمام است که سید علی مسافرت خود معارف
غیر را آفرینش نوشت « شما مرا از صفیون سیر و خواسته بودید برای
مباحثه رسا علاوه بر چه شد که بغیر رفتی دادید و مرا بطرف تبریز و کو
فرستاند «

«ری رسا و رد تر رشد و چمن دور در این شهر در همین خصوصیت
و عناد ملاها پسر پرد در ایام هم مانند شیراز و اصفهان مجلسی
تشکیل یافت و معتمدین مرتب در محفل رسا و سید اعظم غیر از آنکه
آ وقت ولیمدوح کم در بر بود از من بطلبه الف و علائق از او شنو لانی
کردند و اجماع محضی چنین بود که رسا و سید اعظم و سید علی و سید
چایزده و سید آید که «بترسیدند از این بحث فلسفی و معنوی شروع کنند
مصادق معنی رسا و کدنگی و شرمندگی شود

باب از این نوع سئوالات فوق العاده متعجب شده و جواب داد «معنی
است من از عالم لغات و معانی بیرون آمده ام و مگردم آزادی داده ام
موضوع خلی مهم بر روی اشتراک من سئوالات است «

این کفر من جانی معنی شد و کفر اس دیگری چند روز بعد
در خانه ملا محمد رسا معانی منعقد شد که در آنجا جواب دلائل و مدارک

بدن را با صرب چوب دادند .

مطابق احادیثیه صورت مجلس چنین است : « حاجی ملا محمود
 و نظام‌العلماء و عزیماتی : لایعبد و علامه محمد مامقانی و حاج مرتضی قلی
 مرتضی و علم‌الهدای در محراب رست و لایعبد حلقه منعقد کردند بعد از دیدن
 از مأمورین و کارکنان درسی بر حضور داشتند و بسیار روشدد درحالیکه
 از حمام بیرون آمده و عطر رده بود و عصائی در دست داشت در حین ورود
 بمجلس سلام داد و بی کسی : و جواب : « ما لحظه مضار است » که حاجی
 دو شان دهد کسی بوجه و اعتنائی نکرد پس در بانیهای مجلس نشست .
 در افکار و آورد خود هر وقت : « کهن مامقانی : و خطاب غلط آمیزی
 کرده گفت :

« ای سید بوشه هائی عاقل و مردم منشر است که شما سب
 میدهد دینی مانصور و بیکیه که شما بوشنه باشند آیا این حال شما است
 یا نه ؟ »

باب جواب داد : « بین بوشه ها حاذر کلام جدا هستند که از قلم
 من جاری شده . »

من شبدهام که شما باب هستید ؟

بلی

معنی این کلمه چیست

شما از این کلام مشهور چه میدانید ؟ « علامه مآل علم و علی بابا (۱)
 و شروع کرد بیک سلسله بیانی که در آن الفاظ چشم و گوش و دهان

۱- باب حواله آورده سوالی زد که حدیث است و اساس شیعه بر
 آن تکیه دارد

ویدی ذکر شد

حاجی ملا محمود قطع سخن او را کرده گفت : « چرا میگوئی چشم و گوش در صورتیکه در دلتای دو چشم و دو گوش هستیم »
 باب خواند : « حال من معنی یکی است گوش بده »

درس خان باب در گفته : « گوش بده » دو منظور داشت اولاً حاجی ملا محمود را متذکر میگردد که بر حسب قرار دادی که با عدم حضور او شده است ، بسی بها ماضی طرف عنوان و خوب باشد و دیگری حق حرف زدن ندارد و ثباً اسکا که « گوش قلب را باز کن و خدا را بشناس »

بعد مدفنی ، بیات لحن استهزا ، آمیزی گفت : « تا کی شما شب بیدار گفته است که این عنوان ما را اختیار کرده ای »

من آنکسی هستم که شما را درستی است ، منتظر ورود او را میکشید
 در انتظار قائم هستیم که دم آن محمد هرزند حسن است و باید از خوانواده محمد باشد .

- من همام

- چه دلیل

امیر از سالان خاص دائمی ولیعهد گفت : « آبانی راجع معضای خود بزرگ کن »

باب آیه گفت (۱).

(۱) مسیبن میگوید : آیه که راجع معضای من است این است
 متعالی است خداوندی که عصاره اطلق کرده که اشاره است او اشارات او

همه صدا در آمدند که : آیت نورانی منم

من خدا بود * پس از کجای میپنداشتند که قرآن گواه خداست ؟
هر چه را که مست مآلکس مقدس قائلید ، چارید در اینجا پیر فانی شوید ،
میرا از سلاطین اخبره گفت * من نیز میتوانم آیت گویم و شروع کرد
به بدین گفت :

ز بیمید پیر سوره خود وارد میدان شد و کوفه که در دست داشت
مطرف او ابداحت و گفت * هشت مبدایی ، خصائص این کرم را رای
ما بیان کن *

من گفت من هشت میدانم *

یکم فردا اگر گفت * در شک عاقلان دوزخ در میان چه ماند کرد
باب جواب داد

دیکری گفت : قال چه قسم از افعال عمری است ؟

باب چون دید مدعیان با ستم را برداخته اند ماند شد و در مجلس
بیرون رفت (۱)

این مضمون * فتوی دیت که ماند او را چو برسد و لم یهد امر باخرای
حکم کرد وی و اثر امتاع در زدند بعد اینکه هتک حرمت و لاد
پس عمر موجب عتاب جزوی خواهد بود

پس شیخ الاسلام معین الله و سیدی امر کرد که او را برفتند و
بیر اطاعت کرد و بعد از خورای صرب او را فرستادند ماکو وی باب
در حرج که صورت میکرد علی رغم حشم و نیه ملائکه عدو پیر و اش زبده
(۱) * * * اینها مؤلفین مسلمان نقل کرده اند و من ناچار سکتم که باب

و هیچ معنی حرکت خارج از دایره کرده باشد

همیشه در مینه نیر کاملاً برای مسلمین مبی‌فراهم شده بود و محو می‌ممکن بود آثار نورانی عورش را در وحداها تعقیب نمود

علی حد حاکم قلعه ماکو بیرمعبین طریق ایمن آورد و این است شرحی که : ریح راجع بایمن او نقل میکند

علیهذا ماکوئی بیرماسد همه مردم بدای بمر اشنیده بود و ماسد امام ایرانی که در مذهب کجکازی داریت در صدد تعصب این امر بر آمده بود و کم و بیش اطلاعاتی راجع باین مذهب داشت و فکر میکرد که چون این شخص رعد آب شجارت و تدبیر و افکار پوسیده قرآن حاضر حمله ور شده باشد حق باشد آنچه راجع باین مذهب دانسته بود موجب تحیر و سرگردانی او شده بود گاهی فکر میکرد که شاید باب حق بگوید دره نی این فکر بظالمش عبور میکرد که در یک چنین زمینه منحرف کی که ممکن است حق و باطل دوش بدوش راه پیدا کند و باشد که ترس جبری صب صلاحت و کمر اهی اسل شود و او را بطرف پرتنگه کشاند علاوه بر آن از پیش حذر داده است مؤمنین که شیطان بهرت بی مدارد دارد و میتواند بکلی صورت حق بدهد

این افکار در عمر او دور میزد که حکم رسمی بد رسید که باید رندان مان دب باشد این حکم آرامتی و استراحت را از او سلب کرد و وجدانش از این عبودیت مضطرب افتد خیالات گوناگون از خاطرش عبور کرده بخود میگفت اگر راستی باب بی‌مسر باشد تکلیفش ما این حکم رسمی چیست ؟ هر گاه ما حکام دولت ناهرمایی کند چه خواهد شد ؟ آیا این اسیر عالی مقام آدم عدوی کذابی باشد ؟ خلاصه این افکار کاملاً او را پریشان کرده بود گاهی ختم حکومت را سطر میآورد و مدعی بمکر عدل و غلب اخروی میبافت و پیوسته بر بروی مسئله را میسنجید و

بالاخره چون آن موقع میبشد بر این حسب به آن کاری زد که هموطا بش
در این موقع میرفت. پس مرا حجت بعد از آنکه تا صفت برای و روشن شود
پس پس پند افتاد که محسن در نزد آرم پشی مست بعدیت به کتب باب
شاید و به بخدا است که در این آرم پس برزگی و شراب یا شرع و کی
کسیکه خود را به آن حد رسد به معین نماید و وقت آنرا اعلام بیان بخشد
قلعه را در آن وضع رسد است در فیه کوه صعبا، اصولی و حدود قریه
در دامنه این کوه افتاده

و فتنه که باب نام مورین دارد عا گوشه پس از تامل مراسم معموله
از چپری که ز علی جان خواست اجازه رفتن بخدمت و در موقع جنگی
شاید و هم یکی از خطای مهم آیدش بعد نموده باشد که عبارت از
یا یکی مدد و لباس باشد و این یکی در همان امر سی مؤمن حصصی است
علیحان خواهش از سر میرفت و در ستاد بصره که در دهکده بیه
کوه واقع بود و در فاصله عقب افتاد که باب مدعی خود را عملی کند و
بست بدرستی و کتب باب معین قضای حاصل نماید و قدر و ارزش کسیکه
تحت الحفظ و حیات تا بالا باشد

بشاعت حوائش بر سر نشی در طول فیه خود داشت که هیچکس
حرف اسرا ندانست که در آن سوار بود بصدور این اسب وحشی بود که
حتی حضور مهربی که بر ستاد و موطن عموقه آن رسیده و بنواست
نمیداد

علیحان برای عدم امت خود باین فکر افتاد که این اسب را بر
باب برسد هر گاه باب بواست موافق شود و بدون آسیب برسد رسد
معلوم میشود که حق است و هر گاه عکس این روی دهد اسب سویر خود
در بر زمین بماند و بکشد محسن میشود که پسر گادی است و بدین طریق

ار را و ده انت از شربت آدم شربت لادن و حشره کی به به خواهد و آب و
خود بر ازین مصلحت سکنی قیمت و بر حصی جلاش خواهد شد

چندین بهتر مشمول دین گردند است شدند و به است و جمع و رحمت
را تحمل کردند تا آرا دین نمودند بعضی هم صدقه سنگ را خوردند
تا بالاخره موافق شدند که آرا دم درج خدمت سر آمد و بخیال دای
دیو رقله رفت و صحنه را خوب تماشا کند دهد و بی پرچون است و در را
دیدند چند نفر بزرگوار است که آرا هدیه بد قصد حاکم را و بیداد در
میدان جمع شدند ، بدشاجی جواب داد

همیشه به به و حشم سرور آمد پیش خدمت مخصوص گوی برای
ایکه رحمت پادشاه بالای کوه را داشته باشد حاکم است مخصوص
خود را فرستاده است که سوره بروند و این چند نفر بهتر و نوگر سرور
زکات شفا معطر باشد و آب نرد به است آمد حیوان بدین از استاد
و مهربان است دینی سرور به به کشند و به کلماتی چند بواز کرد حیوان
مطیع و آرا است از این سوار شد میگوید حیوان از این تحمل و
آرامشی که احبار بشاید د عرفی و از این از نعم انصافش می به به معمر
از کسب که در این است را گرفته بودند تقدیر کرد که آرا را بگذارد و با
به است آرامی و بدون حدیث از کوه بالا آمد

دهد و آن که مظهر فیه بود و معصوم و آب حراره را بعضی
بیم و تیرک زدند و که بیکه دیر حشر شدند ، دستمال و حوله
و طوبی صحن خدمت و جمع میکردند و بقصد ای که این طوبی سر
مشترک است غلبه آن و مشغول این مظهر بی اختیار است و است

و در مقابل او **عناك** افتاد و اعتراف بحقیقت او نمود و مؤمن شد (۱)

سپاس بپرستیدن، گوئی در داد و ستد به عدل در آنچه اقامت
داشت و ناسه آزاد بود و از واردهای پدیرائی میکرد و باین میتوانست
ارسال مرسل زبیدی مایه روان خود داشته باشد

(۱) سرور جدی از ایشان طلبه‌ای مرمی میرفت و این قصه تاریخی
را من شعاعا شتیدمام .

فصل سوم

ملا محسن بشرویه شلقب بیاب‌الباب

در پیش دیدیم که اولین مؤمن بسید علی محمد ملاحسین بشرویه بود
این شخص چنانچه شمس تشی شان میدهد در بشرویه تولد یافته
که دهکده است مابین سرچ و رباط شور از مضامین حراسان خانوادہ اش
از سلسلہ روحانیون بود پدرش او را به تحصیل گماشت و مرودی این
خوان معلومات استادان خود را فراگرفت و وقت سجب و کرملا و در
مجلس درس سید کاطم رشتی که شاید معروفترین علمای آن زمان باشد
حاضر میشد ملا محسن مسلک استاد را بدیرت و باک نگرشیخی باغبیدہ
شد و عشق و علاقہ زیادی برای این مسلک برد میداد و زودی در نزد
استاد از بهترین و محبوسترین شاگردان گردید حرارت و همت و دقت در
کارش نشان میداد که در آن زمان شیخش مراد رحه ودا کارش هست.

پیشگوئیهای سید کاطم رشتی و جدان سالار را عمیقانه چشش
ورده بود و معلومات دینی به تدریج حاصلت یافت و روشنی فکری او بسیار
و توسعه غیر مترقبه عقاید شیخ احمد احمدی شده بود و مجمع روحانی رسمی را
مشاهدہ بسلا و توسعه عطای تازه خطرناک سجب مباحثش گردید مانند عدم
اعتقاد عقاید احمد احمدی اموات و معراج محمد باحسین مادی و غیره به علاوه

شیخ فتویٰ ددکه اهل ارجیل پاکند این اظهار توبه حشر و عصا ملاها را
 نیست مشیخ و شیخه منب در جهره ساید نمود و احساس میکردند که باقی
 آنها تهدیدی شده است و البته بست ظلمه که بعدها از این اظهار
 به خود و مضع آنها معذور این تهدید چندان معتنا نبود پس بر آن
 شدند که بگانه وسیله که تا آنوقت مؤثر بود مکاربرد و آن حکم تکفیر
 بود که سید کاظم رشتی و تمام شیخیه را مشرک و صاحب الفل بداند خطر
 نزدیک شد و حکم تکفیر وقت در شرف اعطاء بود تمام علماء و ماموری
 جمعه و مجتهدین عبارات طعن و لعن آفرین و مبرور و مذکور بودند و فقط
 اعضا و مبرور و کترین ما بین آنها بعضی سید محمد باقر کربلایی ملق به
 حجة الاسلام مانده بود که کار را حائمه دهد

این آقای دنی الطبع در اسمان مکس خود اشتغال داشت و در بی
 باک نوع محبوب و ادعا و اصولی و بیرحمی و قساوت قلب بی نظیر بود
 بهانه این اعمال رشت «اگر قبول کنیم که دیوانه معصوم بهانه باشد»
 بعین قطعی از خود که خدا او را برانگیخته است برای تبیه و مجرب
 حیایان ارضی - این آدم واقعا محتاج بکند و مجرب بود - اما بدینجهت
 ایراد از قدیم الایام باب نوع نامعا عادت داشت این شخص دست بالای
 هر قسم ظلمی گرفته بود - معروف به علم و فضل خود (حای سی اسوس) است
 مخصوصا معروف از احتراماتی که باز میکردند و بیشتر معروف شعصاب
 جاهلانه خود را قسی خدا میدادند بدینجهتی که نفس آنها بوی شر -
 میداد یا دخترانی که تن فروشی روز گیر میکردند بیداد گشتان شد -
 و شیون کتب در معالی او میآوردند و این حیوان سبع دست خود
 آنها را قتل میرسانید

این قلعه شد و دیدند ترس و وحشت را در روح و دماغ همه
گاشته و بواسطه همین اعمال صحیح و صحیح که سبب اتفاق می افتاد هر قدر
بیشتر در اطراف او می لرزیدند بیشتر سو احترام می کردند و قبح که این
عول خون آشام مرد شده بر او در مسجد آورده شد و بعدها این شمشیر
مبجوزهایی نشان میداد و مهربانی می نمود به همه صحت تر از امر من بن
بود که آبی از تنه آن جاری می کردند و طرفی در زیر آن کسوفه
مینو شیدند تا شفا یابند .

این شخص که غیر ممکن است نام اسبق بر او صدق به بد خود
مناهی را بجائی رسانید که محمود شاه ملامت کرد که چرا از دور برش
ا. قدر پول مصرف می کند برای خرید توپ و تفنگ و بیسم داد . « چه
حبیبی به توپ و تفنگ دارد هر موقع که جنگی با دشمن خود دارند
من اطلاع دهم من بهر دوشی باشد حکم خواهم کرد سلاحه لازم را
برای شما هر سید و البته آن دولت اطاعت خواهد کرد » خلاصه تقدیرات
شیخیه در دست او مانده بود که حکم سایر علماء را انصاف و انکار نماید
« بعضی اسکه ملاحس شد و به آگاه شد که حکم تکفیر می رود
« مصای بن حجة الاسلام برسد بدون تأمین و هبیل اصحاب گردید و به
موقع رسد و بعد از آنکه در مجلس و محکمه از مجتهدین اسلام کرد و در
آن مجمع مدال بود که نمیتوان مسلکی را بدون معرفت آن محکوم
سود هیچ طور که بسیاری از اولادشیدند دلائل دفاعش نمیتوان محکوم
کرد راستی با سر حنده خود را در آن مجمع استاخت و هیچ وسیله برای
فرار بدست تصمیم گرفت که « پنج بر گردد و با در دست خود کشته

شود

محکمۀ تشکیل یافت و مشروطیۀ از مذهب تقدس کرد که يك سرك
 دلائل و مدارك خود را بآپ بپراستی شد و دلائل آپ را
 بكنی بكار و مكری زد كرد و طایف عرانی بود كه در آب بحوی نمك
 شیبۀ را با دلیل و برهان ثابت كرد و گفت مذهب شیبۀ سب مكریك
 نصیر ندرۀ بر من قرآن و این تفسیر پیچیده منی با قرآن و مذهب
 اسلام ندارد البته ممكن بود به مات او را قبول كنند ولی چون مدعی
 دعای ظاهر و باطن احدیت و آیاتی چند بود نمیتوانستند او را محكوم
 قتل نمایند نقدی نامرومندی و نامصلقی و فصیح و صاف و ساده و بحر ادب
 حرف زد كه بر همه نام بود كه باز خود قبول نمودن آب افكار نده سیر
 ندرۀ ندا رجبۀ در ایام و اسلام از راه به رفته و بالاخره قسمت عمدۀ از
 مستمعین را با خود همراه كرد مخصوصاً آن هیولانی مهیبی كه تمام اختیار اب
 در دست او بود جمعی از حصار معلومات و هر مندی از دست گرفته و
 سید محمد باقر گیلانی دامن خود حكمی را كه رای امضا آورده بودند
 پاره كرد و بدور انداخت

این قضیه درجۀ اشتهار و اعتد ملاحضی را حلی بالا برد ولی و
 چون از این اشتهار و اقتدار اب طهری و عال دك نمرد شب اعتدلی
 نكرد و بكار بلا مراحمت بود و در آجوب بر ما كسی آرام و با كت خود
 ادامه میداد تا موقعیكه سید قاسم رشی رجب سیری دیگر كشید و پس
 از مرگ او بری شخص سید محمد باقر قهرمان با دامت در جراحات
 آردن از تالاب درۀ ندریك است همیشه و مسلم است كه ایمن سب آورد

(چنین سمر می‌آید که از دیدن تعسیر احسن القصص باشد) و این خود یکی از فتوحات پرمه‌ای است.

ملاحسن اسد سمر خود در روزی که همراهی کرد و در مراجعت بعضی روز و شهر باب آورد مأمور تبلیغ و هدایت اهلای اصعبان و تهران بود و می‌گفت: «برو در این شهر و مردم را این کن که خداوند مرا ظاهر کرده است.» آنها را هدایت کن هر جا که می‌روی او امر من بشود و تکلیف بوزرش میشود و دانسته خدا همراه تو است.»

حواری جدید راه افتاد و در اصعبان مآخوذ ملا صدیق حراسی معروف به مقدس برخورد کرد. مذهب معروف با صدیق شد ملا صدیق مقدس از ولایت خود حرکت کرده بود بقصد رفتن شیراز و تحقیق و اقصای عدت ربانی مرحلای قبل و انتقاد خود در اصعبان آمد چه علم و اهالی مقدس را گرامی داشته و حضورش را در این شهر حرکت آسمانی تصور می‌کردند و مدتی مهربانی و مواظبت کردند که بیداشت چه کند و چگونه خود را از پیروی که او را نگهداشته اند آزاد نماید خوشحاله ملاحسن وارد اصعبان شد و با هم ملاقات کردند مشروب در دو ملاقات باو گفت:

«آنکس که نصرت ظهور او را داشتم اکنون ظاهر شده و حلیه دوشدار است من و را زیارت کردم و مدتی دستهای او اعتراض ناپسند بودم و او مرا منع امر خود فرار داد و است مبروم برای تبلیغ و ترویج مذهب جدید با مردم را بسوی او هدایت کنم.» پس از بیست طولانی از آنچه دیده و فهمیده بود بگفتار خود حاتم داد و این جمله را ادا کرد: «خودت برو بشراز و با چشم خود ببین و با گوش خود

شده البته همین قطعی حاصل خواهی کرد ، و مهندس میرزا فاضله طرف
شیراز حرکت کرد

اقای مشروطه در استعفاء مصر له يك فتح بزرگی رای می شد
بر اینه مشروطه در این شهر تسخیر حوی از تبلیغات خود گرفت و وعده
زیادی را هدایت نمود در طریقی هم نامه سعادیه روحانیون رسمی را
سوی خود جلب کرد که در معاصر آن سرافورد آورد و در شهر خروج
شد .

یکی از تسخیری که در این شهر از تبلیغات خود گرفت هدایت
ملا محمد تقی هراتی قبیله درجه اول این شهر بود این عالم هر روز به
مصر می رفت و در حرارت زیادی صراحتاً عظیم ظهور در گوشه مسکرت
و از راه باب حاص امام دوازدهم معرفی مسعود (۱) و با اداره تدریجی
کرد که خشم و غضب ملاهرا مستبدا درجه و ساید

این نکته دانستی است که تبلیغات پایه در صنعت اولیه منحصر
بود يك قسمت باقی مذهب جدید زیرا که آپ خود را در مذهب جمع
میدیدند که منتظر ورود مهدی موعود بودند و متون مقدسه آشکارا
و صریح ورود به مذهب را میدادند برای وقتی که زمین معنوی از حلقم
وجود شده باشد و مردم هم در این موقع همه دوزخ مقدمت آشکار و
حلقم وجود را اظهار مسکرت و قربانی کنند این تعداد هدایت
آنها را احیاناً دارای این عقیده کنند که وعده بر دیت است زیرا که صلا
(۱) این مطلب را من از کتابت نظر نهائی استخراج کرده ام که
معدنی نزل دادن درجه باب بوده و مسجدهای سب و ر مشرب ساده است
قرار دهم

بختها درجه خود و سید طاقت

مهری باید بیاید و قرآن را در مرتبه حلوس انویشتن قرار دهد
و بعد از شمشیر کشیده دی را فتح کند و تمام سکنه ارس و سایدان
بمحمد دعوت نمایند و از آن پس آنچه عجم و پوشیده است بیان نماید
و دنیا را بر آرزو صفت و عدالت کند و انصاف ورزگد بیکه از را باری کند
آخر و پاداش مناسب بجهاد و درانکاری خود خواهد داشت همسر و طبعه
است که هفتادین بابی باید پس دست دهد و اورا عسل مهدی موعود
معرفی کند ، قنم یا صحرانره و همین مصیبت سردم هم باید با
عجله و شتاب مسیح جدید سلام دهد و اورا تعظیم کند

و بی این سکنه را هم باید دانست که اگر مبلغین را طرفی می-
توانستند مردم را بکلمه از آتش جان میده سال دست بمهدی موعود
برور آوردند از دست دیگر معرعات و هوشی بریت بدنه قضیه را
در تحت منظره واقیعت نشان میدادند

خلاصه ملا حسن از اسمهان حرکت کرد و وارد کلانش شد و
حامل دیار نامه داد که با مراد علی نوشته بود و تفسیر سوره یوسف
را هم همراه داشت در آن سر بهادت میرزا حسن تاجر مودج آئینه
این ظهور موعود گردید در کلانش به بی هم برخورد و آن این بود که
به تبلیغ حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد رافعی پرداخت
و در آن وقت نامه مذکور و تفسیر سوره یوسف را ، و ارائه داد حاج
ملا محمد علامه های صرف و نحو سکه دیار نامه را میسر کرده بود
اشاره کرد

دری از کلانش شهران مدد و در بی شهر پیر عده زیادی از مصلحان
را هدایت کرد که از آن حمله بودند دو برادر یکگی میرزا یحیی

نوری که بعدها ملقب مصحح ازل شد (۱) و میرزا حسینعلی نوری که هم
بهائیه شایسته شد

مؤلف ماسح التواریخ میبوسند که ملا حسن حیدرنامه بود از باب
برای محمد شاه و حاج میرزا آقاسی ولی آن ها در خواب این نامه ها
اثر به تعهد ملا حسن رطهران نمودند

هر حال در همین مواقع بود که امرای باورمند دایره رفتن
خراسان و تابع اهالی آن سامان

ایالت خراسان از مدتی پیش گرفتار اعدایانی گردیده که است
حالی از اهمیت نبود.

در آخر سال ۱۸۴۴ به دراستدای سال ۱۸۴۵ حاکم معصوم در چم
طیبات را است شاه در افراسنه و سایر کسان برسد ایران پیمان مسدود
شاهزاده آصف الدوله را کم خراسان از بیاضت مدد خواستند و با این
مرتبط که رئیس فصول ایران بود دستور یافت که ده هزار سرباز برسد
شورشیان خراسان اعرام دارد

ولی صفت خرابه مانع حری این افراسنه شاه امر مصر گردانید
برسد و سر حسی شروع شود وجود او سر در رأس سروری اعرامی قرار

(۱) بطوریکه از آن مصحح ازل استفاده میشود در این موقع بعد
پیورده است زیرا خودش میگوید

فی ماشرق بقاع حدت ظاهر و ما و صلب الی بعضه شعر ما صلی
ولا ائی اساک الاول الشمس العذله فوق سماء لیه و قد کسبت دلالت
عاجری القواء بی و ما صلی لایعده می شامی و یکی حضرت بدی است لایع
الشمس مشرقه و بد کثرت فی صلی ما به قدوس قدوس قدوس قدوس
قدوس قدوس و سارب الالائکة و البروج

که در اینجا مراد از اسم و نام آخر باب ادب و قدوس است

گیرد (۱).

نهاد این شهر ششصد تنه میشد و بر روی ده گردان که هر يك هر يك از هزاره‌ها بود آمده و فقط دستور درود شهرانه حمزه میرزا سرنیپ و رئیس سروری انرا می بود (۲) حاکم خراسان صف‌الدوله را از دربار شاه احضار کرد که سوار صبی سبب باز در طهران تولید شده.

و نامش در امر من نهاد، سبب غنی العیله، مدرس آمد و تقدوم شاه فتد، مراب فداکاری خود را انست و درخواست مجازات شهین را نمود (۳)

مهمترین مدعیان او حاج میرزا آقاسی بحث و در بود که در بن موقع داری همه نوع افساد را است سراسر کشمکش طولانی شد (۴) تبعیت معزل که حاکم پادشاه و آصف‌الدوله از طرف شاه مأمور شد که با مادر شاه برپایه بکند، درود

پسر آصف‌الدوله موسوم سلاز که مکه‌نشین آمده مشهود شخصاً نزد تمیز بود و بواسطه اتحادی که با رئیس اکراد حصار ولایت ایلخانی طایفه و خبر داشت خیلی قوت گرفته و وضع متعصبانه خود گرفت و همین کار او باعث شده بود که هر روز سلاز و ۱۲ راده توپ تصرف هر سال حرکت که رود و حکومت خراسان را هم بعد از حمزه میرزا گذاردند (۵).

(۱) آرشو سیاسی خراسان ۲۳ خرداد ۱۸۴۵

(۲) آرشو سیاسی خراسان ۱۶ آوریل ۱۸۴۷

(۳) آرشو سیاسی خراسان ۲۹ تا ۱۸۴۷

(۴) آرشو سیاسی خراسان ۲۰ ژوئن ۱۸۴۷

(۵) آرشو سیاسی خراسان ۱ اوت ۱۸۴۷

در این اثنا خبر رسید که جمعه فلیحان ، عده رمدی ارسال کرد
 و در کمال چند هفته از برودی دولتی را متصرف نموده است پس بلا واسطه پنج
 فوج تازه و ۱۸۰۰ ازاده سوپ مجدد بطرف حراسان فرستاده شد (۱) و
 چنین منظور می‌آید که قریباً در ۲۸ اکتبر ۱۸۴۷ این شورش بواسطه فتح
 شاه رود کاملاً بر طرف گردید (۱۵ سپتامبر) و عراق جمعه فلیحان و سالار
 منتهی شد

هر گاه در این موقع رسمه سیاسی برای تحریک کسبه مساعده و
 از طرف دیگر هم مسلم بود که حاکمین بر صد یک سلسله ممانع کار آسای
 نیست و قوه لازم است که مافوق قزای انسانی باشد تا این ده مشهد
 بزرگترین محل زیارت تمام ایران است و مرا که کربلا در حوض عثمانی
 واقع شده و کمتر از مشهد تا جازیه آمد میشود و آراء گوناگون رساله (ع)
 در این شهر واقع است .

در اینجا من با فشاری نمیکم تصدیق اقدام معجزه که من معجزه
 مقدس سابقاً و حالیه هر روز تمام داده و میدهد و هدف کافی است بداییم
 که هر سال هزاره زوار باین معجزه می‌آید و هر جمع نمیکند و اگر
 اینکه از آخرین شاهی حجب خود مسخا ص شده شد البته بخاطر بهارات
 این کسب بر فایده در این شهر زیادید

خلاصه آنکه شرط دلالا لا یسطع در میان دسپهای بر عمل خوشنیت
 جاری است و اینوب میر معتمد بعد از سپیدی از لشکریان یکار و
 و اگر دکه دلال واقع شود و مشربان محسب را خوب بدام آورند و
 آنها را کاملاً برباید و محقق بهرین تشکیلات اداری در ایران در

همین شهر است و نتیجه آنکه اگر نصف اهالی این شهر از این مقبره
امر از معاش بکنند نصف دیگر از هجوم این روز و رزاق عیب بمانند
کس و قهر و جوی و مهم بخانه دار و صاحب مدول احدی حتی دحترهایی
که در این شهر در هر روز دماهر صلب هر چند بر شوهر که خواسته
باشد پیدا میکنند.

بدیهی است تمام این اشخاص بالصبغه در موقع لزوم منهد خواهند
شد و با علمای که مذهب از راه اشتیاق محضت خواهد کرد و جوی
درك بکنند که لطافه بزرگی بکس استعرازی آنها وارد خواهد آمد
هر گاه تمام گردن برسد تعدیات و تجاوزات در سایر شهرها آسان
نظر آید بر عکس در این شهر بی اداره مشکوک است زیرا که هم
سکه آن از برك و كوحت بالسرور و پید از تعدیات و خود و ملزم
عاشه نماید و اگر اهرام مهدی ظاهر شود الله حتی ظاهر دارد ولی
به برای این شهر که ظهورش کسان آور است چقدر برای اهالی سایر
شهرها خوب و مناسب است که با قدمپای او بدود و عام را فتح کند
ولی برای اهالی این شهر این کار مکللی حدنگی آور و پسر حوادث
است و این دلیل واضح است که صریحات و لطافات شدیدی خواهد خورد
در صورتیکه حالیه در این شهر ماصفا در کمال آرایش زندگی بکنند
و بدون هیچ نوع خطر و آسیبی پول زیادی بدست بیاورند و این
شعبش میبرد دارند

این است مشکالاتی که ملحق بای در این شهر باید تا بهار بخورد
معهدا ملا حسین راه افتاد و آغاز مسافرتش خوش نظر بیاید
چنانچه در پیشاور دوتیر از علمای بزرگرا هدایت کرد که یکی ملا
علی اصغر و دیگری ملا عبدالجبار بزدی باشند و چون بمشهد رسید و

حاجه در حیاتش موسوم ملا حیات مرل کرد و شروع شایعت نمود در حالی که ملا عبدالعلی پردی هم در صحن عصره بسر معرفت و مأموریت سرا اطلاق میکرد و ملا علی اصغر هم در شانور بهمین کار مداومت داشت مجموع روحانی مشهد از این احراز متوحش شده شاهزاده حمزه مر را شخصی شکات نزد و مجازات ملحق و احوال را گردید حمزه میرزا که در رمضان ۱۲۶۲ (ماه مه ۱۸۴۷) از تهران حرکت کرده بود در ایستگاه در چمن راندها اقامت داشت (۹ ژوئن ۱۸۴۸) و در همین جا شکات ملاها باو رسید و همچنین گزارش که سام حسن نامه روس که در استخدام دولت ایران بود راجع به او ادبی نامتوالیا درایم عیب آورد مشهد رویداده در حیات او رسید.

شاهزاده ملا حسین شروع به را برد خود طلبید و بعضی ورود او را در اردو حسن کرد و سو گزهای خود امر نمود کسی که خود را می معرفی میکند و از امن بطن و امن بیمارشان میشود تعقیب و تنبیه نماید ملا علی اصغر را بواسطه این او امر از پشاور بحد آوردند که در صحن مقبره عصر دفن و نسبت به روز مایور بد گفت ولی ملا عبدالعزیز اطاعت نکرد و گفت من به تعلیم خود ادامه حواله داد تا وقتی که مجتهدین و منی مانده محکمه شوند که من در آنجا انکار خود را اظهار کنم و براین دردد او را بعضی مصنوع و در مرل خودش مخصوص نمودند.

بموقع بغداد قتل محمد علیخان ماکوئی روی داد که توسط سالار و بعضی بانی مقتول شده بود و الا حزه شاهزاده حمزه میرزا از مشهد بیرون آمد و از راه حضورد تعقیب شورشین پرداخت که بدون مقدمت و از کردند و رفتند درین ترکمانان آخل.

در این فادیهستان در رسید و حمزه میرزا پس از یکسال بهی
رات هرات فرار داد و چندین مرتبه سالار را پیر تعقیب کرد و مردیك
بود که او را بچسك آورد که خود در چنگال مرض اسیر شد

در اسفوق سالار که در سرخی بود و دست را عیبت شعرد
بوسله بر درش میرزا محمد خان که در مشهد معشوق بود شورشی
مراهم کرد که «بخت قتل هشتاد نفر سر مباران دولتی شد در ۲۳ رمضان
۱۲۶۳ مطابق (۱۸۴۸) حمزه میرزا ، حالت «خوشی حرکت کرد
و در مقابل شهری که برسد از شوریده بودند اردو در شروع بجنگی
کرد که خیلی از اشکاف بود زیرا که تمام اهالی خراسان ، دشمن
از همدست شده و حواریان بر در اردوی دولتی در به گمبانی گذرد
والله نزدیک بود که در همین موقع ملا حسین آبادی خود اسفوق
گردید .

بازی مشروطیه آمد مشهد در موقعیکه اهالی پیوده محاصره
ارک برداخته بودند که در تصرف حکومت بود و توجیهی از آن دفاع
نیکردند .

مؤلف مرآت البلدان میگوید که حاکم چندین ماه بطول انجامید
تا موقع حلول سالار الدین شاه (عصر پنج ششم ۲۰ نوامبر ۱۸۴۸)
و حکومت خراسان سلطان مراد میرزا حاکم السلطه معول شد در
آخرین پنج ششم ماه صفر ۱۲۶۴ یعنی دو ماه و نیم بعد از نشریه
مراسم حلول .

تصور میکنم شاید ملا حسین در اواسط ژوئیه ۱۸۴۸ مشهد
مراجعت نمود و در یکی از محلات شهر موسوم بمحلۃ بابا قندوت منزل

گرفت ولی نزدی شناخته شد و چون پا ورود او شهر مخالف بودند
 باچار بطرف مشاوره رفت و در آنجا موفق هدایت بهراتی چند شد و
 از آنجا نیز سرور و رفت و حدی نر را هدایت کرد که در آنجا
 هر را تقی حوسی و آواره بگر باشد به د بطرف میانی رهپار شد و
 در عرض راه دهکده بر محمد رسید آقاسید محمد که شخص اول آن
 دهکده بود از او همراهی دعوت کرد که در منزل و اسرار حجت نماید
 پس از ورود او گر ها قبه و فلین آوردند ملاحظه اینها کرد که
 شرب دکان در مدخل جریده موسوع شده است این اطباء را مشاء صاحب
 طولانی گردید و حتمه پیدا نکرد مگر حرکت مایی که رفتند و در
 دهکده دیگری اقامت کردند موسوم به سعودی (۱) در اینجا نیز حجت
 نر هدایت شده به محبت آنها پیوست که از آن جمله ملاحظه و
 ملاحظه هستند

بالآخره ملاحظه می رسید و در آنجا هم موفق هدایت ۲۶
 نفر گردید و بن قصبه ماجر مشورتن شد که در نتیجه صلح مایی بطرف
 شاهرود حرکت کرد و در خانه میتهدی و رد شد موسوم به ملاحظه کامل
 و چون در حدود هدایت او بر آمد و به ملاحظه کرد او بر عصائی شده
 صلح را تمام همراهش از شهر بیرون کرد که رفتند بطرف بسطام و
 در مردن محمد شاه آگاه شدند (۱۸۴۸) در بین حب ها
 علمای شهر مانع ورود آنها شدند که مجبوراً اردوی خود را در دهکده
 دیگری در در فرسجی بسطام موسوم به حسین آباد در این دهکده

ببر موفق بهدایت ملاعلی حسین آبادی شد که آنها را تا اندازه از رنج
راه تسلی بخشید .

در همین موقع بود که ملا حسین مشروطه با تمام همراهان مطرف
بهشت رفت که در نزدیکی شاهرود واقع است

فصل چهارم

فرقة العین - حضرت ظاهره - اجتماع بدشت

یکی از بزرگترین خانواده‌های قزوین که در روحانیت بالاترین مرتبه را حاکم و دارای معلومات بالاخره بود خانواده حاجی ملا صالح قزوینی است ملا صالح برادرزاده موسوم به ملا محمد تقی قزوینی که بعد از مرگش ملقب (شهبه‌نالت) گردید

ما تدبیر این خانواده را از کمی بالاتر شروع میکنیم تا بهر اختلاف آراء مذهبی اعضاء آنرا نفهمیم و موجبیت بالاهائی که نهی و تنکیر و برادر ملا صالح بایستی برای این خانواده فراهم نماید بدانیم گویند وقتی میچند بزرگ آقا سید محمد عبودش بفرزین افتد کسی از او پرسید که آیا حاج ملا صالح مرغابی میچند است یا نه ؟

سید جواب داد ولی وعلاوه کرد که صالح یکی از شاگردان قدیمی من است که بعدها در درس آقا سید علی راجع دیده است

سائل باز پرسید راجع محمد تقی مراد او چه عقیده دارید ؟

اوهام شایسته ابن عنوان مقدس هست !

آقا سید محمد مراتب فصل و صفات او را تمجید کرد ولی جواب مشتکی به سؤال مستقیم او نداد

سائل مدکود در شهر انتشار داد که آقا سید محمد در حدیث و فقه را معترف است و از او در حضور حدود و جمعی مجتهد معرفی

آقا سید محمد در خانه یکی از هندوستانی حدود موسوم به حاج ملا عبدالوهاب مرل داشت و ملا عبدالوهاب امکان این اشتباه را که مائن داده بود شنید پس ازرا نزد خود طلبید و محصور جمعی سخنی از او مואحده کرد که چنانچه این جهت این اشهر را داده است

صدای این صیبه باطبیعه دهان دهان بگوش تقی رسید که جهت بر آشوب و هر وقت دم ملا عبدالوهاب را میشنید میگفت : « حسن او را محترم نمی شمارم مگر برای این که فرزند استاد عربی من است »

سید محمد چون فهمید که تقی از او مکدر شده است روزی برای بهادر به زل تقی آمد و از او دلجوئی نموده و تصدیق احتیاجش را بر حصولی نوشت و بهادر در همراه او مسجد رفت و پس از حاتمه بهادر ربکی از پله های سر مشقت و از تقی تمجید کرد و در مقابل جمعیت اقرا را باجتهاد از نمود .

کمی بعد عورشیه احمد اجاسنی باین شهر افتاد مؤلف کساء عالمی که برهد و تقوی معروی است میویسد .

که اعلان شرکت شیخ قیلا داده شده بود در اگاه شیخ میخواست

« همه را باقوانین شرع موافقت دهد و همه میداد که در علم موارد عقل و هوشراف قوانین مذهبی و بی دادن غیر ممکن است

هر حال امام شیخ از علمی هم عصر خود باید تر بود و اشخاص ربندی بر بیرون عبیده از شده بودند و پروا نشی در تمام شهرهای ایران خود داشتند حتی فتعلی شده بر به احترام مسکود « اسکه چپین ، بر

میرسید که آخوند ملاعلی نسب سزا گفته بود «شیخ شخصی است نادان که قلبش پاک است»

حالا، چون شیخ قزوین رسید در منزل عبدالوهاب نزل کرد که بعد ها دشمن خود او را بر عصبی میشود شیخ سزا را در مسجد متعلق به ملا عبدالوهاب میخوازد و علمای قزوین هم مسجد میآمدند شیخ نیز بر حسب وظیفه سزا دید آنها معرفت با مهربانها که نسبت به سزا داده اند حیران نمایند و همه تمای علمای قزوین با شیخ منها درجه خوب بود و بعد ها معلوم شد که میر با نیش از شاگردان خود اوست

پس کرد هم بر حسب معمول سزا دید. الا تقی بر عصبی رفت که بر حسب ظاهر خیلی محترمانه از او پسدیرتی بعد آورد و در حضور او پرسید سوالان حیلہ آمر میبرد احوال رحله میرسید «راجع به شتر موافقت روز قیامت عقیده شما چیست» آیا شما هم با ملا صدرا هم عقیده هستید» شیخ جواب داد

تقی مراد از کوچه خود ملاعلی را صدا کرد و گفت «برو کتابخانه» من رشو اهد رویه ملا صدرا را بیدار و چون مرادش در آوردن کتاب تاخیر نمود به شیخ گفت «من میخواهم در ایام صومعه شما مباحثه کنم بلکه ما بلام عقد عقیده شما را در این باب بدانم»

شرح جواب داد مسئله سهل است عقیده من حشر با این حس مادری واقع نخواهد شد بلکه با جوهر آن واقع میشود و مقصود از جوهر مثلا بلوری است که با نفوذ درست است

از این جواب مقصود باطنی تنی عمل آمد و جمله آمیخته بشرارت
شیخ کرد و گفت : « بخشید این جوهر که شما میگویند غیر از حسد
مادی است و شما میدانید که مطابق قوانین مقدس اسلام ما باید معتقد به حشر
همین حسد مادی باشیم لا غیر » .

شیخ از این جواب باخشوست و موهن تنی مبهوت ماند یکمی از
شاگردان تر کسبش که همراه بود خواست صحبت را برگرداند و شروع
بمیان آوردن صحبت دیگری کرد ولی نتیجه نداشت شیخ فوراً حرکت
کرد زیرا که سر متوازد و تنی توهن خود را کرده بود

طولی نکشید که تنی شرح سئوال در جواب خود را تمام علمای قزوین
گزارش داد و همه را از او رو گردان نمود بطوریکه در همان روز در مسجد
برای ساز غیر از عبدالوهاب دیگری حاضر نشد ،

عبدالوهاب برای جلوگیری از این اشتهار زبان آور از استاد در
خواست کرد که رساله سویمد و مشر نماید و در آن ثابت کند که حشر
باجسد مادی است اما درجه پدیده و خدمات تنی را خوب درك نکرده بود .
بالاخره شیخ این رساله را نوشت که هر دو هم هست و در کتاب او
موسوم باجوبة السائل دیده میشود ولی مفید واقع نشد چه هیچکس
نخواست آن را بخواند و جدای شرک از کفر شیخ روزی در قزوین بلدتر
شد بطوریکه شاعرانه علینقی میرزا رکن الدوله حاکم قزوین از حاك
این اشخاص مهم متوجش گردید و ترسید از اینکه عتیم شود باینکه تخم
ظافرا گذارده است بروید بفکر صلح افتاد پس شیی از تمام علمای معروف
قزوین دعوت بشام کرد همه آمدند شیخ در صدر مجلس نشسته و در يك
بلو بفاصله يك هر تنی قرار گرفته بود مجموعه های شامرا سه نفری تهیه

دیده بودند و مقصود شاهزاده این بود که این دودشمن محصور شوند با هم عداوت و شاید همین کار موجب آشتی گردد ولی تقی راضی نشد و برگشت بطرف مجموعه همسایه‌های دست راست و علی‌رغم شاهزاده دست چپ را در حلقه صورت خود گرفت مبادا چشمش اتفاقاً و بلا اراده بشیخ افتد. بعد از این شام تنگین چون شاهزاده در صلح دادن آنها اصرار داشت شروع بصحبت سوده تمجید ریادی از شیخ کرد و گفت این آقای مررگترین محضد ایران و عرب است و تقی باید او را محترم بشمارد و شاید گوش معرفت‌های اشخاص مفرض باشد که می‌خواهد میانه این دو عالم برگزیده را بهم‌زنند.

امام تقی با کمال خشونت سخن را قطع کرده با يك وضع تحقیر آمیزی گفت : « ممکن نیست ما این شرک و ایمان آشتی واقع شود زیرا که شیخ راجع بمعاد مسلکی دارد که تکلی بر خلاف حدك اسلام است و کسیکه دارای چنین عقیده باشد مشرک است چه توافقی است ما بین من و یک نفر باقی از مذهب شاهزاده ما هم در صلح پادشاهی کرد اما مؤثر واقع شد و هر چه اصرار کرد تقی نپذیرفت و مجلس با اعلان حدك خاتمه یافت .

تقی پیوسته آنش فتوا دامن میرد و لا یتقطع بشیخ لعنت می‌کرد و مدتی که مؤلف کساء العلماء می‌بوسد . روزی در کتابخانه تقی بودم اشخاصی آمدند و در سر میرانی تراع داشتند و می‌گفتند متوهمی تمام ارترا یکی از ستمگن شیخی خود مصالحه کرده است تقی بلا تأمل سخن آنها را قطع کرده و گفت : « این مصالحه بر خلاف تمام قوانین يك نفر مشرکی شده که ابتداء حق ندارد و شما مسلمانان در آن دیحق هستید بعد برگشت به طرف حضار که از این فتوی می‌پوشت مانند بودند و گفت : « شیخی‌ها با

حکما همراه شده و میگویند یا موجود متحرک نمیتواند در آن واحد
چند عمل انجام دهد و این شرک محض است

خلاصه شیخ توانست مدتی زیادی در قزوین توقف کند و حتی لطمه
بردگی نجیبات او را زد آورد و صدای لمن و طعن او در تمام ایران پیچید
بسیار این خیال افتاد که از راه عراق عرب مسکه برود ولی در بین راه در
بصره فوت کرد .

شیخ شاگردان زیادی داشت که از آنها جمله است آقا سید ابوالحسن
پسر سید محمد حسین تنکابی و سید کاظم رشتی که دو گریلا قامت داشت
و بعد تمام حاشینی او را اشغال کرد در کشف باطن گفته گوها که بتوسط تقی
شروع شده بود خاتمه بداد و صدای طعن و لمن در هر جا بلند شد و مردم هم
متحیر بودند ، بالاخره از آقا سید مهدی عالم مشهور استفتاء کردند (۱).

(۱) آقا سید مهدی پسر آقا سید علی برادر آقا سید محمد متذکر بود هر
علم فقه بر نظیر و از نام علمای هم عصر خود برتر و در مساجات طلبه بیروندی
غریبی داشت بطوریکه دلائل ظاهرا هر چه باشد میتوانست با قوت بیان مکی
باطن گفته و در عین حال دلائل باطنی و معنوی آورد شرف لطافت و وجود ادب
و مقام و احتراماتی که داشت ، اعتراف میکرد که سید مهدی را اوست استادی
دارد .

این سید متذکر هر چه قاصد بود و هدایای اشخاص را بی پذیرفته حتی
و چون بکه از مسافران مرسله میشد برای تحمیل خدای شیعه مسکون دو گریلا
و نیز اول سی کرد و بر او جوت ظاهراده ضیاء الباطنه که با وجود هم و تکلیف
قدش در نهاده تحصیلش بر عهده پذیرفته شده بود که مژانب کتاب ریاضیه
و در حال حیات پسر را مأمور بارساد مجلس درس نبود که
نرها کرد در آن مجلس حضور داشتند

با اینکه مشطاع بود برخلاف حکاکان هیچوقت مأمور مراجعات و بیرواذه
و شیخ احمد اصحاب را بزم محکوم نکرد مگر باصرار غریب اندام و استرآبادی
خیه باورفی در صحنه ۲۸۹

این چند مورد اظهار عقیده نکردند و عاقل سود شبانی خود را مسئول چنین مصواتی قرار دهنده پس محکمه ای منعقد کرد و شریف العلی و حاج ملا محمد جعفر استرآبادی را قاضی قرار داد سید کاظم رشتی برادر آن مجلس حضور یافت .

اشد اچند جمله ای از کتب شیخ احمد مر حوم خوانده شد و تصدیق کردند که بحسب ظاهر این کلمات کفر است

سید کاظم جواب داد : « درست است ولی کلام شیخ معنای باطنی دارد و همان صحیح است » .

علماء گفتند در هر صورت ما مأمور به تفسیر قرآن واجب ائمه هستیم به این کلمات هر کس و از روی ندانند که ما کلام يك نفر مشرک را تفسیر کنیم که کفر گفته است و برای انسان صحت مطلب لازم است شما هم نویسید که کتب شیخ احمد بحسب ظاهر شرک منظر می آید سید کاظم بر راضی شد و نوشت و مهر کرد .

پس سید مهدی بدو دل دادن فتوی بانکاء اظهارات و شهادت این دو عالم بیامك بلند گفت که شیخ احمد و شاگردانش کافرند و پس از آن رفت بمسجد و در حین موعظه اظهار کرد که در این قرن گر گهائی پیدا شده اند

بقیه یادونی از صفحه ۲۸۳

و فتی باسلام آمده که اسرائیلیا در ادای جریمه تقاعد و ورزیده بودند سید محمد باقر صیحه الاسلام از او با احترام پذیرائی کرد و چون از حقه الاسلام درخواست نمود که برای خانه کار بهود بهرانی برود امتناع کرد زیرا که از بهودیان بول زیادی گرفته بود و اسرائیل زیادی داشت که او هم از وقتن بهرانی صرف نظر کند اما سید مهدی شاه و بدون اصلاح او عازم بهرانی شد و بعضی ورود حکم کرد که مسلمانان آب سحله بهودیان برسانند محمد شاه مانع اجراء حکم شد و بهدین سید مهدی آمده ولی از با بهرون رخت و از ملاقات شاه امتناع ورزید و فوراً تاراسی از بهرانی حرکت کرد و شاه عبد المظیم رخت و مریش شد شاه باز بهدین اورخت این دفعه بهرام قنوج کرد و در خانه باقی ماند .

که لباس مپش پوشیده و در گلستان محمد وارد شده‌اند و محض دخل و شروع کردند بپاره کردن اساس مذهب او این گرگها همانا شیخ احمد و شاگردان او هستند .

از آن وقت بعد عقیده عامه بر این شد که شیخی کافر است ولی اول کسیکه این حکم تکفیر را داد تقی بود و کمی بعد سید مهدی و حاجی آستر آبادی و شریف العلماء و بعد آخوند خراسانی و آقا سیدrahیم و شیخ محمد حسین صاحب اصول و شیخ محمد حسن محبی و تقریباً تمام علمای همین عصر را تعقیب کردند

شیخ احمد معتقد بود حشر جوهر احسان یعنی روح و بالاخره عالمه اشراق هم عالم مثل معتقد است (یعنی عالم مصافات) که آنرا عالم مثل و عالم اشباح و عالم عارله و کوفتای و قیام - امان و شهر خالسا یا جامنا و عالم هورقلیابر می‌نامد و معتقد است که این عالم بلا واسطه در تحت هلك قمر و قع شده و اشخاصی که در آنجا سکونت دارند و رای حسنی هستند امکانی از ماده و عقیده عمومی برین است که روح پس از مفارقت بدن و حل این شکل مضاعف میشود و در آنجا شورور بر طبق این آیه قرآن است : و عدای آب شورور میرسد .

و ملاحظه همین آیه است که امام جعفر صادق بوجود عالم مروج اعتقاد دارد و در همین عالم است که اگر انسان در صراطی حرکت کرده است بر حسب ابروی راس میگردد و اگر از کمابست که مستحق مجازات باشد در همینجا برای اعمال خود میرسد و در آنجا میماند تا روز قیامت و در آنروز از این شکل مضاعف بیرون آمده داخل در احب مادی خود میشود پس بابشی که جدید قوه نقای اندی را مانند روح داشته

پس بالضروره باید عالم برزخ و باعالم واسطه وجود داشته باشد که
تشبیه این عالم دنی و نعماتند عالم جاویدانی ابدی باشد و در همین عالم
است که علی سر وقت هریک از اموات میآید خواه مؤمن یا غیر آن باشد
و این شعر امیرالمؤمنین بر اشاره همین مطلب است که میگوید ای
پسرا امدان هر کس میرد مرا می بیند خواه مؤمن باشد یا کافر (۱).

سید مرتضی میگوید غیر ممکن است که یک جسمی در آن واحد
در چندین محل باشد و مقصود از اینکه علی در آنجا حاضر میشود این
است که اموات استفاده از نور ولی خدا میکند به از شخص او.

شیعه‌ها بر عکس عقیده دارند که اموات علی را بشخصه می بینند
چنانچه آثار را در هر محلی که باشد می بیند و بعضی دیگر از شیعه‌ها
عقیده دارند که اصحاب یکدل علی را می بینند زیرا که نفوس مقدسه دارای
این قدرت هستند که در عدد بسیاری از ابدان مصائب خود را جلوه دهد
همانطور که انبیا کرده اند و این است بین مسئله حضور علی در ۶۰ محل
مختلف در آن واحد.

خلاصه آنکه شرح عقیده دارد که بدن این مرکب است از
عناصری که از تعادلک و عناصر ارضه عاریه گرفته و چون روح از بدن مفارقت
کند هر قسمی از بدن عنصر خود در اوج میشود و تنها چیزی که میماند همان
قسمت‌های آسمانی است که در روز حشر دوباره پدیدار میشود و هیچ
تردیدی نیست که این عقیده در حلال مذهب اسلام است که اعاده حیات
و عناصر ارضه را میسر ماند.

در باب معراج یعنی صعود با اسمان محمد عقیده شیخ احمد ابن

است که موقع رفتن بمصراع پیمبر آنچه از بدن خود کفعتنای عناصر اربعه بود رها کرد و با همان باقیمانده عناصر فلکی داخل آسمانها شد پس دیگر لازم نبود که آسمانها شکافته شوند تا عبوری برای او باز شود .

اما شیعه، معتقدند که پیمبر با همین بدن رحمتی بالاس و پایین زرد خود با آسمان صعود کرد و داخل گردید سبب اینکه عناصر ترکیبیه بدش دقیق تر و لطیف تر از ماده آسمانی بود مانند حنی که داخل خانه میشود که تمام درهای آن مسدود است و هیچ اخراجی بشکافتن دیوار ندارد .

شیخ احمد عقیده دارد که الله عناصر اربعه خلقت عالم هستند و بهمین دلیل آنها را شریک خدا قرار نمیدهد و همین است شرک مخصوص اوشیجیهاییگوید که افعال الله فقط با اجزاء خداوند است و آنها نوعی از مأمورین قدرت الهی هستند اما مسلک آنها معنور مسلمانان واقعی است ولی مسلم است که افکار و عقاید آنها تنگ به قرآن و احادیث دارد خداوند راجع بهیسی میگوید « و فیکه اوشیه مرعی را از گل خلق کرد » و آیه علی میگفته است « اما حالق الارض و السماء » شیجیهایی میگویند در صورتیکه خدا خلق کسی را کرده است که او با اجزاء خدا حالق آسمان و زمین است همین دلیل بر اینست که قدرت ایزد معده شیعه ها میگوید اسناد خلقت و عدا خوردن با الله دادن کفر است و کسانی که این عقیده را دارند انباشتموسومند معنوسه و فکر آنها محض است زیرا که صاحب الرمان در هنگام عیت در یکی از نامه هایش نوشته است « کسیکه بمن یا اجداد من خلقت عالم را نسبت دهد مشرک است » این است عقیده عمومی هر گاه ملازم شیخ احمد احسانی و عقاید او قدری توقف کردیم

و کمی ملک اور انشراح نمودیم برای این بود که قبالا حواصدا در اقامت
برساییم که سواد حوادثی که بعد ذکر حوادث شد در تحت قضاوت
کند و هم برای این بود که بلی شیخ احمد احسانی و سید کاکام دشتی
را ابواب مذهب خود قرار میدهد و ابتدا در مشرقی هستند که آمده
عالم را برای ظهورش مستعد و آماده نمایند

پس از این مقدمه بر میگرددیم تاریخ حوادث مرغابی و گوئیم
ملا صالح در میان فرزندان خود دختری داشت موسوم بر دین
تاج که از اوان معلولیت دقت همرا بسوی خود جلب کرده بود بجای
اینکه مانند همچنان خود ساریها و سر گرمیها و تفریحات وقت بگذراند
بیشتر اوقات بلکه ساعتیهای تمامی بصبغهای مذهبی افرواشی گوش
میداد هوش سرشار و دقتش مرودی او را ستوده در هم در حلقه علوم
اسلامی متجاسس کرد و بدون اینکه در آنها غرق شود تو ست در صغر
سن درباره از نکات تاریک و مهم بحث نماید بطوریکه پس از چندی
در معای احادیث و اخبار چیر پوشیده برای او نماید و شهرتش در شهر
بجائی رسید که او را یکی از اعجاز حالات محسوب داشتند (و ملاحظه
هم درست بود)

این دختر هم در علوم و هم در فصاحت منظر اعجوبه عریسی بود
کم کم برك و دوشیره جوانی برآمد گردید چهره تاباکش از هر ط
زیبائی درخشیده و پیوسته جرقه انداز و فروغ بخش بود و همین فصاحت
او را موسوم بقره العین کردند و موسوم بگوینو قره العین را متصلی چشمان
ترجمه میکند.

برادرش عبدالوهاب قزوینی که هم شربت و هم علم پدر را میراث
جود و محبت طاهر اظهار مسلمانی میکرد میگفتند : « ما تمام یعنی برادرها
و پسر هموها در حضور قره‌الین جرئت تکلم نداشتیم ، اندازه معلومات او
ما را مرعوب ساخته بود که اگر احیاناً در مسائل متنازع بیه بحث میکردیم
چنان آ مسئله را باک دروشتن و معلوم و مربوط برای ما مبالغه میکرد که
هوراً تمام سرافکنده و محال تنزده بیرون میرفتیم »

قره‌الین در محاسنی درس پدر و عمو در همان مدرسی که دوست
الی سببد مثله حاضر میشدند هیأت مد ولی در پشت پرده محض بود و اغلب
اوقات بیانیاتی که این دو پسر مرد راجع بپاره از مسائل میکردند سادلیل
بود میکرد .

شهرنش در علم علمی ایران بطوری بالا گرفت که معروفترین علمای
عصر بر مآول بعضی از مصیبات و عقایدش تن در میداد
شهرت این مجموعه از راه دسگری سر قبله ملاحظه است و آن این
است که مذهب اسلام همشهر بر تقریباً هم درجه حیوانات محسوب مینماید
که روح ندارد و وجودش فقط برای تولیدنسل است .

خلاصه در جوابی بپسر عدویش محمد قزوینی که امام جمعه شهر
بود ترویج نمود و بعدها مکرر بلا مسافرت کرد و در محاسنی درس حید کاظم
رشتی حاضر میشد و دانشی افکار استوار قبول کرد بعضی افکاری که تقریباً
برای او تزلزلگی نداشت زیرا که ترویی در این موقع کانون مسلت شیعه بود .
بالاخره این زن چنانچه بعدها خواهیم دید حرارت عربی داشت
و در عین حال دارای هوش دقت و روشنائی ممبر و حس سردی شکفت آورد
و شجاعت بی نظیری بود

مذهبی است جامع این همه محسنات و معات نالطبیعه باید متوجه

بلی باشد زیرا که از اظهارات او کم و بیش دو موقع ورود بقزوین آگاهی حاصل کرده بود و آنچه را که راجع بلی شنیده و فهمیده بود طوری قابل استفاده دانست که بلاواسطه متعول مکاتبه مالوشد و نزدی بعقابت او یقین قطعی حاصل کرده ایمان آورد سال (۱۸۴۸) از کزوین او ببابشورش فوق العاده در مجمع روحانی تولید شد و خشم و عصب شدیدی نسبت بلی و در این مجمع برور کرد و هر قدر شوهر و بند و برادرهایش بار نسبت کردند و قسم دادند که از این جنون خطرناک دست بکشند مؤثر واقع نشد بلکه برعکس موجب آن شد که باسندای بلدنری اظهار عقیده و ایمان نماید.

اینکه بعضی میگویند در این موقع کشف حجاب کرد و باسورت گذاشت در مجالی حاضر میشد حرفی است بکلی بی اساس و ابتدأ صحت ندارد زیرا که در آنوقت اگر کسی بکلاه نقابین و آداب و رسوم معموله پشت پا میرد سرعت و باکمال سختی مجازات مییافت غرامات و اوهام طوری در هر ایرایشها ریشه دار شده بود که ممکن بود بی محابا وی با گناه بآنها حمله کرد علاوه فائده بر این حمله متصور نبود.

و دلیل دیگر اینکه تلموقع اجتماع بخت " اسم شب " یعنی دستور برای خواستی که اسرار افکار نابذاهمیده بودند قطعی بود که اعلان کنند و عده های قرآن تحقق پیدا کرده و اعلام مخفی و غائب ظهور کرده است و قرآن است که تمامه اوصرا مطیع اسلام نماید و البته کشف حجاب سهو و خطای بردگی بشمار میرفت و مخالفت کلی داشت با دستور هایی که باید پیروی نمود تا در تدریج و تالیف شوند همیشه دلیل برای وساییدن خطا و اشتباه موسی و دو گویند کاهی است علاوه بارودی خواهیم دید که در کجا و چگونه قرآمین برای اولین دفعه در مقابل جمعینی ر

مردها، بصورت باز حاضر شد .

بهر حال آشوب سوخته روز بروز در افزایش بود بنابراین خانواده اش
بلو تکلیف کردند که دوباره برود مگر بلا اویز این تکلیف را بدیرت
واقعا نش از بدیرتن این تکلیف آه تسلی بخشی کشیدند زیرا که از طرفی
امیدوار بودند که عیشتی از شهر قرین اودا از خاطر ها فراموش میکند و
از طرف دیگر شاید عظمت و ابهت امکنه مقدسه اودا پشیمان و وادار
به توبه نماید

اما تدابیر و افکار آنها بی نتیجه ماند بلکه اندر معکوسی بخشید
چه دیدند قرۃ العین در مقابل همین مقام مقدسه شده دست از ابیت
نکشید و کاملاً در مساک خود با فشاری کرد و چون دیدند باین نتا قدم
ماندند و در گرنا که مرکز نصب شیعه میباشد مسابست ندارد و ممکن
است کار بوجاهت گراید ما چاره در صدد مراجعت دادن او قزوین بر آمدند
بنابر این حاجی ملا محمد خماسی مأمور اینکار شد و با چند نفر
نوکران او بطرف کربلا رفت و این است تعمیلی که حاجی ملا محمد از
این مسافرت نقل کرده است .

میگوید : من نکر بلا وارد شدم و بلا صله رفتم مرد قرۃ العین
و نامهای که از پدر و شوهر و عمویش داشتم باز دادم و التماس کردم
که بدوامر آنها اطاعت کند و برگردد قزوین و بلا آخره امر را در حجت
و ساندم که بمراجعت راضی شد پس برای او کحلۃ تهیه کردم و برافشاندم
پایین اودا تا بحالتی متابعت کردند و سی از احد احاره مرحصی
رفتند

من عس راحتی کشیده و لز موقتیت بمأموریت خود بخاوش
وقت شدم اما همینکه از بحلستان برون آمدم دیدم چند عر سوار

آمدند و بکجاوه نزدیک شده با کمال احترام غرة لعین سلام دادند و مسائل ما همراه ایشانند و چون منزل رسیدیم برای او تهیه‌های سری کردند که کمی از منزل ما فاصله داشت و اشباب مشغول جداعات لارمه شدند و در تمام طول راه همین عمل تکرار شد تا رسیدیم سردیکی قزوین در این وقت سواران هر یک بطرفی دوی آورده ویرانگده شدند.

من غرة لعین را بخانه پدرش بردم و آنچه را که واقع شده بود همه را نقل کردم حاجی ملائی که در محبت من حضور داشت بی نهایت خود را حشمتك نشان داد و شتم تو گرها امرا کید کرد که نگذارند از خانه بیرون بیرون بروی و بدون اجازه مخصوص او این حق ملاقات ما احدی را نداد.

پس از این سفارشات رتبه‌کیدات و اسیر غرة لعین و صحبت‌هایی شروع کرد که او را از عقیده‌اش برگرداند ولی کوشش او بجائی منتهی نشد و بعد از رسید آرامش خواهر و عین قطعی غرة لعین بشتر او را خصمك کرد بطوریکه دوست از حشم خود داری کند و بی اختیار شروع کرد بد گفتن سبب غرة لعین بکلام عیقانه بصورتش کرده و گفت "وای بر تو ای بدبخت من بیم که عمرت دهانت پر از خون میشود"

از این ساعت بعد با نهایت سعی مراقبت میشد و کاری محصور شده بود بقدردن در محبت خود و خواندن مساجد و سرودهای مقدس یکشب جمعی از مردان مسلح قهراً در خانه را رنجای در آورده داخل شدند محسوس از آنها پذیرائی کرد و آنها را در اتاق آورده بطن مصطفی ایراد نمود که بیش از دو ساعت طول کشید.

چون این عمل تکرار شد حاجی ملائی خرد دادند بی نهایت عصامی شده برادرزاده را باسرای زیبا گفت و بالاخره او را چوبرد.

همه‌ها جوش خروش در شهر روز بروز شدت می‌یافت و مایه‌های قزوین نمیتوانستند سرور قلبی خود را پنهان کند این شایعه‌های شغب و شادمانی بیشتر موجب خشم و هیجان مسلمانان میشد که مبدء اختصاص بت‌دار با مایه‌ها معصیت و معاصیاتی داشت و علاً یکدیگر توهین میکردند و القادر کیک ماین آنها درو بدل میشد شورش و اغتشاش لایق قطع رو باز دید و هیرفت و قره‌الین هم پیوسته باناب مکتبه داشت و از او دستور یافت که لافزدین بیرون رفته و در ابالات و ولایات دیگر هدایت مردم بردارد . در همین موقع بود که خود سید علی محمد بر دروازه کو حسن شد

حوادث پی در پی در سال یکدیگر می‌آمد و مایه‌ها مجاز شدند فوراً چاره بیابند . حس پیغمبر بر می‌بایستی مقدمه یک خورری مهمی شود در بازگذاشته طائران هم مایه‌هایی که نهامانده بودند قتل رسیدند و از هر طرف ادبیت و آزار آنها را تهدید میکرد مردگان قوم دیدند که اگر هوریت در صدد علاج بر می‌آید در مخاطرات هولناکی رقع خواهد شد و این شور و خشی که در آنها تولید شده ممکن است خاموش گردد و مذهب جدید یکباره در سیلاب خون عرق شود و بطرد دیگر بیکه بالاخره باید پرده را از روی مذهب برداشت و حقیقت آرا که در بطر پیروانش مخفی است آشکار کرد و آنها را بطرف مقصدی که این مذهب باید بکشد راهنمایی کرد و نظر دیگر اینکه وصیت باب خطرناک شده و زحمت حس برای او ناگوار است باید چاره اندیشید و هر چه زودتر نورا خلاص کرد . تمام این مسائل و نظریات ایجاب میکرد که ماین رؤسای بایه حکایتاتی بنود و فوراً در صدد علاج بر آید و مسلماً برای یافتن راه حل همین مسائل بود که تصمیم گرفتند اجتماع عمومی تشکیل دهند که ما

آمرای اجتماع بدشت تعلیمیم (۱).

پس ضرورت ایجاب میکرد که قره‌الین نیز قروین را ترك کند و به آنها پیوندد و اما لازمتر از همه مجازات نمودن مشرکی بود که در حضوری بیاب ناسزا گفت

علامه محمد تقی عادتش این بود که قبل از طلوع آفتاب برای نماز صبح مسجد میرفت و در آن مسجد غیر از مستخدمین و دو یا سه نفر گدای مسکین کسی منزل نداشت.

بكر و در صبح عادت همیشه مسجد رفت بعضی ورود يك نفر بابزه بدخان اورد و پیشگوئی که قره‌الین برادرزاده اش کرده بود بوقوع بیوست پنج پاشی هر همدستان باشاسی میر خود را بروی تقی انداخته صرب شمشیر و کارد کارش را ساختند و قربانی را در همانجا که اماده بود گذارده هر يك طرفی رفت از وقوع این حادثه عوغلی خبری در شهر نتوانید شد و این سوء قصد متهورانه قلوب تمام مسلمانان را بلرزه انداخت شایر این ب داد و فریاد خواستار مجازات مقصرین شدند و علامه محمد تقی را شهید عقیده اسلامی محسوب داشتند.

حکومت میر کسایرا که گمان میکرد بایی هستد توقیف نمود و قضیه را بلافاصله به محمد شاه گزارش داد

در این اثناء بکمر عرب موسوم شیخ صالح آمد و اقرا کرد که من تنها قاتل و مقصرم.

بنابر این نهایت سختی مراقب قره‌الین بودند و تحقیق و تفتیش

بطول انجامید تا اینکه شبی مایها آمدند و او را از خانه بدر بردند.
 قره‌العین هماندم سوار بر اسبی که حاضر کرده بودند شد و همراهان
 از شکالی که در دیوار حصار شهر بود از قزوین خارج شد
 نابقی که بعداً در جرگه فراتان شاهی در آمده فراز قره‌العین
 را بدین طریق نقل میکند

« من نیز از مستخدمین بودم که همراه این زن حرکت کردند
 همینکه از شهر خارج شدیم شاه راه ترك کرده وراء ملوك رهرای قزوین
 را پیش گرفتیم و طی طریق کردیم تا رسیدیم ماسرمان در حوالی شاه
 عبدالعظیم و در آنجا قره‌العین نامه بمن داد که ببرم تهران سعادت میرزا
 بروك نوری و بندهم بمیرزا حسینعلی نوری پسر میرزا نرنگ

صبح زود بود که بشهر وارد شدم و نامه را صاحبش رسانیدم
 پس از خواندن بمن گفت که برگرد به آندوهان و خبر ده که من
 خودم بعد از ظهر آنجا خواهم آمد و بلاخره پنج ساعت بمروب مانده
 میرزا حسینعلی، ایچند نفر سوار که اسبهای زین کرده به بدك میکشیدند
 وارد شد قره‌العین هم چند دقیقه برای تمییز لباس رفت و بعد سوار بر
 اسبی شد که دهانه آن طلا بود و هر يك از ما اسبی را سوار شدیم
 افتادیم یکساعت بمروب آفتاب بود که حرکت کردیم و دو ساعت بعد
 در خانه میرزا حسینعلی بودیم در آنجا چند روزی توقف کردیم در آن
 مدت اشخاص زیادی بدین قره‌العین میآمدند.

تقریباً پشروزیس از ورود ما روزی پنج فوق‌العاده بمن دست
 داد چه دیدم در آنخانه فقط یک نفر نوکر مانده و بقیه همه رفته بودند
 این نوکر برای من جای آورد و گفت اسبی زین کرده در طویله است
 سوار شو و برو مسگر آباد نزدیک سرح حصار من هم سوار شدم

و رفتیم و قبل از مهر مداحان رسیدیم که جمعیت زیاد و چادرهای متعددی
بر پا بود

قره‌المن مرا احضار کرده و گفت: «یا عابد هستی یا بی شوی جواب
دادم نه پس چند مشت پول بمن داد و گفت: «امشب هم میمان من هستی
ولی فردا صبح دوباره بر کرد شهران»

بعد از صرف شام ما تمام جمعیت خود حرکت کرد و من نیز
فردای آن روز با چند نفر بوکر که خواسته بودند همراه آپ بروند
به تهران برگشتم و در آنجا فهمیدم که قره‌المن می‌رود طرف خراسان
خلاصه قره‌المن بدبطریق از قزوین مدشت رفت و با ملاحسین
پشروبه بدالب و قنوس و میرزا حبیبعلی و سایر و روی قبل از
خود ملاقات کرد.

این اشخاص در باره از نکات مهم مذهب مباحثاتی داشتند و
و چون موافقی ما بین آنها حاصل شد تازه وارد یعنی قره‌المن را
حکم و قاضی قرار دادند از هر جواب گشتی بمسائل متنازع بیه داد
و تمام قبول کردند باری موضوع اولین که راس حسن باب بود که
مطرح شد.

بالاخره همه موافقت کردند که باید تهیه سفر زیارت جبل ماکو
را دهد و مسلمین میبایستی هر چه زودتر بتمام ایالات و ولایات بروند و
هر قدر نتوانند بر عده زوار بیاورند و محسوس اینکه اردوی آنها تشکیلی
یافت حرکت نکند بطرف محبس پیغمبر اگر چه هیچ تخریجی این مطلب
را تعمیر ساند و اخبار شفاهی بر ساکت است ولی محقق است که بالاخره
مقصود از این مسافرت خلاصی مجبوس بود و عقیده من این است که اساساً

تصمیم آنها این بود که مراجعہ جنگ و خشونت نکنند ولی مین دارم که این جمعیت زوار میبایستی در آنجا توقف کند و منتظر حوادث باشد و در صورتیکه نخواهند ما را بقتل برساند مقاومت نماید و شاید مابین فکر هم بودند که اگر قشون زیادی بآنها حمله ور شود میتواند سهولت خود را مخالف روسیه برسانند .

پس آنکه راجع محبوس تصمیم گرفته شد بفکر آزمایش مذهب جدید افتادند که از روی تحقیق زیر و روی آنرا امتحان کنند و ببینند حقیقت چیست و تمام عتق الرأی شدند که سید علی محمد پیغمبر جدیدی است برتر و بزرگتر از پیغمبران ماقبل خود و همانطور که عیسی قوانین موسی را نسخ کرد و همانطور که محمد قوانین عیسی را لغو کرد ما هم قرآن را منسوخ میکند و بالاخره این فرمول را قرآن استخراج کرده در معرض نمایش قرار دادند * * * خداوند ظهور نموده و مذهب قبل منسوخ شد و قوانین قدیم از ریشه درآیدمانند و باید نهال قوانین تازه را در میان مردم کاشت * .

در این وقت قره العین اظهار کرد که پسندیده تر و واجب تر از همه کار نویی است که قیلا میباید ما بین مردم و اساسی آشنا کنیم و حقایق مذهب جدید را بآنها بنماییم .

قدوس اظهار کرد که پروان این مذهب همه مسلمانانی هستند صادق و عاقل بواسطه و اعطای خودمان تصمیمات آنها را بیشتر بیچان آورده ایم و البته فعلا این اظهارات خطرناک است و نمیتوان آنها را از اشتباه درآورد .

قره العین جواب داد هر قدر تأخیر در اظهار حقایق بشود بحسب پیشرفت عقب خواهیم رفت و ما افوا کردیم و در این کمدارن آنها خطر

زیادتر است و بهتر آن است قبل از آنکه يك قطره خوبی ریخته شود از
فداکاری و چنانچه عقیده کسانی که میخواهند با ما همراه باشند آگاه گردیم .
آیا چنین اظهارهای امکانپذیر بود ؟ اشکال عمدۀ مسئله در همین جا
بود و همه برخلاف ادای قرۀ لعین عقیده داشتند که بمحض شنیدن اولین
کلمه که بر ضد قرآن گفته شود تمام این جمعیت بوحشت دچار خواهد
شد و بجای قبول آنها را در زیر لعنت و لعین منور خواهد کرد و شاید
کار بخواست گردید زیرا که هیچ نمیتوان بدون لرزیدن اعضاء چشم و غصی
که قائم مقام بهت اولیه آنها خواهد شد تصور آورد .

شاید برای اولین دفعه بود که ملتفت شدند چه مسئولیت سخنی را
بعهده گرفته اند که این مرد را در يك چنین حادثه خطرناکی جلب نموده
بدون آنکه بآنها تفهیم در چه کاری داخل شده اند .

خلاصه نزدیک بود قرۀ لعین او پیشنهاد خود نتیجه معکوس بگیرد
که غفلتاً يك تدبیر چکنی بمخطر نشدیده و آنرا بکاربرد و گفت : « برای
اینکه کار را از حای صاحب شروع کنیم و نتیجه بگیریم باید دانست که
مذهب شیعه هر مرتد را بدون کمترین عفو و کوچکترین اعضاء محکوم
بقتل مینماید و هیچ عذری حتی مراحمات باسلام شخص مرتد نیز پذیرفته
نیست و نمیتواند سبب توقیف و عدم اجرای حکم شود ولی نسبت برهنا
ایطوار بیست زیرا که سایر عقیده شیعه زبان حیوانانی هستند تولید کنندۀ
فسل و کمتر در اعمال خود مسئولیت دارند و اگر یکی از آنها تعبیر مذهب
داد مسلم است که از روی عدم شعور بوده پس باید او را محفل آورد و
تعلیمش داد و گناه و خطایش را با او فهماند و باسلامش برگردانید و بر
گشتش بمذهب متعین فراموشی خطا و عفو گناه است و هرگاه در خطای
خود اصرار ورزید آنوقت است و فقط آنوقت که مستوجب قتل میشود .

یا نکهت این بیانات قرآلین هم مدعیانرا قانع کرد که خود داخل میدان مبارزه شود و حقایق را برای آنها روشن سازد و گفت: «تمام کسانی که اینجا آمده اند دعوت خواهیم کرد که در کمراس من حاضر شوند ولی قدوس نباید در این سخنرانی حضور پیدا کند و چون همه مؤمنین جمع شدند من بردم را از روی کار بر میدارم و حقایق را بآنها میگویم و ظهور خدا و تسخیر آنرا اعلان میکنم هر گاه این مردم حرفهای مرا بپذیرند بدین اشکال و مامی مقصود رسیدیم و اگر برعکس شوریدند و یاعنی شدند ناچار میروید نزد رئیس خودشان قدوس و عقیدت او را نسبت باظهارات من حواستار میشوند و چون او در مجمع حضور نداشته برای رفع غایله با کار من میپردازد و مرا کار میخواند و کوشش خواهد کرد که دوباره مرا باسلام رحمت دهد و ناچار این کار هم چند روزی طول خواهد کشید و در این چند روز ما متوجه آرامش شورشی میشویم و هر قدر بتوانیم اشخاص را طرف یقین میکشایم و اگر موفق شدیم آنوقت من بر حسب ظاهر بدلائل قدوس تسلیم میشوم و تدبیر میکنم که دوباره بقرآن و اسلام برگشتم».

رؤسا در اطراف این پیشنهاد قرآلین کاملاً فکر کردند و بالاخره با اتفاق آراء قبول کردند که این پیشنهاد بهترین وسیله رسول مقصود است و چون باید بکروزی حقایق آشکار شود هر چه زودتر بهتر است ولی با ترتیب مقرون با احتیاطی که موجب فساد عقیده نگردد.

همینکه این رأی قبول عامه یافت و اسباب کار کاملاً فراهم شد بکروز جمعیت را عموماً بمجلس سخنرانی دعوت کردند و این کاری بود که همروزه در اردو صورت میگرفت ولی امروز نظر باینکه حضرت طاهره سخنرانی خواهد نمود همه باشوق و شغف مخصوصی حاضر شدند مگر

قدوس که معذرت خواست و گفت کسالت مرا جی مرا مجبور با اعتراض نمود است .

قرۃ العین نابر معمول در مواقع سخنرانی پرده نازکی بتوسط دیسمانها در مقابل خود میپویخت و در عقب آن صحبت میکرد در اینروز بهترین لباس خود را پوشیده و خیس ترین جواهراتی که داشت زیبایگر خود ساخت و بدو خدمتکار خود امر کرد که در عقب او بایستند و مقراضی در دست داشته باشد و همینکه با آنها اشاره کرد هر دو ساهم بکدومه دیسمانهای پرده را مفراس کنند تا پرده بیکبار بیافتد .

پس از اینمقدمت شروع سخنرانی کرد اما حدیثی برخلافی که در آن داخل میشد واضطراری که طعناً میبایستی در قلبش تولید شود و امید موفقیت وترس از معلومیت تقدیری او را تهیج و تحریک کرده بود که هیچوقت تا این طلاقت لسان و فصاحت بیان نطق نکرده و هیچگاه تا این اندازه عبارات مهیج و نافذ و قابل رسوخ بزبان نیارزیده بود مستمعین از هنر نمائی در بیان و صدای حداد و رسایش مهیونمانند و سایک دقت کاملی به بیاناتش گوش میدادند تمام سرایا گوش و اندام حش و حر کنی در آنها پدیدار بود تا موقعیکه این جماعات را بین کرد .

« شماها باید امروز بدانید که خداوند ظهور کرده است و قرآن منسوح^۱ شد و کتاب جدیدی از آسمان برای ماازل شده و توانین جدیدی برای ما مقرر گردیده است » و با اشاره معهود خدمتکاران اطاعت گرداند و پرده بیکبار افتاد و عطره مشککوه و جلال او نمایان شد لحظه متوجه خدمتکاران گردید مثل اینکه میخواهد از آنها مؤاخذه کند که چرا اینطور شد و بلافاصله بطرف جمعیت برگشته و گفت . « این قضیه چه اهمیت دارد و نباید با نظر اعتنا بآن مکه کرد آیا من خواهر شما

نخستم: و آیا شما برادرهای من نیستید؟ آیا کدام خواهری صورتش
را از برادرانش پوشیده است؟^۹

اما اثر حاصله از این پیش آمد مانند صاعقه بود که بر سر
مستمعین فرود آمد بعضی صورتش را با دست پوشانیدند و جمعی تعظیم
عرانی نمودند باز دامن لباس را بر سر کشیدند عداوا نظرشان بصورت
حسرت ظاهر می افتاد چه هر گاه نگاه بصورت زن نامحرم عابری بشود در
شرع گناه است تا چه رسد نظر کردن بصورت شخص مقدسی مانند
حسرت ظاهره.

قره العین اغنائی باین پیش آمد نکرده شروع کرد "سرا و رفتن
در میان آنها و پیوسته با آنها خطاب میکرد برادران من قرآن منسوخ
شد و امر حجاب از عین رخت ولی نتوانست کاملاً بمقصود موافق شود
عده قلبی آنها منسوخ باو نگاه میکردند میرزا حسینی بها چون دید
صحفه نماشا طول کشید و شاید خطر خوربری بهمیان آید فوراً عباى خود را
بر سر قره العین انداخته او را برد بجای دیگر

مجلس در میان يك همه و آشوب بیان ناپذیری خاتمه یافت
هتاکي و ناسراگونی ماریدن گرفت که چرا این زن بر حلال قوانین
مذهبی صورت خود را مردان نشان میدهد بعضی ها میگفتند این زن با گهان
متلا بعنوان خدمه بازه نسبت هرزه گردی باو میداند اما بعضی هم خیلی
کم از او دفاع میکردند خلاصه مباحثات طولانی شد و برای خاتمه آن
مصمم شدند که مزد قنوس روند تنها کسانی که از او دفاع میکردند
بدور چادر او جمع شدند.

قنوس نا راضیان را باز داد و با کمال خوشرویی و مهربانی
بر آنها پذیرائی کرد و گوشت داد تا واقعه را با کمترین جزیایش بشود

و درجه نمری که برای این مسلمانان منصب از عمل قره العین پیدا شده بود همید و نخواست بی ملاحظه مخالفت کند با احساساتی که با آن شدن بروز کرده بود و ضمناً حفظ آتیه را نیز در نظر گرفت و گفت: « مسئله فی حد ذاته عامض است و مرا با اشتباه میاندازد و هر گاه واقفاً حضرت طاهره ابسطور که شما میگوئید رفتار کرده مسلماً کافر است و شما نیز باید من بعد او را کافر شمارید ولی شاید در این اعمال و رفتار معنائی باشد که معنی آن مرمن پوشیده است »

و بطوریکه این خطیب امیدوار بود این کلمات احبیر حاضر بیروان را مشغول داشت و به تجسس معنای این رفتار اسرار آمیز بر آید و در همین وقت زمینه ساختاری فراهم شد (۱)

قدوس روز بروز بیشتر در پی که ماهرانه در دماغ پیران حدود کاشته بود آبیاری میکرد و میگفت: « این مسئله محقق است که حجاب بیشتر بواسطه عادت معمول شده است نه بواسطه قهول زبان پیغمبر

۱- در مورد حجاب مسلمانان مشروطی - شرح ملاحظه های قدوس و قره العین ملاقات کرد که دل او را از حرص بی پروا آلوده بود و در سر ماهرانه متوجه گردید که در هیچ و بی نهایت منصب حد در راه و در ملاطفت از طرف حجاب حجاب نموده که بالای سر و دست و پا و ... مودعا بالا رود و بی گناه ((ای برادر من این تمام پیام غرض و برای هیچ معنایی نیست این دعا ها و سایر موارد هیچ معنی ندارد و مسئله بی حجاب و عیله و هیچ گناه و نیاز معذب و بیگانه خود این معنای بی ملاحظه آورد و قرآن مودعا بیشتر خواهد بود در آن صورت عروضا که با امر گناه بود و انجام دهد و اما اکنون (حیات میوه عروضا به ...) ... شما مشترک هستید و هم چنین تمام اعمال)) و چون سخن او ... این ... که ... و ... بانی و ترک کنند و سایرین که نه زن داشته و نه سر اسلام را ترک نموده

نیر در اوائل امر حجاب نداشتند تا وقتی که عربی بی ادما نه نزد پیغمبر
آمد و خواست عایشه را از او خریداری کند و باید دانست که حکم
حجاب مخصوص است بزوجات مقدسه پیغمبر ولی بهر حال این عادت
نظر تقدستش محترم است و متضمن تقوای خانوادگی است و البته اگر
عادت بر عکس این جاری شود مردم نیر پردی آسودت را پیروی خواهند
کرد و در نتیجه زنانی را که ممنوع از معاشرت با آنها هستند محترم
خواهند شمرد و اینکار موجب اصلاح اخلاق و سد شهرهای ما خواهد
شد اینها همه بجای خود درست اما چگونه میتوان گفت که قرآن
منسوخ شده است ؟ و چگونه میتوان قوانین جدیدی را اقامت نام آن کرد
« اما چه بدی باید در بیکبهای کثیف خدائی را مرای ما روشن نماید و قوانین
آنها را سلب و توسعه دهد به اینکه آنها را بکلی از میان بردارد و بنا بر این
قرقالبین مشرک است چون آنها را استدراج بعمل غیر مستطرفة قره العین
هائوس کرد راجع بناریکیها و عدم بیج قوانین قرآن و نسخ آنها با عمل
مهارت یا مشتری میبود و همه روزه حکم تکفیر خود را تجدید میکرد
و باین خیال افتاد که چون تا اندازه پیروان را بسته کرده است بهتر آن
است که آخرین نقشه خود را نیز توسط شریکش و معروض آرد عیش گذارد

از طرفی هم قرقالبین بیکار نمائند و چون دست کفر مار داده
شد پیروان مارهای خود را جمع کرد و عده آنها روز بروز زیادتر میشد
و مذهب جدید را برای آنها تشریح میکرد و اذیت مارا مدعی میبود
و بنوبه خود او نیز قدوس و پیرو شرا تکفیر میکرد و با آن مهارت
و هنرمندی که در ادای کلام داشت بیشتر از وجاهت شکفت اسکا بر
خود مردم را جلب میکرد .

و تئیکه قدوس باو خیر داد که ساعت حمله اخیر رسیده است
از میان پیروان خود دو نفر از جاه گنشته طلب کرد فوراً دو نفر حاضر
شدند تعلیمات لازمه را با آنها داد .

آنهارفتند بطرف اردوی دشمن و چون وارد شدید قدوس مشغول
تعمیبات نماز بود پس قطع کلام او را کرده فریاد بر آوردید که: «حضرت
ظاهر شمارا ملاحت میکند که جرئت مقابله و مباحثه با او را ندارید و
در غیاش سبب کمر باو داده و بدگویی کرده اید پس شما را بطور
اجبار دعوت میکند که در اردوی او حضور پیدا کنید و در حضور عامه
با دلائل عقلی و مدارك مسلمة ما او مباحثه کنید هر گاه شما غالب شدید
حق بطرف شماست و او اطاعت خواهد کرد و اگر بر عکس مطلوب
شدید ناچارید که در حضوری سر فرود آورید و اطاعتش کنید»

قدوس جواب داد: «این زن برخلاف قوانین مذهب عمل نموده
و من عاقل نیستم به او را ملاقات کنم و به ناچار مباحثه نمایم» مأمورین
جواب دادند ما ابتدا بر نمی گردیم که مطالبه همن آمبر شما را باو گزارش
دهیم بعلاوه حضرتش به تکلیف برای ما معین نموده . پس باید شما را
نزد او ببریم و اگر امتناع و درید سر نشان را برای او سریم و اگر ما باوای
وظیفه موفق شدیم باید کشته شویم این است خلاصه مأموریت ما که
برای اجرای آن ما اینجا آمده ایم پس با شماست که انتخاب کنید یا
بیایید یا شما را میکشیم یا کشته خواهیم شد .

قدوس رد کرد بطرف رفقا و با آنها گفت: «جواب این تکالیف با
ما شماست: هر گاه میگوئید مکتب آنها را میکشیم و اگر میگوئید برو
خواهم رفت و اگر میگوئید ببریم خواهیم مرد»

مباحثاتی در میان حاضر شدت شروع شد و طولی نکشید که حنفی‌الرأی صلاح بر آن دیدند که « رفتن نزد قره‌الین و مباحثه کردن در مرحله اول اولی است از کشته شدن یا کشتن »

پس قدوس از جای برخاست و با تمام رفقای حاضر رفت بطرف اردوی ظاهر و چون همه نشستند شجاع و دلاور آمد در مقابل مدعی خود جای گرفت و فوراً شروع بمباحثه نمود و با کمال مهارت و استادی از روی قرآن و احادیث و اخبار فاضلانه و مطهرانه مدلل کرد که کار امام غائب چیست . اوست که باید حقایق الهی را بیان کند و بنام خداوند احکام و قوانین ییارد و الله بایستی در مقابل برتری این احکام قوانین پیغمبران قبل حتی قوانین محمد بکلی منسوخ و محو شوند

قدوس مفلوکه بلند شد و با صدای بلند اعلان کرد . « آنچه میگوئید حق است و آنچه کرده است درست و بجا بوده » بعد بطرف او برگشت و معذرت خواست که در تکمیل ادراء خطایموده است همراهانش نیز از او تبعیت کردند و مدعی جدید باتمام حقایقش در میان وحد و نشاط عمومی تأسیس شد پس چند روزی بجوش و شادی پرداختند و یکدیگر تبریک گفتند و بالاخره از یکدیگر جدا شده رفتند جولایات و ایالات برای جمع آوری زوار .

ملاحسین بشرویه رفت بداخله خراسان و قدوس بطرف مازندران و قره‌الین پس از آنکه چند روزی همراه قدوس بود از او جدا شد و چنین بنظر میآید که مستقیماً بطرف قزوین رفت و از نور مازندران عبور کرد و ما آنرا در سال ۱۲۶۶ دوباره خواهیم دید .

فصل پنجم

شورش مازندران

پس از پایان مجمع نرک پشت چنانچه دیدیم حاج ملا محمد علی بارفروش (۱) باقره‌الین طرف مازندران ره‌پار گردید و ملاحسین بشرویه باب‌الباب نیز راه خراسان را پیش گرفت و مقصود همه این بود که هر قدر بتوانند زوار زیادی جمع آوری کنند تا بتوانند پیروی مهمی به طرف محبس باب اعزام دارند .

قره‌الین دلیر دریکی ازدهات هرازجریب ازرقنای خود جدا

۱- این شخص چنانچه نامش نشان میدهد مازندرانی و از اهل نادر فروش بود در جوانی هموم مذهبی را نزد حاجی ملا محمد علی مجتهد مازندرانی تحصیل کرد و چون زویری داشت قصد سفرات و زارت مکه را نمود و در طی راه بیابان برخورد و باو انسان آورد و چون سیران مراجعت کرد سبط الراس خود یعنی شهر بارفروش رخت و شروع به تبلیغات نمود

مثنی از مورخین سی مسندند که باب‌الباب پس از آنکه آمده پیشرو را تا ماکر متابعت کرد دستور یافت که برود مازندران و بهدایت اعدای آنجا برده‌ازد و در مازندرانی با قومس ملاقات کرد و دومرل شخصی او لبر مرول داشت و پس از تبادل زاری باب‌الباب طرف خراسان رخت و بهد از چند روز ملا محمد علی بزهار انار میرد العلماء از شهر خواجه شد و دو خراسان برقیق

شد بقصد رفتن بولایات دیگر و فراهم نمودن زوال و ملامت محمدعلی نیز بپرفروش رفت و شروع به تبلیغات نمود .

باب الحباب مشمول انجام وظیفه بود که تلمذ از قدوس باورسید موسوم به لوح شهادة الاثریه بابر خیر پرفروش در این لوح حوادث و پیش آمدهای آنرا پیشگویی کرده بود و بملاحضین تأکید کرد که هر قدر زودتر ممکن است باو ملحق شود . شرویه پس از آنکه مقصود را دریافت آماده انجام امر قدوس شد و براد افتاد و چون بمیامی رسید سی نفر بانی را نیز با خود همراه کرد که رئیس آنها میرزا زین العابدین از شاگردان مرحوم شیخ احمد احسانی بود

میرزا زین العابدین پیرمردی بود بسیار مقدس و محترم و بقدری برای این مسافرت عشق و همت شان داد که حتی داماد خود که جوانی هیجده ساله و پیش از چند روزی نیکگشت که بدخترش عروسی کرده بود دعوت مسافرت کرد و گفت : « بیایا تا آخرین مسافرت خود را بیاین رسانیم . بیا من میخواهم برای تو يك پدر حقیقی باشم میخواهم تو را در سرور و شادی اخروی و لدابد و سنگیزی شريك كنم » پس حرکت کردند و پیرمرد نیت کرد که این سال سفر شهادت را پیاده طی کند .

میرزا حانی میبویسد در آرم که دهکده ایست ارسواد کوه ملاحضین بشرویه از مرك محمد شاه آگله شد بهر حال قهرمانها با همراهان رفت به سواد کوه که تا این دهکده پیش از بگذرد مسافت نداشت . در آنجا همراهان را بدور خود جمع کرد و بالای منبر رفت (کاری که همه روزه دود فیه میکرد) و آنها خطاب کرده مدت طولانی راجع بنای ابن عالم و علو منبر عالم اخروی صحبت کرد و بالاخره گفت : « بدانید ای برادران

هن که عقل سلیم پیوسته از اجتماع دوشی متضاد امتناع دارد مالم شدن
 اشیاء و اموال فایزیر و پیروی قوانین مقدس مذهبی از روی دقت عبر -
 ممکن است ما هم توافق حاصل نمایند تحصیل سیم و زر مانع تحصیل دستگیری
 ابدی است از بدو خلقت عالم کسایکه مشمول الطاف خداوندی شدند و
 به نیروی طبعی معرفت خدا و فوائد یافان و اطاعت قوانین آئین پی مرده
 و راسخ شدند در اولین قسمی که در این راه گذارند از دارائی و عیال و
 اولاد و احترامات و شرافت و عزت های ظاهری مکنی چشم پوشیدند و جان
 شیرین خود را برای قربانی بدهی آوردند و اگر اینکار را نمیکردند
 نمیتوانستند قدم در راه پر شرافت بردارند با این در هر عصری
 پیغمبران و نفوس مقدسه و مردان پاک و حالم نتوانستند را حقیقی را
 به موطان خود ارائه دهند و آنها را از انحرافات و افکار ناپسند برگردانند
 و به بدنه اصلی بقیه و اعتقاد واصل نمایند مگر اینکه اول خودشان از
 پل باریکتر از مو و بر نغمه تر از تیغ انحرافات و شرافت های این کاروانسرای
 غرابه که موسوم است به عالم باسوت عبور نمایند مگر اینکه استحکام عزم
 و اراده داشته باشد برای تحمل انواع آزارها و سخت ترین شکنجه ها و
 تحمل ظلم های طاقت فرسا مگر اینکه بالاخره از روی قلب پاک تصمیم
 جدی بگیرند که خود را تسلیم شهادت نمایند و این همان از خود گذشتگی
 و فداکاری است که مولی الموالی حسین علیه السلام کرد و البته برای
 هدایت ما بهراط مستقیم بود که جان خود را فدا کرد و برای انبات حقانیت
 بود که با همراهان تا آخرین قطره شربت شیرین شهادت را نوشید و در
 نتیجه همین فداکاری های عجیب و غریب بود که پس از چندی برق حقیقت
 شریعت درخشیدن گرفت و دیگر کسی نتوانست مانع لطمه وارد آورد
 چه او سدا آنرا با خون خود مهر کرد امروزه نیز نوبت ما رسیده است

و طیفه ماست که هر زندان نوع را که در حواب رفته اند بیدار کنیم اعم از کامل و ناقص هوشیار و بی هوش عالم و جاهل با ما است که اشتباهات و تردید و انکار کسانی که از راه منحرف شده اند مرتفع سازیم با ما است که بی حس و لایقیدی قرن حاضر و قرون آتی را معصوم و نایب بد کنیم و این است مشیت خداوندی و اراده حصرت محبوب شما آیه شما امر میکند و میگویند که باید از افتخارات و شئون دنیوی صرف نظر نماییم تا بتوانیم حقیقت ظهور را نامت کنیم و صدق عقاید خود را مدلل نماییم و همین وسیله است که ما میتوانیم برای امر الله بکفایت در خفا بران تأمین کنیم با تحمل انواع رنج و شکنجه که هیچکس نمیتواند تصور آنرا از خاطر خود عبور دهد و با گذاردن جان شیرین خودمان در معرض پادشاهای محالف است که کذب عقاید و شتمانان را ثابت خواهیم کرد و بوسیله همین علامت و اشارات پنهان است که علو مقام و حقیقت مذهب ما در انظار خواهد درخشید بیاید بیاید تا به تکمیل آرمایش خود پردازیم و امتحان صداقت خود را بدشنان و کسانی که چشمشان نمی بیند بدیم

ولی بدانید و خوب بدانید و کاملاً بدانید که چون داخل مازندران شدیم هیچ وسیله فراری برای ما نیست و هیچ منفی از مرگ برای ما وجود نخواهد داشت و همراه این مرگ شکنجه و آزارهای جاگداریست که با ما روی آور خواهد شد.

بدون اینکه پرسد مقصودمان چیست و شخص با تحقیق کند زمین مازندران باید از خون ما رنگین شود و خوب بدانید که مادر اینجا در طلب چیز دیگری نیامده ایم مگر شهادت باشد.

هر کس احساس میکند که دارای روح بیرونند و قلب محکمی نیست و میتواند شادان و خندان تحمل این بار سنگین را بکند بماند و

کسانی که کمترین تأملی ندارند وصف قلبی در این پیش آمدها در خود احساس میکنند و از مارك ميترمند بهتر آن است که از همین جا برگردند و مقرون بهدالت بیست که مابرای افراد و طبیعت معین کنیم که طاقت احسام آنرا ندارند بهتر آن است که این دسه از همراهان باز وداع کنند و از همین جا مراجعت نمایند .

در این سخن سرانی دویست و سی نفر مستمع حضور داشت که بدقت گوش میدادند و غالباً بشخصه و ناله سخن باطنی را قاطع میکردند خلاصه دویست نفر عزمه اسخ و وفای اوتمانی ناپذیر خود را اعلان کردند و محبت خود را مستجاب و عشق تشکی شهادت در راه او را نشان دادند فقط سی نفر که آنها را مانند رفقای خود متأثر ولی احساس ضعف قلب و تأملی نمیکردند پس از وداع بابراهمی که میرفتند شربت شهادت را بچشیدند رفتند (۱) .

باباله ب سوار بر اسی شده و در رأس این دویست نفر با عزم و اراده بطرف مارفروش رفت .

تألیفات قدوس نیز سبب هدایت جمعی شده بود روحانیون که رئیس آنها سید العلماء بود بخاری عباسی و خشمگین شده بودند که بدرجه هزاری رسیده معینا تا آنوقت هیچ حادثه مهمی روی نداده و شهر در حالت ارتعاش بود هیجانات روز بروز شدت مییافت و فقط حرقه لارم بود برای انضجار و شخص سید العلماء چون نزدیک شدن بشروین را در فروش هم میداد و از تأمین شهر ترسید آتش بیروت زد . عدش زیادی از مسلمانان را مسلح

۱- نوشته تاریخ بهیج میگوید از احساس که شنبه ام که باب الباب در همین جا و به از همین خلق مریم معده شاه را سروداد

عمود و فرستاد در بیرون حصار شهر تا آرد و درود بشرویه میبست کند .
 ملاحسین که در پیشایش میرفت ابتدا بشکر سعید برخورد و
 چون مانع عبور او شدند با آنها گفت من برفقایم مهربان شما هستیم مردن
 شاه وعدم امنیت طرق ملوا محذور کرده است بشما پناهنده شویم و ای
 آنها توجه بگفتار او نکردند پس گفت پیغمبر میگوید مهربانرا اکرام کنید
 و او ایسکه کافر باشد (۱) .

ما برای حکم مقدس است که ما چند روزی از شما تقاضا میکنیم
 ملوا مهربان کنید چرا میبایقه میکنید ؟ در هیچ مذهب روانیت که مهربان
 و مسافرا مانع از ورود شوند . شایسته نیست یکسایبکه شما پناهنده
 شده اند آزار برسانید هر قدر التزام کرد مؤثر واقع شد و مسلمانان به
 حرف او گوش میدادند بلکه برعکس از ملالیت و اسابت مخاطب خود
 سوء استفاده کرده بر حسارت و شرارت خود افزودند و خیال میکردند
 مطلوب کردن بهشت مردم عادی و علوی اردشون جنگ کارسبانی است و
 بنصیر اینکه اگر کشتن کافران امری است خدا بسندعات کردن آنها پس
 از قتل برای خودشان بسندیدتر است و در اینکار دو منفعت خواهند
 داشت اول بهشت را برای خود تأمین میکردند و این خود چیری بود ثانیاً
 عجبائاً بوالی میرسیدند و سود آتی عایدشان میکردید .

این افکار طوری در مفر آنها جایگیر شده بود که پس از اینکه ملا
 حسین بشرویه دید اصرار و ابرام فایده ندارد و خیال مراجعت استاد
 مسلمانان او را دنبال کردند و کم کم حسارت پیدا کرده بکفر ناسوا تنفک
 خود را بطرف جمعیت آنها خالی کرد گلوله بسینه سیدرضا تالی خورد

که فوراً بر زمین افتاد و جان بداد سید رضا مردی بود دارای اخلاق پاک و ایمان با حرارت و صداقت داشت محض احترام همیشه پیاده در رکاب بشرویه حرکت میکرد که در هر موقع برای خدعیات او حاضر باشد

رفتای باوا این سرمشق را تقلید کرده بشایک دسته جمعی پرداختند که باز دو نفر از مایان کشته شدند در این موقع باب‌الاب و حکم قرآن که جواب روز را دور باید بدهد بهاجمین چنان حمله سختی کرد که تاب مقاومت نیاورده همه روز را رگبار کردند و بایها شهر داخل شدند جنگ نفع بایها ادامه داشت یکسر تیری بطرف بشرویه انداخت که خطا رفت بشرویه ناحی ناورسید و میخواست ناشمیز کارش را بسازد که نای تصرع و التماس را گذارد و طلب عفو کرد

بشرویه از گریه و زاری او متأثر شده از قتلش در گذشت و مراجعت کرد این مسلمان علو همت و بخشش او را فراموش کرده و فرصت را غنیمت شمرده دوباره تفکش را بر کرد و مجدداً بطرف حلا حسین خالی کرد که ساچمه هایش کمی بدن او را محروح نمود باب‌الاب از این ناسپاسی مسلمان سخت عصبانی شده دوباره باو حمله کرد مسلمان در عقب درختی پناهنده شد و تفک خود را حایل قرار داد که در ضرب نماید ولی در درخشم چنان باب‌الاب را بیجان آورده بود که بایک سرب شمشیر درخت و تفک و آدم را بدو نیمه کرد (۱)

بایها در حال ادامه جنگ بطرف خانه سید اطعماء رو آور شدند و ممکن بود داخل شده کار او را تمام کنند ولی میرزا حای میگوید * برای اینکه پیش گوئیا صورت حقیقت بخود نگیرد و برای اینکه

۱- میرزا حای میگوید که این ضربت را پادشاه چپ زد مورخین مسلمان نیز این قضیه را تصدیق میکنند

صفحة تفریح سیاه مشود و اسباب عبرت و تنبه مردم بالفهم شود بایستها برگشتند .

حقیقت این است که شهر از هر طرف صلاح شده بود و ملاحضین بیروی خود را عسر عنتاس با مقاومت دید امر بازگشت داد .

بهر حال دغد نظری سیره عیدان یعنی میدان علف مروشان و در کاروانسرای داخل شد بدولی مسلمانان بروی آمدند و آنها را محاصره کردند و متغیر افتادند که در کاروانسرا را حیراً بازگشت سایر این آتش در کاروانسرا بدولی مایه بیرون آمدند بلك حمله همه را پراکنده نمودند چندی بعد دوباره دشمنان آمدند ولی این دفعه با عده زیادتری و در موقع سار حمله در شدند مؤلف ما میگوید که باب الالب از پاك نظر میخواست و طبعه مدعی را انجام دهد و از نظری هم میخواست نمونه استحکام ایمان پیرواش را نشان دهد که چگونه حیات را باجیر بشمارند و فقدان منصب کسانی که خود را مسلمان مینامند معالم نشان دهد امر کرد بیکی از همراهانش که مالای پام رود و اذان بگوید او نیز اطاعت کرد سام رفت و بعضی اسکه اولین جمله اذان را باسدای ملد ادا کرد که گلوله آمد و او را بلك هلاك انداخت بشرویه امر کرد که دیگری بروی حمله بدولت آن شروع کند او نیز رفت و بشرب گلوله از پای درآمد و نتوانست اذان را بیابان برساند بار بشرویه نفر سوم را فرستاد که آمهم از این قسمت بی عیب نقد ولی اذان را تمام کرد و کشته شد بعد از نعلز نامر بشرویه همه بیرون آمدند و مهاجمین را پراکنده کردند .

سید العلماء چون میخواست با هر قیمتی که باشد کار آنها را خاتمه دهد هر قدر توانست آدم جمع کرد و بمحاصره کاروانسرا فرستاد و

جنگ مدت پنج الی شش روز بطول انجامید تا عباسقلی خان لاریجانی
بشهر آمد.

در انتهای جنگ و حتی از ابتدای آن عباسقلی خان فروش از قدوس
به حکومت شکایت کردند زیرا که در عرس یکمفته سیصد نفر از اهالی
را بدمد باب دعوت کرده بود (این مطالب را مورخین مسلمان بایامانی
خارج از تراکت نقل میکنند) حکومت باشاهزاده خانلر میرزا بود که
اعتنایی بشکایت آنها نکرد زیرا که خیالات دیگری در سر داشت مرثعه محمد
شاه او را پریشان خاطر ساخته و اهمیت حرکت خودش به تهران و حضور
در سلام شاه جدید و مورد مراجع شاهانه واقع شدن بیش از ججال و
هیاهوی ملاها بود.

علماء چون از این طرف متبوس شدند و حوادث نیز دنبال یک
دیگر برور میکرد ناجار بغوریت عباسقلی خان لاریجانی رئیس قشون
ایالتی شکایات گنسی نوشتند و از او استمداد کردند عباسقلی خان برای
راحتی خود حرکت نکرد و محمد بیگ یاور را با سیصد نفر فرستاد
که شهر را منظم کند در همین موقع بود که مسلمانان کارواسر را
محاصره کرده بودند و جنگ شصت و یک روزی اگر ده نفر بانی بقتل رسید
در مقابل عددی بسیاری از مهاجمین بیر خاک را گریختند و چون کار
بطول انجامید عباسقلی خان بشخصه آمد شهر که اوضاع را
بازرسی کند.

مورخین مسلمان میگویند که قصد حمله جدیدی داشت که ملا
حسین قصبهانی برای صلح نزد او فرستاد اما حاج میرزا جانی و میرزا
فضل الله و سایرین میفرمایند که بر عکس سردار لاریجانی تکلیف صلح
کرد و این خبر با احتمال نزدیکتر است زیرا که سردار از شکایات ملاها و

بیانات آنها چیری نفیید و تصدیق کفر مدعیان برای او خالی از اشکال نبود علاوه بسیاری از مایه‌ها را ملاقات کرده بود و مسلماً باین فکر افتاد که بهتر این است که آنها را از شهر بیرون کند تا بروند دو جای دیگر خود را بکشتن دهند .

بهر حال مذاکرات صلح میان آغا محمد اسفندی خان داماد خود سعادت قلی بیگ در درپس مایه فرستاد و پیغام داد : « البته اهلای باز فروش نسبت شما بدرفتاری کرده‌اند زیرا که شما عرب و معتزله می‌باشید آنها بوده‌اید ولی مرگ اعلی حضرت شاه آنها را مضطرب اسداخته بود و مسلم است که در چنین مواقع هر کس ترس دارد و حالا در میان شما و آنها ردو خوردهائی روی داده و خونهای ریخته شده و صلح نیز غیر ممکن است پس پسندیده تر از هر کار این است که شما از این شهر بروید . »

بنابالایب جواب داد من با کمال میل حاسرم که از این شهر غدرخ شوم بشرط اینکه بما آزادی نرسد و در راه مزاحم نماندند « ما از سرداد خواستارم که قول شرف بدهد که در راه ما را مضطرب نکند » عسقلی خان علاوه بر تمهید این پیشهاد سعادت قلی بیگ را که واسطه صلح بود مأمور کرد که همراه آنها برود تا حاجتی که در اعلان باشند خسرو بیگ قاسی کلاهی موقع را حتم شمرده و همراه آنها برآه افتاد تا علی آغا که سعادت قلی بیگ از آنها جدا شد برای مراجعت باز فروش خسرو بیگ از بدست آوردن طمعه امپای کامل بیعت دهاتیان را خبر کرد و با جمعیتی بایان را تعقیب نمود و در وسط جنگل با آنها رسید و عقب مانده‌ها را کشتند و اموالشان را غارت کردند .

ملاحسین کمتر بفکر جنگ بود زیرا که بمحل آسا نمود و

بعلاوه این محل برای دشمنان مساعدتر بود پس جمعیت خود را نگاهداشت و دانست که در حوالی نعلی طبرسی رسیده است و چون موقع ملازمه بود از اسب پیاده شد برای ادای وظیفه در ایوقت خسرو بیست بر دیک آمده و از روی تقلب و تنویر مطالبه احرت کرد برای اینکه نایبها با آنها همراهی کرده است و حفظ و حراست آنها پرداخته بشویه امر کرد صد تومان پول بقره باو بدهد این اتمام کلان طمع حام مسلمان را جیش آورده جسورانه تقاضا کرد که اسب رئیس را بربایو بدهد و چون جواب عفی شنید خواست آنها را ترساند شروع کرد بد گفتن سست مذهب جدید و ناسزا گفتن باب ملاحسین از بی ادبی و جسارت او عصبانی شده چنان شمشیری بر فرق او زد که تا کمر بندش شکافته شد میرزا احانی قتل میکند که بشویه از دادن اسب امتناع کرد بعد از اینکه آنها را از شخص بزرگی بیادگار گرفته است خسرو فریاد بر آورد : * اگر اسرا بمن تهدید قهرأ از شما خواهم گرفت زیرا که من منصور قتل شما هستم چه شماها کافرید و سایر این آنچه مالک هستید بما تعلق دارد *

بعد بشخص باب پیر ناسزا گفت میرزا محمد تقی جوینی دست او را گرفت و چند قدم عقب برد و بلازم مجلسی باو داد که دفع اذیت کند ولی نه خواست و نه پول هیچکدام آتش حرس و آرزو خسرو را فرو نداشت و چون جسورانه در مطالبه اسب اسرار میورزید و هنگامی میکرد جوینی کاسه صبرش لبریز شد و در آخرین ناسزا گفتن خنجری سیاه اش فرو برد و او را بخاک هلاک انداخت .

علی آبادها چون دیدند رئیسشان افتاد بدون نشان دادن کمترین هیچانی و وفراز گذاردند و چون دهکده آنها نزدیک بود طولی نکشید

که دوازه حرمت مخرج داده باعث زیادی بازگشتند . بابالب بتوهم
اینکه مبادا عملاً حمله ور شوند و علاوه محل هم مامعاده بود برقایش
امر کرد که آنچه از باز دشته دارند ببرند و سرعت حرکت کنند آنها
تیر اطاعت کردند و هنگامیکه مسلمانان مشغول غارت بودند این قشون
کم سالماً بمقره شیب طرسی رسید و در آنجا توقف کرد و کسی از اضطراب
و دغدغه خاطر آسوده شد و تصمیم گرفتند که چون این محل شایسته
اقامت است چندی مفیم شوید تا به پید چپیش میآید . بنابراین ملا
حسین سوارانی فرمود که آنچه از باز دشته مانند میاورند آنها نیز نزدی
م راحت گردید و مقدار زیادی که بجا مانده بود آوردند بابالب همه
را در یکجا جمع کرد و گفت : * برای این چند روزه که بعیات ما پیش
نامانده باید احسن کیم که نروتهای ما پذیر ما را از صراط مستقیم منحرف
نماید و در میان ما تفرقه اندازد ما بستی تمام اینها برای همه مشترك باشد
و هر کس از آن بهره مند گردد * باین ماکمال شادی و سرور این فرمانرا
پذیرفتد و بواسطه همین فرمانی شکفت آورد و کف نفس و از خود گذشتگی
کامل بود که با آنها نعمت زدند و هنوز هم میزنند که باین دلرانی و
زنان را مشترك قرار داده اند .

پس با سری اتحاد شد که هر کس هر چه لازم است بدهد و آشیزی
نمین شد که غذای یومیه جمع بشود فراهم نماید برای همه بکنوع غذا تهیه
میشد و هر دو نفری در يك ظرف غذا صرف میکردند بیست شبانه روز
به همین ترتیب گذشت و انتظار پیش آنها را داشتند و باران هم بعد
امراط میبارید که اهالی دهکدههای آنحوالی تیر توانستند از منزل خود
بیرون آیند .

و منی که آسمان صاف و هوا رویه بهبودی گذارد قاضی کلاهی ها

موقع را مستقیم شمرده به بایضا حمله کردند آنها نیز با کمال رشادت حمله را دفع کردند بطوریکه دیگر میل تجدید آزمایشی در آنها پیدا نشد .

کمی بعد از این جنگ قدوس نیز با چند نفری آمد و آنها را ملحق گردید قدوس در انتهای حوادث و پیش آمده های باز فروش دحالی بگرد و مشغول بود در ریاست احدی و ولایات و فرستادن لوازم و احکام راجع سفر زیارت ساکو اهمیت این تکلیف مانع بود که خود را در حاکمهای اولیه خطر اندارد آنها هم خطری که علاج باید بود پس از آنکه کارهای خود را منظم کرد ایشان آمد و بملاحسین شرویه ملحق گردید ملاحسین همینکه از ورود او آگاه شد تمام هر هس با استقبال شتافت و چون بار رسیدند همه بیکباره حاکم افتادند .

حاج میرزا جانی میبویسد . قدوس پس از ورود بلا واسطه مشغول طرح نقشه قلعه شد و هر يك از همراهان بکاری پرداخت و رصعت و مهارت این کارگران نتایج بی نظیری حاصل گردید . در چپیکه بناها مشغول ساختن دیوارهای قلعه بودند اسلحه سزای بساختن شمشیر و سایر آلات جنگی میپرداختند و هم مدعیان آنها مساعدت میکردند پیرمرد های عالم موعظه میکردند و اسرار و تقوا این مدعی را برای عامه تشریح می نمودند و بنادانان تعلیمات میدادند و البته برای جسد از این بود که بنادانان این بدستخان بدون آنکه بنادان و مهمند خود را با استقبال مرگ بیاندازد و بالاخره برای این بود که هر يك را آنها با اراده محکم و همت عالمی برای شهادت داوطلب نمایند

عمیت مأمورین و عمال دولتی را عیبت شمرده برای تکمیل ساختمان منزل و قلعه تابناک در موقع لزوم بخوبی مقاومت کنند

و بدفاع پردازند چه مأمورین همه در این موقع که اول محرم بود بهر آن رفته بودند برای تبریک سلطان جدید.

قبل از هرمانی يك حصار هشت ضلعی ساختند که مرجهای آن تا ده متر ارتفاع رسید در بالای این برجها نیز ساختمانهایی بود از تنه درختان که دارای مرغل و تیرکش بود بماصله کمی از این حصار در بیرون خندق عمیقی حفر کردند و خائ آنرا بیای دیوارهای قلعه ریختند و شکل سرایشی درست کردند تا سر دیوار ها مقصد اینکه تمام بنای قلعه بدین ترتیب استحکام یابد و در این بار و سه طبقه راه در درست کرده بودند دایره وار که بفاصله جایجا دارای در بهائی بود و چندین پناهگاه نیز در خود قلعه حفر کردند و حال آنرا در داخل پهای حصار دیوار ریختند و در این سرایشی ها و خندق مساعدت های کم چندی می کنند که روی آنها را با شاخه و برگ پوشا بدهند و درون این چاهها سر نیره هایی نصب کردند که يك نر آنها بطرف بالا باشد پس از حائمه این کارها اشخاصی بآدمی انزاع فرستادند برای جمع آوری آذوقه و علوفه اسبان

شرویه پس از فراغت از ساختن شروع به تبلیغات علی کرد و خبرهایی میداد * مؤلف مسلمان میگوید که حبر میداد یکسال دیگر هیرزا علی محمد کره زمین را فتح خواهد کرد و پس از تنظیم آن توان این خدا را ب مردم خواهد آموخت و تمام مذهب را یکی خواهد کرد و بدین طریق عدد زیادی از مسلمانان را هدایت و جلب کرد (۱).

(۱) مورخ مسلمان میگوید در این موقع بود که نفوس ملاب حضرت اعلی علیه ولی ما دیده که این لقب را خیلی پیش از اینها داشت و موسیو گو گو هم داشته بودگی کرده است که میگوید نفوس یکی از نواب شرویه بود.

قدوس میر اوزا مساعنت میکرد و مانند یک برابن دستۀ کوچک سلطنت داشت خیلی کم بیرون میآمد و کمتر اشخاص را باز میداد می گوید از ائمه یمن در عقب پرده پذیرایی میکرد

« مؤلف نسخ التواریخ می نویسد که قدوس دوی سوار بر اسی شده و میخواست در دهکده محاور بهرام برود مایهها نقد زیارت بر سر راهش ایستاده بودند هبکه اوزا با سورت گشاده دیدند باز جودی که زمین گل بود همه یکدفعه بر زمین افتادند و نماز اجزاء بناد سر برداشتند » .

نسخ التواریخ با عبارات توهین آمیزی می نویسد در همین مواقع علاءالدین همراهایش لقب بخشی میکرد و آنها را تمام بیضمران و امامان مقلب می نمود و وعده ها میداد که پس از چهل روز از کشته شدن در این امر مقدس دوباره زنده خواهید شد و نیز میگفت : « در فتح هازندران باید شتاب کنیم زیرا که ما باید برویم و دوازده هزار ترك را در کوه شاه عبدالعظیم بقتل رسانیم » وحشی را تفسیر میکرد که میگوید : « شما از جزيرة الحضرا نازل شده اید و دوازده هزار ترك را در کوه زوحها منهدم خواهید کرد »

هازندران را نظربایند که تمام جنگل و عملو از نباتات است تشیه میکرد بجزیره الحضرا و کوه زوحها را به تپه شاه عبدالعظیم و بالاخره چنان غیرت و تعصب بیروان خود را تحریک کرد که از هیچگونه خطری روگردان نبودند و ترك را مقدمۀ حیات تصور میکردند و از خدای خواستند که حملة مسلمانان شروع شود

صدای این اجتماع بگوش شاه رسید و برای خاتمه آنها مردگان هازندران که هنوز در تهران بودند امر کرد که فوراً انواع خود را جمع

آوردی کسد و برای سرکوبی و اعدام مایها اعرام دارند (۱)

حاجی مصطفی خان معاد این امر را برادرش آقا عبدالله نوشت و عسلی خان لاریجانی نیز محمد سلطان خرداد و علی خان سواد کوهی فاسدهائی سواد کوه و هراز حریف فرستاد که زودتر سرانجام ابوایجمعش را جمع و قلعہ حمله کند. مأمورین دولتی نیز سعیدالعماد و میرزا آقای مستوفی مارندای نوشتند که زودتر حکم جهاد دهند برای دفع از اسلام. محض اینکه این اواصر بمارندران رسید هر یک شتاب کرد که بر دیگری سفت خوید و از تاج این فتح که به طریشان کار شده و سبلی عیادت بها معنجر و بهره صمد شود.

حاجی عبدالله برادر حاجی مصطفی خان هراز حریفی قبل از همه حاضر شد و دوستان سوار زنده استخلف کرد و با تمام سلاح ما اقوام خود حرکت نمود و بسیاری رسید و بمیرزا آقای اعلی که او نیز بسک دسته سوار کرد تپه دیده بود همراه شد و رفتند سلی آباد و بمشون قاسی کلاهی ملحق گردیدند.

حاجی عبدالله ما جمعیت خود از رود تالار عبور کرده دو لار اردو زد و خود در خانه نظر علیخان گرایلی منزل کرد و فردای آنروز رسید در مقدس قلعہ و زمینی را انتخاب کرده مشغول ساختن سکر شده و کلبه‌های چوبی بر برای اردو فراهم میسود

پس از آن ماهرترین تیراندازان که اهالی گوداز بودند بنافله

(۱) موصو دو گویو میسود که در این موقع بزرگان مازندران و لار و لایات خود شده و بعد از ورود اخصای را مأمور کرده برای سرکوبی بای حاکمان این مطلب صحیح نیست و حکومت هم در این موقع تغییر نکرده

قرار قرار داد و خود در دهکده آنرا منزل نمود و همه روزه سگرها و بناهای شروع شده را بازرسی میکرد.

فردای آنروز بعضی زمین سفید نامنداد ملا حسین بشرویه باجمعی از قلمه بیرون آمد و به تمسک چنان گوداری حمله کرد و همه را در مدت کمی قتل رسانید حاجی عبدالله از صدای شپشك تنك از خواب بیدار شد و فوریت جمعیت خود را جمع و شروع حمله نمود کردهائی که همراه او بودند شای شپشك را گذاردند و چند نفر را کشته ولی ملا حسین فرست بنس کشیدند آنها بداد و عصبانانه آنها حمله کرد يك جوان اهلی حلوا آمد که مانع مور او شود حنا در نهایت شدت دوام داشت ناگهان دو دست اسب اهل قلع شد و سوار زمین افتاد و ملا حسین با يك سرعت شمشیر او را بدو نیمه ساخت (۱)

همراهانش نیز يك گشتار فوق العاده از کسان حاجی عبدالله کرده بودند بطوریکه یکصد و سی نفر از آنها در میدان حنا ماند و بقیه فرار اختیار کردند رئیس آنها نیز سلاطینی خود را در فرار دید و چون از یکجا علیل بود نمیخواست سرعت فرار کند ملا حسین او را دیده باشتاب حمله کرد و نقاش رسانید.

با آنها شمشیر کش فرار از راه آه دادند و تا آخرین نفر آنها را قتل رسانیدند ساکنین دهکده فرآه نیز از این گشتار بی صیبه نماندند و خانه هایشان غارت شد فامین نری سوبه و تودیع بچهار گوشه دهکده آنهاش زدند و مراحت کردند.

۱- ملا حسین بشرویه بنیادریه قلع و دو سگر بردن شمشیر مهارت فوق العاده داشت میگوید هر کسی شمشیر میرد از شک او، در سه روز نیمه صافی میشود (ناصح التواریخ)

صدای فتح و گشتار فوق‌العاده باینها در تمام مازندران سرعت
برقی منتشر گردید بطوریکه اهالی همه از وحشت می لرزیدند و سربازان
احساس فشار قلبی در خود می نمودند و فکر میکردند که چگونه میتوان
در مقابل چنین حریف زبردستی بدفاع پرداخت زیرا که دیگر فکر
حمله در کار نبود.

محمد سلطان پادشاه لاریجانی با استحکام و سگرمندی شهر درمعرض
پرداخت تا شواهداگر حمله روی دهد دفاع نماید و میرزا آقاي مستوفی
نیز در شهر ساری مشغول سنگربندی و استحکامات گردید.

انعکاس این اخبار بتهران رسید شاه عصبانی و خشمگین شده
شاهزاده مهدی قلی میرزا را امر کرد که بلادرنگ سارمندان شناسد و
و یک نفر از نمایان رازنده بگنجد مصطفی خان (۱) برادر حاجی عبدالله
مأمور حفاظت پشت کوه و هزار جریب شد شاه برای تحریک حرارت
مداخلین اسلام امر کرد صورتی از گشته ها تنظیم کنند تا برای وراث
آنها مشغری برقرار نماید.

شاهزاده مهدی قلی میرزا اول محرم از تهران بیرون آمد درست
یکسال پس از ورود باین شهر تمام عمال و کارمندان ایالتی مازندران
را نیز همراه آورد و راه سواد کوه را پیش گرفت مصطفی خان
لاریجانی را از راه دماوند و لاریجان مأمول فرستاد که بجمع آوری
سربازان دزدان شاهزاده برسد و فرمانداری آنها را بعهده گیرد و چون
بزرگ سواد کوه رسید بپادشاهزاده به تشکیل يك قشون سواره هزار جریبی

کرد و ترك برداشت و آنها را همراه آورد تا دهكده و اسكسرمی
آید و خود در خانه میرزا سعید فرود آمد و چند روزی برای تکمیل
قشون و تمرین غرات حاصر اقامت نمود

اما اخباریکه از هر طرف میرسید کمی اورا با اضطراب انداخت
و ترس هنوز بر تمام چهره ها نقش بسته بود داستان گشتن و حواری
موجنی که از میان میشنید اورا بکسر اساخت که تدبیر و حیلۀ بکسر
برد باخود گفت بهتر آن است که او در صلح در آید و آنها را از
قلعه بیرون آورد و بیکباره بکارشلی خانه دهد و البته این فتنه خواهد
شد که بدون حواری زیاد عمل می آید گوی رود و فریب دادن که بر
نه فقط مشروع بلکه مقبده شیعۀ ها واجب و حتمی است .

ضار این نامه قدوس نوشت و درخواست جواب کرد در آن
نامه اشاره کرده بود که آیا مقصود شما چیست ؟ و چه میخواهید و
سوال کرده بود : « آیا این حاك منحصی است ؟ و یا اینکه بر ضد دولت
شورشی کرده اید ؟ هیچ فکر نمیکند که عاقبت وحیم این کار بکها
خواهد کشید و در پایان نوشته بود بمقیده من بهتر آن است که بن
خیالات واهی را از سر بند کنید و در امان منزل خود بروید »

جواب قدوس بطول باجایید و جوابی ساده و صریح بود و هیچ
امیدی برای آشنی نداشت .

حاجی میرزا جانی تمام آن حواریا در کتاب خود نقل میکند وای
من از نقل آن صرف نظر میکنم زیرا که بواسطه تفصیل طولانی که
میدهد بنظر من ساختگی می آید مورخ بابی خواسته است بواسطه این
اطحاب در کلام دلایل قدوس را بر ترك ارامه دهد فقط يك سکنه این جواب
درست و قابل ضبط است و آن این است که رئیس دایه شکایت میکند

که او در نقاشی را علما تکفیر کرده اند بدون اینکه بتوانند «آنها را»
بروشده از مذهبشان تحقیقاتی بکنند یا در رساله‌ها با آنها وارد شوند.
این مطلب کاملاً درست است زیرا می‌آید و مساجد عمومی را که تاریخ
های مسلمانان آنها پر شده و سایه‌ها انکار می‌کند بحسب مدلل می‌باید
و گفته‌های آن مورخین را باطل می‌کند.

میرزا حاتمی عمیده دارد که این جواب مبیح و ناثر آورده
را، مگر انداخته زیرا مردمانی را دید که با عزم راسخ در طلب شهادت
هستند پس تصور کرد می‌تواند خدمت دیگری بکند و کار را از حاتمی
که با جواب آنها نمانست دارد شروع کند و بدین طریق به افعال آنها
پردازد پس دوباره جوابی باین مضمون نوشت: «آنچه نوشته‌اید
مقرون بصواب و کاملاً منطقی است من حاضریم که خدمتی از مجتهدین
را دعوت کنم درخواست شما را تمام دهم، البته آنها باید با شما مباحثه
کنند و دلایل شما را رد یا قبول نمایند»

در واقع مقصود شاهزاده غیر از این بود او می‌خواست باین بهانه
به پیروی خود تعزین دهد تا پیروی جدیدی برای او برسد و علی‌الغله
بر سر آنها نازد علاوه متصل تفحص می‌کرد و کسانی که مظنون می
داشت توقیف می‌کرد چنانچه ملا یوسف علی اردبیلی که می‌خواست باب
الای ملحق شود توقیف و حبس نمود.

مورخ نقل می‌کند که در همین موقع بود که با محمد تقی خان نوری
و چند نفر دیگر رفیق بنور ملت در آن مرد میرزا حبیبعلی بهاء آتیه و
خواستیم او را بیاوریم بقاعه ولی اوسخت امتناع داشت که این حرکتها
نتیجه ندارد و قریب یقین است که ما را در راه توقیف خواهند کرد و

بالاخره بانصرار زیاد ما تسلیم شد و چهار هزار تومان پول نقد و اشیاء لازم را فراهم نمود و ما هم حرکت کردیم و چون بدو فرسخی قلعه رسیدیم متوسط نیروی دولتی دستگیر و توقیف شدیم ما را بردند سزد شاهزاده که بلافاصله امر قتل ما داد .

بزرگان مازندران واسطه شدند که میرزا حسینعلی یکی از افراد خانواده بزرگ مازندران است پس او را عازت کردند و فرستادند به ماروقش که پس از آزار زیادی موافق بفرار شد .

میرزا احسان پیر خوشنخانه درازدو بدو نفر تاجر کاشانی مرخورد که برای اخذ مطالبات خود از چند نفر افسران بآنها آمده بودند آنها را از میرزا احسان توسط کرده واسیر را به بای کلیه مطالبات خود خریدند .
 از این توقیف و ادب ها که متوالیاً صورت میگرفت بابالایب به خوبی اطلاع پیدا میکرد و کاملاً فهمیده بود که وعده و بویدهای شاهزاده به تشکیل جلسه معتمدین فقط برای اغفال آنها بوده و بقیه کرد که دولتی ها در صدد پش جمله عملیات آمیز شدیدی هستند پس تصمیم گرفت که خود این حملات را قبل از آنها شروع کند .

اتفاق در همین روز بر فراوانی مازند که نکلی سطح زمس در پوشانید و هوا هم بی اندازه سرد بود و سران این نامکه مسکونه به امدد شده بودند و بدون اینکه کمترین همکاری نسبت به حمله دشمن داشته باشند خواب رفته بودند .

ملاحسین و حاجی علامحمد علی که کاملاً از روحیه اردو ما خبر بودند موقع را معتم شمرده سید نصر مردان به شهادت که معصم فتح با هرك بودند احتجاب کردند و در همین شب با وجود شدت سرما از رودخانه عبور کرده باشتاب بطرف دهکده واسکی را آمدند .

قبل از ورود مدحکنه ملا حسین چند نفر را از جلو فرستاد و بآنها تعلیماتی داد که هر کس را ملاقات کند بگوید عایش قراولان عباسی قلی خان لاریجانی هستیم و خود سردار هم الساعه از عقب وارد میشود. همین طور عمل شد و باین سهولت از اردوی دولتی عبور کردند سر بازار قراول از صدای پای آنها بیدار شده پرسیدند کیستید و از کجا میآئید آنها جواب معهود را دادند و سهولت رد شدند ملا حسین نیز فوراً از پشت سر رسید و اشخاصی را در سر راههایی که حمله رئیس اردو میراث مأمور نمود که موانع نباشد کسی بکومتک پیاد و بمراهمان خود سپرده بود که بمنضم ورود بجای مدهدی قلی میرزا فریاد برآوردند که شاهزاده هرد... شاهزاده هرد... مطمئن بود که بدبطریق وحشت در میان سر بازاران افتاده مانند دیوانگان فریاد خواهد کرد آنها بر مطابق دستور عمل کردند و بمنضم شبیدن این حرکت را یک نوع اعتنائی و سیاهی بیان مابذیری در اردو روی داد

ملا حسین تمام اطافهای آنسر را با نردسی کرد و هر کس را در سر راه خود میدید بقتل میرسانید و پس از آنکه خانه را پاک کرد آنها آتش زد شعله تن میداد و معجزه سرایت نمود سواران سواد کوهی تا آخرین نفر قتل رسیدند و احضار آنها در آتش ادا شدند کسانیکه از اسواقه خان بدر بودند بطوری وحشت زده فرار کردند که حتی فرصت لباس پوشیدن را نداشتند همه عربان رو فرار گداورند در همین شب بود که شاهزاده سلطان حسین میرزا پسر فتحعلی شاه و شاهزاده داود میرزا پسر ظل سلطان و مستوفی میرزا عبدالقاسم قتل رسیدند و اجساد آنها نیز در آتش با اجساد سایر مسلمانان ملحق گردید.

نامح التواریخ میگوید شاهزاده مهدی ملی میرزا از یکدوب مخفی
 قرار نمود ولی مورخ بایی مینویسد که خود را از نام خانه دربر انداخت
 در هر صورت تمام شب را در تاریکی و سرمای بخندان که از هر طرف او
 روی آورده بود در وسط مزارع سرگردان میدوید. در این هنگام
 بایی ها مشغول قتل و غارت و آتش زدن بودند مخصوصاً آن رسول مهدی
 میری بآنها امر غارت داد علاوه هم مدعیان خود را که قبلاً شاهزاده در
 حبس انداخته بود آزاد کردند و این کشتار و غارت درم داشت تا
 صبحدم صبح که قدوس امر سازگشت داد اغلب بایها که بار غارت بدوش
 داشتند بزرگداشت میآمدند و عقب مانده بودند در این موقع چند نفر
 اشرافی که در دامنه کوه سنگرهائی بچینه ساخته بودند از پشت
 سنگر ها دیدند که بایی ها در چپ و راست پراکنده اند آمدند و بآنها
 حمله کردند ملاحسین و قدوس چند نفری را جمع کرده سر و انت آنها
 آمدند به مشاهده آنها اشرافی ها فرار کردند و جمعی را در
 میدان کشته گذاشتند و رفتند فقیه دوسه نفر از بایها
 در این گیرودار کشته شدند اما در انتای زدن خورد گلوله شدند
 قدوس خورد.

مسلمانان این مرتبت را معجزات خدائی تصور میکنند که خواست
 دهنی را که کفر میگوید تنیه نماید.

پس از آنکه دولتها کاملاً مغلوب شدند بایهای پراکنده هم
 پیوستند و بطرف قلعه رهسپار گردیدند و حشمت سرایان بحدی رسیده
 بود که هیچ يك در این موقع سهل و آسان در صدد تلاقی بر نیامدند
 دشمنان خود را تماشا میکردند که اموال و اسبان و کوسندگان حتی اتابه

و بنه خود شاهزاده را بفارغ میبردند بطوری ترس بر آنها چیره گردیده بود که ششصد نفر سرباز که ددسرداه قلعه شیخ طبرسی بودند بمحض دیدن مایهها فرار اختیار کردند و بایهها ما کمال آرامش خاطر در ده ساعتی صبح قلعه رسیدند.

شاهزاده مهدیقلی میرزا تمام شب را در راههای موحش بسربرد و قوایش از فرط خستگی و سرما را مضطرب و مضطرب بود که بکفر دهانی بار بر خورد و او را شدت و سوزی برآید خود کرد و آورد در طویلای حای داد و پس از آن بهر طرف درید و خبر داد که شاهزاده زنده است چون این خبر انتشار یافت بقضای قشون پراکنده جمع شدند اما مهدیقلی میرزا از این درس عبرتی که گرفته بود مأیوسانه پشت بجا کرد و رفت قسمی کلاه شب را در آنجا ماند و فردای آنروز بهطرف ساری رفت.

آواز فریاد مایهها در تمام ایالت منتشر گردید و از دهان دهان بیشتر اوج میگرفت و آتاهای وحشت انگیز در همه جا دور میزد و ترسهای آمیخته، جنون در فراز تولید شده بود همه مستطرب و حمله ناگهانی و قتل و غارت و سرزدی بود در آن احوال بکوه ها عتواری شدند که بعدها سرادران و شوهران خود را محقق گردیدند قراء و قصبات خالی از سکنه شد و حزن و اندوه کامل بر قلوب مستولی گردید.

در انهای همین مواقع بود که مهدیقلی میرزا در راه در ساری مشغول جمع آوری قشون گردید و در همه جا بیک ترس موحشی بر میخورد ما کمال زحمت و زحمت و زحمت و زحمتی توانست چند نفر از رؤسا را با خود همراه نماید و برای تأمین خود و لشرا جمع آوری کرد

بهاسفلی خان لاریجانی که در این موقع بی اندازمهایل بود در شادتی از خود بروز دهد بگر افتد که پنهانی باین حث خاتمه دهد بیرونی را که برای شاهزاده فراهم نموده بود آورد در مقابل طلمه شبح عارسی و آنرا محاصره کرد و بطوری فتح خود مطمئن و امیدوار بود که برای شاهزاده پیغام فرستد که من قشون امدادی بیهواهم و هیچ احتیاجی بفراد برای سرکوبی نایمان ندارم حتی از شاهزاده ببردعوت کرد که بیاید و چشم خود ببیند که تاجه اندر سهولت بفتح و حاشه کار موفق خواهد شد .

شاهزاده چون این پیغام را شنید و امنیاتی که در این حث کرده بود فهمید که این شجاعت فروشی و گراف گویی در مقابل یک دسته دشمن از چنان گذشته با عزم و اراده هیچ ارزشی ندارد و صلاح بر آن دید که محسوس حالت را با کمالش و چند نفر افعال و محمد کریم خان اشرفی را با چندی نفر تنگبختی اشرفی سکومک لاریجانی فرستد و بعد هم تحلیل خان سوادکوهی دستور داد که با قشون خود ساردوی دولتی ملحق شود و قاسی کلاهی ها را بر همراه ییلورد و پس از آن که تمام این احتیاطات را بعمل آورد خود نیز آمد و بهاسفلی خان فرمان داد که محاصره را چسب و چسب و از روی قوی جنگی و با کمال مهارت باید انجام داد تا خود سرانه و از روی بی احتیاطی ولی از این حرفها در لاریجانی اثری نکرد و در جواب پرخاش و توبیخ شاهزاده گفت « سگرهای سکه لاریجانی بدمای مخصوص ایشان است » از حماری که تصویر میکرد همه بشی ازو هم و خیال است میجسبد و پایهارا با نلزه حنر و ناچیز میسزد که حتی قابل سکه کردن هم نیستند .

باینها نیز برای اینکه دشمن بیدار را کاملاً خواب کند در عقب دیوارهای قلعه خود را بمردن رده و اگر گاه بیکاه چند نفری از قلعه بیرون نمیآمدند و بنام محصورین صحبت میکردند و تقاضای عفو و بخشش میکردند ممکن بود تصور کنند که قلعه بکلی خالی از سکنه است و چون بنگار چندین بار تکرار شد بمالشیخان آنها را فرستاد که بهم مذهبمان خود خبر دهند که عترب هم طعمه شمشیر خواهد شد چند روزی همین عنوان گذشت تا روز دهم ماه ربیع الاول در اینوقت ملاحسین از قدوس که زخم دهانش مانع فرماندهی بود تحصیل اجازه کرد و سه ساعت بطلوع آفتاب مساند با چهار صد نفر تنگچی ۱۰۰ عرم (۱) آهسته از درب شرقی قلعه بیرون آمد و خود با چند سوار در پشت زاریه اردو قرار گرفت برای کشتن فراریها و سه تنیه همراهان امر کرد که از طرف دیگر حمله ور شوند.

مردی در لئی کاملاً در خواب و اندادر فکر محاصره دشمن نبود که با گپان بایان فریادهای جنگی خود را بر آوردند * با صاحب لرمق و افتادند در میان فراد سو دکوهی و هزار جریبی و شروع بکشتار نمودند این بدبختانی که بطور ناگهانی غافلگیر شده بودند در اولین حمله فرار کردند اما باینها آنها را رگزداندند بطرف قصبی کلاهیاها بیا بیا از این حمله پر عوغا و آشوب متعجب شده بکمال اینکه

۱- بری این مصمم ششوی باینها همیشه بناده حرکت نمیکردند و کلاه مدی بر سر و دشتیری هم بر کمر بسته و آهسته ها را بالا میبردند بلکه هائی باز کی هم میکردن می بستند که مشافه ششائی آنها بود ششیر ها را در قلعه پهاخته آنطور که بناده و شاید کامل و خوب بود ولی باین آں ما را با گمان مهارت و بطور خطرناکی بنگار میبردند

و شمن بسوقت آنها آمده بقیه برگشتند و رجعتند میان توده ستورینها و اشرفی ها اعتشاش و آشوب صورت عربی بخود گرفت سرانجام کج شدند و ندانسته شروع بکشتن یکدیگر کردند و بایست باعمال آنها مگریسته می خندیدند و فراری انداره شد و تمام قشون یکدمه بر خورد بدسته لاریجانی و ناگهان شلیک از هر طرف باریدن گرفت و هر اران دهمه عباس علی خان بزرگ بهلاکت رسید معصدا ، رحمت زیاد موفق بفرار شد و خود را از مهلکه بجات داد .

محمد سلطان باور در صدد تنظیم افراد خود بر آمد که شروع بجنگ کند ناگاه بایضا رسیدند و او بکمال اینکه اینها سران دولت هستند فریاد بر آورد که جرئت داشته باشید و شجاعانه بجنگید و ب میتوانید از بایضا بکشید هنوز باین سحران تحریک و تشجیع خاتمه نداده بود که با شمشیر در بر شد بایضا مفتوحات خود ادامه دادند اما همد ، د نفر آنها در میدان همد ملاحسین بی طاعتی و هرج و مرج دولتیان در هفتهم شمرده در میان آنها افتاد شروع بکشتن نمود ب. روی دولتی وحشت زده از غوغا و فریاد و شلیک و آتش که بایلان محمد اردو زده بودند دو هزار گداور شب هم تاریک بود برای شدت میسرید آتش نیز بکمال شدت شعله ور بود و این صحنه هرج و مرج بروجشت و بیانی را کاملاً روشن کرده بود

تنها میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد خان لاریجانی باین وحشت مقاومت کرده باعمله سنگرهای درست کردند و باجند نفر همراهان در عقب آنها پنهان و هم پنهان شدند که فرار نکنند و لولایسکه تا آخرین نفر کشته شوند اذ دور در روشائی آتش بایضا میدادند که مسلمانان مانند گوسفند میکشتند تا باین شروع کردند بشلیک طرف بایضا

ناگهان سواری نمودار شد که عمامه‌سزی بر سر داشت میرزا کریم خان
 محمدخان گفت: «این سوار را خوب نگاه کن درست نگاه کن» خود
 علاءالدین است و فوراً سر به گرفته تیری انداخت و بدید شد که علاءالدین
 دست بطرف سینه خود برد و فهمید که گلوله با او اصابت کرده است در
 همین موقع محمد حسن بر شاه گرفته گلوله دیگری بشکم آورد با
 وجود این دو گلوله بشویه شجاعت مخرج داده همانطور در روی اسب
 ماند و بجنگ ادامه داد افسر مولی کشید که احساس ضعف در خود نمود
 پس امر را رگشت داد و این امر با کمال نظم انجام یافت و اینک اشرفیها
 مداومت به تیراندازی داشتند علاءالدین اسباً عجله و ختابی در رفتن
 نکرد و با کمال آرامی آمد و دم در بقلعه از اسب بر زمین افتاد (۱).

چون صبح شد میرزا کریم خان اشرفی در بالای دیواری شروع به
 گفتن اذان کرد تا افراد پراکنده جمع شوند عباسقلی خان لاریجانی با
 پناه هر کسان خود و عبدالله خان امان با سایر همراهان و محسن خان
 با چند نفر سوار اشرفی که گردن وحشت شده بودند و اتصالاً بطرف
 میدان جنگ تیراندازی میکردند جمع شدند و تمام سراسیمه و مضطرب
 در مقابل مسئولینی که دارند نفوذت چه جواب دهند.

هر حال پس از آنکه کشته‌های خود را دهن کردند هشتاد کشته
 بانی که در میدان مانده بود سرهای آنها را بریدن جدا کرده شهرهای
 مختلف فرستادند تا نجات کس که بانی هارومین تن نیستند و عباسقلی خان
 قاضی موسوم به عبدالله خان با کاعدی و چند نفر مقتول برد شاهزاده

۱ - مورخ بانی عقده دارد که عباسقلی خان لاریجانی اب ایاب

مهدیقلی میرزا فرستاد .

مورخ بانی که مسلماً در این سال دقیق تر از مورخ مسلمان است نقل میکند که عسقلی خان پس از آنکه کشته‌ها را که معلول از چهارصد نفر سرباز و سی و پنج نفر اسیر بودند بخاک سپرد و قاصدی هم برای مهدیقلی میرزا اعزام داشت وقت تأمل و در همین موقع بود که نایبانی که در ترکیه شب راه را گم کرده بودند همه آمدند و وارد قلعه شدند .
 مرك باب‌الديب همه را اندوختن و معاینه کرد اگر چه حدود پیشگویی کرده بود و اکنون آن پیشگویی تحقق پیدا کرد پس حدود سردار خود را محرمانه در زیر دیوار قلعه شیخ طبرسی دین کردند و شمشیرش را نیز در قفسش گذاشتند و احضار سایر مقتولین را که در این شب پرافتخار جان داده بودند بخاک سپردند و حد شروع کردند بمحاسبه کسانی که از ابتدای جنگ تاکنون کشته شده‌اند معانوم شد که شعاری آنها بهمانند نفر هیرسد و این شعاره درست مطابق است نایبشگونی که در خطبه ازیبه شده بود (یعنی لوح شهادت الازیبه که فسوس برای ملاحسن بحر اسان نوشته بود) .

من تأمل قبول دارم که خطبه ازیبه جس پیشگوئیا نکرده بود و شاید این رقم به‌ها مان‌الحاق شده باشد ولی احتمال کلی می‌دهم که این رقم درست باشد و همین جهت بود که من این رقم مورخ بانی را ذکر کردم .

بهر حال نایبها از بی احترامی که نسبت واحضاد مقبول آنپ کرده بودند بی نهایت خشمگین شده اجساد سربازان مسلمان را ارحاك سپردن آوردند و سرهای آنها را از تن جدا نمودند و بالای تیرهای بلند قرار داده در جلوی قلعه نصب کردند و تن‌ها را در مزارع اطراف انداختند تا

طعمه حیوانات مباح شود و مقتولین خود را مانهایت احترام و آداب معموله بخاک سپردند پس از آن قلعه برگشته منتظر دشمن شدند .

اشدعه ترس و اضطراب در ملزندان پستانها درجه رسید اهالی بر از شکستهای پی در پی اسلام به تردید افتادند و تمایل بمذهب جدید درآید ، تولید شد رؤسای ضامی سر در قوای خود احساس بی نائی میکردند و رؤسای مذهبی هم احساس میکردند که عقاید عمومی از آنها روگردان میشود اوصاف کاملاً روحانیت گذارد و ممکن بود کمترین حالتی کلیه ملزندان را در پیشانی یافت متجدد بپندازد در این مواقع صحران سعید العلماء وحشت زده کاعدی مستقلی خون بوشت و از او استعفا کرد که دوباره به دین سر و حمله قلعه بپردازد و نوشته بود : « شکستی نیست که تو بهایت شومعت و دلیری را برور دادی خودت را بمخاطره انداختی و کسان را بکشتن داری تو و دی که فتح کردی و شمشیر تو و عده زیادی از دشمنان را بخاک انداخت و بی افسوس که مراحت کردی و چند هر بر مرد ضعیف و ناتوان را در قلعه رنده گذاردی و راضی شدی که نتیجه فتح بهیبت دیگری شود که با نجات داخل قلعه بی دفاع گردد و شهرت و افتخار و غارت بهره دوی گردد » چرا باید کاری که شروع کردی خود را انجام دهی ؟ بدان که تکلیف قطعی و دقیق تو این است که رود تر این جنگ را پایان رسانی افتخار و شهرت تو و در این دنیا مربوط باینکه است و رستگاری تو بر در آخرت مربوط با حاکم همین تکلیف است مراجعت کن قلعه و تمام قوای خود را بکار انداز تا سکه طایلی فتح تمام نو رده شود . *

سعید العلماء باین کاعده تم قناعت نکرد و شرح مفصلی شمام علمای آمل نوشت که هر جمله آن باین برگردان خاتمه مییافت « عجله کنید

که عاشقی بخند از خود تر حرکت دهد و نگذارد در آمل نماید.

عاشقی خن در این موقع گردد از احساس محبت و دوستی حس انتقام او را میگذارد و میبرد و دست به سر دشمنی را برچرخد و بدشود و در تشراف در باب که ذوقهای آنها را کشیده بود شرفمند باشد ولی از طرف دیگر احساسی به وقت خود نیست همراهش همه مایوس شده و اعمال گناهش مقبول و مانع از جرات خود و در وقت هم فرار کرده و در دهکده های آریای پنهان میگردند.

سارای روضه ای آمل که رحمت و عدل و تحریک سبب العلماء حرارت اسلامی به خرج میدادند خسته شد و بعد از آنکه اینکار کارشما است و کارهای دیگر و لازم علاقه مند به تمام شما است چرا اعلان جهاد عمومی نمیدهد؟ چرا شایع ملامت و محنت در حقوی ملت نمیکند؟ البته اگر شما به عدل و انصاف رهبر شوید من به تمام قوای خود شما مساعدت خواهم کرد.

علماء دیدند که در تنه محرم بر خود گرفتار شده و هیچ وعده پاسب کشیدن ندارند پس محرم را امت عاشقی خن شدند و در تمام مساجد اعلان جهاد عمومی کردند و یک جمعیتی از شخصیت پست و خفیه فراهم کردند و از آن جمعیت برای هدایت با علما و طلاب بطرف قلعه رفتند.

بعضی با عاشقی خان همراه شدند و عده زیادی رفت از هوش و بیداری و نهدن قلبی میرزا را ملحق گردید.

مهدیقلی میرزا در جریان این و نایع مشغول جمع آوری و تشکیب قشون مهمی بود و آنها ساری رفت و از آنجا به سمت شبخ حسرتی حرکت کرد و بعدیکه از سرخ کلانکه شب در آنجا اردو زده بود حرکت کرد

قاصد عباسقایی خان لاریجانی سمرا را بلو ارائه داد و چند سر بایی را نیز
 نشان داد در کاغد مطلب مهمی بود زیرا که عباسقایی خان راجع شکست
 خود و فتح بایبها در آن اشاره نموده و در خصوصاً اینکار را نموده بود
 که اعتراض به شکست خود نکند و ترسید که هم در قشون دولتی بیعت شاهزاده
 به جیل اینکه یکی از سردستانش تنها مانده بود که مربوط به خود
 اوست و بایستی به خودش میخورد و میخورد امر سریع حرکت قشون کرد تا
 حاتم کازرا که سبیل و آسان است خود را تمام دهد و شهرت فتح بهیب
 دیگری نشود قشون معطله راه پیمود و رسید به قبل قراغوی غلایی آباد
 در پیشگاه عبدالعزیز آمدن، میرزا احمد به موتی شاهزاده را کنار کشیده
 و حقیقت را بطور تفصیل بر او بیان کرد و او را شامل در جریان عاوض
 آگاه نمود.

همه بقلی میرزا از شنیدن این اخبار مکی سرد شد و فهمید که
 قصاب در دو تحت منظره دیگری باز شده و به سر این امر کرد که
 پیش فراوانی برگردانند و هم از این ارشد قشون را حومه و در حومه
 حرمات گذشته نمود و بالاخره همه رفتند یک کلاه در آنجا با یک
 جلسه شورای جنگی تشکیل دادند و عدده قلیس را اسیران و بی بی شوری
 دادند و بهیه هم دانی شد که بهتر است همین جا ردد و بیم زیرا که
 قشون وحشت بی اندک از مانی ها دارد باید قبل از هر کار آرامش
 خاطر آنها را فراهم نمود و در دست داد زیرا که اگر بایبها یک فتح
 دیگر بکنند البته صاحب اختیار تمام مافوقان خواهد شد.

پس چهار روز در کبابلا سر بردند و تپه کار را شامل دیدند
 و در زیر بهجم حرکت کرده شیخ ضرسى رسیدند
 در آنجا دو روز شدند تا احسانونم خورده سماع و سرهایی که

روی نیروهای بلند صب بود شاهزاده از مشاهده این مطرء كاملاً متوحش گردید و بفكر افتاد كه بهتر آن است كه قلعه را با تمام قون جنگی وحشره تهايد (البته قون جنگی ایرانی ...).

و برای ایكه كاملاً وسایل فراهم شود از قلعه گذشته در يك فرسخی آنجا در دهكده كاشت اردو زد و در همین جا محاس قلی خان لاریجانی باو ملحق گردید .

در ایحاسه روز توقف كردند برای ایكه شور كشد كه شروع كار چگونه باید باشد و هم پیروی بیشتری فراهم نماید علاوه بر طلب نیز رسیدند و مشاهده سرهای مرده كه بممرله میوه این جنگل پره ها بود چنان خود را محنت و متوحش شدند كه قبل بیان بس غصه كه بكلك های آسمانی داشتند ضعیف گردید و بقیه كردند كه باخرین ایام حیات خود رسیدم آمد شهاب و آرام نداشتند و غنمل كار آنها گریه و ماله بود و شاهزاده و محاس قلی جان دست میكردند كه آنها را نزد يك لانه رسور آورده اند و سمید العلماء را پیشتر دست میكردند كه خود در باز بردن راحت مانند و آنها را فصاحت فرستاده است و میگویند « آمدن ما با پشاحر تبصیح وقت نتیجه ندارد و از تحصیل علم باز مانديم البته تحصیل در مباحثه علوم نواش بممران بیشتر از جهاد است علاوه ها كه از قون جنگی می برده ام برای چه عاراجات طلبیده اند » بابای خود بمقتل آمدن چه معنی دارد ؟ خداوند در قرآن می صریح کرده است « خودتان را بادست خود امرك بیاموزید (۱) آنهايك از غیرت و شجاعت می بهره بودند يكي مدد در دیگری

چنین روزه میبرد . * من تکالیف مذهبی مهم تر دارم که با روزه
باید بروم * دیگری میگفت * تکلیف چیست من يك طعل كوچكي
دارم * یکی میگفت . * من برای عیالم نفقه نگذارده‌ام و محصور بر اجتن
هستم و اگر لازم شد دوازده حواهم آمد * یکی میگفت . * من حسابهای
خودم را تصفیه نکرده‌ام هر گاه کشته شوم دارائیم تلف میشود و سایر
این عیال و اولادم ظلم کرده‌ام از طرفی از دست دادن دارائی عملی
است شرعاً متنوع و از طرف دیگر ظلم عیال و اطفال پسندیده خدا
بست و عملی است نامشروع *

دیگری میگفت . * من ناشعایی مدبوم کسی نیست که
قروصم را ادا کند هر گاه کشته شوم مدبوم ملکبران حواهم بود و آنها
مباح عبور من از یل صراط میشوند و مستوام واحد بهشت شوم *
یکی گریه میکرد و میگفت * من در حلال قبل مادرم آمدم
موقع حرکت من گفتم اگر بروی شیرم را حلالیت نمیکم میترسم عان
شوم و مامون از دنیا بروم *

دیگری میگفت * من امسال بدو کرده‌ام مگر سال بروم و الله
عشرف شدن محبات قابلیت توابش از صد هزار قتل در جهاد بیشتر
است *

بارۀ هم که مبارک و حدة ریادتری داشتند میگفتند * ما هرگز
مشیعیانیم که گاهه گفتری از دهان مایها بیرون آید آنها معتقد بخدا و
پیغمبر هستند فقط میگویند که امام مخفی ظهور کرده است بسیار خوب
نگذاریم عقیده آنها چنین شد و دو هر حال بدتر از سنی‌ها هستند که
هیچیک از دوازده امام قائل نیستند و نه چهارده معصوم . عمر را
خلیفة پیغمبر میدادند و عثمان را بهر ابوطالب ترجیح میدهند و ابو بکر

را اولین جانشین پیغمبر میدادند در صورتیکه پدر عایشه است آبا بهتر
این نیست که ما با سنی‌ها جنگ کنیم ما با یایها که مختصر اختلافی از
حقیقت عقیده ما دارند و هنوز خطایا صواب عقاید آنها بر ما ثابت
شده است ؟

محاصره قلعه بطول انجامید و بالاخره توپخانه رسید و یکفر
هراتی که درقشون دولتی بود اسایی ساخته بود که بوسیله آن ممکن
بود بمب‌ها را تا مسافت ۲۰ درخ انداخت بنابرین شروع به بمباران قلعه
کردند و خانه‌های مایه‌ها را آتش زدند در همین موقع توپ‌ها و خمپاره‌ها را
نیرنگار انداختند مورخ مسلمان میگوید که باران مرك در اردوی مایه‌ها
باریدن گرفت اما باید دانست که مرك اعراف است فقط محقق است که
باین ترتیب آتش بیروی دولتی بمذاهبین قلعه زحمت‌زد رسید رسانید به
طوری‌که قدوس مجبور شد در سراسیمگی خاک زیر قلعه منزل نماید و رفتارش
نیر در زیر زمین‌ها پنهان‌برده و بتوپخانه دولتی میخندیدند .

جعفرقلیخان بالارستانی باعتماداواجیمی خود آمد و با مرشاهرا ده برجی
در سمت مشرق شیخ طبرسی با دیوارهایی ساخت و فاصله سدروز کاری
که باید در سه ماه انجام بگیرد انجام داد ریز چهارم که کارش تمام شد
عده خود را باز دو آورد که قدری استراحت کند اما شاهزاده حکم کرد

و حادثه تازه در میان جرجان پهلویج پیوسته و حادث آن است که لریه از مسلمانان
احزاب می‌دهد پیدا کرده و دولت رئیس آنها را توقیف نموده احد آنها در
دست بازمانده برده با گیلان رشادت برای آزادی طلبه خود برخاست نیروی
دولتی می‌جنگد آنها را با بی می‌کشد زیرا که رئیس آنها موسوم باب است
باب گفته است عربی که مسمی آن توراج است و مقصود این است که این شخص
باب تکبیر و تعالی و عظیم دین قرآن است آنها هم مسلمان و پسادوی تهران
درند و همچنین دوتیریز و سایر شهرهای ایران را با سلبه قاهره حکومت دارند
و می‌گویند که قاهره تحت سلطنت را غصب کرده است که پایه متعلق به اهلان
امامان داشته باشد که سب سلاطین مغرور ایران هستند و این مسئله به برای
دولت ایران غالی از اهمیت است باینکه این می‌خواهد خود تر صدای آنها را
خاموش کند مبادا بیرونی به لریه سیاسی شود زیرا که خروج به نموده
دولت کرده اند

که برگردند و خندقها و سد گرهائی در اطراف برج حفر کند هر قدر
 اصرار مجرب پشاهزاده گفتند که این مردم خسته شدهاند و غذا هم
 نخوردهاند باید تندی بآنها استراحت داد تا قوتی بگیرند شهرزاده قبول
 نکرد و در حکم خود اصرار ورزید بار این سربازان بجای اطاعت فرار
 کردند و هر يك طرفى روى جعفر قلیخان و میرزا عبدالله بازگشت زیست
 سی و پنج نفر جمع آوری کرده بطرف برج آوردند و بمنحصرا اینکه آن
 رسیدند همه حوایدند و خواب آنها را در رود .

نایبها هر از بالای دیوارهای خود بطرف واقعه بودند و فهمیدند
 که موقع سیر حویى بدست آمده با این دو پست نفر از قلعه بیرون
 آمده هر یک کسان حمله کردند میرزا عبدالله که بیدار بود شلیک کرد
 و دو نفر از آنها را کشت و اینکار باعث شد که سالار و ره مهاجمین
 بطرف برج جعفر قلیخان رفتند و سهولت داخل آن شده و همه را
 طعمه شمشیر کردند .

جعفر قلیخان هر دو نفر از آنها را کشت و همراهش بیست و دو
 نفر را کشتند ولی نایبها باز مهلت نداده شمشیر حمله کردند از پس
 از خوردن چند زخم خود را در خندق برج انداختند و نایبها باز حمله
 ادامه داده برادر زاده او صمصام قلیخان را کشتند و چند نفری را بالای
 برج گذاردند که طرف اردوی دولتی تیر اندازی میکردند بری اینکه
 مانع نزدیک شدن آنها بشوند و دیگران بلاصله اطراف را پاک کردند
 و امر سازگشت دادند در موقع مراجعت جعفر قلیخان را در خندق دیدند
 و با گلوله جسد او را غرقال ساختند .

میرزا عبدالله باز در موقع مراجعت دو نفر از آنها را کشت که کلبه

هشت نفر مقتول شدند میر عبدالله آمد بسر وقت جعفر قلیخان که
سخنی مجروح شده بود اورا برده بردوی دولتی اقوامش زحمتهای قربانی
خود سری شاهزاده را مستند و اورا بردید پسری مهدیقلی میرزا اراشکه
بدون اجازه او این کار را کرده اند سر آشت و امر کرد اورا باز
آوردند امر او اجرا شد ولی زحمت بردن و برگرداندن نتیجه خود
را بخشید و شخص ورود ندارد حان سپرد

تا ای وقت چهارماه تمام بود که قلعه گیس با کمال رشادت پایداری
میکردند حوصله شاه تمام شد و توجع عنوایه سایهها اورا سخت عصبان
نمود سایر قوای مورخ مسلمان شاه این عمارت را ادا کرد * * * م تصور
میکردیم که قشونهای ملائمت در آب و آتش داخل میگردد و بدون
خود روحش ناشیر و بهت جلت میکند در صورتیکه ما آنرا در مقام
یکمشت مردم صبیح و مائوای فرستاده ایم و تاکنون کاری صورت نداده
ست آیا در گمان مایه در این تصور میکند که این کار پسندیده خطرنا
باشد * آتش را بیوسته دامن میرسد تیرا تیرا گردد و منابع خودشان بیشتر
شود بسیار خوب باید باشد که من کاری خواهم کرد که اسلح مرت
آنها شود و رس منکم خدا عز و جل را خلق نموده باشد تا هر آتشان
را بقتل خواهم رسانید * .

شاهزادگی و امرا که با هر چشم و نصب شاه بودند صحت کردند
که قلعه رودی تسخیر خواهد شد و ایان کشته خواهد شد پس شاه
سیحان حان افشار امر کرد سارمدان برود و از واقعه تحقیق لارمه
بماید او بر وارد شد و ورود او غیرت قشون دولتی را بحرکت آورد

سربازان ترك بعدت قلعه حمله كردند و در آن واحد از دو طرف هجوم آوردند و تصميم گرفتند كه ديوارهاي قلعه را انقب و باروت خراب كنند و از شكاف حاصله داخل قلعه شوند .

نهبهاي طرف غربي بخوبي اتمام گرفت و بجاى متر از ديوار قلعه از احتراق باروت خراب شد اما عقب طرف شرقى چون بد كنده شده بود هيچ كاري صورت نداد خلاصه هرحال پورش داده شد و حمله اساسى شروع كردند و از سرف ديوار حرايه حمله سخت تر بود و متص بطرف بايى شليك ميكرده ميرزا كريم خان پرچم خود را برداشته و متحمل گلوله ها نشده ب سرعت خود را رسايد به پي قلعه بكنگر از بايها سر نمك خود را زير كش خارج كرد تا او را هدف سازد اما كريم خان سر متسرا گرفت و با فشار سختى از دست دشمن بيرون آورد دروت با لاي برج و برجسم . براهراشت و فرياد بر آورد كه سربازان ببايد و باز ملحق شوند محمد صالح خان برادر جعفر قليخان با تمام سربازان با تمام دو رود به عرصه مريايون تشك شد و كار آنها رو بخرايى مبرفت كه تا كه معلوم شد بچه علت شاهزاده مرهان ، رگشت داد .

ميرزا كريم خان و محمد صالح خان مجد و در عقب شينى شدند و در اين مرهان آتش در فلشان شعله ور كردند زيرا كه چنين هرحالى موقعيت نداشت و صابر افسران بمر محبوب شدند و شاهزاده فهميدند كه اين رفتار خيالى عراست داشت و بالاخره تصميم گرفتند كه دفعه آييد در يكره كند و بهر قبعتي باشد قلعه را تصرف نمايد .

اما طولى نگذشت كه تغيير رايى راى آنها حاصل شد زيرا فهميدند كه آدوقه ساحلوي قلعه تمام شده و مرودى از گرسنگى خواهند مرد و از

هم همینطور بود و جرئت نایبهای محصور در جصف گذارد آقاسون که از امراد متنفذ آنها بود شخصاً واردوی شاهزاده آمد و طلب عفو تقصیر خود و سی نفر از همراهان را کرد شاهزاده نیز تقاضای او را پذیرفت پس بقلمه برگشت و کسیکه در بطر داشت همراه کرده از قلمه بیرون آمد اما وقتیکه نزدیک اردو رسید یک نفر لاریجانی بغیال بسکه آنها حمله ور میشوند تیری طرف آقاسون انداخت که فوراً زمین افتاد سایر سرهزنان نیز تقلید او صفا این عمداً بختک انداختند بقیه که از این پذیرایی مبهوت ماندند برگشتند و با قدم دو بطرف قلمه رفتند ولی رفقای آنها چون دلیل خروج آنها را ندانستند فهمیدند که قصبه چیده بوده و همداً تا آخرین نفر بقتل رسانیدند .

رضاقلیخان پسر محمدخان میر آخور محمدشاه خوشبخت تر از دیگران شد زیرا که با دو سه نفر از دوستان خود از قلمه بیرون آمد و به اردوی دولتی پناه برد او را سپردند به حاجی خان بوری و عده دیگری نیز شبانه موفق شدند که از خط محاصره عبور کرده بروند .

در این اثنا مهدقلی میرزا با عباسقلی خان لاریجانی رفتند بیلزید مرجی که نزدیک دیوارهای قلمه بود باینها یک تکرک گلوله پانها سلام دادند و یکی از آنها از شکاف دیواری بیرون آمد و خبرتی بشانه عباسقلیخان زد ولی زخم چندان سخت نبود .

بالاخره ساخلوی محصور آذوقه اش با تها رسید و چون نمیتوانستند از قلمه خارج شوند هر چه میبایستند میخوردند حتی بر لگو پوست درختان و علف و چرم کمرید و غلات شمشیر و غیره و هر قدر استخوان بدست آوردند همداً ساییده برشته کردند و خمیری از آن تزیین داده میخوردند تنگی آذوقه بعدی رسید که اسب ملاحسین را از زیر خاک

میرون آورده و باینکه متعین شده بود خوردند مبدءاً حرارت جنگی آنها به بطور مافی واروجد و بلافاصله آنها چیری کاسته نشده بود درست غری قلعہ سر بازان دولتی يك برج مركز ساخته بودند که دهمتر ارتفاع و دهمتر عرض داشت و در روی آن پانی از دوتة درخت درست کرده بودند . پاسان این برج میرا عبدالله خوانی و اهلای مدینہ اشرف و بسالار رستاقیها بودند یکشب موقعیکه این مسلمانان مشغول بکار بودند و هنوز بلدا بر نداشته بهر مافی داخل شدند و با کمال حوسردی شروع کردند سر بریدن اشخاص پاسان میرا عبدالله تصور کرد که پیش قراولان بایی آمده اند تنه درختانرا در حلقه انداخت یکی از این سه نفر دلاور دوید بالای برج و هر کسی بر خورد از دم شمشیر گذراند و چون بقلعہ برج رسید فریاد برآورد و اهلای طاعه را صدا کرد * بشناید که من برج را تصرف کردم .

دور قبضت از پا در آمدند ولی دخمه بر رگی از سر بازان درست کرده بودند اعالو در بالای برج مانده و هر کس حرمت نزدیک شدن بلو را میکرد از دم شمشیر میگذرانید بنابراین دشمنان خیلی زود غسته شدند و يك نفر طالبی بول زیادی دادند و او را وادار کردند که خود را بمحاطره اندازد طالبی را بختیاری کرد و بایک تیر تفک بایی را کشت .

این شجاعت بهت آور و این حرارت عقور نشدنی و این شور و هیجان تغییر ناپذیر رؤسای قشون دولتی را ب فکر انداخت و از حمله سنگرها مأیوس شدند زیرا که غالباً حملاتشان بی نتیجه میماند پس از در حمله درآمدند شاهزاده همیشه در این فکر بود سلیمان حین افشار نیز که شاه فرستاده بود تا ناظر عملیات باشد از ترس اینکه اگر کار بطول انجامد حیات و دارائیش بر باد خواهد رفت با حیل شاهزاده همراه شد پس

شاهزاده نامهٔ بقدرس موش و در آن تایید و جیم حنك میان يكسملی را
 شرح داد پیشنهاد يكسملح قطعی و دائمی را نمود
 قدوس پیشنهاد شاهزاده را پذیرفت اگر چه مورخ بانی میگوید او
 چندانست دایمی گسترده اند ولی نظر باینکه دامت مقاومت دیگر غیر
 ممکن است تصمیم گرفت که خود را بشهادت تسلیم نماید پس جواب داد
 که صلح را قبول میکند بشرط اینکه آنها را آزاد گذارند و حیانشان را
 تأمین دهند البته در این صورت از قلمه بیرون میآید و در پی کار خود
 میروند .

شاهزاده و عاسقلیقخان خوشوقت از این که مادی قتل را گزید
 بدون تأمل موافقت صلح نامه را در ورق پشت قرآن نوشته بامهرهای خود مهور
 و فرستادند نزد قدوس بایه و مفادش این بود که تمام شرایط شما را پذیرفته
 ولی میل داریم که شما ملاقاتی بعمل آید قدوس مرستاده جواب داد :
 « من میدانم فکر شاهزاده چیست و چه خیالاتی در سر دارد ولی من
 میخواهم بمسلمانان نشان دهم که چگونه باید بکتاب خدا احترام کرد *
 و شروع کرد خواندن مظلومه استغفری منوی که اینطور شروع میشود :
 روح مانند مرغابی است برای چه از طرفان بدخنی ها که از هر طرف آنها را
 احاطه کرده اند شاکمی باشد ؟ (۱) .

۱- اصل آن اینست :

کی و طومان بلا دارد قلان
 چشم بگذازم سر و سر جان خود
 خوی دارد و صدم بده کشی
 سلطنت ها مرده ای به کنی
 این من شاهان منزلش

دعوی مرغابی کرده است جان
 و قلب آن آمده که من مرغان خودم
 عشق خود با غم مروت خوشی
 کشش به از جوانان زده کنی
 تا بسوزم کی شک کرده باش

مؤلف ماسخ التواریخ مینوسد که شاعراده یکی از شرایط صالحه نامه را بازگشت آنها بدین اسلام قرار داده بود ولی مؤلفین نامی این قضیه را انکار میکنند و گمان میکنیم حق با آنها باشد زیرا که اولاً برای شاعراده چه اهمیت داشت که آنها عقیده بخدا یا شیطان داشته باشد و ثانیاً خوب میدانست که باینها بچنین شرطی نی در نمیدهد و بالاخره مقصود شاعراده این بود که دهمگرو حبله بگستراند و آنها را بدام اندازد بنابراین هیچ احتیاجی بداشت که چنین شرطی را قید کند چه خوب میدانست که اگر یک شرط قبول شدنی را از آنها درخواست بکند کار بویختگی میگراید و قصبه خطرناک میشود و بایستی چوون بکسی مایوس میشدند ممکن بود آخرین حمله خود را بکنند و حمیت و دیرا بقتل رساند.

پس شاعراده چهاردهانی برای بدبرائی آنها برافراشت و اسی نیز برای قدوس فرستاد باینها تمام شرطها و محاربات جنگی از قلعه بیرون آمدند و عدد آنها ۲۱۴ نفر بود در پیشانی قدوس میآمد و دیگران از عقب امامیه رنگ پریده و ضعیف و لاغر با لباس پاره و مدرس و وارذ شدند در چهاردهانی که برای آنها معین شده بود و پس از صرف غذا بخواب رفتند.

فرمای آنروز پانصدادان شاعراده قدوس را بچادر خود دعوت کرد و سران سپاه را خواست تا در باب حرکت آنها رأی دهند عدد این رؤسا بتأییر قولی چهارده نفر بود و بنابر قول دیگر هفت نفر و صحبت از مذهب بعین آوردند باینها بدرجه ابقان خود را پیشنهاد داشتند و به محاربات نسبت بمذهب اسلام را و همین بهانه برای آنها بس بود که مورا همرا توفیق کنند و بانکای این قانون اسلام که هر کس از مذهب اسلام روگردان شود مرتد است و واجب القتل در حینیکه باینها ضعیف و لاغر مشغول صرف

غذا بودند ما گه‌ان مسلمانان آنها را احاطه کردند .

تمامها در آن صفت قرار داده مشغول شدند شکستن شکم‌های آنها و از این عمل مستنهاد رجه شاد و خوشوقت و امیدیدند که از روده‌های شکافته علف‌های سبزی بیرون میریزد که هور و هضم شده بود و خوب به سختی آنها را در بجهانی که تحمل کرده بودند گواهی میداد و شاهد است حکام عقاید آنها بود بعضی‌ها اما خیلی کم موفق مراز در حاکما شدند .

بوی خون حرم این مسلمانان را محوش آورده و چون دیگر کسی نم‌اند برای کشتن بمکر و ساقی و سایر فرازیان اتمامد که بجای خان نوری سپرده شده بودند آنها را نیز آورده بقتل رسانیدند در همین کشتار عاری از غیرت بود که پسر ملا عبدالخالق بیر کشته شد .

شاهزاده مخصوصاً قدوس و سایر رؤسای نایب‌را که صبح دعوت کرده بود نگاهداشت و قتل آنها را برای تفریح و تماشای اهالی بلوروش ذخیره نمود .

چون کار کشتار تمام و تشفی قلبی برایشان حاصل گردید بتماشای قلعه رفتند و از کارهایی که در آنجا انجام یافته بود و فنون علمی که برای ده‌نوع نگار مردم موجب حیرت آنها گردید و شکر کردند که با آخرین س‌گر دشمن حمله در نشدند هر چه اسلحه بود جمع و آنچه اموال بود غارت کردند شاهزاده آنچه بدیهگران تلقی داشت رد کرد و خیلی خوشوقت شد که اثنایه و س‌ه خودش را که در واسکی غارت کرده بودند در آن میان یافت و هر چه یی‌صاحب ماند جز اموال حدود محسوب داشت .

ساختم‌های قلعه را خراب و زمین را نیز مسطح کردند تا اثری از مدافعه دلیرانه کسی‌که برای عقیده‌ن بشهادت دادند باقی نماند

و تصور کردند که با سر نیزه میتوان ستلویح حمله کرد و آن را از میان برد .

میرزا جانی میگوید : در همین موقع بود که اسلام بك تعایش شرم آوردی تعالیمان نشان داد

فاتحین (که اگر این عنوان شایسته آنها باشد) از این فتح برخود میپایندند سایرین قدوس و میرزا محمد حسن برادر باب الساب و آخوند ملا محمد صادق خراسانی و میرزا محمد صادق خراسانی و حاجی میرزا حسن خراسانی و شیخ نعمت الله آملی و حاجی ناصر قزوینی و ملا یوسف اردبیلی و آقا سید عبدالعظیم خونی و عبیره را زنجیر کرده در وسط سواران انداختند و با صدای طبل و شیپور و هوزيك براه اندیدند و هر وقت محل مگویی میر رسیدند آنها را میر دست و شجاعت فاتحین را تمجید میکردند و اعمال هوی العدة خود را ماسرود و آواز مینانیدند * گویی در واقع ارباب از شکست در دولتروس برگشته یا بیکه از فتح هندوستان مرحت میکند و یا بیکه دولت انگلیس را مطیع و متهذوفه و پلا صاحب اختیار اند و سلطان و باوچستان شده و بلخ و بخارا را تسخیر کرده و یا بیکه اسرای بدعت خود را از ترکمانان پس گرفته اند و یا بیکه سندن عثمانی را مغلوب و فاتحند به بغداد وارد شده اند و یا از رضی مقدس بجهت و کرامت را سبیمه قلمرو شاه امده اند که مدعت میدیدی از تسلط سنیای ملوت گردیده بود . *

شهر بار فروش را با گلها و فرشهای قیمتی آوارش دادند و چراغان منافی کردند فریادهای شادی و شفق از هر سمت بلند بود جشنها گرفتند و آتش بازیها کردند تماشای ورود این ده هفتخت

که مدت سه ماه بود از گرسنگی میمردند موجب هیا و هو و غوغائی شده بود که از فوجات سیروس نیز میگذشت

پس از ورود سز هر دوش قدوس از شاهزاده درخواست کرد که او را بهر آن هر سز تا شاه شخصاً تقدیر او را معین نماید شاهزاده نیز شاید باین امر راضی بود اما سعید العلماء ملتفت شد و با اینکار مخالفت نمود آمد رد شاهزاده و هر از توده سز پیش کش کرد که رئیس بایبیه را در تسلیم نماید و گفت « این شخص آدمی است فصیح و مکار سخنانی او در حضر اغلب صورت تأثیر خواهد کرد » خلاصه سعید العلماء توانست با این دسیسه به کینه ورزی و پست وطنی خود مائل گردد . شاهزاده اسیر مشهور عالمقام را از تسلیم محمود سعید العلماء آدمی الطبع اسیر اندر برد و او گفت و با حلق خشم و عصب خود را روی قدوس انداخته و با قائم ثرائی دو کونی او را مرید مستنی خود در معرق خویشی تولید کرد تیری را برداشت و هر دو کوفت سر قدوس که بر زمین افتاد ، هش او را بردید در میدان عمومی که در آنجا طلبه سر او را از بدن جدا کرد و « دشت را قطعه قطعه کردند و بقایای جسدش را در خندق شهر ریختند .

خبر نقل میکند که یککشت پاک و مقدسی این نقایا را جمع کرد و در غرابهای مدرسه دهن نمود .

محمّد وحش بگری باین احوال باین تفاوت و بعضی را مانند برده فروخته و آنها را در حرک خلاصی یافتند بعضی دیگر پس از شکنجه و آزارهای موحتش قتل رسیدند کسانی که هر بداران رؤف و مهربانی پیدا کردند هلاکت بودند از ملا محمد صادق خراسانی و ملا محمد محولانی دوغ آبادی و آقا سید عظیم خونی و حاجی ناصر قزوینی و حاج محمدالمجید

نیشابوری و میرزا حسین متولی قمی چهار نفر بانی میر در بار فروش
 بقتل رسیدند و دو نفر را بآمل فرستادند که یکی ملا نعمت الله آملی
 بود و دیگری میرزا محمد باقر خراسانی قائمی پسر عموی مؤلف مانی
 قائمی سابقاً در مشهد منزل داشت در خیابان موسوم سالار خیابان
 و خانه اش که موسوم شده بود به نایب هیواد فرودگاه هم‌مدنهان
 مسافر بود در همین خانه است که قدوس و ابوالباب در مسافرت
 بخراسان منزل کردند آن‌سی علاوه بر معلومات مذهبی مهارت صنعتی
 غربی داشت و استحکامات قلعه شیخ طهرسی عالماً بدست او صورت
 گرفته بود.

بمحس ورود بآمل ملا نعمت الله بابك نوع سمیت و وحشیگری
 میان نایب‌بری جان سپرد و شاید تماشای کشتن او حشم قائمی را بهوش
 آورد که چون میر غضب مانو بزرگ شد قائمی قیدور بحیر خود را باز
 کرده بمقابل حمله نمود و تیغ جلادی را از دستش بیرون آورد به‌طوری
 برگردنش فرود آورد که سر میر غضب مانند گوی در پاره فندمی
 میدان افتاد حمیت بطرف او حمله ور شد ولی هر کس و نزدیک میشد
 و در دسترس او می‌آمد فوراً بحد هلاک می‌انداخت و بالاخره مجبور شدند
 از دور با تفک او را بقتل رسانند.

پس از قتل در حیب او بکف طمه گوشت اسب برپا رسانند که
 باد گار قحط و غلامی بود که برای اثبات غنیمت خود محفوظ نگاه
 داشته بود.

نایبها نقل می‌کند که چندی بعد از این وقایع سیدالعلماء سمرق
 غریبی مبتلا شد.

باوجود لباسهای پوستی که پوشیده بود و باوجود اینکه اتصالاً

در افلاش آتش مسوخت از سرما مبلرزید باین حال آتش باطنی که
که او را پیوسته می‌طبد قدری شدید بود که هیچ چیز دفع عطش
او را نمیکرد و پس از مرگ هم جانه عالی او مشرک ماند و خراب شد
پتدریج منزله خانه‌های اطراف گردید و در زیر کفایت حضور ماند.

این خرابی خانه قدری در سفر مارندران‌ها تأثیر عسق نموده
که چون ماهم راع میکشد بالاترین غریبشان این است که * امشاءالله
خانه‌ات مثل خانه سعیدالعلماء شود *

خلاصه نقشه که بابها در بدست کشیدند که بعنوان زیارت در
اطراف محبس رئیس خود جمع شوند و ارادع کنند و اگر ممکن باشد
بخلاصی از بیردازند بدین طریق پایان رسید .

فصل ششم

شورش زنجان

حوادث ملزمدارن بمشهورجه جالب توجه کلیه ابرابها و بالاخص
موجب هیجان خشم و غضب ملاها گردید که نظر مباحثاج دهاع از خود مشغول
جمع آوری فتاوی شدند که این کتار را عموماً محکوم بقتل نمایند.
در سال ۱۲۶۸ میرزا احمد داهی مجتهد در تبریز فخر افتاد
که تبشه بر ریشه بزند و اعلان کرد که شیخیه عموماً کافر و نجس
هیباشد زیر که او مذهب باب را نتیجه و شکسته از مسلك شیخ احمد
احسانی و سید کاظم رشتی میدانست و دلیلی هم بنقیده من درست
است ولی این اعلان موجب آن شد که دشمنان اسلام را در این موقع

که مانهایت شدت بآن حمله شده است زیادتو کند و نتیجه اینکار محو بقوروش شد آنهم درچه موقع تاریکی .

توضیح آنکه بموجب عقیده اسلامی يك چیز نجسی چون تر باشد نجاست خود را بشیائی حكه لمس میکند منتقل میباشد و بهمین جهت یهودیان مسوعند که در مواقع برف و باران در کوجهها حرکت کنند و عیسویان نیز نباید برای احتیاجات لازمه در این گونه مواقع با مسلمانان ملاقات نمایند

خلاصه بکفر شیخی پس از این فتوی دروزی خواست محمل ورود صاحب حمام از ترس اینکه مبادا حمامش نجس شود مدافع ورود او گردید و کار نزاع کشید که علمه نیز در آن دخالت کرد و بالاخره نزاع مبدل بچنگ شد وحشت و اضطراب در شهر تولید و مردم از ترس حوادث بازار و دکان را بستند .

خوشبختانه شاعر ادب ملک قاسم میرزا در ایستگاه حاکم شهر بود و بواسطه تدابیری که نگار برد تصور میرفت که آتش فتنه خاموش شده باشد ولی در واقع اینطور نبود و کاملاً شورش بر طرف میگردد .

براع و جدال در تمام شهرها برور کرد بطوریکه اندیشهات مختلف ماند خاطر ها از ترس باخشم باضطراب آمد بعدیکه بالاخره بواسطه کوچکنترین سببائی موجب شورش بزرگ زنجان شد (۱)

یکی از علمای زنجانی شخصی بود موسوم باخوند ملا عبدالرحیم

۱- این اطلاعات اولیه را من از دو کتاب خطی استخراج کرده ام اولی موسوم است بادیگار آقا غلام علی زنجانی بر طبرهای زنجانی و دوم تاریخ حوادث زنجان که بامر بهادرستان ۱۲۹۲ تألیف شده و مؤلف خود را معرفی میکند « مورخان حسین زنجانی »

گزهده و تقوی او معروف بود این شخص پسری داشت که برای تحصیل
بغبات رفته بود و در مجلسی درس شریف الطمائی مرندوبی حاضر میشد
این جوان حدود مذهب شیعه را برای خود ناک میدید و خاطرن آزار
میداشت.

چون پس از فراغ از تحصیل مراجعت نابراین کرد گذارش به
همدان افتاد اهلای مقدمش را گرمی داشته بسمت ناز پذیرایی گرم
و ملاطفت آمیزی حمل آوردند و خوشتر کردند که در همدان بماند
او نیز دعوت آنها را اجابت کرده مدت هفت سال در همدان ماند اما
چون پدرش وفات یافت و او شرف رجعت بهمندان آمدند و او را با
احترام بشهر رجعت که مسافت آنرا او بودوارد کردند.

بعد از رسیدن شهر بدین او آمدند اما از صحبت های او معکسر
نمیدادند که بعد از عادی ماند و بلاحره پس از چندی رهسار این
محتشد نبرد و از دست آورد که آثار مقدسین جفا رفته و آنچه را که تصور
کرده بودند اشتباه کرده اند.

در زمان کزواسرانی بود پادشاه های عرب که متدحجانبند
بشیعه حمله گردیدند و علاءدوس محمد یعنی در آنجا بمیرد داشت و
برای اینکه خلاف شرعی واقع نشود تروججهای مؤمن را برای عرب و
مسافران صورت میداد و برای آن برای مردان شیعه میخواند.

حجة الاسلام * یعنی است که قهرمانی ما اختیار کرده بود * در این
کار و اسرا را بست و غالب از زمین را شوهر داد و قسمتی را هم بعنوان
خدمتکار بمیرد اعین و اشراف فرستاد.

بعلاوه مراد نام شراب فروشی را هم شلاق زد و خانه او را
خراب کرد.

حجة باین اعمال هم اکتفا نکرده با مسائل شرعی که اساس آنها بر احادیث مجعوله اتکاء داشت مخالفت میورزید و وجدان مؤمنین را بواسطه فتوای خود به تشویش میانداخت و تصوراتی که مست باین احادیث میکردند باطل میدانست و میر یکی از احادیث متعلقه شد که محمد گفته است « ما از زمان همیشه روز تمام است » بدون اینکه در اساس این حدیث تفکر کند و ثابت نماید که روای آن نقله بوده اند یا نه حکم کرد که شاید این حدیث زایروی نمود و مجبور میکرد که مردم روز عید فطر را هم روزه بگیرند و این کار در نظر مسلمانان از گناهان کبیره محسوب میگردد و آخره داد که در مواقع سجده بر روی قطعه بلوری سجده بروند این دستورهای تازه موجب آن شد که هواخواهان زیادی پیدا کند که از معلومات و فعالیت او همه جا تمجیدات زیادی میکردند ولی مورد پسند علاه اوضاع نبود و نسبت باز بطوری کینه پیدا کردند که حتی بر آن تصور بود

پس شاه شکایت کردند و تهمتهای برقیب خود زدند شاه نیز او را بهر آن احضار کرد.

حجة الاسلام شهران آمد و بواسطه حسن ادب و رفتار و ملاطفتی که مخصوص بخودش بود طولی نکشید که غالب اشخاصی که با او تماس داشتند شیفته و معنوب خود گرد حنی شاه نیز فریفته او شد

گویند روزی ناچند نفر از علماء در حضور شاه بود یکی از علمای کاشان کاعنی از محل خود در آورد و برای امضاء پشاه داد و آن عبارت از فرمانی بود که باید مستمری در حق او برقرار شود.

حجة قیسرا همید فوراً بلند شد و بایک حرارت آ میخنه به نشد ملازما مورد علامت قرارداد و از روی فر آن واحادیث ثابت نمود که

این عمل ناشایسته و برای ملاها شرم آور است و در زمان بی‌امیه مرسوم شده است. همقطارش نسبت مگفتار او بی‌اندازه عصبانی شدند اما شاه بر عکس از گفتار و حرکات او خوشوقت گردید و عصاره گشتی را داد و مجازش کرد که بزیندن مراجعت نماید.

زنجبیل و سبزه دمنده تانسانت زیادی باسفال او شناختند و گاو و گوسفند و حتی مرغ در سر راهش قرمائی کردند. دوازده طفل دوازده ساله نیز هر يك دستمال قرمزی نگردن سبزه در صف منتظری ایستاده بودند و این دستمال شده بود که آنها بر برای قرمائی شدن حاضر شده اند و رود او شهر نایک شکوه مخصوص و مطهرانه عمل آمد شاگردانش را طوری تربیت کرد که هر يك نمونه از عدالت و تقوی بودند و از آن به بعد مردم بر از مصی عذاب برخوردار میشدند مدت سه ماه مریدانش روزه گرفتند و نمازهای طولانی میخواندند حتی نماز جمعه طیار را نیز بجا میآوردند و روزی یکدفعه با آب کر وضو میگرفتند و بالاخره روزهای جمعه جمعیت زیادی در مساجد حاضر میشدند.

در همین موقع بود که صدای ظهور باب در تمام گوشها طنین انداز گردید و حجة نیز از کسانى بود که زودتر از دیگران در صدد تحقیق برآمد بنابر این یکی از معتمدین خود ملا احمد نامی را بشیراز فرستاد برای تحقیق امری که موجب بی‌توجهی عامه گردیده بود پس از مدتی یکروز که حجة الاسلام بتدریس شاگردان اشتغال داشت ملا احمد قاصد او در مجلس درس وارد شد و پس از سلام دادن و نشستن تلمه ارباب خود درآورد و به دست استاد داد.

حجة الاسلام سر نامه را گشود و بسرعت مطالعه کرد و فوراً از جای خود بلند شد و فریاد برآورد اشاکبر و دوباره نشست و مجدداً نامه را

خواهد و باز بلند شد و تکبیر را تکرار کرد پس از آن برگشت بطرف شاگردان و گفت: «تجسس کردن دلیل پس از رسیدن بمقصود عملی است نه از وجوه آرد و تحصیل نلم درحینیکه اسان مالک موضوع آن باشد کاری است اجباری و بیعاید کتابها را نه بندید زیرا که استاد کل قیام کرده است و اجبار آ را گوی دهید آفتابی که باید امتداد حرکت را بمایشان بدهد طلوع کرد و شب ظلمانی چهل و خطا نایدید گردیده است». پس کلاهی خواست و چون برای او آوردند بر سر گذارد و عمامه را بدور انداخت و گفت: «برعه بهتر است از اینکه ما عمامه گریها پوشیده شود».

چندر حجات آوراست که عشاق دلداده کلاه بر سر نداشته باشد بعد شروع کرد بصدای بلند بخواندن نماز جمعه که باید بحای تمام نمازهای بوجه وقتی که امام غایب ظهور میکند خوانده شود پس از آن پاره اربعه را بپیدا تفسیر نمود و بطریق زیر بگفتار خود پایان داد:

«مقصودی که عالم در تخلص آن بود امروز بلامانع و بی پرده به دست ما آمد شمس حقیقت طلوع کرده است و چراغهای تقلید و تصور خاموش گردیده اند در خود را عنوجه باب کید نه من که یکی از شدگان از هستم معلومات من در جنب معلومات او مانند چراغ خاموشی است در مقابل شمس آسمان خدا را توسط خدا بشناسید و آفتاب را از اشعه اش دریابید. امروز صاحب الزمان ظاهر شد و سلطان امکانی است».

تأثیر عیسی که این طعن در حساس کرد ب فکر خواننده و امید دارم تقریباً همین چنین قطعی حاصل نموده و مباحثه منحصر شد بباب و صفات واقعی او

چون فوق‌العاده مایل بود که مراتب ایمان خود را بدولای تازه خود ثابت کند مشهدی اسکندر نامی را با سپاهان فرستاد و نامه‌های چندی باو داد که सब تقدیم نماید و برای او جواب بیاورد قاصد نیز مأموریت خود را انجام داد ولی در موقع بازگشت چند روزی در قزوین توقف کرد و مصیبتی گرفتار شد زیرا که اهالی قزوین پس از آنکه فهمیدند کیست باکمال بیرحمی او را بقتل رسانیدند .

این واقعه تقریباً در همان موقعی واقع شد که بابا از راه قزوین روزبهان و تبریز بپاکو فرستادند .

همبکه سلطانیه پت مرلی رحمان وارد شد از حجة نامه‌هایی رسید که اولاً اجازه دهد که مریدان و مشرف گردد و ثانیاً اجازه دهد که از دست مستعطفین خلاصی نماید اما مولایش بیچ بك از خواهرهای او اجازه نداد و اکتفا کرد باین مختصر جواب . « عترب ما هدیگرا در آ عالم ملاقات حواهم نمود »

روز بعد باب وارد شهر زسجان شد سید کاظم رجایی که سمت استخدام او را داشت نیز همراه بود مأمورین او را در کاروانسرای حاجی سیدمصوم که هنوز هم هست مرل دادند در همین شب بحکم شاه قلیچ خان کرد که رئیس ایلوندیها بود مخفیانه باهفده سوار آمد حجة را دستگیر کرد و بطرف تهران رهپارشد و سایر ایز شبانه بطرف تبریز حرکت دادند .

حکمت هم این بود که امام جمعه و شیخ الاسلام از ایمان ملا محمدعلی حجة رهوانان متعدد او دفعه دیگر بطلاقت شده عرایس پر از غنم و حکری بشاه نوشتند و شاه نیز در جواب امر بتوقیف نمود .

حجة مختص ورود بتهران بصورت احضار شد شاه باو گفت :

• حجة الاسلام در اولین دفعه که تورا دیدم بسیار رفتار تورا پسندیدم و بطوری مجذوب تو بودم که هر چه میخواستی بشوی بآمل بشو عطا میکردم اما تو بدست خود حرانی خود را فراهم کردی و فریفته این سید جوان و نادان شیرازی شدی دیگر و اجاره خواهم داد که بزنجان مراجعت کنی و باید همین جا بمانی * .

حجة مفصلاً مدعی پرداخت اناسخا و مورد قبول حریف عظیم الشان واقع شد و بالاخره مشاء قول داد که ابتدا در فکر فرار نخواهد بود ، مدح مسلمان عمداً این تعصیل را سکوت میگذازد و فقط میگوید که ملا محمد علی را در تهران توقیف کردند در خانه محمد خان کلانتر منزل داشت .

بهر حال هر دو مورخ باین دو مسلمان موافقتند که حجة در تهران بود تا موقع مرگ محمد شاه و چون ناصرالدین میرزا شاه بی رسید یکی از همو های خود امیر ارسلان خان مجدالدوله را که ایشك آقاسی دربار بود بحکومت زنجان منصوب کرد .

در موقعیکه این شخص ساموریت خود میرفت حجة نیز از تهران فرار کرد - میگویند لباس سر بلری پوشید - وبا دو نفر همراه بسرعت بطرف زجن رفت محمدیك چاپلو ورود او را خبر داد و کریمانی ولی عطار دوشهر جلر کشید و ورود او را اعلان کرد .

مجدالدوله حاکم شهر که مردی جبیل و مستشار درجه ظالم بود از آمدن حجة سخت غصه ك شده امر کرد محمدیكرا تازیانه زدند و زبان کریمانی ولی را نیز بریدند .

مؤلف فاسخ التوازیخ مینویسد عدخزایدی از اهالی زنجان و حتی بعضی از کلر مندیان دولتی نیز تا دو منزلی زنجان باستقبال فراری آمدند

و حامد بك قاضی را او پذیرائی بعمل آوردند و عده روزی گوسفند
 بافتند و زرد او قسریائی کردند و هیچك از دوستان حریت نداشتند
 كه را او پرسد برای چه اقامت را رها کرد و مرجع آمد اما زحایم
 از آمدن او بسیار مضطرب شدند زیرا حجه بدون ملاحظه راجع
 مذهب جدید مواعظ و تبلیغات نمود حتی در برابر نیزه ها خواهرش
 شروع به تابع نمودند مورخ مسلمان میگوید كه تمام رنجها چون
 احسن بودند این دام گرفتار شدند و خود اقول خود را تكذب كرده
 میگویند فقط اراذل و افسوس بقصد بعضی عده از مردمان لامذهب دور
 او جمع شدند .

ولی بعد داشت كه عده آنها رید بود ناسخ التوازیخ تا پیاورده
 هرا قتل است ولی این قوم سفار من كمی اعراف امیر است
 بهر حال اوصاف برای امیر از سلان خان خوب پیش می آمد و فكر
 افتاد كه مراتب را بهر آن اطلاع دهد و دستورانی بگردد طولی نكشید
 كه دستور رسید و آن عمارت بود از جلو گیری این حبش و دستگیر
 كردن ملا میادار بچنان هم صورت خودش مسافران را مضمود
 بگردد

دادن این دستور و حكم آن خیلی آسان ولی اجرای آن بسیار
 مشكل بود زیرا ملا محمد علی قصیه را پیش بینی كرده بود و هیچوقت
 از منزل بیرون نمی آمد مگر به چند هزار مرهمه مسلح بودند حتی روزی
 هم شعبه عت مخرج داده بدیدن امیر از سلان رفت (۱) و چون كاملا
 مسلح بود امیر نمیتوانست از او جلوگیری كند و هر كجا كه میب

داشت میرفت حجة مداومت سواعظ و تبلیغات خود داشت و بیسپاس
هم اجازه نداده بود که سازندگان برود و سه بر روی ملاحسین ملحق
گردد بلکه هر قدر میتوانست افراد را بدور خود جمع میکرد و پیوسته
در مواضع این دو آیه قرآن را ایراد میکرد «ای مؤمنین ملک و
عبد و اولاد نباید سب فراموشی شما از خدا شود (۱)»
«ای مؤمنین دقتیکه شما را به بار جمعه دعوت میکند بشنید و
و خود را بخدا سرگرم کنید» (۲)

در همین موقع حادثه روح داد که آتش سروت زد آق تقی علی
رنجانی که خود پهلوان این داستان است چنین میگوید «من در این موقع
پانزده ساله بودم و روزها میرفتم در مسجد ترماعبداللہی درس میخواندم
یک شب هر دو از مسجد بیرون آمدیم که منزل بریم ناگهان در وسط راه
مسلمانی از همسایگان ما که مست بود بنای هتاک را گذارد و ما بد گفت
و چاقوی خود را از جیب بیرون آورده مانع عبور ما شد ما چه ممکن
بود برای آرام کردن او برمان آوردیم ولی ابد تأخیری در او نکرده و
پیوسته ما را تهدید میکرد سایر این من نیز چاقوی خود را از جیب بیرون
آورده بسرعت در شکم او فرو بردم که هر یک از کشتن فرار کرد»

گواهان این صحنه مردی را بر خنجر تحریک میکردند خوشخانه
پندم از قضیه آگاه شد و آمد مرا حلاص کرد و معلم مرا توفیق کرد
پس از چند لحظه در خانه باب الصد که «مسانه ما بود» میخواندند

۱ - یا ایها الذین امنوا لا تنسوا «مواظبکم ولا اولادکم من ذکر فی دین علی
ذلك ما اولئکم هم الفاسقون
۲ - یا ایها الذین امنوا ادعوا للصلاة من یوم الجمعة فاسموا الذکر
اقرءوا البیح ذالکم غیرکم انکم تملکون

من بالای ۲۰ رهنم که بینم چه حیرت دیدم معلومی که از من صورت
خودده در وسط حیاط عابد مرده افتاده است از این مشاهده ترس مرا گرفت
فوراً پایین آمدم و راندم را از مراکین بدست آگاه کردم و بدو گفتم جای
ایستادن بیست من فرار میکنم تا این آشوب خاموشی شود

پس ارحانه بیرون آمدم و بطرف شمال شهر حرکت کردم رسیدم
بمراوده ابراهیم در آنجا قندی استراحت کردم . . گاه شخصی بمن
برخورد که او را بشاختم ولی او مرا شاحت و گفت : آقا محمد علی تمام
اهالی شهر ریختند بغایت شما و درصدد تجسس توهنته این حرف موجب
از دیاد وحشت من گردید که دوباره با فرار گذاردم تا رسیدم بدعکده
کرد کندی که تقریباً یکسرخ و نیم از شهر فاصله داشت و کسی را فرستادم
که از زنجیر برای من حری بیازد پس از مدتی خبر آورد که مجروح
بهنراست من مدت شش روز در این دعکده ماندم و خبر یافتن که در ایشان
حکومتی درخانه ها جستجوی من برداخته اند و از پدرم صد تومان میتوان
خریده و در بیست تومان هم وجه ضمانت شخص مرا گرفتند

عمارت بیرونی علامحمد علی حجة را نیز تفتیش کرده بود و حجة
مبالغ می توعلی توسط سید جلیل بند سید اشرف برای معارج مجروح
فرستاده بود .

و عده هم درصدد استخلاص علامحمد علی معلم من برآمده بود که
بی جهت توقیف کرده بودند کندی هم بهاکم میپرسد که او را رها کند
اما حاکم اعتدالی نمیکند پس حجة میرزا خلیل را مامولی پول نزد حاکم
میفرستد همیشه مدد از الحکومه میبرد و اشغال و سرپادان مانع ورود
او میشوند

میرزا حلیل از این حرکت متعجب شده میگوید چه حق میبردند
 و رسیده حجة میشود، و ایشان به کئی میبردند حلیل کلرد و از کمر
 کشیده بطرف آب حمله میکند و اندک می طالت میسوزد و
 در مجلس دانشکده و ملا عبدالعلی را همراه می آوردند

در این حال دیگر صلاح امکان داشت و در آن آرزو در علما اجتماع
 کرده مدار الحکومه رفتند و حاکم را بر عی و عی می کردند که با قدر
 این موقع سودا بستندگی کرد و در هر بهار و بی رجحان یکی است
 دیگری شایع علی بر آمدند و حاره جو شدند که بروند حجة در میان
 هوا و هواش دستگیر کند پیشنهاد آب بدرفته است اما علمای طریقه حرم
 و احتیاط را پیش گرفتند و گفتند که باید در موقع بعد از اذان
 میگذارند بعد این موقع را معتم شعرد و در پهلوان را همراهی می بچول
 طر و در معین و عزم مسلح فرستادند و تصور میکردند که در مقامات و چینی
 حمله ناگهانی است و غیر مصالح کاری میخواستند کرد و حجة بهسولت
 دستگیر میشود

پهلوان اسدالله و پهلوان شیخ علی دره پوشده کامل التلاح
 همراهان مسعود هجوم آوردند

اما با آنها بر مجلس احتیاط پاسبانی گذاشته بودند چه میدانستند
 که عدما این در صدها تنم خواهند بود و در اشراف مسجد قر اولان مسلحی
 گردش میکردند

این قر اولان مسعود را دیدند که مسعود ردت میشوند و صلاح
 که یکی از پهلوان پاسبان بود با او را آورد و آن یکجای مسلمانان
 چون او را نهادند با شهنش و خوب دادند و مسروم حجة شد و
 دستگیر کنیم و سریم بردیم

مرصالح از این توهین حشمت گمن شده فرید جنگی بر آورد؛ و با صاحب‌الزمان، فوراً بیان و شمشیرهای کشیده بطرف او آمدند میرصالح و پهلوان اسدالله حمله کرد و مرتضی بر سر و زد که پهلوان بسیار دفع کرد ولی بلافاصله بر من خورد و صورتش خون آلود گردید مسلمانان مشاهده بین احوال فرار اختیار کردند مرصالح مجروح را بر دوش و دمه خود دایر دست و فرار داد که رحمت و معافیه کند.

مسلمانان در موقع در گذشت یک نفر بانی بر خوردند موسوم به شیخ علی که در آن گردهم پس را آورد و از این بسیاری بردید در محکومه امام جمعه در آنجا حاضر بود مجلس مشاهده این سچاره از طرف حشم قلمتراش را از قلمدان سرور آورده در چند جای شکم او فرو برد

بپچره شیخ علی از این فراموشی این حدت بر در کشی واقع شد حکومت و علمای نامیده‌ای شده نوشتند و مراتب وحشت و بلا تکلیفی خود را بر من رسانیدند شده سر گذارده از حدت مارشدن خلاص شده بود و علاجه کرد که در یک نقطه دیگر کشور شورش بر پا شده باصران صدر اعظم و اعیان جهاد ملاها حکم کرد که ۱۰۰۰ نفر را بکشند اموالشان را غارت کنند در جمعه سوم ربیع بود که این حکم برنجان رسید فوراً در چند سارار آمده فرید بر آوردند و ای مسلمانان حکم علی و اعلیحضرت است هر کسی میخواهد از بی و خیال و اولاد و حیالات محفوظ بماند باید بلافاصله از بایان جدا شده در طرف مغرب شهر منزل کند پس از دو یا سه روز دیگر بیروی دولتی خواهد رسید و تمام کفار را قتل میرسانند

از این جا همه عربی در شهر پیدا شد مسلمانان دیوانه وار هر

طریقه میبردیدند و زن و بچه و قسمتی از اذنه خود را میبردند و بابت حیات
آمیخته بچون آمد و رفت میکردند و گریه و زاری میبودند و موقوف
بانتقال منزل و تمام اذنه خود میفروختند و بولدتها بود که از یکدیگر
جدای میشدند پدران پسران را از خود دور میکردند و زن را شوهران
دوری میچسبند کودکان از مردان میگریختند خانه ها با تمام متروک
ماند عجله و خفت بحدی بود که توصیف درنیاید حکم پیران و بزرگوار
و قصص فرستاد که مردم را بچهره و قهر برای جهاد حاضر کند در فوج که از
آذربایجان عازم تهران بود در رجعت توبه کرد و آهسته حجت شد

بسیار نیز بیکار مانده تشکلاتی میدادند و خود را آماده دفاع
میکردند حجه پیوسته آنها بصیحت میکرد که شما در صدد حمله باشید
بلکه همیشه در فکر دفاع باشید و آنها میگفت ای برادران از ما
نیجالت نکشید تصور نکنید که چون شما تسامع صاحب الزمان هستید
ایستنی عالم را بصر بضمیر فتح کنید به قسم خدا همه شما را خواهد
کشت و احساد شما را در آتش خواهد سوخت و سرهای شما را شهر شهر
خواهد گردانید پس فحشی که در آن حجت برای شما میباشد باز ناست
از قربانی کردن عیال و ولاد و دارائی خودتان خداوند همیشه خواسته
است در هر زمان خون شهدا زودن چراغ های مذهب باشد البته شما آزار
و ادبتهائی که در میان آنها شهدای مقدس دارند در آن حد دید شنیده
اید آنها را کشتند برای آنکه میگفتند و عقیده داشتند که صاحب الزمان
ظهور کرده است پس شما میگوییم هر کس تحمل آزار و شکنجه های
طاقت نرسد را ندارد برود بطرف دیگر شهر زیرا که ماهمه شهید خواهیم
شد آیا مولای ما در دست آنها است یا نه؟

خلاصه بایب، در تمام چهار راهها سنگر میشد و دارای سی و یک
سنگر شدند و اندک، صکه مأمور دوع این سنگرها شدند شماره آنها
برای هر سنگری سه واحد هر سند یعنی سه دونه و یک واحد هم
که نود و نه باشد مأمور بیه آدونه شد هر سنگری در موقع هجوم
دشمن باید هر یک مخصوصی بر آورد تا دانسته شود که کدام طرف
بلافاصله باید قوه رسانید

یکواحد هم از اشخاص عالی مقام مأمور تقیض گردید که
همه دره از حریان و بیخ گزارش دهد این نود و نه نفر مأمور شدند
بر سوزان دیر که کار آنها رساندن احد و احکام بود

علامه محمد علی حاجی احمد رنج بیا بایب خود هزار داد و حاجی
عبدالله خورده و روش را با سب مردم و حاجی عبدالله باوا را حاکم محل
نامید و عبد انانی را رئیس احتساب کرد و در لقب میر سپاه داد و
مشهدی سلیمان رئیس التجار را وزیر و مشاور خود هزار داد در محلی
موقع بود که باز را آتش زدند و برای من ممکن شد که غلب آفر
بدام مسلمانان و باین هر دو این عسکرها تمیج میکند ولی این نکته
محقق است که بایب کاملاً تهیه آدونه خود را دیده بودند و از این احتراق
زبان چندیانی مآنها رسید

باری در دو دسته مخالف گاهی بر خوردی میشد که از هر
دو طرف تقریباً چهل نفری مقتول میکردید مابین مسلمانان مقتول اسد الله
که یکی رسوازان گرجی امیر بود نام میردند که با پنج دحم هلاک
شد و اسد الله دم دیگری پسر خواهر حاجی داداش تاجر و سپید حسن
شیخ الاسلام طارمی مسلمانان پیر بکرمایی را که از حیث بیرو و شجاعت
معروف و موسوم به آق فتح علی شیخی بود اسیر نمودند و بلافاصله بقونای

آقا سید محمد محمد و حاجی میرزا ا و القاسم مجتهد و حکم حاکم
بقتل رسید

در این موقع حادثه دیگری روی داد که من ندیده ام هیچکس در
مورخین مسلمان از آن خبری کند و آن این است که سید علی خان
رئیس نیروی دولتی که مردمک قطری بود در صدد برآمد که این
حادث را بدون خوریزی و با ملایمت حائمه دهد تا برای وقت آزادی
نایبها و حاجه خلوت کرد و صبح پنج ساعت خلوت آب بطول بجایند
میگویند سید علی خان ایما را سب آورد و مردمی خود باز گشت و
پادشاه امر کرد که در صدد حمله سپید باشند که ایما از دوستان
تازه من هستند

علماء و حکومت شاه شکایت کردند شاه نیز امر بتوقیف اوداد
و بجای او محمدخان میر نومان را معین کرد که نودا و هفت فوج
سر باز طرف رجستان رفت قبل از ورود از برجین با پسرمان بر صلاح
و میر حلیل (مضی میگوید میرزا رسب) راک علی مراد خان که در
وسط شهر بود تصرف کردند و در آنجا معذاری آذوقه و اسلحه ذخیره
گذاشتند و پاسداری برای حرمت آن گذاشتند و آنرا نه موقع مرگ
ملا محمد علی در تصرف داشتند که ملا محمد علی خان گرومی مرتب
بافروخ خود آنجا را تصرف کرد و معذاری آنرا گشت

تصرف ازك ملا محمد علی را که ملا مرود کرد و در صلاح
امر کرد که مرود امیر را زنده با مرده بیازد میر صلاح و همراهان
بدار الحکومه حمله بردند محمد تقی خان سرهنگ پوخته و علی
قلیخان پسر نصر الله خان و مهدیقلی حمسه و سواد «از پشت کوهی هر
چهار با کسان خود پیمدشی فرشتن حکومتی بیرون آمدند برای

و در حین معرعه حسین حش رو شد و گدازد و عبدالله بن کنگوری یکی طرف
میر صلاح حالی کرد گلوله سر او عات بود و فوراً هلاک شد ، بهر
اوضاعه ایواقعه عقب تنبلی احبب کردند و بلاسمعه برگشتند
در این حث بیست نفر مسلمین کشته شد که را آنجمله عباسی
جان شجاعی و نورمحمد فراس و ...

پس را ابواقعه چند روزی طرفین ساکت ماندند تا پیروی نادر
برای مسلمین رسید و روز بیستم رحمت بود که صدور بدولت بولاق حاجی
محمد حسن خان اسفندی رئیس سوار حمزه ، نو بع خودش که امن
سلطانیه بودند رسید و دوم شدن سید علی خان فیروز کوهی را
دوبست بر سوار وارد شد و شهید خان مراغه را با دوبست سوار
رسد و محمد علی خان شهبان و نادر و کاکم خان رئیس قشون افشار بعد
ربادی وارد شدند و بالاخره در بیجم شدن محمد خان حاتی ، پنجه
نفر نوبچی و دوزوب و دو حمزه مدار وارد و قشون آمد دی تکمیل
شد پیروی درسی بدسطری نمودن و مسکرها را در مقام مسکرها
میرد افرحانه و قلعه دی محمد خان درست کردند و بالاخره دور بیستم
شده ن میر را سلطان قور خدیو و عبدالله سلطان مسکرها را مشهدی پیری
را ، بق و نادر در هم شکستند

امیر ارسلان خان و میرد ابراهیم خان سر نیب حمله و صد بدوله
و شهید خان و محمد تقی خان و سید علی خان و سایر سرداران ، لایق
پوزش بودند در پای سلطان بکسر فراچی بود ارفیه که ترکها
آراکوبی میگویند این فراچی رفته بود در بالای دم طلق دوم مسجد
حمزه که درست در مقابل خانه های مسکوبی ، بهر بود و در آنجا
دیواری را که مسک کرده بهر طرف باطل تیر اندازی میکرد و

آنها را کاملاً رحمت انداخته بود

مورعی که یکی از سرانداان ماهر نامی بود آمد عب دیواری در معین فراچی کمپن کرد و با یکی از رفقای مدنی بملاحظه تراداری از حرکات فراچی پرداخت و بعد از گذام پیرکش تیره را داد و کجا دوباره نگشود، پرسید و فوراً یکی از پیرکش ها را که داشت حرف در پشت آن مشغول پر کردن تعش است شده و آب و عسل را حالی کرد از سکونی که بعدها رویداد معلوم شد که کاملاً به شده خورده است و علی حسعلی حال بدوی سولجان طارعی شب کوهی را پیر گشت.

از سایر مسلمانان سر بسری گشته شدید ولی میدان حث را در تصرف داشتند

چون طرین حسته شدید چند روزی منازکه کردند و قطار عب سکرها گهی بم دیگر تیراندازی میکردند از پایهای بندوبادی گشته شده بود و بی در سمر آب چندان اهمیتی داشت و جرات و شجاعت آنها نظمه وارد میآورد هر یک از رؤسای آب که گشته میشد فوراً دیگری جای او را میکرد و حاضر شخص ماقبل خود را معو میکرد

کسانیکه در این حث بیشتر شجاعت مخرج دادند یکی علی اصغر بیصاحب بود بهمان میروا در این نام بهصاحتی را باین جهت یاد داده بودند که قبل از این حوادث روزی ملاقات خود کوری را که متعلق به حکومت بود و گاهی توسط شهر می آمد و اسباب اضطراب کسه و تاجر میشد گرفت و گشت و مادرستانش مصرف نمود کسان حکومت او را گرفتند و سختی تازیانه زدند و هر چند از او استنطاق کردند که ماک

رابطه دارد و اقوامش که سدر از دانش گیت هم، خواهی که میداد این بود که من بیصاحبم

دیگر از این مفتویین شیاع میرصلاح بود که در یصدی و سالی طبعی اندازی بود که از خیلی جاهای دور شنیده میشد و تراهم دیدیم که چگونه کشته شده بگویند مجدالدوله که در يك فرسخی شهر درازدها ده مرل داشت همیشه از صدای از در رحمت بود و چون کشته شد علی- اصغر کهش حای او را گرفت که از جیت شجاع را در برتری داشت

بعضی آبیان بیربکی از شیاع علی بود و هم در موقعی که بر جمعی در مسلمانان گرفته و سسگر خود میرد مقنن گردید

خلاصه حدیث بطول انجامید و دولت مصطرب شده مصطفی حال قهر برادر کشبکچی بی-بی را مأمور کرد که بچله بر بجان برود و مسئولیت خطرناکی که میران داده گرفته باید خاطر نشان نماید و از نظر و تسامح علامت و تهدیدشان کند

مصطفی خان مأموریت خود را بدستی انجام داد و حرفهای مؤثرش حرارتی در رقدی مسلحتش ایجاد نمود و تصمیم گرفت که شکستهای خود را حیران کند و از مرگ میر را فرحانته انتقام کشد .

«بر این نفسی ددند تا درر مهمترین سگر بایان و شب باز دهم در میان یک ساعت قبل از طلوع آفتاب پس از آنکه تمام مقدمت کلوزرا هم شد بارون را آتش زدند سگر در هوا بلند و بیست نفر بی کشته شد پس فوج امیردان بریاست مهد بخان و فوج از دبدادی بریاست عبدالله خلی بر سلیمانخان و فوج شانزدهم و سواران حمسه پوشی بردند بطار علیخان اردبانی استدا کشته شد و پنجاه مر از دولتیان نیز بجاك افتادند باینها

شعاع به مدافعه میگردید ولی چون عده دشمن زیاد بود بجای سکر را تسلیم کرده سبک دگر رفتند و دولیان در همین سگری که تصرف کرده بودند اردو زدند و آنرا سکر فرجانه نامیدند.

معهذا این فوج بحواشی تهران حواب کافی میداد واضطراب دولت را آرام نمیکرد میرزاغی خان امیر نظام بی اندازه از این متعین عدم یافت قشون حشمکین شده محمد آقای گیلانی پسر حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و قاسم بیگ حشمکی مخصوص شهر را بر میجان فرستاد و بر رؤسای اردو پیغام داد که اگر حمله کنی که آن ملا محمد علی را مغلوب درجهبر کرده شهران غر حشید و روی از عدم جلبت خود بشیمان خواهید شد.

پروزی دولتی معنی این پیغام را خوب فهمید بعضی روز داین دوسر دست نکاری زدند که بخال خود تن فطمی باشد و کار پروزی حاشیه پیدا کند و اینموقع بیست و سوم رمضان بود.

مصطفی خان قهر مانوج شانزدهم شفاقی و صدرالدوله با سواران حمه رسید علیخان برودر کوهی مانوج مخصوص خود و محمد آقایی گیلانی مانوج ناصریه و سی بیگ باور ما سواران مقدم همه بالاتفاق هم رأی شدند که بکده بورش آورند و کار حشک را پایان رسد.

خبر این حشک از صبح تا عصر طول کشید بسیار تلفات زیادی وارد آمد بمشعلی سیاهان و حداداد و متجافه بیگ و فرجانه بیگ کشته شدند بسیاری از مسلمانان نیز کشته شدند اما ملا محمد علی احساس کرد که غنایب بیرویش شکست خواهد خورد امر کرد بدو را آتش زدند عده زیادی از مسلمانان طرف مازار دویدند بهانه خاموشی کردن آتش ولی شاید مقصودشان بیشتر فراد از این حشک خونریز و غارت کردن

بازار بود

هر حال سیه‌ها با بیست حرارت مخصوص و خشم فوق‌العاده ناشمیر
 های^۳ حبه مداری و پیاده حمل‌آور شدند و سگرهای بر دست رفته
 را باز بدست آوردند این فتح بایان مختص قباچ خویی بود زیرا که
 مدت چند دوری در بطن آنها با قلعه علی مردان جان قطع بود و دسترسی
 به اسلحه و آذوقه که در آنجا ذخیره کرده بودند نداشتند و چون میدان
 تصفیه شد و با آذوقه دسترسی حاصل نمودند قونی پیدا کردند و حرکتی
 برای آنها پیدا شد و در آن قلعه توبی را یافتند که حاجی قاسم شمشیر ساز
 برای آنها ساخته اما خیلی سنگین بود و جرح هم نداشت بکنفر
 و کوبه موسوم سپهره سار داشت که آرا بدوش وی گذاردند و آورد
 تا اولی سگر نصب کردند و بلافاصله آرمایش آبر برداشتند و گلوله‌های
 توبی که از طرف دشمن سگرهای آنها رجه شده بود جمع کردند و
 اسبی را در اردوی دشمن شانه کرده با توپ در دست مسلمانان از این مهارت
 و صنعت آنها مبهوت شدند

دور هشتم شوال سال بیرونی برای اردوی دولتی رسید و آن
 عازب بود از سه هزار نفر فوج قراولان و شقایبها با شش توپ و دو حمله‌آزم
 آمد که ریاست محمد جان ییکلریگی سر تپ قراولان و موسوم به
 میر بیچ وارود شدند

قاسم‌خان بر اندر زاده قاضی‌خان مر باغی و از سالان حال باور حر قبی
 و علی اکبر سلطان حسینی بر در خدمت ورود به عده زیادی از سران
 وارد گردیدند

یکلریگی بدون اینکه بگذارد قشون ابواجمعی استراحتی

کند فرمان داد که یکصد نفر از دو طرف سایهها حمله ور شوند این حمله
مفروض موفقیت گردید و ملا محمد علی شکست را فطمی دید پس تدریس
جنگی خوبی بکار برد

نویسح آنکه تمام کوچهای که محله اصلی او متنی میشد همه
را با سکر محدود کرده بود و سکر ها متعاقب یکدیگر ساخته
شده به مسافت کمی برای اینکه مدافعین شواست در موقع لزوم با سبی
عقب نشینی کنند و برای اینکه در موقع عقب نشینی از آسیب گلونه
های دشمن محفوظ باشد دیوارهای خانه های که بکوچه متصل بود
سوراخ نموده بطوریکه سایهها بتواند از این خانه ها راحت آمد و شد
نماید و از آن تن دشمن کاملاً محروم باشند و این مدافعین سنگر های
جلو فرمان داد شجاعانه مقاومت نمایند و موفقیکه اعلام عقب نشینی
داده شود و از همین خانه ها بسکر بعد برگردند

در یکی از این خانه ها مقدار زیادی از غنایم که قبلاً بدست
آورده بودند خرم کرد و مقداری هم در کوچه ها ریخت و بعد اعلام
معمود را داد و بیان سنگر اول را تخلیه کرده عقب نشستند

مسلمانان فوراً سکر حالی را تصرف کرده و چون بالای آرد رسیدند
طرشانی بنام افناد یعنی ندایم که برای آنها گسترده شده بود پس
گوش پیچ فرمانی ندادند مگر بهوای نفس خود ساراس و سار و
فراموش نموده با شتاب جمع آوردن غنایم پرداختند

در حینیکه کاملاً سرگرم غارت بودند مدیون سرگشته و بیست
کشور مخوفی از آنها آمده بود و بدو مواقع از دست رفتن و تصرف
آوردند.

از این تدبیر کافلا برای سرداران مسلمان حسانت صعبی رویداد
و چنین نظریه آهنگ که باین ابتداء مقاومت و بیداری رسیدن
مقصود مشکین است علاوه برای چه این قدر بخود زحمت دهد و برای
چه حیات خود را بحظر ابتلازید الله داشتن برای سرداران بیسوخت
و فقط بفکر خود بودند .

با قلعه شیخ طهرسی سرداران برای آمادگی و
آیا میتوان حیلۀ نگار برد و آن ممکن نیست با قسمهای علاء و شهادت
. بیان را فایده دارد و همیشه بهکران تسلیم شدند همه در یکباره
طعمۀ شمشیر نمود .

این فکر درحاضر بیگنرمی دور میرود که عربی خن مگری
آجودا پاشی که از طرف شاه به تقاضای مهربانی برای تریاک گرداند و از
روسیه برجهان رسید بیگنرمی افکار خود را بدو گفت و مشورت نمود
عربی خن رأی او را کاملاً تصدیق کرد و باین چند نفر باین معوضه
واردوی بایه فرستادند و نامه های تملقی آمیز بر روی و عدوی
برای حیلۀ نوشتند

میرزا حسن خان امیر نظام برادر امیر نظام که در همین موقع
از آذربایجان تهران میرفت وارد رجب شد و بدو رفیق خود از سیاسی
که نگار برده بودند سرایت گفت و حسیه تملقی و وعده نمود و قسمهای
علاوه و شد و همه را با شش هزار فرستادند اما بطوریکه مورد حین
مسلمان میگویند نتیجه از این کار عاید شدن شد

باین برعکس میگویند سرداران قریب را امضا کرده بود حیلۀ
فرستادند و قسم خوردند که حیات آنها را باین صاحب کند حیلۀ گفت

ایست همه حیل و مکر است بطیر آنچه در حالند ازین عمل آوردند
 معها مجنودیم قسمی آنها را بازگیم میتوان اس قسمی علاء و
 شداد را دروغ پنداشت اما برادران که حیاط جنگجویان شجاع را به
 معطره بیدارزد و کلانی از پیر مردان و اطفال انتخاب کرده ساروی
 دولتی فرستاد

این جماعت دوباره قرآن را برداشته مرد بهیر بردند
 امیر در مشاهدت این جماعت متعجب شد و از آنها تهنیتی
 خواست میر صالح که پیر مردی بود و دارای ریش سفید با صدای بلند
 گفت «جماعت ما اعتمادی سوگندهی تو ندارد»
 امیر گفت «زلف شما شرم ندانند که است خدای مشروع
 اعلی حضرت طلبان کرده اید حالا هم آمده بدین توهین میکنند و حیل
 میکنند که منصور خود موافق خواهد شد»

مشهدی اسمعیل قزوینی جواب داد بی شرم کسی هستند که
 مدعی جوابی کلمه محمد هستند و چون جوابی حقیقی ظاهر شود آنها
 برصد او رجسسه مانند سگین غوغا میکنند»

امیر از این گفتار عصبانیت داشت و هر فرد همه را توبیخ کرد و حکام
 کرد که ریش صالح را مقراض نماید و بدین طریق او را ساروی
 بازگشت داد اما به برین را امر کرد که بدین را عریان کرده شبیه
 مالیدند و در وسط آفتاب سلیم سوزان و مگس گردید و چون
 شب شده به راکشت

حجة چون خبر ایسافه را شنید مؤمنین را جمع کرد و گفت
 ای برادران من ما تمام شرایط انصاف را بجا آوردیم و هر چه در

امکان داشتیم بعمل آورديم برای اینکه این اشخاص گواهی جدا را بقبهند. ما همه میدانیم که در وجود این کارکنان دولتی دره فکر عدالت نیست و هنوز نمیدانند که برای چه ما اینطور خونهای خود را میریزیم و جانفشانی میکنیم تا امروز باید رفتار خودمانرا تفسیر دهیم و بجای دفاع که تا کون دستور خود قرار داده بودیم بحمله بپردازیم و تا کمال افتخار در راه جدا جان سپاریم *

* اما چون جنگ صورت دیگری بخود میگيرد من اجازه میدهم بکسانی که فی لجملة تأملی در قلب خود احساس میکنند فرار کنند و پنهان شوند جداوند از آنها نیز خواست نخواهد کرد زیرا که تا کون در راه او پافشاری کرده‌اند و همیشه برای آنها گامی است *

چند نفر از بابایان عوq را معتم شمرده شبانه فرار کردند و همد شرمند ارشمنی که روز داده بودند فردای آن روز مجدداً بازوینز گشتند بعضی راهم اهالی دهرج گرفته تسلیم توکل خان نمودند که آنها را آورد و تسلیم امیر نمود و پاره هم خوش بخت تر ناپدید گردیدند.

خلاصه این دو مسافر چند روزی در رنجان توقف کردند بعد اینکه در امر قصایى پایان نمائشاهی باشند و چون کار بروفق میل آنها صورت نگرمت دوباره رأی دادند که از نو جنگ باید شروع شود.

نابر این میرزا عبدالله بسکر ملارات حمله کرد و سنگر حلالی را نیز از زیر تن زدند فوج قراولان شروع بحمله کرد و فوج مخیران و فوج شاتزد هم شقای نیز بمعاونت آنها پرداختند.

فوج مخیران سنگر حلالی را تصرف کرد و پسر حاجی عبدالباقر زبجانی را دستگیر کردند که بحکم عزیرخان بلافاصله بقتل رسید معلوم

تعداد جمعیلت فوج شانزدهم شقای در اینموقع وحشتزده فرار کرد و سایر مسلمانان نیز از آنها تخلید کرده و جنگ بترور دولتیان تمام شد. عزیزخان رئیس این فوج را که موسوم بابوطالبخان بود توقیف کرد و بقدری تازیانه زد که مشرف بموت گردید و بعد باتوسط امیرازسلان خان مستغلس گردید.

این اخبار بتهران رسید شاه بی اندلزه حسانی شده بنصود اینکه صدرالدوله و سیدعلیخان فیروز کوهی و مصطفی خان سرتیب فوج شانزدهم شقای بوظیفه خود عمل نکردند صدرالدوله را معزول کرد و سرتیبی سواران خمسه را داد فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی و برادر همین سلیمان خان که بعد خواهیم دید چگونه نقش ما را شبانه بدربرد و خود نیز باشمع آجین و در میان شکنجه های سخت جان سپرد.

فرخ خان چهاردهم ماه ذی قعدة بزنجان وارد شد و خبر مرگ پدرش در همین روز ناورسید سعروز متوالی به تشریفات تغزیه بدر پرداخت و بعد با کمال رشادت شروع به جنگ نمود علیخان پسر عزیزخان آجودان باشی سرهنگ فوج چهارم تبریز هم بافشون ابوالحسنی خود آمد و ساو مساعدت شایانی کرد در همین موقع حسعلی خان (۱) سرتیب قشون گروسی نیز باسربازان خود رسید و مرادخان بیات نیز باهوج زدند باین دو افسر ملحق گردید.

اولین فکری که بخاطرشان رسید و مقرون بانسایت بود عبارت از آزاد گذاردن یکسمت محلة نایبها بود تا هر کس از سوار شدن بر این کشتی تاریخی پشیمان است بتواند بدون اضطراب فرار کند ناسخ التواوینح

۱ - حسعلی خان بعد از طرف دولت ایران در فرامه ست و بر سر مختاری دامت تاکنون پنج یا شش سال است که در تهران مرده و این اواخر لقب امیر نظام داده

هیکوید بایها بهتر از این چیزی از خدا نمیخواستند و لی قضیه اینطور
 هست بلکه این افسران میترسیدند که متجددین را اینامیفی مجبور نمایند
 و عاقبت و غیمی بیش آید چه میداستند آدمهای نامید خطرناک میشوند
 بالاخره جنگ شروع شد و بایها با کمال رشادت دفاع میکردند و تدابیری
 که تاکنون بکار برده بودند باز هم تکرار کردند اموال زیادی در کوجهها
 ریختند و هر کسی برای غارت میآمد میکشند .

در هنگامیکه آتش جنگ بهشتاد درجه شعلهور بود کافدی از میرزا
 علی خان امیر نظام به رخ خان رسید باین مضمون " شیدام که در این جنگ
 رشادتهایی بروز داده امیدوارم همینطور فعالیت خود ادامه دهی و چون
 برگشتی در پاداشی مقام بهر اتب رفیع تر خواهد شد "

در این جا من به مورخ بایی بر اثری لازمیکم برای بیان واقعه که
 چون واقع شد چنانکه عادت مسلمانان است دهان بدشان انتشار یافت
 و فوراً بکسورت بدی مغرور گشت که بوی شهوت از آن میآید و آن
 چنین است :

باسم التوازی به نقل میکند که در موقع یکی از جنگها دوشیر جوانی
 پس پانزده الی شانزده ساله در یکی از سنگرها کشته شد و فقط اشاره
 باین واقعه میکند و دیگر چیزی اضافه نمیکند ولی خیر بایی میگوید که
 حقیقت واقعه این است که یکی از شاگردان حجه که بیرمردی بود فوت
 شد و دوشیر جوان از او ماند یکی زینت جام و دیگری شاهنم خانم
 زینت از حجه درخواست کرد که داخل جنگ شود حجه پس از چندین بار
 همانعت بالاخره باصرار دختر تن در داد لباس مردانه باو پوشانید و نام
 او را رستم علی گذاردند یکروز که مسلمانان حمله بستگری کردند که

دستم‌علی نیز ج. ر.ء مدافعین آن بود پس از رد و خورد زیادی مسلمانان عقب‌نشینی اختیار کردند دستم‌علی از سگر بیرون آمد و آنها را تعقیب نمود و قبیله رفقاییش صدازدند که بر گردد ناگهان از هر طرف ناوشلیک شد و دختر جوان باجراعات زیادی حلق سپرد

اینک باز سخن را مؤلف فاسح التواریخ و امیکذاریم که میگوید موقعی که کاند امیر نظام فرخ‌خان رسید بماداره مسرور شد که بوصف درنیاید و از شدت شادی حالت حسونی او دستداد و چون در سطر شخص دوم کشور قسرب و منزلتی پیدا کرد بر آن شد که شجاعت و رشادت بیشتری بروردهد تا سالانریس مقام اجتماعی مائل آید

درحسبیکه این افکار در مسراو دور میرد شب یازدهم دیحجه بود چند نفر از او درخواست ملاقات کردند و خود را فراریان اراردوی مبی معرفی نمودند اینها عبارت بودند از علی قلیخان پسر صرافه خان خمسة و کربلائی شعبان و چند نفر دیگر و مقصودشان این بود که تدبیر جنگی بکار برند بنابر این فرخ‌خان پیشهاد کرد که ما میتوانیم شما را از یک دام خلوت باطمینانی از طرف دروازه قروین و احمسانی کیم و بریم تا خانه ملا محمد علی و در این صورت دستگیری او برای شما سهل است فرخ‌خان که جوان بی تجربه بود این پیشهاد را پذیرفت زیرا که اسطغر آتمیه درخشانی را داشت پس بکصدفر سوارزیده انتخاب کرد و ماعلی قلیخان و کربلائی شعبان و سایرین برامافاد نایبها که ارقصیه و میر آگه بودند چند سگ را تخلیه کردند فرخ‌خان با سواران در کوچه‌های پر پیچ و خم خالی از سگه راه مییمود که ناگهان بایبها از هر سمت حمله ور شدند و همه را باضفک قتل رسانیدند فقط فرخ‌خان با دوازده سوار و دوزخ

دیگر که هر دو اسمعیل نام داشتند زنده ماندند این دو نفر اخیر ابتدا بانی شده و در باره باسلام برگشته بودند

مابین این عدو را دستگیر کرده بودند و حجة که نگاهبانی آلودی بآنها کرده و فرح خان بطور غلبه آمیزی ناسرا گفت و امر کرد آتش زیادی روشن کردند و آنها را در آن سرخ کرده چهل جای بدن او را سوزاندند و بعد با قراض و زبردیش نمودند و سر او را هم بریده با سرهای دو نفر اسمعیل در اردوی مسلمانان ادا کردند این بود قول ناسح التواریخ اما خبر بایه قصه را اینطور نقل میکند :

روزی صحه خبر دادند که دو نفر بانی موسوم با اسمعیل هر تن یک بیرحمی های تنفر آمیزی میشوند و هر سر نیز مسلمان که بدست آنها میافتد لبها و بیسی آنها را بریده تا این حالت روانه اردوی دشمن میکنند حجة هر دو را از اردوی خود بیرون کرد و گفت نورایمان ممکن نیست در قلوب دشمنان قسی القلب باشد تا را این هر دو رفتند و با اردوی دشمن پیوستند و در صدد انتقام بودند پس فرح خان پیشنهاد کردند که بانی نفر سر نیز صلاح ممکن است از راهبانی که می شناسد او را به حجة و راهبانی کنند تا او را دستگیر و قتل رسانند تا را این فرح خان را بطرف سگری بردند که مدافعین آن پیر مردان بانی بودند و ممکن بود برودی تصرف شود اما شخص اینکه جثه با این سگر شروع شد و در علی با همراهانش آمد و فرح خان و دو اسمعیل و چند نفر دیگر را اسیر کرد

چنین سطر می آید که فرح خان در این شب مشروب خورده و سرگرم بود و شاید نور میانه هم که در نهایت جلوه بود محرك او شده زیرا که با مردم ماه روشنائی مهتاب طوری است که جاهای دور را میتوان دید . پیرزنی از منزل خود بیرون آمد و دشمن را شناخت و کار دی پیشکم

رخ خان زد که فوراً افتاد و مرد بعد نمتش او را بردند نزد حجة که از مشاهده آن اظهار تأسف کرد.

یکی از این در اسهیل دستگیر شده خواهرزاده نورعلی بود و نورعلی هم ریاست سنگری داشت که علامت فریاد آنها سیوح قدوس بود نورعلی با اسمعیل خواهرزاده خود نزدیک شده گفت: «ای پسر خواهر من تو از خدا رو گردان شدی و شرم نکردی که با دشمنی دشمنی کنی که لامذهب و مخالف با عقیده شما میباشد همانا مجازات تو باید همان مجازات پسر عمر سعد باشد (۱).» و فوراً سر او را برید و پسر خود برد. گاهی اتفاق می افتاد که سر ملزبان دشمن نزدیک سنگرهای پایه آمده و آذوقه را بر ابر طلا آنها می فروختند روزی یک نفر سر باز آمد و سخریه کنان پلوه گوشت متعفی را در سنگر نورعلی انداخت و بباله بر آورد. نگیر میدادم که مدنی است از این طعام نخورده مهمان من باش. نورعلی نیز فریاد بر آورد و نزدیک شو تا بهای گوشت را بپردازم و چون سر باز دامن بم تنه خود را گرفت سر اسهیل را در دامن او انداخت و گفت: «توبیز با من طعام مهمان من باش.»

سر باز وحشتزده فرار کرد و مساحانان یقین کردند که بایه گوشت انسان را می خورند.

خبر گشته شدن رخ خان شایدا بمتنهاد درجه متأثر ساخت فوراً بایک یاور را باد و توپ هیجده لیوری و چهار توپ دوازده لیوری فرستاد و تئیکه این فرستاده بزجهان رسید رؤسای قشون جلسه تشکیل دادند و

۱- عمر سعد خواهر خواهر مختار و یکی از سرداران بود که در کر بلا با امام حسین بیچسبیده بدعا مختار پیام کرد برای انتقام سپهالشهادت و سر خواهر اده خود را که با او مخالفت میکرد برید

جایم مشورت کردند و مطابق نقشه که کشیده بودند جنگ برداشتند از چهار سمت به سکرهای بایان حصار شدند فوج گروس قلعه علی مردان خان را تصرف کرد و هوج چهارم خانه آقازیز را گرفت که نزدیک خانه حجه بود و سایرین نیز در حدود تصرف سنگرهای دیگر بودند جنگ در تمام روز ادامه داشت .

سرلطان گروس در قلعه علی مردان خان عمامه زیادی بدست آوردند که بایها از مسلمانان گرفته بودند و يك غارتوصف ناپذیری شروع شد .

فوج قراولان نكزو اسرای سکی حمله برد که محل مستحکمی بود و مدت مدیدی از خود دفاع میکرد بكنفر سلطان و حمی از سرلطان در اینجا گشته شدند ولی مسلمانان چون امپدوار موفقیت بودند جنگ ادامه دادند تا بالاخره آنها را نیز تصرف کردند و پست نمر بابی را دستگیر نمودند که نامر امپدوار سلطان حن همه را در ردك برج دوالقاز خان سر بریدند

شب بعد از این جنگ چند نفر از بایان فرار کردند که از آن حمله جوب قلی پسر حاجی کاظم آهنگر سازنده آن توب آهی بود و حیدر خن که مورخ مسلمان میگوید قدری رشید بود که تا پیشتر از پنجاه نفر مقاومت میکرد و فتحعلی شکرجی و امیر سبزه ولی آنها نیز دستگیر شدند و امپدوار سلطان حن فتحعلی شکرجی و حیدر آهنگر را بقتل رسانید و تنیه را حسی کردند و بعد از آخرین فتح همه را بقتل رسانیدند

تا خود همه این قضایا ملا محمد علی پسر خود را جمع میکرد و پیروان را با حرارت ایمن مكالعیدداشت ولی بگروور که نارفتابی

حشوفل جت بود حاجی احمد شاه ساز و حاجی عبدالله ماوا در بهلوی
 او گلوله خورده بر زمین افتادند و گلوله نیز بهلوی خود او ح ورد
 همراهان او را بلند کرده بردند منزل و محرمانه از او پرسناری
 می نمودند

نایبها در این موقع بیشتر از ده سکر در تصرف نداشتند که
 فلك شعبده باز ظاهر بیرنگ دیگری نسكر برد و غبار مدحمتی و عزارا
 بر سر آنها غریبال کرد بآنها خبر رسید که مولایشان در تبریز قتل
 رسید از اجتماع این خبر همه مبهوت شدند و میدادستند چه باید
 کرد ولی برودی يك حرازت تصور ناپذیری در آنها تولید شد که
 استراحت را برای دشمن حرام کردند از هر طرف بروی مسلمانان افتادند
 و بقدری میکشند تا کشته شوند باس و بومیدی شجاعت خون آمیزی
 بآنها الهم کرده بود اما افسوس که نتیجه ماند زیرا آنچه شدنی بود
 شد و ملا محمد علی فوت کرد. آقا دین محمد و در کمال معتمدی
 را انتخاب کرد و حسد ملا محمد علی را در همان اطاقی که جان سپرده
 بود دفن کردند و زمین را طوری هموار ساختند که انری از قبر نماند
 و هیچکس نتواند بدان محل پی برد و بعد سنگرهائی در اطراف خانه
 ساختند و تمام زنها را در آنجا جمع کردند و تمام سنگرها را رها
 به هیئت اجتماع در آنجا خانه منزل گرفتند

جوامی موسوم بعلی اسفر کفایت چندمر از رفقرا بدور ح بود
 جمع کرد و گفت * عده زیادی از ما قتل رسید و ساعت قتل ما نیز
 برودی میرسد بیا زنده دستگیر مشویم و ما را ماسارت خواهد برد بنا
 بر این در هر صورت زن ما دو عمر من توهین و اعمال شرم آور مسلمانان
 واقع خواهد شد پس بهتر آنست که ما امشب تمام در شرکات و

زنان خوش صورت را بدست خود بکشیم و برای دشمن باقی نگذاریم
حکمرانان خردسال که دشمن با آنها توجیه نخواهد کرد و پسران
و زنان بد ترکیب که کسی نتواند چشم طمع آنها بدوزد * .

طبق این جوان پاپها را محیرت انداخت و با او مصلحت می کردند
خبر بهیدالباقی و میرزا رضا و آقا دین محمد رسید نور علی اسفر
و کسانی که با او هم رأی بودند حاضر نمودند و پس از مختصر ملامت
و نصیحت زیاد موفق شدند که آنها را از خیالش باز دارند .

در همین شب چهل و دو نفر زن از ترس کشته شدن با اطفال خود
فرار کردند و تا بیرون شهر رفتند و رسیدند مردی باع کرمانی الله وردی
این شخص مالبکه جوان و بی طاعتی نداشت مدت سه روز از آنها پذیرائی
کرد و در زاعه گوسفندان خود معطرشان داشت و لسی چون فقیر و
بی نصرت بود مجبور شد جواهرات آنها را بگیرد و اسب و الاغی تهیه
کند که بروند در جاهای مختلفه پراکنده شوند .

بازی عده نایبها روز بروز بطرف شمال میرفت و حمیت معتابی هم
نمانده بود که از آخرین سکر خود دفاع کرد بنا بر قول مورخین مسلمان
در این موقع : «الطیعه باید صحت صلح بمیان آید پس میرزا رضا و حاجی
محمد علی و حاجی علی شیرازی و سلیمان و دین محمد و حاجی کاظم
قلنوقی نامه بامیر و بیگلر بکی نوشتند باین مضمون : * هرگاه شما از
تقصیرات مادر گذرید ما نیز دست از جنگ خواهیم کشید و بشما صلح
می شویم . » .

امیر غیل کرد شاید باز هم فتح برای او گران تمام شود و از
حرفی هم شرع آنها را محکوم بقتل میکند و هیچ معاهده یا پیمانی که

با آنها به بندد ارزشی نخواهد داشت و اگر هر نوع خیانتی، سبب بغاوت داد بکند قابل علامت نیست بآنها جوابی خواهد داد و باینها از سنگرهای خود بیرون آمدند در صورتیکه همه ضعیف و لاغر و رنگ از رخسارشان پریده بود.

فوراً سردار و افسران و علما احتیاطات لازمه را بجا آوردند تا سربازان آخرین ارك باینها را غارت نکنند و این حق شوم و حزن آور را برای خود محفوظ داشتند تمام زنها را مرستاد بخانه حاجی غلام کدخدای شهر و بعضی اینکهنها حرکت کردند افسران عالی مقام شروع به غارت نمودند و جز چهار دیوار خانه چیری بر جان گذاشتند سر-بازان نیز مشغول غارت خانه های اطراف شدند.

فردای آنروز بزمان امر کردند بروند بخانه میرزا ابوالقاسم مجتهد کربلائی حواد کثوم خانم و زن دیگری بهمین نام نقل کرده اند که چون از خانه کدخدای بیرون آمدند عدد آنها خیلی زیاد بود و هر کدام يك بقیچه یا طفلی را در بغل داشتند و میرفتند تا رسیدند به تکیه میر کریم خان و از هر جا عبور میکردند در معرض طعن و لعن و سخریه اهالی بودند و چون به تکیه رسیدند بر خوردند بسیمه یا چهارصد سرباز گروسی که چون فهمیدند اینها کیستند با يك نوع پست فطرتی شرم آوری بآنها حمله کردند و دست بغارت آنها زدند صحنه فوق العاده رفت بار و خون انگیز شد ولی پاسبان آنها و اهالی زیجا از رفتاری که این سربازان خواهران و زنان و دختران آنها میکردند بصیرت آمند بگروسیها حمله کردند جنگ خیلی شدید و وحشیانه بود و بسیاری از زنان و کودکان در این جنگ تلف شدند و بالاخره باقیمانده با مساعدت همشهریان شان از جنگ سربازان خلاصی یافتند.

این مدسختها مدت چهار روز تمام در خانه مجتهد محبوس ماندند و در معرض عداوت و کینه عمومی و گرفتار گرسنگی بودند. اطفال صغیر بواسطه بی شیر و بی پرستاری مردند یکی از پسران حجة موسوم بمهدی نیز بهمین طریق تلف شد بالاخره روز پنجم کسی از طرف مجتهد آمد و برتن گفت دسته دسته باندرون بروید و اظهار ندامت کنند و هر کجا میل دارید بروید.

پس آنها را باندرون وارد کردند که در آنجا بمر مورد ظمن و هتاکه زن مجتهد واقع گردیدند و پس از آن آنچه میل داشتند از آنها یا عصب گرفتند و با دردیدند و بالاخره از این بهم بیرون آمدند بعضی باقوم خود میانه شدند و بعضی هم بشون ایسکه راه بیجایی داشته باشد سرگردان ماندند تا بالاخره یک محلی پناه بردند.

محبوسین هنوز در حایه مجتهد بودند که رؤسای فتنون بفکر افتادند که حید حجة را بدست آوردند زیرا که فقط فاتح بودن برای آنها کافی نبود و میل داشتند محمد دشمن بر توهینهای لازمه را وارد آورد پس باسطق نابها پرداختند و هر قدر شکجه و آزار بآنها رسانیدند.

از شان دادن حید اعتناع کردند بالاخره روغن داغ کرده بر سر آقا دین محمد ریختند معدها حرقی برد تا ایسکه سردار پسر رئیس مرحوم را خواست که سن هفت ساله بود موسوم باقا حسین و ماتیدند و جاپلوسی موی شد که او را محروم آورد بنابراین رفتند قبر را شکافتند و جسد را بیرون آوردند و ریسمانی بپای آن بستند و در کوچه و بازار روی زمین کشیدند تا مردم شاهد بی زبان اینهمه فتوحات در حشاش را

تماشا کنند عاقرین آب دهان بروی جسد میانداختند و سگ بزاران میکردند و سگهارا روی آن میانداختند و بالاخره بردند در حراره کهنه انداختند و دو قراول برای جمع آن گماشتند و از مدعی هستند که طعمه حیوانات شد و بعضی میگویند که مخلوط با سایر اجساد خاک سپرده شد و بعضی هم معتقدند که شبانه سایها آنرا دوباره دفن کردند.

بعد از اتمام این اعمال روزی شیور کشتیدند برای اینکه قشون صلح شوند تانسان دیده شود و چون سربازان جمع شدند صد نفری را آوردند طعمه شمیر نمودند و حاجی کالم قلتوقی و منهدی سلیمان را بدم توپ بستند در اینموقع قاسم بیک تهدیدهای وارد شد و حامل دستخطی بود از شاه که شعاعت و فتوحات شایان آنها را تقدیر کرده بود.

محمد خان بیگلربیگی میر احتقره رفتن بپهران را داشت قبل از رفتن از زنجان خواست جشن حدیدی برای سکنه شهر فراهم نماید تاثر این شصت و شش نفر مای را بمیدان آورد که قتل برساند همین که میخواستند شروع بکشتار نمایند ظهر شد و حاجی محمد حسین پدر اهی صیر در میان بایها شروع بلزان گفتن نمود.

سربازان فوج همدان که میبایستی مباشر قتل باشند از اجرائی حکم امتناع کردند بعد اینکه محکومین مسلمان همد و شایسته است که سادرت بقتل برادران بیدفاع نمایند سایر این ازهر بیک نفر آنها سه قران گرفتند و دادند فوج گروس که آمدند و ملا تأمل همه را کشتند.

بک نفر افسر از صف بایها آقا نجف علی را بیرون آورد که

خاید از اقوام او بود که آنهم بعد از تهران قتل رسید

پس از اجرای قتل تماشاچیان میدان مقولین آمدند بعضی برای تدفین اقوام و دوستان و محبی هم بخيال توهين و شرارت قتل میکنند که يكسر مسلمان موسوم بولي محمد مرد يكجند يكي از همسايگانش آمد موسوم باقارضا که هنوز، مني در تن داشت او را صدا زد و گفت: «اگر احتياج چيري داري بگوش همسايه توري محمد هستم» مخضر بلو اشاره کرد که تشنه هستم فوراً مسلمان رفت و سبك سزرگي را بدست آورد و آمد نزد بدبخت و گفت: «دهات را سزگن براي تو آب آورده ام» و چون دهانش را لرز کرد با اين سبك چنان بکله او نواخت که ماله بکسان شد

بالاخره بيگمريگي رهسپار تهران گرديد و چهل و چهار نفر اسير را باخود برد که ماين آنها پسر ميرزا و حاجي محمد علي و حاجي محسن جراح بودند اين سه نفر بمحض ورود بتهران قتل رسيدند و بقيه بزر در محبس مردند.

مظفر الدوله زنحاني مأمور شد که خانواده حجة را شيراز ببرد حجة سه زن داشت يكي حديثچه که در موقع جنگ کشته شد و دو ناي ديگر ساطك خام همداني و شاه صنم خام زنحاني هنوز زنده بودند چهار دختر و دو پسر و دو خدمتكار پيرمانده بودند

مطرايکه همشيري بودند با بجهات ديگر مظفر الدوله با آنها خيلي احترام ميکرد و تا شيراز آنها را در كجاوه پراحتي برد چون شيراز رسيدند جمعيت از شهر براي تماشاى اسرا بيرون آمده و منحوب شدند که چرا اسرا را باين احترام آورده اند بنا بر اين

بمطهر الدوله بدگفتند و کجاوه ها را بزمین انداختند و زنان را غارت کردند و مسافرین بدبخت را پیاده بشهر وارد کردند گویند ناصرالدین شاه منزل او مستمری برای آنها معین کرد.

فصل هفتم

باب در ماکو - قتل

باب زندگانی (۱) در محبس و چگونه آنرا تمام نمود تا اندازه برای ما شرح میدهد.

من تصور میکنم که شکایات عدیده اودریان مربوط باشد بفشار و سختی هایی که گاه و بیگاه از تهران دستور میرسید . همه مورخین خواه نابی و خواه مسلمان قتل میکنند که باوجود دستورات واحکامات سخت که رابطه محروس نکای باید باخارج مقطوع باشد باز هم باب عدت زبانی از پیروان و اشخاص خارجی را در محبس خود پذیرائی می کرد .

بهر حال نظر ما اینکه راجع باین قسمت زندگانی باب بکلی دست ما از مدارك کوتاه است از روی قسمت های دیگر که من از بیان استخراج کرده ام حواصده قصایرا خلاصت خواهد کرد.

در باب اول از واحد نانی است :

« چقدر محتجب هستید این خلق که کل به نسبت بمن در مقاعد »

- خود چنان تصور میکنید که در درشای من هستید (۱) و آیشکه دلالت
- بر من میکند و آیات قدره مرا که غرائز آن فطرت اوست باذن من
- تلاوت میکند بپیر حق او را در جلی ساکن کرده اید که احدی از
- اهل آن قابل ذکر نیست و در نزد او که نزد من است غیر یک نفس
- که از حروف می کنند من است نیست و بین پدی او که بین پدی من
- است در لیل یک مصباح مضی نیست و حال آنکه مقاصدیکه بشمارد
- درجات بازمیرسد مصابیح متعدده مشرق و ما علی الارض که از برای
- او خلق شده مآلاء او مثلث و از او بقدر یک مصباح محتجب
- در باب هفتم از واحده نامی ذکر شده .

- واخذ نمره اسلام بیست الایمان بار (به باب) و تصدیق بار
- و حال که نمره بر عکس بخشیده در بصوحت اسلام ظاهر شده و کل
- به سبب بار اظهار اسلام میکند و او را پیر حق در جبل ماکو
- ساکن میکنند .

در باب شانزدهم از واحده دوم ذکر شده .

- و از این است که کل شینی طلب میکند از خداوند که در ظل
- هاینسب الی المؤمن باشد به دوه زیرا که حدت شینی این است که

۱- این قسمت ابتدا مربوط به نایب است بلکه گویند ما با پیر
 بگویم خدا خطاب مسلمان میکند زیرا که ما خدا در جل دوم خواهیم دید
 و همچنین بیوان راجع باین موضوع بکتاب ادله سیده مراجعه کرد که میگوید
 اهل هر مدعی دو احوال مدعی پیوسته منظور نظرش رعایت خدا است و
 میفرماید که احوالش در نظر خدا پیوسته باشد از طریق هم نمیتوان خدا را
 واهی کرد مگر اینکه رعایت خاطر پیر و ابراهیم باید ولی مسلمانان
 با پیر مدعی موجود است و این نشانگر هیچ اوهی نداشت و چون خدا
 تسلیم شده را نسخ کرد بجای آن تعلیمات باب و برقرار کرد پس بابا اکنون
 پشیری است که عالم برای آن خلق شده است با پیر این مسلمانان که برادر ساری
 الهی کار میکند مسلما بایست جهت رعایت خاطر او باشد

- منسوب الی الله گردد و مایندب الی المؤمن نسبت الی الله و اگر
- راجع معنی درون مؤمن گردد کل دربر است و از شئون آن اگر
- چه کل در صفت خود پس کمنله شبی باشد چه این حجره که
- بلا ابواب است و ملاحضه معروفه امروز اعلی عرف رسواست که
- حجره حقیقت در او مستقر است که گویا درات آن همه پندای ذکر
- اتی انا لله لانه الا ملرب کل شبی میخورد بر کل حجرات اگر
- چه مقام مرآتیه عطره مذعب باشد

در باب نوزده از واحد سوم میگوید :

- ملخص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود ادن داده
- که هر کس هر قدر بتواند در بهاء یابی صرف نماید اگر ممکن بود
- که کل ما علی الاصر ا بهاء یابی قرار دهد هر آینه اول از رای
- او بوده و امره این باب آنکه در برد ظهور من بطهر الله ملست گشته
- چایکه در اثر از این نوع حکم است چه گونه در عس او لعل مثل
- امروز راجع نگردد که قرآنهاى الف سنانى ملاحضی در اسلام
- باشد و مقرر منزل او در حبلی باشد که حجره سکون او خشت محض
- باشد اگر چه هر چه مقرر اولست عرش الله بوده و هست چه بر سریر
- عزت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر برای استعمار مؤمنین نه
- بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه که محتسین بقرآن نموده
- والا ان السور و الطلمه همه سواء کلیتھا بسبحان بالمشی
- والا یکر

در باب دوم از واحد نهم میگوید :

- و قبحه مردم فقط او را سیدی تصور میکردند بیشتر با احترام
- میکردند و چون اظهار کرد رسول خدا هستم شروع کردند به تلسزا

گفتن و حقیر شمردن او (۱)

در باب هشتم از واحد ششم مسلمانان ملاقت میکند که با کمال
بی صبری در انتظار مهدی موعود بودند و مشخص اینکه طاهر شد او را
مخصوص کردند.

و بناست همین افکار است که چون در ماکو محبوس شد باه
مفتلی بمحمدشاه میگوید که ما را آزاد را شرح میدهم این نامه (۲) نیز
۱ - نوایب دوم واحد ۹ بیانی که در و بر دست من بود چنین جمعه
دیده شد (م)

۲ - پس از تعین زیادی بالاخره موعود شدم که يك نسخه از این نامه
را بدست آورده و چون طولانی است معصا کما میگویم بدرج همان مسپاتی
که مؤلف ترجمه نموده است (م)

و عرف ابدی بان ما سواهم من السمکات لد چه قدم بحث و ان از کمر
کهل شی من اسعرتی و ابوباله من دلت الحمد الکبیر و ن عایة مقام
الد کرب می عجر الحمت لدی صبور شد و ان منتهی رتبه العرفس هو دمر
الحمت عند بابهم .

والدا حدیسی الله من طله لیدتوك مها جد و اعطی بی مالا بزرگه
الدالمون و ام بقدری یفرقه سو عیوب الا سحر صرف عید آنه من آبای
الاسی ا، و کمن من کلیة الاولی من عرفها عرف کل حق و بدخل من
کل حیر و من چهل چهر کل حق بدخل من کل شرف و بکرب کششی و ب
الدالمس من عیر کل ماسکری الا مکمل و صدایه بکل عیل حیر عایله به عیم
الله و بقی الله و کل می عده امن ما حدیسی عیدایه حصی محمد کن عیله ولا
بصرایه الله و سحظه و کان من اب، اکبر لای الله قد حمل کل خرا حط به
علیه من طامعی و کل، و حصص، کما می عده، و ان الیوم کانی اشهد من مقامی
هذ کل اهل محنتی و ما یسی می عروای لرصوا و اهل عبادتی می درکات
الیران و لمدری لولا الواجب من نور امر حقایق روحی و من هو می علم الله
عده ما احیرتک دلت هو عرته و فصل الله علیه قد جعل الله کل معاصی لرصوا
می یسی و کن مدیح السرا می شدای بل ان مراغه می حلی اکبر من دلت
یا لعلقه لقی به دوت من دوت و اسی اما و جانی لدی لایموت و
نور الدی لایموت من عر می و راته القیو کل حیر و من چهل و در که السحب
و کل شروان موسی علیه السلام .

بقیه باور می نور صحنه به

عابد صدر آثار ادبی باب مقدمه توحیدی را مصنف است در این جلد
باب تمجید شایسته از محمد و ذراره امام میکند. چنانچه در جلد
دوم این کتاب دیده خواهد شد در زوایع سنگهای شالوده بیان هستند و
فریاد میزند

«من انب میکم که کل شبانی که غیر از آنها در عالم امکان
هستند در حسب آنها مطلقا قبی میبندد و اگر توانی ذکر کنی و تمام»
«این اشتباه کرد منی این است که سادات سبطه و وصف کند و من از
محدودیت طلب عمومیکم از حدودیکه برای آنها تعیین میمایم زیرا
که در حقیقت حریف تمجیدی که میتوان از آنها کرد این است که
اعتراض کند که نمیتوان گماهی حده از آنها تمجید کرد»

—
الحمد لله عاقله و الخلیفه علی العمل بود احد من شعبه من عبده
السلام که صرح ملک حدیث میشود من عبد الله و هو و الله و الله و الله
اسمی مطابق باسم الرب العلی محمد و الخلیفه علی العمل و لا اله الا
هو

این نامه عربی و عرسی مخطوط است (م)
حدود شاهد است که مراعاتی بود زیرا که در عبادت روضه بوده
بودم و در حین سلسله مراتب از آثار محکم و عموم میبند حضرت خدیجه
الله علیه السلام مرمود تا آنکه ظاهر کرد و تو قیسه امر مسطور و گویا مرقوم
و نه شای که در برای احدی حقی نامی باشد

و در همان سه و سوزی که حضور آن حضرت مرسله که آنچه لایق
سلطنت است در امر حقیقی تمام شود و از آنجا که مشقه الله در طهوره
صالحه و عباد عباد الله و از بود حضور بر اسده و و مانع شده باشد از حق
که خود را دولت خواستند و از آنجا که در چهار سال که گماهی
حق احدی حضور مرموز به شده از چون اجاره به شود و این است
به دما و شده حضور مرموز داشته شد قسم بعد و نه که اگر شای دو
عمرم بر چهار سال چنانچه بر می گذشته است از عرب و چند حضرت نفس را
نفس چهره می و حشبه الله الام آنکه در مقام ادب امر حقیقه اندر آنی و عمر

«همین دلیل است که خداوند مرا از گلی حای کرده است که»
 «هیچکس از طیران حای نکرده است و خداوند مرا چیری عطا
 کرده است که بر دیگران همه در علم خود از درك آن قاصر اند بعضی»
 «چیری که هیچکس شناسنی آن قادر نیست مگر آنکه اعلا در عالم»
 «يك آیه از آیت من معدوم صرف بود

«بدان که در قنف من و کسی هم از فون دل قومی که هر»
 «کس آنرا شحت کاملاً خدا را ساخته است و داخل شده است در»
 «خبر آمدی و کسیکه بخواند است آرا باشد از حد و بد عباد»
 «آمده و داخل در نعمت آمده است است قسم بعدی تو که سلطان»
 «هر دو عالم است کسیکه در این عالم قانی زندگی میکند»
 «طبیعت در احسنه دهد و در تمام طول حیاتش خود را سده خدا»
 «محبوب دارد و قانع تمام افعال خیری باشد که تعالی بخدا دارد»
 «هر گاه در فتنش عداوتی بسبب من باشد ولو آنکه آنقدر قلیل که»
 «تب خدا ردك آن قادر باشد تمام اعدای خیر و رازب رهد و تقوایش

— — —

کسر آنچه و مع شده فرمائی در شهر و دوم رحمت شعی خاکش مظلوم
 دهم که اگر بعضی را از مصمم شوی هر آنکه من اندام کشی و مرا که
 من مصمم و منم صرف الی نوع نیمی مورد محافظت بود و از کثرت
 عدل شرع حرمش که هیچ حکمی در روی شعور نسکرت حائفا مصطر
 بر من آمده مردم مصور اکثر البور آنکه من لایب آنکه مرا خوب معتمد الدوله
 بر عیال من مصمم شد و آنچه لازمه عبودیت و جلالت من است لی اولیا عالمه
 بود بجای آورد و بعضی را خوب مدتی چون در مقام من است بر آمده مدتی
 در عبادت صبر مستورا همه بحواله مسبود آنکه رفیع الهی من
 فر دوس خود مصمم گشت چراغ عالمه جبره شکلی من است که من در بار چشم
 و حق من همین علی شومند مصمم آن حال شد که گویی با هیچ معرفت

«می‌نماید و خداوند باز نمی‌سکند مگر با نظر مجازات و چنین»
 «کسی در زمره اموات است خداوند کل اعمال خیر را که خود آنها»
 «را خیر میداند در اطاعت بمن دانسته است و کل شمت را در عدم»
 «اطاعت بمن».

«در حقیقت من در مقام خود مشاهده میکنم آنچه را که گفته‌ام»
 «که محبین و پیروان من در اعلا در حدت عرش مسکوند در صورتیکه»
 «دشمنان من در ادنی دیوار غرق شده‌اند»
 «قسم بخدا که اگر مجبور بودم مقام حجة خدا را قبول کنم تو»
 «را از وجود خودم خیر نمیدادم».

چنانچه دیده میشود سبب همان اظم‌باران کتاب بین‌العرمین را
 تکرار و ادامه میدهند ما آن چیزی میافزاید و به میبکشد و باز میگوید
 «من آن قطعه هستم که موجودات از آن وجود یافته و من همان
 وجه الله هستم که مرك و قائم دارد من آن نوری هستم که هرگز خاموش
 نخواهد شد هر کس مرا بشناسد کل عمل خیر با اوست و هر کس مرا از
 کند کل شمت را در دنال دارد بند و تنبیه موسی و تنبیه ر خداوند

شب بلا سبب شری و قسهای نروغ و جبر و هر چه کند داده و آه ماضی
 علی تا آنکه ارجاس آن حضرت حکم سمر ما کو آمد بلا آنکه بت مانی
 باشد که سو دشوم و آه ماضی حتی نزالت القربه الحاهن اهل به سم
 سبدا کبر که اگر بدانی تو چه محل ساکن هستم اول کسی که بر من رحم
 خواهد کرد حضرت مسود در وسط کوهی قلعه است و در آن قلعه از مرتبت
 آن حضرت ساکن و اهل آن محضر است بدو هر مستحق و چهار سبک حال
 تصور هر ما که چه میکنند الحمد لله که ما هر مستحق قسم حق اله که آن کسی
 که داعی «این نوع سلوک» می‌شده اگر بداند آنچه کسی است هر گز در حال
 شود الا احرک سر الامر که اعی کل السین والصدقین والوعیین وما
 احاط به علم الله می‌عباده المعین و ظم علیهم ولم یبق فی علم الله دسب الا

خواست آنچه را خواست (خواست خدا را بهید) خداوند مورد یکی از مؤمنین علی را در روزی گوه معکس کرد و چنانچه حدیث مطلق است (بهدا سوگند که آن نور نور من بود) آیا تو نمی بینی که به مقدار عددی حروفی که نام مرا ترکیب میکنند همانند است با مقدار عدد حروف کلمه (رب) و آیا خدا در قرآن نگفته است و در تیکه رب تو در روزی گوه بر تو پور انداخت؟»

خلاصه باب در پیش گوئی‌هایی که در قرآن شده مداومت میدهد و بی از آن از باره احادیث که مراجع مظهر مهدی است سخن میراند و حدیث «و روف منصر را نقل میکند که یکی از اقوی دلیل حقانیت امامت اوست»

در قرآن در سوره (۳۶) آیه ۴ مذکور است، بخندوند اموات
(عالمها) از آسمان تا زمین مرتب میکنند بعد (تمام) دوباره بالا میروند
سوی و در روزی که طول آن حساب ما هزار سال است (۱)

١- يدبر الامر من السماء الى الارض ثم يخرج اليه في يوم كل مقداره
لك سنته ما تبين .

المجلس

وقد احتسبته لاني والله قال من قتل مؤمنا فكأنما قتل الناس جميعا
بعد از آنکه مطلع شدم باین حکم پوشته بر دهنم در مدینه فرستادم
که والله بقتل برسان و سر مرا هر چه را که میخواهی بپایا که زنده بودی
و بلاخر من بعض مدعیین رفتن سراوا از سنان در ای مثل من خرجوا بی بدیدم
اگر چه یقین است که جدید حاجی بکاهی امر عظم برسانده و الاقنوب مؤمنی
و موثر ترا ملاحق مجزون بودن اشد است از تحریک بیت النعمان بحق امروز
هم بباللهواهی و کل جبر من احسن بی فکاسا احسن بالله و ملائکته و کل
احد و من اساء بی فکاسا اساء بالله و ملائکته و اولیاته بی بالله و احد به
اجل مقام من بی یصل عانهم خیر احدا و شر بل الی یصل کن و ما و صلی الی
یهو یصل الی من الواصل هو الذی یصل الی الله لم یسجد الا لله لان ما کتب

از طرف دیگر آخریس نام در سال ۲۶۰ هجرت غایب شد و در همین موقع است که اظهارات پیشگویی حاسه باب و (باب علم خدا محدود گردید)

خلاصه آنکه بعضی از امام صادق راجع به اعلام ظهور مهدی سؤال کرد و امام به جواب داد * از در سال ۶۰ ظهور خواهد کرد و نام او طند خواهد شد * یعنی در سال ۱۲۶۰ که درست مطابق است با سال ظهور باب

سید علی محمد راجع به موضوع میگوید * بخدا سوگویم که من ایضا درس معارف امام و تحصیل من و بعد تحصیل تجاربی بوده است در سال ۶۰ باب من معلوم آید محکم شد که هر نوع معلوم مسئله و شهادت خدا و من مأموریت خود را در همین سال انجام کردم *

* در همین سال سرفاقدی سوی نور سدم (ملاحسین شرویه) * که حرم کتابی بود * که مقام سلطنت شوالیه آنچه را که بستی * در مقام حجة خدا بعمل میبرد و من رسالت و بی اراده خداوندی *

البته علی بن موسی و بنی عصب نام کتابی بود که این بزرگوار من دیده و * طوری من بزرگوار من بدو معاشکو لی حد لا اله الا هو حیرانید من معین قلوب چه است * منی دارد بر سر * و آخرت مرد من است و اگر کشف حب شود معصوب کل من و حدی مرا میگرد خواهد شد و لی این ذکر عجب باورد حضرت را بلکه مومن موعدی که با هر حد و حد است مانی و عدم بحث می شد و من حق که بعد خردلی بستی من و آن حضرت بنام و مالک شمس دنیا و آخرت را شرف محض میدانم زیرا که سر او از حد موجد میرا بر سر باید چه جای بلکه مالک شود او را و بیفین من که مالکم گر موجد و معصوم را * بیست من معصوم و معصوم خردلی * که بعد او بدو و در راه و در راه او را گردان و در من هم شده ام مع دولت در

را تدریجاً قیامت در این کشور و سلطنت آن جلب کرده است

ایر آدم بسیار متکبر و همیشه دست و هیچک از احکامش از روی شعور نبود من مجبور شدم که از شرار خارج شوم و می آمدم به تهران ملاقات تو اما مرحوم محمدالدوله خفایت امر مرا فهمید و بجای آورد آنچه به مقتضی است بست به برگزیده گئی خدا بجای آورده شود.

حال شهر شروع بشورس کردند و همین داند من در عمارت صدوی پنهان بودم ، موقعی که محمدالدوله قیام کرد خدایش پنداش دهد و هیچ شکی نیست که سید سگبری از آنتر چشم همان افعالی است که از او بست من صادر شد بعد گر گین مر در ساعت هفت شب مجبور به سفر کرد ، پنج نفر نامور بدون پیکه هیچ وسیله مسافرتی داشته ، شام و ، هزاران دروغ و هزاران نوع ملامت پس افسوس افسوس از آنچه من رسید ، بالاخره سلطان امر کرد که هر طرف ماکوسرید بدون اینکه بمن مر کوبی بدهد که شوام سوار شوم افسوس افسوس من رسید آنچه رسید ، بالاخره باین دهکده رسیدم که به نعام سگ

که ترک عهد شود این است که مرحوم محمد شعی خلوت نمودن حاج ملا محمد را هم مر شود سرور بدود بعد از آن گفت من تمام کن امو لم طیم اسب و ماك اوجده خداوند است حال کلاوا میگذارم ، او وار توان منظم در تصرف او مرود عمر از توحفی عالم بهسم حس آنگه انگشترهای دستی را بیرون آورد و داد و می خوب بوده وود بوده مار و توبه اور، قبول بوده این دادم که صرف باشد شهید لله و کفی به شهید حال هم بگفت در و را من بیجوا هم مال حجه است کن اموال او هر قسم لایق است آن خسارت تو ، آن امر مر ماند و من مرور از عهد خوب مرآمده بدگر آن هر قسم مرور است مرماند وار آنچه که خداوند تدریجاً برای هر لاری دوشاهد مر داده عرف و علایق دوست سارید و ای نهائیکه معروف و معروف طنبیه مثل

آن مردمانی هستند ، آنان و حشر دلی قسم بخدا اگر تو میداستی در جهنمی من مرل دارم از این کسیکه من ترحم میکرد تو خود بودی این يك قلعه کوچکی است که در قلعه کوهی واقع شده و بواسطه لطافت تو است که من دارای چنین مرلی شده‌ام ، کسی این را عبارت ابدار دو بر آدم و چهار سگ فکر کن که من چگونه مراد حیوانات می کنم

خداوند را ستایش میکنم ، صورتی که مستحق ستایش است و قسم بخدا آن کسیکه مرا در اینجا حس کرده ، حرمست است از اینکار که کرده و معبد اگر میداست نیست ، چه کسی این عمل را کرده است هرگز خوشوقت نمیشد .

« اکنون من يك سری را بنویسم ، این آدم تنها مرا حس نکرده است بلکه تمام پیغمبران مقدسین و کسیکه عالم خدا پر و حلقه دارد حس کرده است و هیچ ظامی هیچ نوع نداده است که در تحت آن تنالیده باشم »

« و توبه که شدیم تو حکم کرده که مرا تا کو سرود صدر اعظم بوشنم مرا بکش و سرم را هر کجا که میخواهی برست زیرا که درد گانی کردن بدو گناه و رفتن بجائی که گناهکاران هستند شایسته من نیست

از این هیچ جوابی نداد من بقی دارم که اوحیقت امر را میداست زیرا جواب آمد سید یحیی و جواب آخوند ملا عبدالعزیز و ازینست این امر منوال مروده تا آنکه آیات و نوشته اند ، حضور آورده گناه خفته بدن نداده اگر چه کمی سینه شهید عبدالولی بعد از این مظهر عربی نداده لا آن که حجة نرو و بالغ شده و بی مرد و یکی من از ظهور امر مراد شده و یکی بعد از ظهور امر و هر دو از خلق و خلق من مطهره از این جهت اختیار ایشان شده .

که محروم کردن قلوب مؤمنین و مؤمنات بدر است از حرام کردن
حاجه خدا .»

« قسم بخدا که حاجه واقعی خداوند ام بروز من هشتم گل حرم
مربوط است ، بیکیه کسی بمن بیکی کند زیرا که در اینصورت مثل این
است که بخدا بیکی کرده باشد و صلاحی که او و محبین او ، شاید خدا
و محبین او احد براس نباشد که بیکی مادی بعد از آسمانه آنها برسد ولی
آنچه بخدا میرسد پس میرسد قسم بذات الهی آنکسبکه مرا محسوس
کرده خود را محسوس کرده است و من دوزخ خواهد شد مگر آنچه
خداوند امر کرده باشد .»

« پس افسوس افسوس بحال کسیکه اردست او بدی خارج شود
و خوشا بحال کسیکه مر یک اعمال نیک شود .»

« بالاخره برای اینکه این پیام طولانی را مختصر کنم موضوع دیگر
راجع باین عالم فانی است مرحوم معتمدالدوله شی تمام حصار را بیرون
کرد حتی حاجی ملا احمد را و من گفت : « من بخوبی میدانم آنچه . . .
دست آورده ام بدراء ظلم و تعدی بوده اسب و هفتاد و پنج متعلق بصاحب لره در
است پس من آنرا را ملتزم بنو تسلیم میکنم زیرا که توصیه صاحب اختیار
واقعی آنها هستی و در تودرخواست میکنم که مالک آنها بشوی .» حتی
ایکشتری که در دست داشت بیرون آورده بمن داد من ایکشتزر گرفته
و دوباره باز رد کردم و در را صاحب مایلکش نمودم خداوند شاهد است
ماچیریکه گفتم و شهادت او کافی است .»
و باز اضافه میکند که :

« من بکدام از این اموال را نمیخواهم و با شما است که آنچه

صلاح است مستأناها حکم کنید و چون برای هر دعوی حد و مد شم اذن
دو مرتبه را خواسته است. در میان تمام علمه قاسمید سجی و آخوند ملا عبد الخلیق
را احضار کنید آنها آیات مرا بشما بین و مدلل خواهد کرد و از این
احضار و مصاحبت نخواهد ماند مگر یک چیز و آن تکبیل شهادت من
است. *

از این دو مرتبه یکی مراقب از ظهور ساخته است و دیگری بعد
از ظهور هر دو مرا خوب میشناسد و همین دلیل است که من آنها را
انتخاب کرده‌ام. *

این همه با احادیث و اخبار دمری بیابان میرسد
سرایین معلوم میشود که ما سختی در محسوس میگردد و
شکایات دارد دست مدعی آنها طولانی رسیده است زیرا که در حسب
عدالت کیبکه ما شرح دادیم در سال ۱۲۶۴ ماکو و آب و اجرای شهادتش دو
در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۶ ر قع شد مطابق با (ازوبه ۱۸۵۰)

دلی قتل از اجرای قتل محسوس او را نمیر دادند و از ماکو به پهرین
مردند میرد انقی جان امیر تمام که آنوقت منصب وزیر بود چون دید که
بعلان و شورش مایه بیش اندر بونی در کشور غشی هستند و طهر امور و
هولایکی را بخود میگردد ماس خیال افتاد که بهترین وسیله آرایش این
شورشها از بعد بردن کسی است که تصور میکرد رئیس تمام من حش
باشد یعنی خود باب

سایر این فکر خود را شاه گزارش داد و شده با گفت که تمام این
با علایمان ماسی و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم قدیم پدرش تولید شده
که امر محسوس در ماکو کرد و او را شهران به آورد که با و ماحنه

عمل آید «ما بر این علمه تصور کردیم که در او يك علمي است يا يك
اعجازی هر گاه تهران آمده بود و بطور علمی و در حضور علمه با او مباحثه
میشد بزودی بر همه معلوم میگردد که چیزی در او نیست»

این افکار خوش قصارت موجب جواب لایق محسین واقع گردیدند
نخست وزیر «يا يك آهك بين قطعي گفت «كلام الملوك ملوك الكلام»
و اضافه کرد که هیچ جانی در کار نیست و هیچ وسیله بهتر از کشتن او نداریم
من نمیدانم که آیا در این موضوع صحت های طولانی شد یا نه
همینقدر یقین است که سلیمان خان افسر سه تیریز اعزام گردید برای
احرای قتل.

و تئیکه سلیمانخان بمقصد رسید حمزه میردای حشمت الدوله که
آنوقت حاکم آذربایجان بود مرعی داد که «ما را از چهریق به سه تیریز
بیاورند و دو نفر شاگردش را که در همه جا همراه او بودند یمنی آقا سید
حسین و ملا محمد علی زنوزی را نیز آوردند.

بعد علما را در يك کمرانس بر دگی دعوت که دند ولی اینها از
حضور اسباب امتناع کردند و اعلان کردند که افکار متهم کمر است و همین
جهت سزاوار قتل است.

حشمت الدوله چون بی میلی علمایا دید - من اکنون کمتر مودرج
مسلمانان را قتل میکنم - شاه ما را احضار کرد در حضور میرزا حسن خان
وزیر نظام و حاجی میرزا علی اینها حدیث مشکلی را از او پرسیدند البته
این گفتار حقیقت ندارد - قائم متجدد سکون اختیار کرد آنوقت
حشمت الدوله بسخن آمده گفت آیه راجع باین حایزهای بلور بآل کن
و آنچه را گفت نوشت و چند لحظه بعد دوباره از او خواستند که همان

آیه را تکرار کند شواست برابر این قصصت گردید و محکوم بقتل شد
 معبدی خواستند که اجرای قتلش علی باشد زیرا که تصویر میکردند
 اگر میرمانده صورت میکرد هیچ مایه ندارد که عده صعود آسمانی
 معجزه آسائیرا باز کنند پس تصمیم گرفتند که بایرا در میان کوچه های
 شهر گردش دهند و در میدان عمومی - که خیلی عراست دارد موسوم است
 میدان صاحب الزمان - او را بقتل رسانند

پس او را با ملا محمد علی زنوزی و سید حسین گرفتند و بردند
 نزد حاجی میرزا باقر امام جمعه شهر و در ملا محمد عسقلانی و زدا آقا سید
 علی زنوزی و آب بیرهنوایی نوشتند که سزاوار قتل است .

در همین ساعت گردش دردناک و عم انگیز شروع شد و در میان
 بازارها او را گردش دادند . آقا سید حسین (ضایر امرای که باید آفرین
 دستورهای او را موانع اجرا کند) . او را انکار کرد و محکم میر عصب
 آب دهند بصورت او انداخت و رفت شهران که در آنجا پس از انجام
 مأمریت کمی بعد قتل رسید .

و چون میدان شوم رسیدند کوشش های پیوده کردند که ملا -
 محمد علی را از ایمان و عقیده اش برگردانند حتی در واطفال کوچک او را
 بر در مقابل طرش آوردند بلکه انکار کند معبدی در ایمان خود پائیزی
 کرد و گونی صحت های آیه داد و تنها خواهشش این بود که اگر مرخصی
 در حق من دارید مرا قبل از مولایم شهید کنید

در همین وقت بود که واقعه غریبی اتفاق افتاد که در تاریخ شریعت
 محض بفرداشت

پس از آنکه این دو نفر را محکم بستند فوج عیسوی بهادران را

در مقابل آنها آوردید که با یکدیگر همان تمامیت یک گردید پس از هر طرف شدن
 دود تنگ عذابید که ملا محمد علی عرق حراحت است و در حال مردن
 بر گشت طرف مولای خود و آخرین گفتار او موجب حیرت و وحشت
 حضار گردید که گفت: «آقا آقا از من راضی شدید».

گلوله‌ها بطمانی که بابر نگه نداشته بود خورده و او با پای خود
 مردد آمده بر زمین ایستاد بدون اینکه کمترین حراشی بدن او وارد
 آمده باشد.

مورخ متعین میگوید: «آه اگر در این موقع سینه اش را باز کرده
 بود و مریدان میرد ای سر ملازم این مردم شما تمام شاهد این عجز و هسید
 که از هزار گلوله یکی من اصابت نکرد و وسط بعضی دید های مرا قطع
 کرد البته تمام گریه کنای پای از میانه افتاد».

و در مورد مذکور سخن خود ادامه میدهد و میگوید اما خدا
 خواست حقیقت را نشان دهد و همین جهت او را وادار بر آن کرد
 من این «آخرین کلمات این» - «مورخ یعنی اعصاب سلطه» - «مر»
 نیستم و ممکن هم نیست همراه بشوم زیرا که همسویان یقین دارند که
 اگر عیبی میخواست رنده از صلیب پائی آید البته بدون اشکال مآخذ
 بلکه او از روی اراده مرد زیرا که عیاستی میرد و پیش گوئیهما تحقق
 پیدا کند و همیطور است سبب پای

با سها غنیده دارند که خواست صدق گفتار شرا علی و آشکار
 برساند او نیز ما اراده می نمرد داد تا مرگ از حسب محبت عالم بشریت
 شود

آیه که می تواند آخرین کلماتی که باب بر زبان آورد در میان

يك ازدحام بیشماری که وحلت او را پذیرفته بود، بنا میگوید:

و آيا که خواهد داشت چه خاطر معانی در ایستاق روح لطیفش
را تحریک میکرد

و آيا کسی میتواند سرایمرك را بنا میگوید؟ هرگز کسی نخواهد
توانست

هرچنان سر بازار دوباره او را گرفتند و فورا بنا را شرم آور آویختند
و این دیه، سیدعلی محمد خان خود را به خدا تسلیم کرد
ای واقعه در روز دوشنبه ۲۷ شعبان واقع شد

•

۱- منظور که از این تاریخ استقامت میشود، ب فراول مهر ۱۲۳۶
هجری مری شده و در پنج عادی ۱۲۶۰ هجری با استخوانه یعنی در
سن ۲۴ سال و پنج ماه و پنج روز و در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ خورشیدی یعنی در
سن ۳۰ سال و ۷ ماه و ۶۷ روز و چون محض سال شمس محسوب شود هنوز
سی سال تمام نداشته است (م)

فصل هشتم

جسد باب

موسیو دو گوبسو با نسخ التوارینخ و روضه الصاعقه و مرآت البلدان و بطور خلاصه با تمام مورخین رسمی موافق است که پس از احرای قتل جسد با را در خندق شهر انداختند و طعمه سگها شد

ولی در واقع اینطور نیست و ما خواهیم دید که دلیل این انتشار چیست زیرا که از طرفی زعماداران تیریز چندان عقید نمودند که ملامت دولت را بواسطه حسن خدمتی که گران تمام خواهد شد بطرف خود جلب کنند و از طرفی هم بایضا مایل نمودند که تفحصات پلیس را تحمل نمایند

شهادتهای تماشاچیان این نمایش حزن انگیز و بازیگمان آن برای من تردیدی بهی نمیگذارد که حسد سیدعلی محمد را دستهای باکی پر نداشته باشد و به مطابق داستانهایی که من بعدا نقل میکنم معتره لایقی مدفون نشده باشد

پس از احرای قتل قشون رخت و مردم نیز متفرق شدند و جسد ها بر یازان قرارل سپرده شد .

موسیو دو گوبسو و بعضی از مورخین عقیده دارند که حسد را

مدت سه روز در کوچه و بازار کشیدند باز چونکه این قصه را عموم اخبار تکدیب میکند من آنرا قبول میکنم زیرا که بحقیقت نزدیک است اما دو چیز را باید در نظر داشت یکی آنکه چون شب شد جمده را همانجا بیکه بوه تنها گذارده و رفتند دیگر اینکه ممکن است در تحت محافظت سربران قرار داده باشد.

در صورت اول مطلقاً غیر ممکن است که بایه‌های زیادی که در شهر بودند جسدی که تنها وی با بدن ماده برپید چه آنها امتحانات ذیجاعت خود را بحیثی داده بودند و غنیده و ایمان آنها قبول میکرد که حتی بکنایه هم باشد جمده در شارع عام بدست آنها جمده کیبکه آنرا خدای خود میدانستند و بردن آن نیز فوق‌العاده سهل بود.

از طرف دیگر اگر مورچین رسمی درست مگویند و روز سوم جمده در حلق افتاده شد برای اینکه طعمه حیوانات شود واضح است که دیگر باسانی نداشته و بایان میتوانند سهولت آنرا بدست آورند و بالاخره در فرس زنی که شب باسانی داشته باشد باز بردن آن سهل بوده و در جریان این تاریخ ما باستانی و قراولان را خوب امتحان کردیم که کار آنها این است که در بهلولی امینی که آنها سپرده شده بخواب رود و نیز میتوان اساق کرد که دلایل صد کننده (یعنی پول) در ایران خیلی زود اشخاص را تسلیم میکند و بخوبی دیده میشود که بایه سهولت راه قلب این سربران بیچاره را که غالباً بی حقوق بودند میتوانند پیدا کنند علاوه بر ذیجاعت بایهها گوشزد همه شده بود و با اولین حمله این دو یا سه سر قراول قرار اختیار میکردند و این همان کاری است که ابتدا بایان تصمیم داشتند موقع عمل گذارند. تمام رؤسا آمدند نزد سلیمان خان سائین قلعه برای یافتن وسیله که

جسد شهید را از توهیلات و وحشی گریهای کفار خلاصی دهند و مصمم گردند که مسلح شده با جمعیت بجائی که جسد ایشان فرو رود و در مواقع لزوم جنگ کنند و هر قیمتی که باشد جسد مقدس را برمایند .

سلیمانخان که شخصی محترم و رئیس خانواده مهمی بود با کلاشر شهر تبریز رابطه دوستانه داشت بهر این از هم مذهبیان خود خواهش کرد که از اجزاء دهند کلاشر را از این تصمیم آگاه کند و باز بفهماند که بهر آنکه خود شعباً جسد را تسلیم نمایند تا از خطر جنگ داخلی محفوظ بماند

کلاشر از وحشت خطر هولناک و دیدن مسلح مهم تقدیمی از پیغام آوری سلیمانخان تشکر کرد و تقاضا نمود که برمایش بگوید ابداً حرکتی نکند و منظر باشد تا جسد را برای آنها بنویسند و اگر های مخصوص خودش بفرستند ولی آنها گفتند که ما هیچ رضایت نمیدهیم که دست ناپاک فانیان دیگر باز جسد مقدس را لمس نمایند

کلاشر می شد که چند نفری از ماساها روند مصعبان قبل و جسد را ببرند حتی چند نفر از نوکرهای خود را نیز فرستاد که سرانجام بگویند سکوت اختیار کنند آنها نیز رفتند و مسلحی که سرانجام داده شد کاملاً تسلیم شدند .

و چون کار باین ترتیب حائمه بدست قرار بر آن شد که انتشار دهند جسد را حیوانات و لنگرد حورده اند . البته این انتشار قابل باور کردن بود زیرا که شبه حقیقت مسخر میآمد و شهر شوریده را آرام میکند و باز بگران صحنه را نیز دولت مند میباید و از هر نوع مسئولیتی هم دور خواهد کرد و از طرفی هم بخوشی چشم زمامداران را میبست پس هر دو جسد را شبانه بردند و ملا محمد علی را دفن کردند و جسد بابرا

در صندوق گذاردند و در خانه پنهان کردند

من در اینجا ناچارم برائری باز کنم تا گزارشیکه از صبح ازل در هنگام اقامت خودم در قبرس شنیدم نقل کنم او چنین گفت

« باب قبل از هر گش در یکی از الواح من امر کرده بود که جسد او را در صورتیکه خداوند اجزه دهد در تابوت الماسی بگذارم و در مقابل شاه عبدالعظیم دفن کنم و محل را طوری نشان بدهم که فقط من میتوانم بفهمم مقصود کجا است اما با امام احمد علی کشته شد عجز بر کتل امضای دو شب در طوری رویم ریختند که نمیرد اینها از یکدیگر غیر ممکن بود من هر دو را در تابوت طوری گذاردم زیرا که نتوانستم تابوت الماس تهیه کنم و آنها را در محلیکه پیغمبر من نشان داده بود دفن کردم و محل قبر نیز مدت سی سال مخفی بود مخصوصاً به این سبب که از آنجا اطلاعی نداشتند ولی یک نفر حاضی آن محفل را آنها نشان داد این کاران چند روز از خاک بیرون آوردند و محو کردند و اگر هم محو نکردند و فرج دینی را نشان بدهد که حقیقتاً تابوت طور و جسد پیغمبر در آن باشد ما میتوانیم این قبر جدید را مقدس بشماریم زیرا که این قبر در محلی نیست که باب نشان داده است (۱)

۱- مدتی من در ترکیه بودم که آنجا این گزارش را در تاریخ خود ثبت کردم و آنرا که آنجا او میگوید شبه حضرت نیست ولی تصور کردم که وظیفه پزشکی و بطریقی من است که آنجا غیبه ام گزارش بدهم و خود را معذور بگویم تا این ملاحظه که صبح اول یاری نیکه که چگونه جسد بساو رسیده و کجا و بطور تالوت طوری را بهیبه کرد

امضای منسلط دوهیبه نیز با آنجا تاریخ میگوید مطابقت ندارد هر گاه این دو طرفه تباری غیبه دارند آنرا شخصی باب هر دو میگویند محبت و احترام دارد و نیست و این صبح جسد یکی از آنها خیلی شباهت به نیست دارد

دستور خود بهاسر بر حسب رسمیت لب دستور داد که جسد را بتهران
بفرستند و آنرا آوردند تا امامزاده معصوم که عهدی بود باین
خود را در آنجا دفن میکردند و دفع است در بیرون دروازه قره
بهی و می که از قزوین شهر نشین میشود و در بر ضابطه قرار داده
حاوی آنرا حشمت مبدود کردند و بهیطور ماند تا ۶۹ سال قبل که
فرید احسبعلی شاه دور در آید بود امر کرد حاجی علی اکبر
شهیدزادی و آقا جمال که آنرا را آنجا حمل و دفن میکردند
تا اینک اینها را با اینهمه وظیفه زدند و با اسب بر نعیر و برای جیت
و بی حد میدیدند که چون امامزاده در شرف حرابی است بطوریکه
مسلمانان محبت شد دروازه را تعمیر نمایند و ممکن بود اگر این
احادیث را میگردیدند حشمت مبدود وزیر دستهای مایکافند
در این حال را حشمت مبدود که شهیدزادی (۱) و امیرکدوم
که بر این باران دست میداده است

۱. در آیه، هر دو از یک جنس و از یک جنس (۷) هر دو از یک جنس و از یک جنس

$$f(x) = \begin{cases} x^2 \sin \frac{1}{x} & x \neq 0 \\ 0 & x = 0 \end{cases}$$
[illegible]

معموم برای تجسس صندوق را در عقب دیوار خشتی یافتیم دیوار را خراب کردیم و صندوق را برداشته بطرف شاه عبدالعظیم رفتیم شمرسید و نمیدانستیم چه باید کرد زیرا که محل مطمئنی برای گذاردن صندوق پیدا نمیکردیم از دهکده عبور کردیم و رفتیم بطرف چشمه علی تارسیدیم بمسجد عاشقانه که بمه خرابه و دور از آبادی بود .

پس این محل را مساعد دیده توقف کردیم و صندوق را باز نمودیم جسد در گفن مستور بود ما آنرا گذاردیم همان طوری که بود در گفن دیگر ابریشمی که همراه برده بودیم

در حین اشتغال به این کار دسته گل خشکیده در روی سینا و یافتیم برداشته باقم قسمت کردیم و حسدا دو باره در صندوق گذاردیم و بردیم بداخل مسجد در زیر سقف کوچکی گذاردیم که هنوز بر پا بود و اطراف آنرا باپاره آجرهایی که در روی زمین یافتیم دیواری کشیدیم یکی از هم مذهبیان نیز برای ما گنج آورده بود

هنگامیکه ما سرگرم کار بودیم زانویس که ما را در این محل خالی از سکنه دیده در کمین بودند و ما آنها را ندیده بودیم پس از آنکه کار ما تمام شد رفتیم بدِهکده قوچ حصار که در پائین شاه عبدالعظیم واقع است و تمام روز را در آنجا استراحت نمودیم .

شب را بطرف تهران آمدیم و همینکه بشاه عبدالعظیم رسیدیم در حر در راهی که یکی به تهران میرود و دیگری چشمه علی جمال را به تهران را پیش گرفت من او را نگاه داشتم و گفتم بهتر این است که برویم بمسجد عاشقانه و سری بامانت خود نزیم و به بینیم آنلوی از عبور ما در آنجا مانده است پانه .

چنانچه شما می بینید این فکر مانند يك الهام آسمانی بود بنابر

این برآه افتادیم اما بالاخر جسد که پاکتر خسته پاتوی تر از مال من بود
چلو فتاد من بنو مرید کردم که در همین حـ مسطرتو هـستم .

پس از رفت و من تنها ماندم مدتی منظر شدم بیامد طـ ول کشید
اضطراب بمن دست داد پس شناسم که باز ملحق شوم

چون مسجد رسیدم او را در آستانه مدهوش یافتم کوشش کردم
که او را بپوش آورم ولی او بشری مغلوب و مأثر بود که می توانست
بمن جواب بدهد که چرا بی حال او دست داده است پس چیل ای که
میاداید پختی روی داده باشد داخل مسجد شدم و چون تارک و دست
بدواری که ساخته بودیم مالیدم و احساس کردم که آ را خراب کرده اند
ازین مشاهده قریباً حالت حواسی بمن دست داد پس دستم را
جلوتر بردم معلوم شد که سدوق شکسته شده است ، ا کمال یأس آ را
بطرف خود کشیدم و چون سه گین رفتم در باره امیدوار و خرسند شدم
که حید هنوز باقی است قصه را برفیق خود گفتم و او را تسکین دادم
و مشورت کردیم که چه بد کرد

و به یله دیگری سطره ای بامد مگر ای که توکل بخدا کنیم و
کوشش نمایم که حید را بشهر برسانم پس آ را روی یکی از الاها
گذاارد برآه افتادیم .

همینکه نزدیک حصن رسیدیم توقف کردیم و متحیر بودیم که
چه باید کرد اگر از در ایله داخل شویم دچار مشواری بوالی باز را
تعمیش میکند و همینکه فهمیدیم محتوی آن چیست ما را حبس و صندوق
را توقیف خواهند کرد گذشتی از خدق سرکاری بود مشکک و خطرناک
یأس بر معستولی گردیده بود که ناگاه شوهانی بلند شد و باران
بشدت نارید . زوار عقب مانده بطور اجتماع بطرف دروازه هجوم

آوردند ما بر موقع را معتم شمرده معیان آنها افتادیم و عیالی روی صندوق اداختم و در میان این های و هوی توانستیم از دروازه عبور کنیم .

پس صندوق را منزل یکی از خودهای امیر را حسن وزیر بردیم که داماد معجل الاشراف بود من در خانه او ماندم بدون اینکه او را از اسرا خود آگاه نمایم .

تا بر این چهارده ماه تمام پس پادشاه صندوق بودم و سپیدام چگونه هم مذهبان من را این مقبره موقتی آگاه شدید که پیوسته از ولایات نامه هایی برای من میرسید و بای ها بر شروع کردند تا آمدن زیارت هر قدر من گفتم خبری ندارم و آنچه شنیده اید دروغ است ، اورنگ کردند و زیارت مداومت داشت .

من از این آمد و رفت متوحش شدم که شاید معجزه معجل دقت زمامداران شود خبر به پناه دادم و نوشتم که چند نفر اصفهانی قصد دارند زمینی بخرد و خانه سازند و مقبره قطعی باشد

تا آخره پس از چهارده ماه حاجی شاه محمد حلقه این از عکا آمد و حامل نامه بود که من باید بدون چون و چرا امانت را به سپاهم پس صندوق را بیاورد کردم و بدون اینکه از او توضیحی بخواهم حاجی شاه محمد که بعدها در تبریز در خورش شیخ عبیدالله کشته شد محفیانه حسد را برد در يك محل ناشناسی به محل در خانه یکی از هم مذهبان .

تنبیه هم بطور ماند و ما هیچکدام ندانستیم که آقایی پیغمبرها کجاست تا اینکه هفده سال قبل میرزا اسفندیار اسمعیلی از عکا به تهران آمد و نامور بردن امانت شد ولی هیچ کس ندانست از چه کسی گرو

و چه کسی تسلیم کرد تا بالاخره دوسال قبل همین اسدالله دوباره آمد
و جسد را برد به عکا میگویند که مقبره قطعی در دامنه کوه کرمعل
واقع شده است * .

چنانچه دیدیم پس از مدت طولانی مدافعتی که سیدعلی
محمد که بزرگترین شور ارمنه جدید بود بمی کسیکه برای محبت
نوع خود را در موحش ترین حوادثی که توان خیال کرد انداخت آنهم
با يك شجاعت که هنوز شگفت آور تر آرامش خاطر دائمی او بود و
اساساً یکی از شجاعانی است که هیچ يك از شجاعان عالم را نمیتوان
بالا بر این قرار داد بالاخره در يك آرامش ابدی قرار گرفت اشاهالله
خاك برای او سبك باشد .

فصل نهم

(حوادث یزد و شورش تبریز)

هنگامیکه این وقایع در شمال ایران جریان داشت ایالات
مرکزی و جنوبی نیز بواسطه تبلیغات مبلغین با حرارت مطب جدید
کاملاً بجنبش آمده بود .

ملت سطحی جاهل زود بلور و بسجد اترابط وهم پرست از
اعجازات متوالیه که در هر لحظه دامتان آنها را میشنید کاملاً در بهت
فرورفته بود ملاهایز مضطرب احساس میکردند که کله گوسفندشان
در شرف فرار است نهمت ها و نسیتهای شرم آورد را روز بروز مصاف
میکردند دروغهای موحش و خیالات خونریزانه بوسیله آنها منتشر شده

بود و توده در میان خوف و رجاء امر از حیات میکرد پاره از مؤلفین معتقدند که شاه در مقابل این انقلاب مذهبی مردم مانده که چه تصمیمی را باید اتخاذ کرد و خواست بدقت در این موضوع و ارزش آن رسیدگی بعمل آید باین سبب این شخصی را انتخاب کرد که باز جود جوانی از حیث معلومات و مراتب زهد و تقوی و معروفیت خانوادگی شهرتی بسرا داشت و او را مأمور کرد که بشیر از رفته حقیقت امر را تحقیق و گزارش دهد.

این شخص آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر کشفی بود سید جعفر یکی از مشاهیر علمای ایران و مطاعنات بسا عشق و علاقه اش نسبت بکشف رموز و اسرار الهی موجب آن شده بود که او را بطلب کشفی خطاب نمایند «کسیکه رموز الهی را کشف میکند» آقا سید جعفر نسبت بمملک شبحیه کاملاً بیگانه و با مصلک ملاصدرا نیز آشنائی نداشت مع هذا ملندی همت و دقت در فکر در اواخر عمر کسی او را از جادوتک معقنات شیمه بیرون آورده بود احادیث را ر خلاف رأی همقطارانش تفسیر میکرد میگویند مدعی بود که هفتاد و دو معنی باطنی قرآن را کشف کرده است و بالاخره اظہار میکرد که در بعضی مواقع مصاحبت خضر مدعترنهای انجام داده است بدیهی است این بیگانگی او نسبت بمعقنات شیمه پسندیده خاطر روحانیون رسمی نبود مع هذا برای کبر سن و معلومات زیاد و مراتب زهد و تقوی باز حمله نمیکردند کتبی که نوشته است امروزه هم مطلوب و خواسته زیاد دارد.

پسرش که بعدها میبایستی از این درجه بیگانگی هم تجاوز نماید در این موقع که سی و پنج ساله و فارغ التحصیل شده بود رفت به تهران

و بادر باربان و ایمان و اشراق آمیزش کامل داشت.

بنابر این شاه او را انتخاب و مأمور رفتن شیراز کرد که برود با باب رابطه پیدا کند و کاملاً از تاحیح سیاسی این تجدد که ممکن است صورت کشور را دگرگون سازد تحقیق و تفحص نماید و مراتب را برگز کتزارش دهد (۱).

آقا سید یحیی حرکت کرد و ما بسیاری از زوار دهکر که تشنه فهم حقایق بودند بشیراز رسید.

سید ما پس از ورود بلافاصله شروع به تحقیقات نمود و خواستار ملاقات باب شد نظر سلاخطاتی چند اجازه ملاقات باور داده نشد شاید میخواستند قبل از امتحان قطعی چند روزی با شنشانی هوای مرتضی شیراز انس بگیرد و اگر این استنشاق در او تأثیر کرد بردن او نزد «باب علم الهی» از دست نپیرو.

بنابر این کم و بیش او را بمنصب جدید آشنا میکردند و کتب پیغمبر جدید را بار نشان میدادند قرائت آیات کاملاً او را متقلب ساخت و جای نزدیکی برای او نگذاشت که صاحب این آیات حق است و گفت هر گاه علاوه بر این آیات بمن اجازه داده شود که بشخصه شاهد این اعجاز و امور خارق العاده شوم دیگر تأملی ندارم و سراطاعت فرود میآورم

۱- منظره از مردوخین مأمور ضمن او را از طرف داد منکره و میگویند حس گنجکاری خودش او را به سافرت شیراز واداشت اما مدوکی که باعث اثبات اظهارات ما شده بقدری زیاد و توافقی دارد که من نهرا با آنها احتیاج میبهم . علاوه اختلاف گفتار مسکرم این ظنیه زیاد است . مثلاً میگویند این سید در دربار مقام مهمی را افعال کرده بود و او را به طلب شان میبهمه پس چگونه میتوان قبول کرده که بظنیه خاطر و نشاط قلبی خود را در چنین کار خطرناکی اندازد .

شخصی بانی که بر حسب ظاهر مأمور پذیرایی ولی در واقع مأمور تعلیم و تبلیغ او بود گفت اشخاص عائی مانند شما ، رای قبول حقایق مطلقه و کلی احتیاجی به مجاز ندازید . حقیقت خود بلند تر از همه امور غریبه ارضی محبت میکند و اگر ، در معالی آن واقع شود و بلازم دلیلی بخواهند بدان مابد که در راهی که آید آنرا روشن نموده است مشعلی بدست گیرند .

بالاخره پس از نمایشات مختلفه که زاید میدانم تکرار کنم ز را که قبلاً بذکر آنها پرداخته ام سیدیحیی ایمان کامل و قطعی خود را صبر کرد و از آن پس یکی از مبلین با خرافات و متهود مذهب جدید شد .

بعضی میگویند که گزارش محمدشاه داد و مراتب ایمان خود را بر خاطر نشان کرد و بعضی که عدد آنها زیاده تر است میگویند که مدرن آمد و در صدد هدایت دوستان قدیمی خود بر آمد و شعر میآید که موقبت چندانی حاصل نکرد و معاو را در بر دمی بشمار که مشغول افشادن مذهب جدید است مطابق محرم ۱۲۶۶

حرارت ایمان طوری او را متقلب و معنوی فرعون الهی کرده بود که میخواست عظمت و امانت حقیقت واحد کلی را در آینه ابرو بهیچاند .

شاعر گفته است : دوست داشتن و راز خود را بهر ب گردن کاری است غیر ممکن (۱) .

شاید این سیدعا در مساجد و گریه و بلر زدن و بی عمومی و

بلاخره هر چه که مستعملی یافت آشکارا بمواعظ و تبلیغات پرداخت .
 این شور و حرارت عاقبت نمرخود را غشید و عدهٔ بیشماری پیرو
 او شدند ناچار ملاحا بجیش اتحاد و از هتك احترام اسلام بحکومت
 شکستها کردند حاکم نیز نوکرهای خود را فرستاد و حکم کرد که فوراً
 این وعظ را توقیف نمایند اما چه حکمی که ربان آوردنش سهل و آسان
 حریفش سیدجین مشکلاست زیرا که درایسوقع هواخواهان سیدجینی
 در شهر بسیارند و ممکن بود بدون فتنه و انقلاب این حکم توقیف صورت
 نگیرد و سرانجام هم انقلاب شروع شد و نوکرهای آقاخان
 حاکم باسرمهت شمشیر و تفنگ پذیرائی شدند و اغلب بخاك هلاك افتادند
 آقاخان را این مقاومت مرحلای انتظار صحت برآشت . سربازان
 مسخاوی شهر را احصار کرد و هك مکه مشغول جمع آوری قوه بود
 سیدجین در قاش قطعه کهنه پیاپه گردید . سربازان بقلعه پورش
 بردند و آن حمله آنها دفع شد و سی نفر تلفات دادند و از بایها فقط هفت
 نفر گشته شد .

چند روزی بدون چش گدشت و سیدجینی دید چنانچه امیدواری
 داشت شهر متقلب نشد و دانست که ماچند نفر مایه در قلمه محبوس
 اند بدون آذوقه و اسلحه رفیع بابداری نتیجه ندارد پس قصد عزیمت
 نمود و قبل از حرکت کاغذی بموضاض نوشت (یعنی به پیریز) بمحله
 چارسوخته و آنها را حقیقتی که در پشته است متوجه نمود بعد حسن
 نامی که مدتها صحت استخرا م او را داشت داوطلب شد که برای الواسی
 فراهم نماید اما دستگیر شد او را بردند نزد آقاخان که بلاواسطه حکم
 بعداعض داد بایر این او را از پشت بدهان توپ بستند اما الواسی کرد
 که مرا از طرف صورت توپ بیندید تا درست به بینیم توپچی چکوبه

آتش بشویمیزند این درجه خوشتردی موجب بهت و حیرت حاضر گردید
و بالاخره پنواشتراو عمل نمودند .

شب بعد سیدیجی محرمانه از قلعه بیرون آمد و با همراهان بطرف
ایالت فارس رفت .

و قتیکه آقاخان از رفتن پانی آگاهی حاصل کرد آء نسلی بخشی
کشید بهلاره خیال کرد که تعقیب فراریان خالی از خطر نیست و عملی تر
و مفیدتر این است که شروع باآزار بازماندگان نماید بشرط اینکه نروتمند
باشند یعنی ناییهای دولتمندی که در شهر مانده اند .

بنابر این بهنجس نروتمندان پرداخت و هر کدام دستگیر میشدند
میکشت و اموالشانرا توقیف میکرد و بر حسب ظاهر از توهین باسلام دفاع
میکرد اما در باطن مقصودش بر کردن صندوقهای خود بود که در نظرش
پنهایت مشروع تر جلوه مینمود .

فراریان بطی طریق مداومت داده تلوسیدند به پروانک (۱) که از
محل ایالت شیراز است .

در این جا سیدعلاء وفق بهدایت چند نفری شد که از آن جمله است
 حاجی سید اسمعیل شیخ الاسلام محل و پس از آن باجمعیست یشتری به
طرف فارس رفت .

آقامیرزا محمد حاکم صالیدی الورود پذیرائی خوبی از او بعمل
آورد و در این جا نیز چند نفری هدایت شدند حکومت از اینکار در تشویق
افزاده بار نصیحت کرد که بهتر آن است در جاهای دورتری مشغول تبلیغ
گردد و اضافه کرد : « در اینجا سروکار شما با مسلمانانی است سنگدل

که اگر بمقاصد شما آگاه شوند در سدد قتل شما بر می آیند و چون نتوانست بمقصد موفق گردد مراتب را مستقیماً بشیراز گزارش داد.

در این موقع شاهزاده پیرامیرزا از حکومت فارس منفصل و به تهران رفت و در اردشیر فیروز میرزا نسرت الدوله بجای او منصوب و هنوز بمقر حکومت نیامده و کارهای ایالتی توسط میرزا تازی الله ناصرالملک و وزیر ایالت اداره میشد و این موقع مطابق بود با آغاز سال ۱۲۶۶

ناصرالملک عقیدندود که مسئولیت يك جنگ داخلی را بعهده بگیرد و مقرورش را احتیاط داشت که شرحی با قاسم دیحیی بنویسد و او را بشکایات وارده منتقل نماید.

سیدچاپار پشت سر چاپار جواب داد که این شکایت افغان آمیز و بیشتر باغترا و تهمت شبهه است بعلاوه بار و عده میداد. البته استهزا میکرد. که عنقریب در شیراز سلافت او باطل خواهد شد و خلوس نیت خود را باوثاق میکند و در حال انتظار جواب توانست باعوان خود پانصد نفر مردمان با عمرها بشور خود جمع نماید. علاوه از حیات خود بیشتر از نوعین باسلام مینرسیدند تا برای این مأیوسانه بناصرالملک شکایاتی کردند که از حادثه به تشویش افتاده بمجله قاصدی فرستاد و از رئیس مایه تقاضا کرد هر چه زودتر بشیراز بیاید.

سید دیحیی در اواخر ماه صفر از قضا بیرون آمده بود بمرم رفتن به اصطهبانات ولی دهاتیها از درداد مخالفت کردند در همین موقع بود که فرستاده ناصرالملک راه رسید

آندسید دیحیی از وقایع بیریز اطلاعاتی بدست آورده بود هم میدک سکته بیریز از حاکم خود میرزا زین العابدین خان بشدت شاکی هستند و موقع مساعدی پیش آمده است تا این قاصد حکومت را پذیرفت و

یکسر وقت به نیریز .

نیریزها با وجود نشاط بی انداز تلز سید یحیی پذیرائی کردند هنوز دوروز نژود او نگذشته بود که اهالی دسته دسته شبها ملاقات او میرفتند زیرا که از حکومت میترسیدند (فلاننامه چنین میگوید) و علی رغم حکومت باو میگریزیدند و با او عهدست میشدند مخصوصاً سکنه محله چنار سوخته که بدون استاشا همه ایمان آوردند و این امر موجب آن شد که عنه زیادی بدور او جمع گردید حتی طلاب چنار سوخته که تقریباً شماره آنها یکصد نفر میرسید و رئیس آنها حاج شیخ عبدالعلی پدر زن سید یحیی - و مرحوم آخوند ملا عبدالعزیز که پیر مردی بود متبحر در علوم اسلامی و آخوند ملا ناصر یشمس از محله و ملا علی کاتب و ملا علی نام دیگری با چهار برادرش و کدخدای و ریش سفیدان و اهالی محله بلزار مانند مشهدی میرزا حسین ملقب به قطب با تمام ادراد خالواده و اقوام و مرحوم میرزا ابوالقاسم که برادرزاده حاکم بود و مرحوم حاجی محمد تقی ملقب به بابوب و دامادش میرزا حسین و بسیاری از اشخاص محله سادات و پسر میرزا انور و میرزا علی رضا پسر میرزا حسین و پسر حاجی علی و غیره . تمام باو گرویدند بعضی شب و باترس و لرز نژد او میرفتند و جمعی هم بدون ترس و علی رموس الاشهاد .

میرزا زین العابدین خان اگر چه روز های اول مهمان خود را با کمال احترام پذیرفت ولی طولی نکشید که فهمید دشمنانش اود را بنین مقصود پذیرفته اند که در رأس دعای خود قرار دهند .

بنابر این پیغامی برای سید یحیی فرستاد که در این موقع انقلاب بهتر آن است که از این شهر خارج شود و از این مسئولیت هونك كه

عقرب هواخواهش پرچم شورش را بلند میکند اجابت میدهد
 سیدحاجابداد: «مورخما بامن چه رابطه دارد من آمده‌ام دیدن
 دوستان و اقوام خود و در فراخ د جلی شما رسماً مداحنه درم
 آبانو رخدا میفرسی و ریسم شره نمداری هم ما و در که مذهب
 نوگرامی و مقدس می‌شمارد جواب میدهد:»

میرزا رس‌الهدین حب معنی بی خود را در صورت و داست که
 بمراة اعلان حبست است و از همی دم شرع کره جمع آوری آدمی
 خود نامحرک انقلاب قوه خبریه از آجی پری کد و اعلان کرد: «هر
 کسی از پریز خارج شود و بر و بر (۱) برود و سید به بودند حداف
 خراب عیالش توقیف و حبس هدر است.»

چون دید اعلایش اثر معنوی در از پریز خارج شد و رفت نمشت
 در سگی در دهکده قونیه که سید لرانش بود و در آنجا به تهیه مقدمات
 جنگ پرداخت.

سیدحاجی نیز از رویز خارج شده رات حوالی اسطهبانت و در
 هفتره موسوم به پیر مراد دوزور توقیف گرد عده ی آن حوالی اعلان
 تکبر از را دادند سارا اس صبح روز سوم ناپست تقریبی رفت مسجد
 چهار سوخته و پس را بجم شریفان نماز بالای منبر رات و فریاد بر آورد:
 «ایمن آن کسی بیستم که شمره سریه شان و راهمائی خود اختیار
 کرده بودند.» آن و امضا مصالح و موافقت هر بیست که شما طریق بجان
 دلالت شده بد، آبان آن کسی بیستم که همیشه صایح و هوا بعد مرا
 قبول می‌کردید.» چه شده است که زهار شما امروزه بامن هانند رفتار

لست يك دشمن مذهب خودتان است ؛ آيا من چه حلالی را حرام کرده‌ام ؛ و آيا چه حرامی را ذواى حلال داده‌ام ؛ و چه عمل مباح شروع بر خلاف مراسم زهد و تقوى مرتكب گردیده‌ام ؛ آيا من شما را چه طريق خطائى دلالت نمودم ؛

تمام اينها بيست مكر براى آنكه من حقيقت را شما گفتم و تعليمات مشروعى شما داده‌ام كه من اديت و آزار مى‌رسانم

قلب من براى محبت شما بسوزد و شما مرا مي‌کشيد بخاطر بياوريد و خوب هم بخاطر بياوريد كه هر كس مرا محروم كند خدا مرا محروم کرده است يعنى محمد پيغمبر اگر مرا و هر كس مرا يارى كند او را يارى کرده است بسم تمام كساى كه شما آنها را مقدس ميديد هر كس بپدمر را دوست ميدارد همراه من يابيد * و بيك بيان تاثير آذرى قصد مى‌كنم را بخاطر نشان كرد و از مسجد بيرون آمد عده ييشمارى در دس او افتاده خواهش ميكر دند كه حر كت نكند و قدرى در تقصاى خود اصرار و پشتمشاري نمودند كه سيد تن درداد و مماندن راضى شد

مدت ده روز بوعط و تحريم و ترقيب اشخاص گذرانيد كه باو خبر دادند ميرزا زين العابدين خان دو هزار مريد مسلح جمع کرده و من ديده است و آماده حمله و محاصره چارسوخته ميباشد مرا تنها بركه حكومت شيراز گزارش داده است .

داراى بلافاصله عذرا سرپرستى آقا شيخ هادى پسر كراملى محمد حسن فرستاد كه قلعه قديمى موسوم قلعه خواجرا سر و صورتى بدهد و بحالت دفاع در آورند اين قلعه در نزديكى محله چارسوخته بود پس با عجله سكانها و رخنه‌هاى آنرا مسدود نمودند و آذوقه بزرگ در

آجا ذخیره کردند میروی میرزا زین العابدین خان شاه به پیر رسید
 و در محله و بازار در اطراف خانه حاکم که سرله قلعہ مستحکم و مسلط
 بر اطراف بودند اردو زد و عده هم در منزل آقا سید ابوطالب که در خدای
 محله سرور نمودند همان محله که تیره طریقہ مایت را پذیرفته بود و آن
 محله را تصرف نمودند رئیس آنها محمد علی خان برادر زن حاکم بود .
 صبح آروز آخوند ملا محمدالحمدین بر روی نام قلعہ آمد که به پید
 شهر در چه حال است سر ملاز مسلحان تبریزی طر و او انداختند که پاش
 مجروح شد این اولین خوبی بود در این زمین که بعدها سیلاب خون جاری
 میشود ریخت .

خبر این واقعه با آقا سید یحیی رسید بامه تبریکی برای آخوند نوشت
 و چون شب شد بعضی از مدافعین قلعہ از ترس فرار کردند سید یحیی برای
 اجتناب از تکرار این کار سوار بر اسب بقلعه آمد تا با تقدیر و سر نوشت
 رفقا شرکت نماید عذرتیادی نیز همراه او آمدند .

بعضی درود بقلعه خان حاکم با برادرش آمدند و سر ملازان را به
 محاصره قلعہ گماشتند و بلا واسطه بهر آبی که از قلعہ عبور میکرد بر گردانیدند
 تا بامی های آب بماند (۱) .

در همین روز یک بر خوردهی مابین این دو جبر و واقع گردید و تاج -
 الدین که از حیث شجاعت بی نظیر بود قلعہ شد و زین العابدین پسر اسکندر
 نیز جان بداد و میرزا ابوالقاسم هم مجروح شده و چند روز بعد مرد .
 در این اثنا چنانچه حکومت شیراز رسید و جواب گزارشی که

۱- مورخ بامی میفرماید : «بعد انتظار کرد آب را در حاکمیه و لاجرا
 خواهم آورد» .

خان حاکم جواب داد : «اگر تو همه سادات هستی من هرگز نمردم»

رئيس العاديين خان باور داده بود آورد خان حاکم قاصد را فرستاد مرد وحید
(وحید لقب آقاسیدبجی است که باب باور داده بود) وقصد بر منظور
خلاصه پیمبر را گفت و آن این بود - رئیس بایه باید آتش را که روشن
کرده است قبل از اینکه خود طلعه آن کرده هر چه زودتر خاموش کند

وحید چون مدد است خواهی که خواهد داد برودی در اردوی
دشمن استار پیدا میکند موقع را برای جواب کردن حریف معتم شمرده
جواب داد که من منظور اخبار در این حادثه واقع شده ام در رئیس بیستم
بلکه محسوسم و اگر بخدا در اراکم صلوات این جمعیت مرا خواهد گشت
و در حوض است کرد که هر چه زودتر حکومت برودی کافی اعزام دادند تا
محسوسین طلعه میدهد که جنگ بی نتیجه است و با کمال بی مسری استوار
دارم که پیاده و مرا آزاد نماید .

چون شب شد سیدبجی با چند نفر همراهان ارطغرل بیرون آمدند
موجب غلبه و روح بی ساجه ارمه و دشمن خوابیده باقیان ؛
صاحب الرمان حمله کرد و عدد زیادی را قتل رسانید علی سرحان برادر
برادر گتر حاکم با حواده و تمام کارمندان از دم شمشیر گذشتند .

سپهر علی امیر خان اسپر شد مانی ها در عصر خود هر که را
میخواست میکشند و غرامی میبرد و بخند تا رسیدند به بیر که آجرا راه
باخون و آتش آمیخته کردند قریب بیست مرتبه ردید شد که حاکم
دستگیر شود تا بالاخره با اشکالاب زیادی موافق قرار شد و شب تمام
خود را در هکده قوتزه رسانید .

شکست با اندازه سخت بود که باعث بیم و اضطراب همه گردیده و
آنجو بیربری مانده بود مانند یک نفر تنها بیایست گردیده آمدند بر شماره

مدافعین قلعه ملحق شدند مورخین مسلمین میگویند که جمعیت قلعه
 بدو هزار نفر رسید ولی مورخ مابنی هفتصد الی هشتصد می نویسد
 میرزا ابن العابدین حلی مراتب شکست خود را شهرار گزارش
 داد و فتح سید و ایمان آوردن تبریز را با حاکم نشان کرد ناصر الملک
 دینکار دو انحرایی هرود و عین گزارش را برای فیروز میرزا حضرت ادرله
 حاکم فارس فرستاد که از طهران حرکت کرده بود و در این موقع در
 چهار منزلی شیراز بود .

وحید نیز در صدد تشکیلات مطمنی بر آمد مرحوم قلمه را
 مستحکم کرد آب بار بررگی حفر بود و چ اندرهای که ر دشمن
 گرفته بود در اطراف قلعه بر پا کرد

کر بلخی میرزا محمد را پاسای دروازه گمشد ترشح و صحت را
 حراجه دار کرد و کر بلخی محمد پسر شمس الدین را فرمانده اطراف
 قلعه و پردی خارجی قرار داد میرزا احمد فرمانده برج آسیب خبر
 گرفتند که در آن نزدیکی واقع بود شیخا پیر صاحب میرعمین پسات
 و مشهدی تقی نال بدست ر بداد . بی اعتدال شدن و حد چن محمد
 تقی محاسب گردید و هر کس میخواست در بیروی این د خل و سر راه
 شود میبایستی نوشته از او حد کد ساخته و گندگونی در میان بود و
 هر کس د خل میشد عید است عورتون چهری که در عالم دار بار
 در این راه قرانی کند میرزا احمد را اندر اده حاکم انیسرایی شد و
 منظومه راجع شراب و اهمیت حاکم و میرزا فضل الله را مأمور
 کردند رای اراد قلعه بخواند .

فرماندهی کل با آو اعلام رسلی پردی شد که سابقاً همراه وحید
 به یزد رفته بود .

معنی هم در شهر بدرجائی نائل آمدند چنانچه بکثرت فرمادند
 نظامی مسجد جمعه شد که یکی از نقاط نظامی درجه اول بود
 چنین بنظر میآمد که وحید تمام اعمال خود را با نظر جدی تلقی
 مینمود بطوری سلطوت و هیمنه نشان میداد که هر کس برای کاری با او
 نزدیک میشد از دیدن قیامه اش می لرزید و هر کس را یقین میکرد که
 که بی احترامی سبب جدید کرده است فوراً دستگیر و توسط شیخهای
 میراث نوب بقتل میرسانید.

داستان کوچک زیر اگر باور شود وصیت او را بخوبی نشان
 می دهد.

گویند روزی ییگانه ای آمد نزد وحید و يك تفك بسیار عالی
 باو تقدیم کرد وحید آرا گرفته با دقت امتحان نمود و خراشه دار را
 احضار کرده گفت «شیخ یوسف بگیر این تفك را» هنوز کلمه شیخ
 را تمام نکرده بود که ییگانه بتصور اینکه شیخهای میرغصب را صدا میکند
 برای اینکه او را گردن بزنند یکدفعه منتقل گردیده و رنگش زرد شد
 و حالت استعراقی باو دست داد و بالاخره مرد.

حبر قتل میکند جسد او را روی قاطری انداخته برای دفن بمعرش
 برداند سیدی موسوم بمطلب از حاملین پرسید چه واقع شده ؟ همیشه
 وائمه را باو گفتند او نیز متوحشی گردید و غاصلة کمی مرد

تاریخ بایه در این جا راجع بمراسلات مابین زین العابدین خان
 و نایب الحکومة شیراز داستان دبل را نقل میکند در پیش گفتیم که
 حاکم نیریز کامفی ناصرالملک نوشت این کلام را بعلا باقر نامی از
 دوستان سمیمی خود داد که باو اعتماد کامل داشت تا پنج هزار تومان
 پول و او را مأهول کرد که بتصد رهنده و شفاهاً هم تأکید کند هر چه زودتر

نیروی کومک برای او اعزام دارد قصد نیز برای تأمین آن راه هودشک را اختیار کرد .

حاجی سید اسمعیل شیخ الاسلام برامات هم از وحید اجازه گرفت که ولایت خود برود اعتقاد او نیز همان راه قصد حاکم را اختیار نمود .

در يك مرئی بر سر دشت وسیعی است که مرتفع قبایل است میابد و در آنجا چادر میزند و قافله بر در آنجا است موسوم به دوشک شیخ الاسلام حوالی ظهر باین دشت رسید و مشغول خوردن نان شد ناگاه بطرف نامب قشکی افتاد که رین و براق بسیار عالی داشت امید که چنین اسمی باید متعلق مراکزندی باشد از مالک آن سؤال کرد گفتند متعلق است به یکی از نوکرهای حاکم تبریز پس فوراً از جا بلند و اسب را سوار شد .

ملا باقر در چادر معذور بایست غیر مشغول صحبت بود که ناگاه شیخ الاسلام ناگهان کشیده چادر حمله کرد و بدخاطب ملا باقر فریاد زد « فوراً از آدم را توقیف کنید که ارشاد شیر صاحب ارمان فرار کرده است و من یکی از خدام آنحضرت » و چنان با هیئت این خطرا کرد که افراد قبیله بی اختیار ریختند و ملا باقر را گت بستند بشیخ تسلیم نمودند .

پس شیخ الاسلام قصد رایاده محلو اساخه ضرب تزیانه نمود و سرخی بر سر بدهکند موسوم برستن آورد و یکی از هم مذهباش حاجی اکبر کدخدای تسلیم نمود و گفت که این امیر یکی از مردهان دست عنصر و علوی از غیرتی است که از فرمان وحید سرپیچید و باید

اورا بقلعه رسانید .

حاجی اکبر از اهمیت قضیه یقین حاصل کرده اسیر را برد نزد وحید که از او استطلق بعمل آمد اما با چرتنی که میتوان از یکسفر ابروی انتظار داشت با نهایت تنور اعتراض کرد که گشت و ... روی چه کاری رفته است و چون ارقبول مایه امتناع داشت حضوراً قتل رسید این قتل خشم ذی لعنین را مستها درجه رسانید .

بهر حال عاقبت شاهزاده حاکم شیراز ... معالی از حاکم بیرجند دریافت کرد و مصمم شد که خربت زرگی به پایه وارد آورد مهر علیخان شجاع الملک سردار فوج همدان و مصطفی قلیخان سرهنگ فوج سیلاخود را مأمور کرد که به بیرجند بروند و سرماران منتظر خدمت اسطهبانات و ایرج و بیج و معادن و آتوز و بوشه و ده چار و موشکان و رستاق و غیره را احصاء کنند مهر نامی است حرکت کرد و بلافاصله مصطفی قلیخان او ملحق شد و سکه دهسناها از کم کم جمع شدند به قشون در بیرجند تشکیل یافت و کاملاً قلعه پایه را محاصره نمودند و از همان روز محاصر زود خودی و جاس و قلع شد و یکسفر بانی که سواره دم درب قلعه ایستاده بود با گلوله توپ کشته شد ولی یکی از رفقایش بلافاصله با یک سگ دهان گشادی توپچی را کشت و قضا با همین حال ماند و ظرفین سگهای خود پاشیده شدند

مؤلف تاریخ التواریخ بدون کمترین مالیخولیائی ثابت میکند که بیرجندی دولتی تعزین نکرده بود و چندان عاقل بحک هم نبود مگر این فکر حمله در سر داشت و آب عجله مشغول ساختن استحکامات گردید مدت پنج روز ظرفین یکدیگر بودند . شب ششم وحید

میهد نفر (۱) مردان با عزم اردوی خود را انتخاب کرد و با حیات سکوت و خاموشی بطرف اردوی دشمن فرسناد تفریب میبخت از شب گذشته بود که این عده از قلعه تخلوخرج شده با شمشیرهای آخته در اردوی دشمن افتادند و به ریادهای حکمی خود شروع بکشتار نمودند دولیان مانند همیشه محزون و در فرار کردند اما رؤسا جمع آوری آنها پرداخته برگشتند و جنگ با شدت تمام هشت ساعت بطول انجامید و چون صبح شد اینها که از کشتار خسته شده بودند مضطربانه بقلعه بازگشتند.

فرساده میگوید در این جنگ میهد مسلمان و یکصد و پنجاه نفر بای بقتل رسیدند.

اما مورخ بای که تراجم مقتولین دشمن را کت استعدا کشتههای بای را شصت نفر نقل میکند (۲).

۱- مورخ بای ۱۶ مردان را است که عو دسته تقدیم شده بودند ولی الفراز میگوید که صد عده شریک گردید.

۲- این است صورتی که او از کشته ها میدهد. ملاخرای بادی و برادرش عیسی پسران کر بلایی غیرالله ، حاجی حسین ملا و پسر جو به قاسم ، اصغر پسر ملاشاهی کورده یز و کر بلایی عبدالکریم ، حسین پسر مشهدی محمد ، زین العابدین و لنگر ، پسر ملاطرب محمد ، ابدال الله پسر ملا موسی بد مال ، محمد پسر مشهدی رجب آهنگر ، کر بلایی حسین ، کر بلایی شمس لدین چته دوز کر بلایی میرزا محمد ، کر بلایی ناصر گندش ، میرزا احمد پسر میرزا حسین ، آخوند ملا حسن پسر ملا عبدالله ، مشهدی حاج محمد ، ابرطال پسر میرزا احمد اکبر پسر ملا آشور ، بلی رادی ، ملا علی پسر ملا محمد ، کر بلایی میرزا حسین مؤمن ، حسین خان پسر شریف ، کر بلایی قربانی خواجه کاظم پسر خواجه علی آغا پسر حاجی عیسی ، میرزا نور پسر میرزا مصفا

مابین کتا پیکه میروح شده ملا محمد است که پسر زحود و شهران برده شد و در آنها بقتل رسید .

البته این جنگ سود بایها تمام شد باوجود این حیل هزار در
دماغ بعضی از آنها را دریافت و اگر چه مورخ ناسی در این باب سکوت اختیار
نیکند باید ما مؤلف فزاسامه موافق شد که عده فرار کردند .

چون زاین عده صدویچله یا شصت نفر گشته شد بازه از اشخاص
که تازه گرویده و منظر معجزه بودند مشاهده نمودند که اعطاری وافع
نشد بتدریج از قلعه فرار کرده منازل خود را نشاندند و در دور در پس
صربان نظر قصابا باشد

خلاصه شصت فرارین ریاض شد و - بعد یحیی از بیم آنکه عباد
رفقایش همه فرار کنند تصمیم گرفت که بت دج زرگی بکشد شاید باعث
شود که پیروانش بیشتر راودااسکی پیدا کنند تا برای عکریک شیخون
تازه افراد اما ارقصا این دمه کاش داده شدند در موقع خروج ارقصه
باگلوله های توپ مصارف گردیدند و بعد از آن ارباب عباد صابری
بدون تأمل باشمیر های کشته شده داخل اردو شدند و یکصد نفر سرور
را بقتل رسانیدند شجاع الملک بی اندازه رحمت داد و نتوانست در
فرار سربران جلو گیری کند مصطفی فیضان در این موقع باز کوهک
سایید و بالاخره بایها مجبور بقبضه شد (۱)

اگر چه این دمه باعث حریفین مایه بود معرکه و حشت سربران
چیزی گاشته نشده جنگ بطول انجامید و همه کس بود مایه سازی
سربران مسلمان مسمی کرد

پس تصمیم گرفتند که حیل دیگر بکار برند قصدی را در دجوا فرستادند
که از او عذر خواهی کند و عدم نتیجه خونریزی را خاطر نشان نماید

و بگوید ممکن است بدون خونریزی با مشورت و مصلحت بکار حنك خاتمه داد

قرآنی نیز بقصد دادند که تمام رژسای مسلمان امضا کرده بودند و سلامتی و حفظ عقیده آنها را متضمن بود و فقط تقاضا داشتند که ملاقاتی قیامین واقع شود و کار حنك خاتمه یابد.

و حید پس از شنیدن سخنان قلند و مشاهده قرآن گفت: «اِنَّ اللَّهَ وَ اٰنَالِهٖ الرَّاجِعُونَ وَ عِدَّةُ خُدَا بَاتِهٖاۤی شَوْمِ خُود رَسِيْدَهٗ اِسْتَهٗ» و بلند شد تا پنجنمراز همراهان بازدر رفت که از آنجمله بودند ملا علی مذهب و حاجی سید عابد خانی. قبل از جدا شدن از رفقا با آنها وداع کرد و توصیه نمود که درست‌های خود معکم بایستید تا آخرهای اطمینان بخشی از طرف او با آنها برسد.

سردار وزیرالعمادین خان و مصطفی قلیخان و سایر رؤسا با استقبال آمدند و او را با تمام احترام آوردند. چهار ریکه باقالی معروف بود سه روز در آنجا ماند در صورتیکه رقتایش در قلعه عسار خیر بودند (۱)

۱- هیچ دلیلی ندارد که من تردیدی در این شرح که یک طرفه نوی نوشته است داشته باشم. باین حال بطور خلاصه شرح هم که میرزا جانی میوه‌قل میگویم از سید یحیی پس از آنکه از اردو گشت عده خود رفت و چون صبح خواست بیرون آید سه پاسبان مسلح بر خود و داشت که محسوس است.

و تنبیه این امر به پاسبان قلعه رسید. حالت اجتماع بیرون آمدند و میهای حله بسلطانان بود و عیاج الملك که از نصب فوق العاده آن‌ها میفرسید از سید یحیی درخواست کرد که واسطه خود و سایر اظهار کرد که به هیچ وجه مجبور نیستی و آنها خود سرانه از حکم من تجاوز کرده اند و معظنی باشید که کاملاً مطابق بهای عامه رفتار خواهد شد. سید یحیی اظهارات او را قبول کرده باطل قلعه نوشت که پراکنده شوند و ملاقاتی حفاظت کردند.

مسلمانان رئیس را دستگیر کرده ولی بی اندازه متحیر بودند که چه باید کرد و جرئت اینکه باو آزاری رساند نداشتند از ترس اینکه مبادا از قلعه بکومنگاو برسند پس ب فکر افتادند که ابتدا باید کدر آنها را ساخت و بعد با قاسیدجیی بطوریکه مقتضی است پرداخت درمشورتی که کردند ساده ترها را می دادند که باید از وحید نوشته گرفت مگر برای آنکه صلح قطعی انجام یابند و همه بمبارل خود مراجعت نمایند و نهایت تمجب با آنهاست داد که سید یحیی باین امر رضایت داد و تفصیلی آنها را پذیرفت.

پس این کاغذ را نوشت و یکی هم محرمانه نوشت و توصیه کرد که بکاغذ اول اعتنایی نکند و در همین شب بلرد و شیخون زند البته موفقیت حاصل خواهد شد.

هر دو کاغذ را بحاجی سید عباس خاں داد با توصیه های مخصوصی. اما این ملعون همینکه کاغذ هارا گرفت با عجله رد برد زین العابدین خان که اطهار امت از فوق العاده اوابین حاکم کرد و وعده های مخصوصی باز داد و کاغذ اول را داد که بلرد و بایه برسد و از ما رقیع حرمی بران پیارزد.

اهل قلعه از کاغذ که محققاً خط خود وحید بود یقین حاصل کردند و صحبت های عابدا نیز قطعی بنداشتند و اگر چه حالت تمجیبی بآدم دادند اما معذرت آمیزه اطاعت شدند و چون شش غداً اسلحه خود را گذارده رفتند.

مسلمانان ابتدا يك ستون فرستادند که مأمور آنها مخالفت نمایند و ستون دومی را نیز مأمور کردند که اگر نخواهند بقلعه بازگردند رابطه

آنها را قطع نمایند.

بایبأ ابتدا بر خوردند ستون اول و دانستند که در دم ایستاده اند پس با کمال رشادت بمهاجمین حمله کرده صفوف آنها را شکستند و با مویع و مشکلات زیادی خود را بمسجد جامع رسانیدند که برای خود قلعه و پناه گاهی تصور میکردند ما آنجا را هم غارت گیر شدیم زیرا که علی حسن پسر ملا محمد علی قزلباش آنها را تصرف در آورده بود و از بالای مسجد واردین را با نعلین میزد یکی از بایبها علاء حسین نام رحمة الله علیه بالا رفته و در آنجا یک گلوله بر سر انداخت و کسی ناپاکی نتوانستند داخل مسجد شوند و اعدا را هر یک در گوشه پنهان کردند.

علاء حسین بعدها حراعاتش مصالحه شد و یکی از بدترین معاندین و مخالفین این فرقه حدید گردید.

فرمای آنروز مسلمانان بایبها را یکی بعد از دیگری دستگیر و توقیف کردند و هر کس دستگیر میشد خلاصی، ممانعت خانه های آنها را عورت کردند و بعد از غارت آتش زدند و خود آنها را مل و زنجیر کرده در در میآوردند و دور و در بعد میر غضب از شهر اترار داشت و چند نفر از بایبها را کشت اما از کشتن شخص سید بهجی امتناع ورزید و در اینجاست که سید است و میر سم از ریختن خون او ملعون واقع شوم.

بعد از چند روزی در این فکر بودیم که چگونه بر خلافت قرآنی که هر کرده اند روزگرم و تقوی یمن نماید امتناع میر غضب از کشتن و حید میر کمی آنها را بوحشت انداخته بود و بالاخره یکی از افسران خود که دو نفر از اقوامش در این جنگ کشته شده بودند آمدند و یک سید و

رو کرد، مسلمانان و گفت: « شما را قسم بخورده‌ام که حیات او را محترم شمارید ولی من ابدأ قسم بخورده‌ام علاوه بر او را میکشم که فتح باب شود و هر کس مهم است در دسل از گشته شود بیاید ای حکمای که اقوالشان در این میدان حاکم شده‌اند بیاید و از این سید انتقام خواهی که که ار دست داده‌اید بکشید » .

اول کسی که دارطلب شد غلام رضا پسر مشهدی محمد و برادر ملا باقر بود که با مرو حیدر گشته شد او آمد و شغل سز و حید را که علامت برادر مقدس او بود از کمرش باز کرده و مگردش انداخت و روی خدایک کشید بعد صفر آمد که برادرش شعلان در این حث گشته شده بود پس از آن آقاخان پسر علی اصغر خان برادر دین‌العبادین خان و مسلمانان دیگر بر بیرون آمدند او را سنگسار کردند و ضرب چندان کاری را ساختند بعد سرش را پریدند و پوستش را کسند بر آگاه کردند این نشانه فتح را بشیراز فرستادند .

سی و دو بر محبوس نیز از مردوزن و اطفال داشتند تصمیم گرفتند که همه اینها را نزد شاهزاده میروزمیر را نصرت الدوله بشیراز فرستند . یک نفر شاهد عینی حکایت میکند: « روز عید بود اهل شهر در صحراهای محاور پراکنده و مشغول عیش بودند بعضی مشغول خوردن ناهار و جمعی هم با شامیدن شراب سرگرم که با گاه صدای موزیک و ساز و آواز مطربان میشدند فواحش فریاد میبردند و خدمه‌ها میگردید بازارها را هم آیین بستند و ساطع‌عیش و شادمانی همه جا برپا بود که ناگهان همه این صداها مثل سکوت گردید زیرا که اهالی سی و دو شتر را دیدند که روی هر یک اسیر بدبختی زن یا طفل طلب پیچ شده و

در عرض روی شتر بسته بود و در اطراف آب سر را بر بیره‌های بلندی
 در دست داشتند که در بالای هر يك سر بریده‌ای است
 «این تماشاى معرفت آدم و جمیع متحرک شیراز را متأثر بود و حد
 و نشاط آب بدن جگر و اندوه گردیده با حالت عساک و محزون
 بمنازل خود بازگشتند»

«کاروان» اندوه باز از بازار عبور کردند رسید بقصر حکومتی
 حاکم در باغ و کاخ خود موسوم بکلاه فرنگی حلوس نموده تمام زرنگی
 و شرف و متعولین شیراز هم حضور داشتند و سرگرم عیش و نشاط بودند
 تا که «موریک» احتیاجات گشت شد و فصلی مهیوت ایستادند محمد علی خان و
 میرزا عجم که رؤسای دو قبیله کوچک و در این جنگ شرکت داشتند حلول
 آمده انوحت مهم خود را گزارش دادند و اسرار این جنگ مرقم کرده
 «مردان اسیر هر چه بودند بلامانع بقتل رسیدند (۱) اما شکار
 آنها کم بود و زخم‌ها را جسی کردند و معلوم شد بعدها چه شدند و دودختر
 کوچک رحید که قابل قتل بودند فرستادند به بروخرد فرد سید جعفر
 پدر بزرگشان»

چنین نظر می‌آید که این همه جوهر بری می‌بایستی برای آرامش
 حرم و دلج در قبیله مسلمانان کفایت کرده باشد ولی افسوس که چنین
 نیست میرزا رس اندوین حیان تحریک شده بواسطه حس انتقام از

۱- آن‌ها علاوه بر کمر و حد و شیبای مهره‌ها بطور ظالمانه کشته
 شدند و میرزا مهدی که هنوز علی سردار بود در صحن مرده و سه بار شوران
 رفتند که هارند از بلا محمد و علی قاسم و حسین پسر علی بی‌نامه
 به نام هم پس از تیراندازی بشاه و میرزا بگل رسیده‌اند

اشخاصی که آنها را با مکر و حیله مطلوب نموده بود ، بازماندگان آنها مهلت نمر کشیدن نداد تاچه رسد به سراح آن زنجیر عداوت و کینه و ظلمش جلوی پاره شد که مبادستی مانع حیاتش نمیشد .

ملری بدستار پیچازه را بشیراز فرستاد و متوالین را برای حدود نیکه داشت و متوالین سپرده بود که آنها را در شهر گردش دهند و اتصالا چوسدند و مابین تعریحات قشک در برنز سرگرم بود باینها را به چهار مبخ میکتند و شاید همه اهالی از آزار رسانیدن باین بدبختان لذت میبردند . برهای مشعل را در زیر ماحن های این مصیبت زدگان میگذارند آنها را در آتش سرح کرده بدشار را کباب میگردند نه آب میدادند به این بینی آنها را سوراخ و اصطلاح مهر کرده مانند حیوانات گردش میدادند .

میر غضن مهمانه آقا سید جعفر پردخو را آتش زدند و از این در به آن در میبردند و در صاحب خانه ها پول میگردند و چون در وسط زمین بود تفریح دیگری نظرشان آمد حاجی محمد تقی موسوم بابوب را در حوض آب انداختند و چون سرش میزدند و بدست زیر آب میزدند و همینکه سر بر میآورد نفس تازه کند تا چوب و چماق سرش میزدند تا دوباره در آب فرو رود

بعضی از محترمین بابهار امانند آقا سید جعفر و حاجی شیخ عبدالملی و بابوب و آقا سید حسین را بنصب روی صدفی می نشاندند ، و اهالی را دعوت میکردند که بر روی آنها آب دهنی اندازند .

آقا سیدانو طالب را که مردی مشغول بود زنجیر کرده فرستادند معادن و در آنجا بتوسط حاجی میرزا صیر مسموم شد این حاجی میرزا صیر

همان کسی است که در شیراز به باب اصرار کرده بود که دست شیخ ابو تراب امام جمعه صارب خود را بیوسد .

دو نفر زن بایی قتل از اسیر شدن خود را در چاه انداخته و چاه را سپردند .

چند نفر بانی تصمیم گرفتند که شهر اسیر شود و از جور و ظلم رین العابدین خان شاه شکایت کند چون با دربار سمرقانی با سختی رسیدند در جایی که از جنگی سمرقانی استراحت میکردند پست کاروان شیرازی رسید آنها را شایعه و توقیف کردند با شنای رین العابدین بانی که به تهران رسید بقید را شیراز بردند که محسن درود شاهزاده حکم آنها را کشت مقتولین عبارت بودند از کریم اللهی ابوالحسن چینی فروش و آشپزهای عمومی زن دهید و میرزا علی و ابوالقاسم پسر حاجی زیبا و اکبر ابن محمد و میرزا حسن و نرادرش میرزا امانا

این نمنها و نمریحات و مدت در سال (از سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۶۹) طول کشید اغلب بایها فرار کرده بکوههای مجاور متواری شدند اما جبری که رحمت مقتول قبول کرد ایستگاه شمرد آنها روز بروز در تراب بود و برودی قونی گروه و در حدود کشتن رین العابدین خلی برآمدند اما او در حدود حصه خود بود و همیشه با جمعیت زیادی حرکت میکرد و بایهای غشمانک (در این موقع که فصل پائیز و موقع پختن شیر بود) رفتند بکوه بالاخرم و کار خانه که متعلق او بود منهدم کردند و سه یا چهار نفر از آدمهای او را کشتند و جمعی را مجروح کردند زین العابدین خان سرملوانی را فرستاد برای دستگیری محقرین اما بایها موقعیتی حاصل نکرده دست خالی برگشتند

در فاصله این دو سال بکثرت از بیانی ها پس از يك غیبت طولانی به نیریز برگشته بود نام او علی و لقب سردار داشت این علی سردار هرشب از منزل بیرون میآمد و شمشیر می بست و مسلمانانی که او را ملاقات میکردند بوحشت می انداخت بمنزل هم مذهبان خود میرفت و آنها را دلداری میداد و حمایت میکرد و فقرای آنها احسان می نمود مواط و صاحبش موجب حفظ نشاط و عقیده آنها شد .

میرد ازین العابدین خان اورا توقیت کرد و چون مدتی برای تقصیر او نداشت پس از چندی آزاد شد و نا همن ایمان و ابقان بکارهای خود ادامه میداد .

بالاخره میرزا حسین قطب حکه در تهران بود بهدیر بر بارگشت میرزا حسین در شجاعت صرب المنل و در فصاحت و بلاغت کدم نظیر بود هرشب بایان را تحریک میکرد که باید اشقام قتل رحید را از میرزا زین العابدین خان کشید .

و پنج نفر هم بیسان شدند که مبادرت باین کار نمایند و آنها عبارت بودند از کر بلائی محمد و سه پسرش خواجه محمد و خواجه حسن و خواجه علی و استاد قاسم سائی مخصوص جان حاکم و بالاخره هم موفق به مقصود شدند یکشب جمعه جان حاکم بهدر اشپاشی خود کر بلائی ساداتی گفت که فردا صبح زود بحمام خواهد رفت و سوار خواهد شد و اضافه کرد * باینرا این توشاخص لازم را بردار و هفتاد نفر بانی که اسامی آنها در این صورت است دستگیر و توقیف کن *

محرارمیی این خبر را به پنج نفر رفیق رسانید اینها نیز با زنان و اقوام خود وداع کرده قبل از اینکه خان آدمها و غننگجیان خود را مرستند (این

کار را همیشه موقع رفتن حمام میکرد (داخل حمام شدند و بعضی اینکه خان وارد شد باو حمله کردند و بابت حرارت و خشم ناشیدی آنچه در قوه داشتند بعمل آوردند خان مع روح شد و نمیتوانست از خود دفاع کند حمامها هراشان را خراب کردند که ریختند حمام و چهار ناسی را کشتند ولی بجهنم که استاد قاسم باشد موفق بر آمد و چون رخت کن حمام رسید شب که صدای قربانی بلند است و بابت غضب فریاد بر آورد « عجب سلطعون توهنور زنده هستی » و با کمال رشادت همه را در درختی که کفایش که در دست داشت از مصر خود دور کرده افتاد روی خاکم و دهنش را در شکافی که در شکم او بود داخل کرده با کمال قوت امدای او را بدر آورده از جا کند و خود نیز در پهلوی قربانی محاصر افتاد و جان داد .

در این موقع حکومت فارس شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله بود و اصفهانی حاکم تبریز را برای او نقل کرد پس میرزا سیم را بحکومت آجا منصوب کرد این هم اندام میرزا اما عموى خود را با سواراى سه بریز فرستاد و خود پس از یکماه با قوامى وارد شد على سردار مارفقايش باستقبال او رفتند و چنین نظر میآمد که انقلاب دو آرامش گذارده است املاک دین العادین خان در دست استقام قبل شوهرش بود و تقدیری خوب حبله باری کرد که بالاخره میرزا سیم را در مافع خود همدست نمود .

این حاکم تا آنوقت با بیایان برافت سلوک میکرد بحال اعتاد که بدون خطری بنویف آنها بردارد پس کسی را نزد آنها فرستاد و بیعام داد هر کس شکایتی از حاکم قبل دارد در فلان و در فلان وقت بدیوان خایه

بیاید نارسیدگی کامل در کارش بعمل آید و اموالی را که حبراً از او گرفته اند مسترد شود.

روز موعود رسید همدانز باینها بدیوانخانه آمدند و چون تمام داخل شدند درها را بستند و سربازان حاضر بآتش شدند که اگر کسی حرکتی کند بکشد و بدین طریق بایانرا دستگیر کردند شماره آنها به یکصد و پانجاه نفر رسید.

میرزا حسین قطب و علی سردار پیر در این جمع بودند.

چندی گذشت و میرزا انیم محتاج رفتن شیراز شد بکسورت دقیقی از محوسین برداشت و همرا سیرد به موش هیرزاناها و رخت

شجاع الملك بصدر اعظم نوشت میرزا انیم خدمت شایسته ناسازم نموده و بدون اینکه قطره حوسی بر برد عده از بایان را دستگیر کرده است شاه حکم کرد که آنها را به تهران اعزام دارد

اتفاق در این موقع سکه فوثره نسبت به میرزاناها از در طبعین در آمدند و از اداء مالیات سر پیچیدند میرزاناها بزحمت افتاد و ناچار از فداکاری علی سردار استمداد نمود و او را فرستاد به فوثره.

علی سردار رخت و امورات را اصلاح کرد و برگشت به پیر و در ازاء این خدمت آرا داشت و در عدد تحفیه ریح محوسین یعنی هم مدعیان خود بود.

در این موقع مأمورین امر کر به شیراز وارد شدند برای امران بایان محسوس میرزا انیم آنها را باقوائی به پیریز فرستاد که بایان را به تهران حرکت دهند.

اما قبل از حرکت آنها بایان شیراز به پیریزها خبر دادند این

نیز جمع شدند و چهاره جوانی برداختند و چون عدد آنها زیاد بود سه قسمت شدند آنها را در خانه ملا محمد مؤمن جمع شدند و هر کدام که تفك داشتند عی سردار آنها را بمرل خود برد میدی میرزا حسین قلی نیز سایرین را به بستان دمی برد که در خارج شهر است این سه دسته وسیله قاصدهائی که پی در پی در رفت و آمد بودند نیز جریین کارها و تصمیمات اتخاذ شده آگاه میشدند میرزا بابا بینهایت رحمت افتاد بسیاری از اشخاص را توقیف کرد که بنام مای شهرن مرستند ولی اینها همه مای نبودند بخیال افکار که چند نفر مای واقعی را نیز همراه آنها فرستاد بعد از تکرار دمی سواران حکم کرد که بستان دمی را محاصره کنند و مایانرا دستگیر نمایند سواران بستان را محاصره کردند تا از دخول ساعت سخت امتناع ورزیدند میرزا بابا فرایشانرا فرستاد ولی باسك و طباچه و چمن بدیسرانی شده برگشتند مایها از ساعت خارج شده بفریادهای شکر گیر آنها حمله کردند در دسته دیگر بر خردار شده مکرر هم مذهبان خود شدند

سردار آنها را محاصره کردند و آنها غلب قیام سگرم شده حدت شروع شد چند نفر مای دستگیر شدند که از آن جمله است ملا محمد علی ملقب بقاس و محمد بن میر احمد و محمد بن حیدر بك و عبدالقادر ابن اسمر و احمد بن شهدتی اسمعیل و علی و مراد سیرجانی و رضای قانقری این هفت نفر باخواجه کافر توقیف و زندانی شدند در محلی که محاور دیوار حانه میرزا ذیل المانیین جای بود و در حدود بر آمدند که دیوار را سوراخ کرده فرار کنند پس بعدیت شروع نگار کردند و چون کار در شرف تمام شدن بود خواجه کافر بحکومت جبر

داد و مقصورش این بود که بواسطه این خدمت تبرئه حاصل کنند و آزاد شود.

ساراین هر هفت سر را گرفتند و آوردند در حلوی مسجد نظر بك و در آنجا محمد را با ماهاچه گشتند مرتك این قتل آف علی نقی شد شش سر دیگر را هم خود خواجه كافر سربرید كه دلیل بر عملایش باشد.

چون شب شد، ایام به هیئت اجتماع رفتند به بیم فرسخی شهر در باغ بیدك كه غالب اشجار آن بادست مخصوص و جید غرس شده بود و دو روز در آنجا ماندند تا بلزماندگان بآنها ملحق گردید. همبكه جمعیت آنها تكمیل شد برای اینکه انتقام گشته شده خود را قبلانكشند رفتند سافهای اطراف و هر چه مسلمانی دیدند كشتند میرزا باا وقایع را بشاهراده حاكم گزارش داد كه فوراً پیروئی فرستاد و امر كرد كه از دهستانهای آنحوالی سرباز حرس كند در این اثنا بابایی مسافرتی بشهر كرده زمان واطفای خود را ردند، باع رضی و مردان در قله كوههای صعب الوصول پناهنده شدند.

تقریباً بیست روز بدون حادثه گذشت اما بعد هراز سر تنكچی اسطهباناتی با ایل ایسانلو در تحت فرمان مصوم علی خان آمدند و در كوه اردویی تشكيل دادند این دسته از راه ابرج وارد شد میرزا نصیم هم نابروئی دولتی از راه درب شكاف آمد و هراز سر نابریزی هم در تحت فرمان میرزا یوسف كلانتر نابریز و محمد رسا خان برادر حاكم مشغول و ملا حسن. همان كسیكه از بالای مسجد جمعه بیابان تیراندازی میكرد از راه دره كلانتر وارد شد بیابا تا ابوقت چهل سنگر ساخته

بودند که فرماندهی هر يك را شخص مخصوصی داشت سنگر در بشتگان سپرده به مشهدی درویش بود و دیگری خواجه قطبی میر اسمعیل حاجی قاسم و ملا شاه علی هم سنگرها را داشتند.

علی سردار که بافون نظامی آشنائی داشت رفقای خود را تعلیمات و تمرین میداد و آخوندها مانند شیخ عبدالعلی قلندی و ملا عبدالحمید و ملاعلی و کریمانی هادی و ملاعلی نام دیگری از اصول و حقایق دینیت برای آنها موعظه میکردند.

پسر بررک ملا عبدالحمید و ملاعلی نعمتی سمت بطارت داشتند و بر چند اذن عبارت بودند از باقر پسر میر احمد و کریمانی اسفر و دستانه دیگر بعضی حاجی پسر اسفر و علی پسر احمد گرمسیری و حبیبی پسر حاجی خیری و حسن پسر میرزا به نزع و تشجیع افراد اشتغال داشتند. ملا محمد تقی پسر کوچک ملا محمد حبیبی که برای ملاقات آقا سید حمید بنده کده هر اتدافه بود محضر اینکه از اوضاع خبردار شد فوراً آمد و بر قفا ملحق گردید پنج نفر از ملاهای اسطهبانان را میر آوردند و اسلحه زیادی برای هم عده ها آوردند و آنها عبارت بودند از ملا فضل الله و ملا محمد علی و ملا محمد باقر و کریمانی اسفر و محمد اسمعیل.

خلاصه حرك شروع شد و مایه ها صدمه زید رسید ابانلوها او اسطهبانانها تقریباً سی سگ از آنها گرفتند مایه ها محبوس شدند عقب شبی اختیار کنند و در سه یا چهار سگ که برای آنها مانده بود عداوه نمایند.

مسلمانان بعدی با آنها بر دیک شدند که بقول مودخ باسی اگر کسی در یکی از سگ ها بلند میشد نفرات سنگر دیگر میزدند.

یک نفر تفنگچی اسطهباناتی در عقب سنگی پنهان شده و متوالاً چند نفر را کشت از قبیل اسمعیل خواجه احمدی که متولی مقبره خواجه احمد بود (این مقبره در يك فرسخی بیربر واقع است) و شعبان پسر عابدین و محمد پسر ملاحسین و محمد پسر ملا علی و محمد پسر آقا بابا آمانتی پسر صفر مخفیانه روت و همینکه اسطهباناتی تیر پنجم را خالی کرد سرعت بطرف او دوید و با شمشیر او را کشت و بارود برگشت

در این موقع علی سردار آمد بزمین نشست و غذا خواست برای او نان و گردو آورد قلبانی هم خواست محمد نامی برای او قلبان میآورد که گلوله بر سر او خورد و بلافاصله بزمین افتاد علی سردار نخست محضناك شد و بلافاصله با همراهان دشمن حمله کرد و کشتار موحشی نمود دشمن در غراز گذاردن دهکده ابرج عقب نشست بایان فاجاه برگشتند و بیست یک نفر اسیر آوردند و آنها را از بالای کوه طرف پایین پرتاب کردند

میرزا بیگم که از این شکست فاحش خبری نداشت کاغذی نوشت و بمشردی حعفر نامی داد باین مضمون که ایسا ملوها واسطهباناتیها باید از هر طرف بایان را محاصره کنند و بآنها نوشته بود که از طرف جنوب بیربر بیایند و بایسبا علویه ها در تحت فرمان محمد رسا جان از طرف شمال و میرزا یوسف گلانشر با عده خود از طرف مشرق و مهم از راه درب شکای خواهم آمد

قاصدرا بایها دستگیر کردند و بلافاصله کشته و چون از نقشه خبر یافتند آماده دفاع و منتظر ورود دشمن شدند ابتدا نضك چیلان

آمدند که شماره آنها چهارصد نفر بود مابین آنها کسانی یافت میشد که زنانشان بای بودند ولی خودشان بامذهب جدید عداوت شدیدی داشتند و بایها با آنها سرگرم صحبت شدند اما علی سردار حسن پسر میرزا را ناهد ثامور حمله با آنها کرد این حمله کاملاً موفقیت منتهی شد و مسلمانان ماسد دیواسگان فرار کرده اسلحه و ذخایر و آذوقه را برای بایان گذاردند و رفتند.

محض تمام شدن این جنگ دیده بانان ورود میرزاانیم را از دروب شکاف خبر دادند بالاینکه بایها به داخله رفته بودند تصمیم گرفتند که بلافاصله کار این دستورا برسرزد.

علی سردار قسمتی را تحت فرمان مشهدی میرزا حسین با ستانه دروب شکاف هامور کرد و قسمت دیگری را هم بطرف باین کوه موسوم به کوه آسپوران اعزام داشت و فرار بر این بود که چون شب شود و دشمن بعوا بدود شروع حمله کند.

بدستخانه در دست اول سید حسن بای بود که چشمانش درست نمیدید پایش بسنگ بررگی برخورد این سنگ از کوه جدا شده در دامنه غلطید از صدای آن مسلمانان بیدار شدند.

بایها بالاینکه بشیخون موافق شدند بحمله مداومت دادند و با فریادهای جنگی در میان سربازان افتاده شروع بکشتار کردند اردو هم خورد و سربازان دیواسوار هر طرف میگریختند بایها چادرهای آنها را آتش زدند و روشنائی سب شد که سربازان را در شناخته فرار کردند چند نفر سرباز میرزاانیم را به پشت گرفته و از صحنه کشتار بیرون بردند عمام زیادی جنگ بایان افتاد باینکه توپ که همه را بارودی

خود بردند .

از این فتحی که نصیب بایان شد مدت یکماه بانیرومندی اطراف کوهر را به تصرف آوردند و پلّه از مسلمانان را نیز دستگیر کرده کشتند اولین کسی که دستگیر شد همان حاجی سیدعابد خاتن بود که باعث قتل وحید شد به محض اینکه گرفتار شد قتل رسید دیگری میرزا حسین روضه خوان بود که ظاهراً اظم از همدردی میکرد و مطلقاً جاسوس میرزا زین العابدین خان بود

یك شب کرمانجی علی بایکمد سر اورضا به میرپر حمله برد و زنان محله سادات که روی مشر وحید گل ریخته بودند کشت و هر کدام مرقع شدند در امتداد رحمان هراز کردند در این حمله سی و پنج نفر زنی را با شمشیر قطعه قطعه کردند و دودش را بی هم در این گیر و دار کشته شد .

میرزا انیم پی در پی وقایع را بشیراز گرازش میداد

این دهه مؤیدالدوله سوگند یاد کرد که یکدهمه بکار بایان خانه دهد پس لطیفی خان را با فوج قشقای و فوج گل بابکان مرستاد و هر قدر توانست سوار و پیاده فراهم کرده بطرف پیر اهرام داشت و از سر و ستون و اصطهبانات و ابرج و بیج و معدن و قورمه و شمشه و ده چند و گوری و موشکین و سارنیک و ده مورد و خواجه حمالی و چهارراهی و قراهی سر نیز گرفت و تفنگچیان نیز بزی و ابل بهالورا بریاست احمد خان و خان میرزا و معصوم علیخان مرستاد و درویش دوازده هزار نفر مسلح کوهر را محاصره میکردند .

میرزا انیم با بزرگان بیرز و فوج گل بابکان آمد و در مراغ موسوم به تپه بخیریه که در مقابل اردوی بانیها بود توقف کرد

دولتیان سروصدا و همهمه داشتند در صورتیکه بایان که احساس میکردند خاتمه کارشان نزدیک است آرام و خاموش بودند .

میرزا انیم پس از چند روز تا در ب شکاف جلورفت و در نزدیکی بلخی موسوم بامیری سنگری در مقابل بایان ساخت و چشمه که موسوم بچشمه باقونی و بایان از آب آن استفاده میکردند تصرف کرد .

علی سردار در رأس نیروی خود دشمن حمله برد تفنگچیان که مأمور نگهبانری چشمه بودند شلیک کردند گلوله بدست کربلایی اصغر برچم دار خورد این دلاور پرچم را بر زمین نصب کرده شمشیر را بدست چپ گرفت و با دشمن مشغول نبرد شد .

میرزا ازین العابدین سرخواهر میرزا حسین پرچم را بدست گرفت بایان و بدو زیادی از افراد دشمن را کشتند و مظفرانه باردوی خود بازگشتند و منتظر حمله بهارلوه ها شدند که تیراندازان مشهوری هستند و در تمام ایران معروفند اینها سنگرهای حاجی قاسم و حاجی قطبایی را تصرف کرده و عده را هم در جنگلها پنهان کرده بودند و بهایوی عربی داشتند .

یکروز که سرگرم اسب دوانی بودند علی سردار با چند نفر از رفقا آهسته باردوی دشمن نزدیک شد سربازانی که در جنگل پنهان بودند او را دیدند سواران که انتظار چنین حمله را نداشتند فرار کردند اما کسانی که در جنگل بودند یکدفعه شلیک برداشتند گلوله بیای علی سردار خورد و باینکه با کمال رشادت بچنگ ادامه میداد نظر بدو از راه دشمن تلف شد رفقاییش که میرزا احمد و سر ملاموسی و آقا سید علی و میرزا عبدالحسین بودند همه کشته شدند .

علی نامی پسر کرمانجی مقر و مراد قاجارالدین که در پهلوی وحید
گشته شد در این موقع بالای تپه ایستاده بود که همه حار امیدید چون افتادن
علی سردار را مشاهده کرد بی اختیار دوید و با حال گریه روی نش او
افتاد و گشته شد .

مسلمانان سرهای قربانیان را بریدند با منتهای سیدهای که چون
شب شد توانست با جراحات زیاد خود را باردوی ناپها برساند اگر چه
در این جنگ خان پدر مرد ولی در تهران گشته شد

دولتبان در فتح خود تردیدی نداشتند و چون شب شد بیربرها که
تواند انعامی آموه بودند گشته حار امیدید و سر علی سردار را شناختند
خبر دیگری میگوید که خدیو میررای بهارلو رئیس ناپها گشت
و سر او را برید و بر دیش میرزا عجم و حاکم و بول گرفت

مرحله مسلمانان از این فتح می پایب شادمان گردیدند احمد حلی
و خان میررای بهارلو قاصدی بر دایبان فرستادند به نام دادند * چون
علی سردار گشته شد ما دیگر ناشما کاری ندر ، حکومت سر رئیس شما
را میخواست که با موافقت تقدیر بدست ما قرار بهتر آئی است که شما
زمان و اموال شما را برداشته و راز کنید ، شما دیگر نمیتوانید بهمانجگی ،
و از این به بعد هر دور هر از مقر برای ما قوچک میرسد *

نایبا جواب دادند : « آنچه سبید میشودش و امر دره شما ، شما
اطهار لطف می کنید بسیار خوب اگر راست میگویند عفو به شیبید و
مهرت بدهید تا ما اموات خود را دفن کنیم »

از دو ماندازه يك ميل عقب نشست و نایبا توانستند عمال حرب
آور خود را انجام دهند پس از دفن اموات مشهدی میرزا حسین و میرزا

احمد زنها را فرستادند بیاع آسپوران و تمام مردان در سنگر آسپوران جمع شدند و بمسلمانان خبر دادند که ما حاضریم تا هر آخر کشته شویم.

اوصاع آنها در بوغامت گذاشت و طولی نداشت که از پا در آمدند آذوقه تقریباً تمام شده بود مختصر خوراکی که داشتند کمی برنج و مقداری اجیر و جد رأس الاغ بود هر روز یکی از این حیوانات را کشته گوشت آنها را میان خود قسمت میکردند و برنها فقط اجیر میدادند آب هم بقدر کفایت میدادند چشمه کوچکی در آن کوه بود که بقدر احتیاج آنها آب داشت و چشمه باقونی هم در تصرف مسلمانان بود.

هوای سرد و لباس کافی نداشتند باروت هم کم مانده بود و الاغها هم بواسطه سردی آب میمردند لطفعلی خان با تفکرجیان و توپخانه آمد در مقابل سنگر مایلی اردو زد و بهارلوها هم از طرف دیگر آمدند و مدت سه روز بحسب پرداختن بدون اینکه نتوانستند اردوی آنها را تصرف کنند.

پس دیگر حمله افتاد و بیست نفر از روسای بانی را خواستند تا با او صحبت کنند ملا علی ملازاد آنها رفت و پس از گفتگو باروت و برگشت و تکلیف صلح دشمن را حاضر نشان کرد اما بانیان پذیرفتند و اعتراضاتی داشتند که بگمان صدای غیبی بود بلند و درازین صلح شد.

مسلمانان شدید حمله بردند و هزار نفر تنگجی هم در پشت درختان پنهان داشتند و در این موقع طوفانی بلند شد که چشم حائیرانمیدید

بایها بیرون آمدند و مهاجمین که در دوستانند آنها رسیده بودند حمله کردند اینها بمشاهدت بایان فرار کردند بایان هم به تعقیب آنها پرداختند اما سرانجام بعضی از جاهای خود بیرون آمده بآنها حمله کردند و آنها را عا بین در آتش گرفتار نمودند بایها پس از انواع اشکالات رنج و زحمت برگشتند و پنجاه نفر از آنها در میدان جنگ مایه شرف برای آنها سیار سخت کشتن تیرا نتوانستند آتش روشن کنند و مجروحین هم با صدای بلند آب گرم می طلبیدند طرف صبح مسلمانها حمله کردند مقاومت خیلی شدید شد ولی چون عده دشمن زیاد بود بایان از پا در آمدند .

هنوز جنگ پایان نرسیده بود که دولتیان شروع کردند بگرفتن زنهای میرزا احمد پانزده نفر از رفقا را یا خود همراه و حمله مایه سانه حصار دلی یکنفر از آنها هم برگشت

عجب این است که بزنها احترام کردند و آنها را بیست اجتماع بردند بکوه بیابان ها بین آنها دو پیرمرد یقوه بود یکی ملا محمد موسی نمد مال و دیگری مشهدی باقر رفکرز این دو نفر را کشند .

مشهدی باقر را علی بك سلطان قوچ پیریزی کشت و سر او را برید و داد يك طفلی و بعد خواهرزاده این مقتول را گرفته چادر سیاهی بر سرش انداخت و سوار بر اسب شد و او را راند تا نزد بك میرزا نعیم که در کوه بیابان در باغی روی سگی مشته بود علی بك رسید و سر باقر را پیش او انداخت و انگد سخنی بدختر کوچک زد که وارونه بزمین افتد و فریاد کرد « آنچه را که میخواستی انجام دادیم دیگر بایبی وجود ندارد » .

آخوند ملا عبدالحسین را آوردند و حکم میرزا نعیم دهانش را پر از خاک کردند بعد یکی از غلامان تیری سوی او زد اما کشته نشد تقریباً ششصد و سه نفر زن اسیر شد پس با این اسرا براه افتادند تا رسیدند بآسیاب موسوم به تخت که نزدیک نیریز است مورخ ما داستان کوچک زیر را برای نمونه قسوت قلب فاتحین نقل میکند

«من خیلی کوچک بودم و دردناک مادرم میرفتم برادر کوچکتری هم داشتم که اسمش نامی او را روی شاه میبرد این طفل کلاهی سر سر داشت که مختصر ریشی مان آورخته بود .

یکی از سواران که در دبال ما بود این کلاه را دیده بتاخت آمد و طوری وحشیانه کلاه را ربود که مرعای طفل نیز در دستانش ماند در مسافت دهمتری افتاد بیچاره مادرم وقتی رسید طفل را مندهوش یافت . من در این جا برای تشریح احاطات ها و قتل و غارت و سایر کارهایی که بعد از این فتح کردند توقف میکنم و همیشه کافی است بدانیم که میرزا نعیم سوار شده و در پیش و پس از مردهائی نیریز بدست داشتند که در بالای هر یک بر آدمی بود و اسرا را ضرب شلاق و شمشیر در حفره های پر از آب و با نلاقها عبور میدادند

شب را در کار اسرای شیرازی بسر بردند .

چون صبح شد زنهارا عربان کرده شروع کردند بچوب زدن و سنگسار کردن و آب دهان انداختن سر و صورت آنها چون از این مریح خسته شدند آنها را در مدرسه محل حبس کردند که مدت بیست روز در معرض احاطات و ریح و آزار عامه بودند .

هشتاد نفر بانی را دهنده بهم بسته بعد از سر بلای سپردند که ببرند بشیر از سید میر محمد عبد در خانه کرد از سر ما تلف شد بعضی هم کسی بعد

مردان و هر چه میبردند سرهایشان را از بدن جدا میکردند
 بالاخره از دروازه سعدی شیراز وارد شدند و در تمام شهر حرکت
 کردند و بعد تمام را زنجیر کرده بزدان بردند
 زن را پس از بیست و روز از مدرسه بیرون آورده در دسته کردند
 یکدست را آزاد نمودند و دست دیگر را با مردان اسیر بطرف شیراز
 حرکت دادند و چون بشیراز رسیدند باز کاروان دو دسته تقسیم شد
 زن را بردند بطرف کاروانسرای شاه عبدالعزیز حمزه و مردان را در زندان
 بر قفای خود معلق نمودند

مردای آروز عید بود حکومت مایزرگان و امین شیراز در دیوان
 خانه به تشریفات اشتغال داشتند اسرا را در مقابل آنها آوردند .
 یک نفر نیریزی موسوم بحلال که نیمه او را بلبل خطاب میکرد
 مأمور معرفی نمودند .

اول کسی که حضور آورد ملا عبدالحمید بود امر کردند باین
 لغت کند امتناع کرد و سرش بلا واسطه روی خاک غلطید حاجی پسر اصغر
 و علی گرمسیری و حسین پسر حاجی خوری و صادق پسر صالح و محمد اس
 محسن هم گشته شدند .

زن را آزاد کردند و بقیه مردان را دو گروه کردند .
 چون شاه حکم کرده بود که امر را بتهران بفرستند هفتاد و سه
 نفر را فرستادند بیست و دو نفر در راه مردند که از آن جمله است ملا
 عبدالحمید که در زندان مرد و علی پسر کریمانی در آناه و اکبر
 پسر کریمانی محمد در کلاه و حسن پسر عبدالوهاب و ملا علی اکبر در
 اصفهان و کریمانی باقر پسر محمد زمان و حسن و برادرش ذوالفقار و

کر بلائی نقی و پسرش و ولی خان و ملا کریم و اکبر رئیس و علام علی پسر
پیر محمد و نقی و محمد علی پسر محمد ددغر مرزوا تلف شدند .

بقیه بهتران رسیدند و همانروز ورود پانزده نفر آنها گشته شد که
از آن جمله است آقا سید علی و کر بلائی و حب دلاک و سیف الدین و سلیمان
پسر کر بلائی سلمان رجمن و مراد و خیری و حسین پسر کر بلائی باقر و
میرزا ابوالحسن پسر میرزا نقی و ملا محمد علی پسر آقامهدی .

بیست و سه نفر بر در زندان تلف شدند و سیزده نفر پس از معال
مستخلص گردیدند و آخرین آنها که در تهران ماند و کسی عد مرد
کر بلائی دین العابدین بود .

فصل دهم

حمله به ناصرالدین شاه قاجار

« ملا شیخ علی ترشیزی یکی از خردف های ظهور جدید بود (۱)
همه مذهبش او را حصرت عظیم خطرات میکردند این شخص یکی از
شاگردان سید کاظم رشتی بود که بابی شده و در سال ۱۲۶۲ . قبل از قتل
باب . در تهران در صدد شورش برآمد ولی موفقیت حاصل نکرد زیرا که
این موقع مناسب بود با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه »

۱ - شرحی را که شاهزاده علی علی میرزا از صدارت السلطنه نقل میکند
چون . رای در باب نام مکتوب است من از چاپ او موسوم به « مبین بدیع
» به میگویم و تنها شرح حمله شاهرا از مورخین دیگر میتوان نقل میکنم
زیرا که شاهزاده خط میگوید که از این سوره قصه نتیجه حاصل شد .

« من (علی قلی میرزا) تقریباً در اینموقع سی سال داشتم و طبعاً کتج کاو بودم و هر قدر ممکن بود دانشمندان را نزد خود جمع میکردم یکی از آنها میرزا حبیب الله حکیم قاضی بود و دیگری میرزا عبدالوهاب محرم و میرزا طاهر شهرامندی من و جمعی دیگر ارفقیل میرزا احمد طبیب کاشانی و میرزا عبدالرحیم هروی و میرزا ذوقی و غیره »

« میرزا عبدالرحیم هروی فیلسوف و پیرو طریقه ملاصدرا بود روزها طرف مغرب میآمد مسرل من و عقاید ملاصدرا را بر او من شرح میداد »
 « هدیکه درس تمام میشد با تمام دانشمندان و شعرائی که در منزل من جمع بودند صحبت میکردیم و در همین موقع بود که انقلاب سایه بروز کرد »

« میرزا عبدالرحیم پس از آنکه دانست برادرش نانی شده است باطناً عیالی باین مذهب پیدا کرده بود و عالتاً نزد ملا شیخ علی ترشیری و سایر رؤسای مایه که در تهران بودند میرفت و من کاملاً از کار او آگاهی نداشتم گاهی در حضور من از علما بدگونی میکرد و من باز نصیحت میکردم که با احتیاط باشد »

« فقط یکدفعه من گفتم که » صیت مذهب باب بلند شده و شما هنوز تأمل دارید « »

« من خندیدم و گفتم » از چه طهوری حرف میری که من هنوز آنرا نمیدانم « »

« من جواب داد » ای شما میگویید که ملا حسین شرریه دشمنان خود را مفلوب خواهد کرد و قم و ری را فتح خواهد نمود و آیا بموجب حدیث های مجلسی این خود دلیلی نیست « »

« من باز گفتم حسین شما در قشون ما گرفتار شد هرگاه دهانی

حاصل کرد و ری و قم را فتح کرد آنوقت من خواب شمارا چنانچه باید
خواهم داد *

* یکروز چهار ساعت معروب ماسه کاعدی از میرزا تقی حلی امیر-
سلام انانث برای من آوردند حضرت اشرف من امر کرده بود که در
دیوایخانه و یا در منزلش دو ساعت معروب ماسه باید رای کارهوی او را
علاقت بدهم *

* من در ساعت معهود بدیوایخانه رفتم پس از ورود حضرت را مرخص
کرد و کاعدی از حلی بیرون آورد و من داد *

* کاعد را خواندم دادم گزارش است که حکایت میکند جمعه
آبده نایبها تمام مسلح قصد دارند مسجد شمارا محاصره کنند و میرزا
ابوالقاسم امام جمعه را بکشند و بعد ماسدی یا صاحب الزمان بر سر مدارش
و شده و مردیکان او آزار رسانند زنی آری اول ملا شیخ طلی ترشیری
است که همروزه بپیرام و لاس میدهد درم میرزا احمد طیب کاشانی
- سوم میر عبد الرحیم برادر ملا محمد تقی هروی این دو نفر احبر
نحت الحمایه علی قلی میرزا اعتصام السلطه و اقتدر گاه ایها توفیق شوند
از بروز انقلاب جلوگیری خواهد شد *

* خواندن این گزارش کلی مرا متعمر کرد * اسیر من گفتم
* فقط شما ارا قوام اغلب حضرت هستید بلکه کارمند دولت و وزیر فرهنگید
من تصور میکنم که شد در فکر شورش باشید بلکه یقین دارم حصرید
حتمی دولت نکنید *

* من پاکبیت و خلوص عقیده مدهی خود اعتراف کردم و گفتم :
راستمن ماسه نفر نام برده از این قرار است * طیب کاشانی آدمی است

دوست و امین بهلاره طیب مخصوص مادرشاه است و از جمله اشراف و از خانواده علمای کاشان پدرش ملارضای کتابی است و مادرش دختر برادر حاجی ملا محمد پشت عتبی بخدا سوگند هرگز من نشنیده‌ام کلمه راجع بیاب نلفظ نماید میرزا عبدالرحیم هر وی گاهی از این مقوله حرفی بزبان می‌آورد و اشاره به منتهی جدید میکرد اما راجع به ملا شیخ علی ابداً او را نمیشناسم و نمیدانم چنین کسی وجود دارد یا نه.

«اتاك بانظر عيني بمن نكه کرده گفت : آنچه می‌گویند جواب من نیست و این گزارش هم دروغ سوخته و آنچه در آن ذکر شده کاملاً مقرون بصحت است بنا براین از شما میخواهم که این سه نفر را به من تسلیم کنید : اینجمله را گفت و بلند شد .

«من همراه او آمدم بیرون و سعی میکردم که باو نایت کنم که ملا شیخ علی را نمیشناسم ولی او بمن جوابی نداد و فقط موقیبه که از ارجح می‌شدم بطور خلاصه گفت : « آنچه از شما خواستم فراموش نکنید .

« من ماهایت اوقات تلخی وارد منزل شدم و خیالات گوناگون مایع جواب من شد فردا صبح زود نامه از اتاك رسید بدین مضمون :

« آنچه از شما خواسته‌ام فوراً انجام دهید»

« افکار و خیالات گوناگون موجب حزن و تأثر من شد آ امروز را زودتر رفتم عملات بیرونی و ساکت نشستم میرزا طاهر منشی صیب تنیگر مرا پرسید قصه را برای او شرح دادم مرا اساعتد کرد و گفت ملا شیخ علی عظیم فعلاً در تهران و مشغول موعظه و تبلیغ است اما همه روزه نام و لباس خود را عوض میکند مدتی در همسایگی شما منزل داشت ولی چندی است که از این خانه رفته و معلوم نیست حالیه کجا منزل دارد البته

میرزا عبدالرحیم منزل‌آورا میداند *

* «ما مشغول صحبت بودیم که در باز شد و میرزا عبدالرحیم آمد
خواست نزدیک من بیاید اما چون مرا ساکت و متفکر یافت در گوشه
تالار نشست » .

* «من فوراً امر کردم بمنشی که او را توقیف نماید و بعد منزل عظیم
را از او پرسیدم جواب منشی بداد و قسم دروغ خورد که او را نمیشناسد
هر قدر تهدید کردم و بدگفتم نتوانستم جبری از او بفهمم »

* «با منشی مشورت کردم که چه باید کرد او فکر تدبیر خوبی امداد
و خط محبوس را تقلید کرد و نامه میرزا سید محمد اصفهانی نوشت
که یکی از نمایان معروف بود و در مدرسه دارالشفاء منزل داشت از
او مشائی منزل عظیم را خواست »

* «میرزا سید محمد جواب نوشت که من تعجب میکنم که پربروز
ملا شیخ علی بهمراهی شما رمت منزل میرزا محمود معاون پستخانه
و در محله سنگلج و شما خودنات مهر میدادید که منزل او فعلاً در
همان خانه است » .

* «بمحض رسیدن این جواب فوری مائیک نوشتم او نیز جوابی
نوشت مبنی بر معذرت از سوء حال خود و تشییدن میرزا احمد طبیب
کاشانی و ضمناً امر کرده بود که کار حورا تعقیب و تکمیل نمایم »

* «پس سه ساعت قبل از غروب منشی را با پنج نفر منزل معاون
پستخانه فرستادم بآدمی برخوردند که سوار پاوی بود پس او را
دستگیر کردند و داخل خانه شدند اما نتوانستند اثری از آنکه میجوید
یابند بنابراین در خانه را بستند و قراولی در دالان گذاشته آمدند

مشی عملیات خود را بمن گزارش داده و گفت شخصی را که دستگیر کرده است محمد حسینی ترك نوکر همان شیخ علی عظیم است من او را احضار کردم و به استنطاق او پرداختم پوسنین قشکی در بر و کفشهای ترك پیدا داشت پس از نفیاش چند بارچه اسب، اسب مسی و چند ورق از نوشته های بی معنی ما را همراه داشت هر قدر کوشش کردیم که از او باب خود حرفی بر بی آورده ممکن نشد من بعد از این شکجه کردم که مشرف بموت گردید ولی نتیجه حاصل نشد (۱) *

* سار این سوارانی به طرف مرستانم و صدام کافغنی هم بداروغه شاه عبدالعظیم نوشتند و در همین شب شخصی را توقیف کردند و او را بد من آوردند پس از استنطاق معلوم شد که اراکل مراغه و حامل نامه ابست از شیخ علی بری ملا محمد علی زنجانی من او را حبس کردم و با وقع را ماناک گزارش دادم *

* این دستگیری ها موجب وحشت ما بین شد زیرا که هر کس دستگیر میشد فوراً در میدان اراکل قتل میرسید از من بهر رحیم ترك و مراغها خواستند من آنها را تسلیم عمل دیوان کردم و رفتم بد انانک برای ت سطر رحیم که معلم من بود حتی رفتم شاهراهم ملاقات کردم و همچنین ملاقات با سب شد که فقط مراغه و محمد حسینی ترك کشته شدند *

چنانچه دیده میشود ادبیت و آزار بطور بیرحمانه و هرصانه مداومت داشت و من میدانم که آیا دولت بواسطت دلایل کافی برای تقصیر این بدجنان سیاست رسنه پیدا کند یا به ولی هیچ چیز مانع

۱- این شرحی که در اینجا منوچهر سواد مشکی سواد ملاز این * و مصر من باید بطوری که در این خاطر نوشته شده است که بتوان در و صیت آن نزدیکی حاصل شود *

قتل آنها بود زیرا که از هر طرف کبک و حرم از حد گذشته کار برای میر غضب تهیه میکرد.

ناصر الزواریح مینویسد در سال ۱۲۶۷ یکدسته از ساهین در اصفهان جمع شدند برای «شورش شهر» این مورخ مسلمان میگوید که ۱۲ نفر را انتخاب کردند و هر یک را نام یکی از ۱۲ امام خواستند چنانچه علی حد کفیل حکومت از قصبه حر یافت پس هر قدر توانست ساهین را در اصفهان دستگیر کرد و آنها را نزد علما آورد اما چون اینها از انکار عقیده خود امتناع ورزیدند همه را در میدان نقش جهان کشت این عدالت محترم شیخ خود را بخشید

ملا شیخ علی که از تهران فرار کرده بود و ما بعدها خواهیم دید در چه موقع پس از عزل قائم مقام تهران در گشت در دست مرل حاجی سلیمان سلیمان سرریزی پس بجای حسین همان کسی که دیدیم در تمرر چگونه پیش ما را از جنگال مسلمانان مستحکم نمود تا این ساکن تهران حسب معمول در مرل سلیمان خود اجتماع میکردند و در مسائل مربوط به تقای مذهب صحبت میداشتند این معرهای برشور و حرارت احتیاجی به بیان و اشتغال نداشت زیرا که هر روز خبری از کشتن و مام و ستم هم مدهای از هر ایالت و ولایتی میرسید

پس بر آن شدند که برای اسقام قبل از و کشازی که همه روزه از هم مدهایشان بعمل میآید در صدد اعدام شاه برآید هرگاه در این کار موفق گردند الله تعبیر سلطنتی پیش میآید و درعکس اینحال اقلاً بمنحوظه سلطنتی نفهماند که باید تفکر بلند و بیرونی حیاتی آنها اهمیت داده شود

ملا شیخ علی از رفقا پرسید آیا همین شما که می یافت میشوند که حیات را ناچیز شمرد و این عمل مهم را انجام دهند اول کسی که

داوطلب شدن و گر خودش محمد صادق بود و پس از آن میرزا عبدالوهاب شیرازی و ملا فتح الله قمی و محمد باقر جف آبادی دوازده نفر هم سوگند یاد کردند که با اکثریت آراء تسلیم شوند .

بنابر این ملا شیخ علی آهرا اصلاح کرد و در ستاد طرف اردوی سلسنی کسه در نیلوران بود و در آنجا مترصد مرست بودند تا روز یکشنبه هجدهم ماه شوال .

در این روز اغلب حضرت قصد شکار داشت صبح نوپا مداخلت برای آگاهی کسانی که باید همراه شاه بروند دو ساعت و نیم بعد از طلوع آفتاب شاه بیرون آمد اسدالله خان میرآخور رکاب گرفت و شاه تکیه باو کرده سوار بر اسب شد صدراعظم و نظام الملک و مستوفی الممالک و محمد ناصر خان ایشیک آقایی باشی و اسدالله خان میرآخور چندی شاهرآ مشایعت کردند . شاه برگشت بطرف صدراعظم که مخمصر کسائی داشت و اجازه مرخصی داد که برود منزل و استراحت نماید و در همین موقع بایها پدیدار شدند شملوه آنها سه نفر بود اول نیریری دوید بطرف شاه و فریاد کرد « اغلب حضرتنا عرض دارم » .

در اینوقت جمعیت کمی دور شاه بود بررگانی درباری که همراه بودند اسلحه نداشتند و سواران موکبهای نیز خیلی جلو پا عقب بودند

مؤکران بصورتی که این شخص آداب معموله را نمیداد خود را بجلوی او انداخته گفتند : « همین جا بمان و حرمت را برن » نیریری « بپید که نمیکذارند پیش تر برود دست بجیب برده طباچه بند آورد و بطرف شاه خالی کرد گلوله خطا گرفت همراهان هم مضطرب و مبهوت

شدند در دست در همدین موقع بانی دوم رسید و بشاه نیر انداخت اما خوشبختانه یکی از نوکران او را بقلب راند و باز نیر خطا رفت.

بویگر دیگری کاردار از غلاف کشیده بدهن مهاجم اولی زد از این صدمت اسلحه از دستش افتاد بنابر این خود را جمع کرده کاردی کشید و بطرف شاه حمله کرد و چند مری را در مسیر خود مجروح ساخت معصدا نتوانست با انجام مقصود موافق گردد و در زیر ضرباتی که ماسد ملکان بر او می‌انید از پا درآمد.

در این هنگام بانی سوم در جلو اسب شاه بلند شد و بشاه گرفته نیر انداخت اسب دم کرد و باد وار بقلب پدید تقریباً ده ساعجه بشاه خورد که در زیر جلد ماند و بقیه از بالای شاهنش گذشت سواران رسیدند و مهاجم را باز فیتش دستگیر کردند و آنکه کشته شده بود طنابی پایش بسته تا وسط شهر روی زمین می‌کشدند.

صدراعظم با شتاب برگشت و ده هزار اسب شاهرا گرفت و کوهك کرد تا اغلب حصرت پادشاه در دست قصر سلطنتی

مزلف با صبح لتواریج می‌بوسد از وقوع این حادثه مهم لازم بود بردگان کشور تراها و شکایان خود را کنار گذارند اما دست از خون نکشیده همه در شاه جمع و اعراس شخصی را بکار می‌بردند مثلاً می‌گفتند «دیروز صدراعظم با سردار حسن خان ایروانی ملاقات کرد و به پناه اینکه از امور یزدو کرمان صحبت کند و تمام شب با گفتگوهای محرمانه گذشت و شکی نیست آنچه واقع شده بهمدستی آنها بوده و الا چگونه چنین اشخاص پستی که ما زیدیم جرئت سوء قصد با علیحضرت را می‌کردند»

این غرض و دژها اثر خود را کرد زیرا که شاه در مقابل نخست وزیر

برودنی نشان داد و صدراعظم چون از چگونگی آگاه شد وسیله دیگری
 بطرفش نفرستاد چرا بیکه با نهایت فعالیت ناپان را دستگیر کند و بکشد
 برای هردای آبرود شاه ناراحت داد و مردم دسته دسته برای دیدن
 او میآمدند.

عرب رحان آخوندان ساسی کلاشر و رئیس سلمیه مأمور شد که
 کلبه مطوین را دستگیر کند.

در اواخر ماه حاجی علی جن صاحب الدوله آگاه شد که محفل
 اجتماع نایبها خانه سلیمانخان است با این شاه حیر داد و صدراعظم
 آن محفل را محاصره کرد و در غین سلیمان مینویسد «نایبها سرگرم
 آشامیدن شراب بودند و زن صاحب خانه ساقی بود» و هیچ تصور نمیکند
 که ایندروع و نعمت آنها بمرت آور است.

حاصله عدلریدی از بابها فرار کردند فقط سلمیه محفل با دوبرده
 نفر دستگیر شد که آنها را رجبر کرده به یازراب آوردند صدراعظم
 خطاب خطاب آمیری سلمیه محفل کرد بدین مضمون «نویسنده حرامخانه
 باشی و البته سر او از هر نوع محاراتی هستی تا گوشت و پوست بر و
 هادرت از این و سبک اعلیحضرت برورده شده» آیه چه اندرزه محض
 و مصارفی را برای بدرت نجیب و رادرت فرح متحمل نگردیده است این
 همان برادرتو است که ناپان در محفل کشند اگر تو برادر او بودی و
 اگر برادر او بدرتو بود برای چه قانون جورا است ناپان احرا نکردی»
 این گفتار سلیمانخان را کاملاً سرد کرد و بارهاش بریدان افتاد و چون
 دیت و شکنجه زیادی با آنها کردند عاقبت سی و شش مرد را ببردند.
 ملاشیخ علی هم در اوین دستگیر شد و حاجب الدوله او را آورد نزد

صدره هم که ادرا شناخت زیرا که در کاشان به تبلیغ او پرداخته بود پس با نهایت خشم بحاجب الدوله امر کرد گوشه‌ی او را برد او هم بقتل ترض احرای امر کرد . صدراعظم گفت : « ای صاحب اعجاز خالاکوशهای خود را بحایشان بگذار » .

بالاخره ادرا در یکی از اتاق‌های کاخ پادشاه حبس گردید و در محبوس بگردش انداختند که هیچ آن در دلالی نیافتند . مؤلف متنبی می نویسد : « من اعاناً آوردم آدمی که شاهرا ملاقات کنم درین راه صدراعظم را دید و گفت : « دوست شما دستگیر شد آیا میل دین او را بدادید ؟ » من بهوت خوا دام » . مقصود چیست ؟ گفت : « ملاشیخ علی حضرت عظیم » من گفتم فوق العاده مایل ملاقات او هستم پس مراشان امر کرد که مرا برد محبوس برد من از سر راهشتم و ملاشیخ بین جان خواهش کردم که همراه من بیاید آنها قبول کردند . « دادم دهمی را رهبر رسانید که در گوشش بریده است . او بمن سلام کرد و من مطابق معون جواب دادم . صدراعظم پرسید : « آیا مرا می شناسی ؟ » گفتم : « من علی قلی میرزا هستم » . گفت : « مای من در شناختم همای که میرزا رحیم ، تو آمدورفت داشت » .

گفتم : « من میخواهم یک چیری از تو شنوای کنم در مقابل این دو شاهد اما خواهش میکنم راسب بگوئی » . گفت : « در شرف مردن جای دروغ و حیل نیست » . گفتم : « من مأمور دستگیری تو بودم و آنچه از دستم بری آمد بدی آرز » . حتی حسن نوکر تو را بر دستگیر کردم تو چگونه توانستی فرار کنی ؟ » .

جواب داد : « وقتیکه میرزا طاهر و آدمای تو حسین را دستگیر کردند من در کوچه بودم و داستان مقصود چیست سایرین اولین ذاهای

که در مقابل من بود گرفته و آرامانه رفتم تا رسیدم پشاه عبدالعظیم و در خانه داروغه اسمعیل بنایندم شدم يك نفر سوار از طرف شما کاغذی آورد اسمعیل از او پرسید چه خبر ؟ سوار گفت : شاهزاده به حکم شاه ترکها را توقیف میکند و برای همین است که من اینجا آمدم .

نوکر شما آدم احمقی بود چون دیدم آدم من ترک است و دستگیر شد تصور کرد که ترک را توقیف میکند اتفاقاً داروغه سواد نداشت کاغذ را داد من که بخوانم دیدم شما امر کرده اید در صورتیکه در شاه . عبدالعظیم باشم داروغه توقیف نماید اما من با صدای بلند جیرهای دیگری خواندم و چندی بعد آمدند و رفتیم بخانه محمد علی بجایا اغیار کردم که داروغه بعد ملتفت میشود و میفهمد که مقصود دستگیری من بوده است و من باندیر از چنگال او بدر رفتم به تقصیر من میردادزد و ناچار برگشتم تهران و در منزل یکم رانوا پنهان شدم و از آنجا رفتم با شاهزاده حسن و پنجروز در آنجا ماندم بعد رفتم آذربایجان و پس از عزل میرزا . تقی خان انابت دوباره به تهران آمدم .

فصل یازدهم

قتل بابا پسر از حمله شاه در سال ۱۲۵۴

Therapid

معازت فراسه در اعلامبول (۱)

آقای وزیر

افتخار دارم که لغأ ترجمه دقیق مقاله روزنامه رسمی ایران را برای شما فرستم که حاوی گشتارهای اخیری است در تهران پس از سوء قصد بحیات شاه . ممکن است این مقاله برای حضرت اجل سودمند باشد و در هر صورت اوضاع وحشی گری که هنوز این کشور بدست در آن غوطه ور است شما شان میدهد .

با تقدیم احترامات

امضاء لاولت Lavalette

ترجمه مقاله روزنامه رسمی تهران راجع سوء قصد نسبت بشاه در نمره قبل سوء قصد که سبب بشخص شاه شده بود بطور خلاصه شرح دادیم و بتقاضای رعد دادیم که دنباله این عمل وحشت آور را نیز آگاهی دهیم و نتیجه استثنائی که حاصل آمده برای کشف علت این نته و فساد که به فقط صوجه حیات سلطان محبوب ما بود بلکه متوجه امنیت و آرامش عمومی و حیات مسلمانان واقعی بود بیان نمایم زیرا که مقصود واقعی این مفیدین این بود که پس از استعلاص از شخص شاه احتیارات را دست گیرند و باین وسیله تنفر آور در پیشرفت مقصود خود بکوشند و به بیروی اسلحه و قتل و عبرت مسلمانان را محبور قبول مدح بکنی خود بمانند که غیر از مذهب آسمانی و به موافقت با فلسفه دارد و به مطابق عقل است بلکه تا حال کمر و ریشه وحش تر از این شیده شده است زیرا که چندی کتب و نوشته که در دسترس ماست این مطلب بخوبی استنباط میشود

مؤسس این مذهب بی معنی که فقط چند حالتی است شروع با نشر قوانین تمرّ در خود نموده و توسط دولت دستگیر و تیرباران گردید. موسوم است به علی محمد و خود را لقب باب معرفی میکرد و مفهوم این لقب این بود که کلیدهای بهشت در دست اوست. پس بر قتل او پیروانش در تحت اوامر رئیس دیپکری و هیچ خدند که موسوم است شایخ علی ترشیری که خود را باب میدانست و اجالت اروای کامل زندگی میگرد و خود را یکی شدن میداد فقط گاهی معترّی و پیروانش در نزد او باز میمانند و این سمّت را بالاترین موهبت های آسمانی میگردید این شایخ خود را لقب حضرت عظیم نموده بود در میان اشخاصی صکه باو دلستانگی داشتند حاجی سلیمان خان پسر مرحوم بهین خان تبریزی را باید در ردیف اول قرار داد معترّی با این در خدمت همین سلیمان خان که در حلقه مرجعیه واقع است جمیع معترّی را برای مشورت در اجرای قصد نفرت انگیز خود.

حضرت عظیم از میان آنها دوارد، بمرحله عزم و اراده را انتخاب کرد و اسلحه لازم را با آنها داد از قتل طبایچه و کارد و غیره به صورت کرد که انجام مقصود قطعی است.

با توصیه شده بود که در حوالی راوران منتظر وقوع حادثه باشند اما حوادث گن را متوجه مرء قتل می کنیم در آن مرء خواهد دید که چگونه عمر از این بی غلطان در دور بگذشت. ۲۸ سال هگمی که اغلب حضرت از شهر خارج و قصد شکار را داشت موقع را معتم شمرده و در همان مرء دیده میشود که چگونه یکی بعد از دیگری حمله نمود و تیر طبایچه طرف شاه خانی کرد و چه کیفیت یکی را آنها بتوسط اشخاص به

عبرت و هذا كل ما مد اسد الله خان مير آخو و مستوفي الممالك و نظام الملك و كشيك چي باشي و ساير اشخاصي كه در تر دا علي حضرت بودند كشته شد و دوسر ديگر دستگير و در زندان شهر افتادند
 پس ز وقوع حادثه بلافاصله مجلس استعظمي تشكيل يافت كه خود باشي و صاحب الدوله و رئيس ضميمه و گدخدای شهر در آن شركت داشتند

در يعاليت و همت آنها طولی نكشيد كه معلوم شد محل اجتماع ايش بدست خان مير سلیمان خان است پس بلافاصله آنها را محصره كردند اما بواسطه غفلت آدمهای صاحب الدوله فقط موفق بدستگيري دوازده نفر شدند كه بكي از آنها همان سلیمان خان صاحبخانه بود سايرين معلوم نشد چگونه مومي هراز شدند اميد است كه پليس بروی آنها را هم دستگير نميد

بهزاده روی بديگداشت كه آخو باشي با كلاشر يا فرائشان شاهي سه يا چهار يا پنج نفر باشي را دستگير نكند و در مقابل ديوان دولتي رانورند كه در جنين موقع در آن برای عموم باز است و بلافاصله از آنها استعاضات معوض ميآيد و بروی گواهي شخصي خودشان با شهادت كسان ديگر كه همراه آنها آورده بودند محكوم ميشدند استعظمي مطابق معمول و مطابق قانون بعمل ميآيد.

ايش بكنه راير با از نظر دور داشته باشيم كه صاحب الدوله حذمت بر بني ممالك و اسلام حكرد و ملاشيخ علي را با همه احتياطاتي كه بعمل ميآورد و با وجود گوشه گيري و پنهان بودن از اعظار عامه دستگير نمود.

اين شخص از شهر هراز كرده بود و براي اينكه از تعاقب معوض

باشد در دهکده اوین در خانه کوچکی بنا شده بود عنده از پیروانش که در موقع محاصره خانه سلیمان خان فرار کرده بودند نزد او حضور داشتند در همین خانه است که حاجب الدوله بانو گریه‌اش او و پیروان را دستگیر کرد و کت مته بشهر آورد و در زندان اداخت حضرت اشرف میرزا آقاخان صدراعظم مایل شد که خود شخصی از رئیس این فرقه منظور استنطاق نماید.

پس او را با شاگردانش محصور آورد و با استنطاق پرداخت ملا شیخ علی برای دفاع از خود کوشش نکرد بلکه اعتراف کرد که بعد از مرگ باب سمت ریاست مذهب را دارد و میر اقرار کرد که از برفقای جدا کارش امر کرده است شاه را بکشد حتی گت محمد صادق که ابتداء شاه حمله کرد نوکر معتمد خود دوست و برای اخراجی مقصود بدست خود اسلحه بار داده است.

شماره این بدبختان که عدالت گرفتار شده اند سی و شش نفر است و دیگران را هنوز بطبعیه توانسته است بدست آورد و تصور میکنم که از سرحدات ایران گذشته باشد و در خارجه با بیچارگی و دلت پسر میبرند.

وطبعیه ما است که خواستگان را بر رفتار قابل تمجید چسب احل معیروسیه آشاکیم و آن ابست یکی از این همدستان پست فطرت میرزا حسین علی سفلت زرگنده بنا شده شد که مقر ریاستانی سفلت روس است شاهزاده (دول گروگی) چون فهمید که او هم در عداد شورشیان است فوراً دستگیر و فرستاد برد وزیرای اعلیحضرت آنهائبر از این حفظ حسن روابط که ما بین ایران و روس موجود است از سفیر تشکر کردند خود اعلیحضرت ببر اظهار امتنان نموده و امر کرد بمأمورینی

که او را آورده‌اند ابراهیم شایسته بدهد.

این سیه‌های گرفتار شده عدالت شش‌تار هستند که هنوز قصیر
آب محقق شده است. سایر این محکوم محسوس اند گردیده‌اند و سیرین
طریق دیر اعدام گردیدند.

ملا شیخ‌علی که محرك اصلی این شورش موحشی بود بنوای علما
و بدست آنها کشته شد.

مید حسین خراسانی توسط شاهزادگان صرب طبایچه و شمشیر
و کارد بقتل رسید.

مستوفی‌الامانات، مورد اجرای قتل ملا دین‌الله بدین‌پزدی شد
ابتدا خود با طبایچه‌ها و اراکشت و بعد مستوفی‌دیوان ریختند روی‌هاش
و صرب طبایچه و شمشیر و قمه او را باره باره کردند.

ملا حسین خراسانی توسط میرزا کاظم نظام‌الملک و میرزا احمدخان
و وزیر امور خارجه بقتل رسید. میرزا کاظم ابتدا با تیر طبایچه باز زد و
بعد میرزا احمدخان تیر دوم را زد و پس از آن نوکرها ریختند صرب
کارد و قمه بدن او را تکه‌تکه کردند.

میرزا عبدالوهاب شیرازی که مدت اقامت در کامپین نخست بدولت
مقتصر واقع شده بود برای اینکه سکه آرام‌ایر شهر را بشورشی و داشته
نوسط جمیع قلیخان برادر خطاب اجل صدر اعظم و ذوالفقارخان و موسی
خان و میرزا علی‌خان که هر سه پسران نخست‌وزیر بودند و کران آنها
و تفکیکیان شاه و سایر اشخاصی که حاضر بودند بمحل رسید بعضی با
طبایچه و بازه با تفک و جمعی با قمه و کارد او را کشتند و بدنش را دیر

ویر کردند

ملافتح‌الشیخ ملاعلی صاحب همان کسیکه شاه میرلطیفه بدست
 و بجامه‌های آن شاهرا و چراغ صاحب شمع آتش کردند و بعد صاحب
 الدوله مأمور شد که با طبع خود او را بکشد و میرطبع خود را در دست بهمان
 ملک شاه داده بود و بعد از آنکه در میان شاهی بر قاتیلان دیگر
 روی بمش داده و بر او بره و بعد بکشتن شمع‌های تهران
 توسط خواص و اشراق ملک میر محمد واصل شد و نور آن طبع بچه
 و شمیر گشتند

محمد باقر نجفی که اغتراب کرد در تمام جنگهای سایه حضور
 داشته توسط پیشقدمان حاکم شاهی مأمور کلاود گشته شد

محمد تقی شیرازی را اسدالله حسن میر آخور اسدالله حسن
 نعل پایی آورد و بعد توسط عامله اصولی تحقیق و معاینه طویله اسبان
 کشت

محمد نجف آبادی توسط اینست آقاسی باشی در رئیس خنجر چوب
 و سایر اشخاص در مادی مضر و میر گشته شد

میرزا محمد تبریزی که چندین بار در ردوی سایه بافتون دولتی
 حبسگرفته و چندین کلوله خورده بود توسط علامه‌های و سر کشیده‌های
 باشی بر ملا شد و بعد بعد از تحقیق و معاینه توسط سلف پایی قشون و
 خاطرهای شاهی بدست میامد حاکم گردید

محمدعلی نجف آبادی ساییم تو چیدن گردید که ابتدا با چشمش
 را در آورد و بعد بعد از نوبی مسدود کرد که بر او ساجده بود و چندین بار

در هوا پراکنده کردند .

اما سیدالاحسان پسر محبی جان سریری و حاجی قاسم سریری و شمع آیین نموده در تمام شهر تهران گرداگرد در صورتیکه در خلوت آب طبل و نقره میزدند و فریاد میزدند : جمعیت آزادی برادر دستان آب فشانید و گداختن میگردید و در اثنای مرحمت داد و گبری می نمودند (۱) .

چون عمارت شهر رسیدند فراموش ما برحکمی که داشتند هر یک را چهارشفه کرده و دروازه شهر آویختند
سیدحسین پردی توسط آخوندان شی و سرهنگان پردی دولتی بضراب شمشیر کشته شد .

آقا مهدی گلشنی هراتی سپرده شد که با کاردانش را تکه تکه کردند

بدن صافق سریری را که در همان روز حمله کشته شد قطعه قطعه کردند و دروازه های شهر آویختند

میرا سی دماوندی توسط معلم دارالمعین ضرب و کشته شد

میرا محمد قزوینی بر سر کوه سپرده شد که پس از آنکه

۱- احمد باغی که همدان را از میخواند و چون یکی از مشایخ معاند خودش بر می داشت و در حاش میگردانید صدای بلند و گوشت در صورتیکه آواز میخواند پس بر از قفس میبکی و صلیبان امامان کرد و شروع بر میبیدن بود .

چندین تریسورک ماو خالی کردند باشمشیر بدش را قطعه قطعه کردند
 حسین میلانی را یکدسته از پیاده نظام با سر پوزه کشت .

ملا عبدالکریم قزوینی را بوبچیان گارد شاهی با شمشیر کشتند
 لطفعلی شیرازی شاطر شاه بشاطران سپرده شد که با کارد او را
 کشتند و بعد سگسار کردند

بچه خمسه را تسلیم عیط و غصب عمومی کردند که صریعشت و
 سنك تکه تکه شد

حاجی میرزا حانی تاجر کاشی را رئیس اصناف و تجار تهران با
 حضور تجار و کسبه تهران کشت .

حسن خمسه توسط صریعشت حان رئیس قورخانه و کارگاهش
 کشته شد .

محمد باقر را طائفه قاجار با شمشیر کشتند .

ترجمه کاملاً مطابق است ز ب. نیکلا G. B. Nicolae

قسنطنطیه یوزدهم اکتبر ۱۸۵۲

فصل دوازدهم

قتل قره العین

قره العین مسلماً بقرهین بر کشته بود (۱) زیرا که در این شهر او را دستگیر کردند و تهران آوردند و در خانه کلانتر محمود خان محبوس شد.

عدتی در این خانه بود و عده زیادی از مردان و زنان معالقات او میرفتند مخصوصاً زنان را بوظیفه پستی که اسلام برای آنها تعیین کرده آشنا میکرد و آنها را از آزادی و احترامی که مذهب جدید بآنها داده است شیفته میساخت و همین جهت در غالب خانه ها، مباحثات زیادی مابین زن و مرد واقع میشد که غالباً مردان مغلوب میشدند.

الیه اگر میرزا آقاخان موری بصدارت نرسیده بود این مباحثات بطول میانجامید این صدراعظم جدید بحاجی ملا میرزا محمد اندرمانی و حاجی ملاعلی کمی امر کرد بروند نزد او تا آرمایش عقایدش بپردارند. مابین این دو مجتهد و قره العین هفت جلسه صحبت واقع شد

۱ - مرقول میرزا حاجی قره العین است، سارغوش رخت و در آنجا

با صبح ازل مسافرت بنور مازندران کرد

قره‌العین بسیار به عشق و علاقه می‌پرد و شوق می‌رساند که باب امام
موعود و منتظر است

«معیاش ما می‌گفتند که بموجب احضار امام موعود باید از حایله
و حایله پدید و او را کمال تشدد با آنها حوال می‌داد که این خبر کذب است
و نویسندگان حمل کرده‌اند ادا چنین شهرهایی در روی زمین نیست و
این افسانه‌ها از حمله موهومایی است که شایسته معرّه‌ی ناخوش است
مذهب حدید را تشریح می‌کرد و حقیق را از آن استعراح می‌مود ولی
همیشه بهمان مددك حایله بر می‌خورد بلاخره سر و حوصله‌اش تمام
شده که ت * دلائل شفا همد دلائل بچه نادان و ابلیس است تا کی شما
پای بند بی‌ا کاذب می‌ای بعمل هستید * پس کی افکار خود را متوجه
شمس حقیقت خواهید کرد *

حاجی ملاعلی از این نوعی رسیده بلند شد و رفیق خود را در
دست کشیده و گفت * بیش از این می‌توان با این کارها حقه کرد * رفتند
بدرل یکی از این دو و حکمی نوشتند که ارتداد و امتاع از توبه‌اش معفو
است و باید نام قرآن محکوم قتل باشد

یکی از دین مسلمان حاضره کلا تر اقامت قره‌العین را در
آبخانه چیر عمل می‌کند * محسوس هنگام سحر بلند میشد در صورتیکه
همه اهل خانه در خواب بودند و سو می‌گرفت و آهسته دعا و مناجات
می‌خواند و در هر کر از اطلاق بیرون می‌آمد و آنرا تا نهایت دقت پاک
نکه می‌داشت و هیچکس را سعی بدیروقت مگر اینکه فلا اجازه داشته
باشد

بین نگاه قدری جدا بود که من بی اختیار نگریه افتادم زیرا که ما همه یو سطره مهر پادشاه و محبت‌هایی که کرده بود و او دوست می‌داشتیم دلی او مانده بناگفت «امشب من یک سفر بروم و سوار سوارامی خواهم کرد».

«در همین موقع در خانه را زدند گفت: بروید باز کبدم را می‌خواهند».

«در باز شد و کلاتر آمد و دردت باطابق او گفت: بیاید حاتم شما را می‌خواهند».

«گفت: ای من میدام و خوب میدام بکجا مرا خواهند برد و میدانم نیست من چه خواهند کرد اما خوب فکر کنید روزی هم خواهند آمد که اربابان تورا بر خواهند گشت»
این پیشگویی معامله کمی تحقق پیدا کرد

«پس همانطور که لباس پوشیده بود ما کلاتر بیرون آمد و ما می‌دانستیم که او را بکجا می‌برند فردای آن روز فهمیدیم که دراکشته‌اند»
«یکی از برادرزاده‌های کلاتر راجع به متن قرآنی تفصیل زیر را حکایت میکند: «وقتی که حاجی ملا میرزا محمد اسدماهی و حاجی ملاعلی کی فتوای قتل خواری مایی را نوشته و بری شاه فرستادند شاه امر بکشتن او داد و سه ماهه برفق در مهر از کارکن دولتی میدانستند چند روزی بود که عموی من امر کرده بود که ما دقت مواظب پلیس باشم و توسط گشتی‌های رده کاملاً مطمئن داشته باشم که پلیس‌ها سر پست خود حاضرند پناه و اعلان کردند که هیچکس پس از سه ساعت از شب

گذشته حق بودن در کوجه را ندارد و در این شب هم امر شد که یکدسته پلیس را از خانه کلانتر تا باغ المعانی ردیف قرار دهم من کسان خود را پنهان کرده بودم و با آنها امر دادم که هر کسی از اعیان کارکنان ما باشد فوراً دستگیر و بکشند چهار ساعت پس از عروب آفتاب کلانتر از من پرسید که آیا تمام احتیاطات لازمه را جفا آورده‌ام یا نه و نظر باطعینی که باو دادم مرا برد بخانه *.

«تسهار در بدرون داخل شد و بلافاصله با قره‌العین برگشت و باکت مهر کرده بمن داد و گفت

«باید این ره‌ا سری ساع ابلغانی و مد یزحان سردار تسلیم منائی و رسید بگیری».

«اسی آوردند قره‌العین را سوار کردم اما از ترس اینکه صدا باینها از واقعه خبردار شوند شل خودم را روی سر او انداختم که هر کسی او را ببیند خیال کند مرد است.

«با يك هوكت تمام مسلحی برای افتادیم و در وسط کوجه ها میرفتیم اما باوجود تمام احتیاطات لازمه که عمل آورده بودیم و باوجود قوای مهمی که ما را احاطه کرده بودند یقین دارم که اگر ما حمله میشد تمام افراد ما هراز میکردند زیرا که باینها قدری ترس و وحشت در نوده تولید کرده بودند که حدی بر آن منصور نبود

«همینکه داخل باغ شدم نفس راحتی کشیدم محسوسا در انطافی گذاردم که در دالان دم درب ساع بود و سرانازان امر کردم بدقت پاسبان درب باشد بعد رفتم بطبقه اول عبارت برای دیدن سردار»

«ا: تنها بود و انتظار ورود مرا، مشکفید نامه را باز دادم

چون بد و گفت

«کسی خدمت شما، سیر کیست،» گفتم

«هیچ کس در کوچه نبود خواهش میکنم رسیدن من،»

گفت «...» و بعد در اجرای فن حضور داشته، ششی بعد رسید

خواهم داد.»

«مشخصات ترکی داشت صدا زد حوایی بود خوش صورتی

برادر بزرگ برپای او کرد و گفت

«خدمت زمانی است که تو در خدمت من هستی و من بطوریکه

باید بوجهی تو بگردانم، من نور، دوست دارم،» و میخواستم گذشته

را تلاقی کنم و بشو، بداشی بدهم عیادت، آنم این بیست اشرافی را و هر

طوری دلت میخواهد خرج گیر بمرس، یک شغل خوب برای توتبه خواهم

کرد فعلاً من خدمت ابرسمی، بگر و این نفر بر و پائین او تورا

باطلاقی خواهد برد که مث در نگاری در آنجا، است و مؤمنان را در طریقه

اسلام بر میگرداند، من در... او را چه کنی که خدمت خوبی است

بخدا میکنی و من بر پادشاهی خوبی خواهم داد»

«پیش خدمت تعلیمی کرد و... من براه افتادم او را مردم،»

دیدم محسوس سجده آمده و دعا میخواهد پیش خدمت جوان باز نزدیک

شد که «مأموریت خود را انجام دهد قرآلعین مرا از سجده بلند کرده

که، عمیقانه باز کرد و گفت

«ی: در این حیط است دست برآمدن کنی آلوده شود»

«میدانم این کلام چه تأثیری در روح این جوان کرد که ...»
 دیوانگان پا برادر گذاردن من هم در دایه او دودادم و باهم رسیدیم نزد
 سردار پیشخدمت گفت عمر ممکن است که من اینکار را انجام دهم.
 «فالتی میدانم از مرحمت شما محروم خواهم شد و بدست خود
 اسباب بدبختی خود را فراهم میکنم معذرت میخوانم این زود دست بزنم
 «عزیز خان ما تغییر او را از پیش خود راند و چند نایب فکر کرد
 «بعد یکی از سوارانش را احضار کرد که مدتی بود مفصول
 واقع شده و رای نامه بخدمت آنپری مشغول بود و چون حاضر شد
 بطور دوستانه باو تبریک کرد و گفت «خوب پدر سگ دزد گمان میکنم
 تنبیه تو کافی باشد الهه اول شدهای و بعد از این ما فکر کار میکنی و
 دست از دیوانگی خواهی کشید و مورد انتقام من میشوی میدانم در
 ایستادگی خیلی سختی کشیده و متوجه گذشته است بیا این اشکال عرق را
 بگر و بخور تو احقر میدانم پس از آن دستمال تازه باز داد و همان
 امری که بخواه ترك کرده بود تعدید کرد

«ماهم و قسیم باطلاق بعضی درود خود را روی قرآن العین انداخت
 و دستمال را بدور گردش پیچید و چندین باره سعی کشید تا بالاخره
 نفس از قطع شد بیچاره زن مرعین افتاد دوباره باکذا بوش را پشت او
 گذارده و دستمال را مانند قوس کشید و مثل اینکه از عمل خود میترسید
 مهلت حسن دادن باز داد و فوریت جسدش را بلند کرده و برد ما محف
 دیوار بجهال و در حالتیکه هنوز کاملاً حاش سپرده بود در چاه انداخت
 سردار موکرن را صدا کرده با عجله چاه را برگرداند زیرا که سبده

صبح نزدیک بود *

در مقابل سفرب انگلیس و سفرب ترکیه میدان وسیعی بود که
 از سال ۱۸۹۳ پدید گردید در وسط این میدان در امتداد میدان پنج
 باش درخت نخاسه وجود داشت که محل قتل ابن رب دلاور بی را
 نشان میداد زیرا که درایموقع ناع ابله‌بانی تا آنجا امتداد داشت.
 در هراحت من در سال ۱۸۹۸ میدان از زمین رفته و در اطراف
 آن ساحای جدید ساخته شده بود و من نمیدانم که آیا خربسار تازه
 افس زمین درختانی را که اله یکدست مقدسی کاشته بود محترم
 شمرد یا نه (۱).

۱- موسیو دو گویو در صفحه ۲۱۲ کتاب خود بر بی‌اشاره می‌کند و موسیو
 (جناب مجرّم) من میدانم منظورش کیسّا ما فرّة العین یا جناب طاهره
 اشعار بی‌تقریری گفته است که اگر ایها بی‌سبایت از تکرار آنها لغت می‌پیرد

Note A

یادداشت آ

با این‌الملاء ان اسمعوا حکم بیهیة من یدعہ علی حکیم و
 انه بعد قدوت فی یوم اول المحرم سنہ ۱۲۳۶ (او کتب بین الحرمین
 کتاب خطی کتابخانه من استخراج شده)

Note B

یادداشت ب

قل ان اسمی محمد بعد کلمۃ العلی وان اسم ای بعد ذکر محمد
 کلمۃ المرصا قد کان فی کتبہ الله مسطورا وان اسم حدی فی کتب الله ابراهیم
 وان اسم اء بعد کلمۃ بصر الله فی القرآن قد کان مکتوباً
 (کتاب بین الحرمین اشاره بآیه قرآن است اذاجہ بصر الله والفتح)

Note C

یادداشت ث

زهی سعادت وزهی شرافت که این درود کد در مجلسی که در
 آن مجلس دیگر سورۃ الاعظم بشود (مقصود از سورۃ الاعظم حسین
 است که در آنها رشتی موعظه خواهد کرد که موسوم است بدگر
 مصیبت) .

Note D

یادداشت د

در سبیل حج سعی یا سعی سلوک خوش کند چنانچه خود در سفر مکه دیدم که سعی خرجه‌ای کلیه میبود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدریک توجهی آب از او مصافحه میمود در کشتی بواسطه اینکه عرب بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید چون بهر شد که آب بردارند سعی گذرایده (پیاپی باب شامدهم از واحد چهارم)

Note E

یادداشت ا

ولقد نزل ذکر الله ارض مسقط و بلغ حکم الله الی رجل مهم لعله ینذکر یا سواد کان من المحدثین قل اتبع هواه بعد قدالی آیات و اندهی حکم الکتاب لمن المعتدین .

قد ماری اهل الکتاب بها را فیه الاقوام بور جاهلین و کذلک قد کان حکم الله لا اهل سفیه الانسأ مهم انه قد آمن بآما و کان من المتقین (وین الحرمین کتاب خفی من)

Note F

یادداشت و

اللهم انت تعلم ما قد تحمل عدوی سبیلک وان هذا مقام من البلاء

لا تقدمه احد في الامضاء ولا يسأله به ذلك احد في المقام وكل لديه من
المحضرين يرب اعطاه من الجرائم انت اهلكه وانت به كلمة المداء في
يوم اللقاء انت فعلى لماتك وانت انت امر من المفسد القدير

Note C

يادداشت ژ

تم اتمو شمس الروح الذي قد رتبته عني مسخر في راجع الذكر في
سبعه سورة محكمة يان يان في يان اعر آس سري من يان على حكيم.

پایان

بطوریکه در مقدمهٔ این کتاب تاریخ اشاره شده بود موسیو نیکلا در موارد عدیدهٔ همین کتب نویسنده که مطالبی را در جلد دوم خواهم نوشت و خواننده را توصیه میکند که بآن کتب یعنی جلد دوم مراجعه نماید و معلوم شود که آیا این کتاب طبع و منتشر شده است یا نه از طرفی هم جنگ بزرگ ه. نع بود که از کتاب و شبهای پاریس استفساری شود. خوشبختانه در این اواخر که ترجمه پاریسی کتاب تاریخ او در دست طبع بوده جلد دومی که وعده داده در نزد یکی از دوستان ارادوپا برگشته دیدم و آن ترجمه است ازین فارسی فراسه که در چهار جلد طبع و نشر داده و برای هر يك از این مجلات مقدمه‌ای جداگانه نوشته است. و چون تکمیل تاریخ خود را منوط بمطالعه این جلد دوم کرده بودند نگارنده نیز موقع را مغتنم شمرده محض آگاهی هم وطنان عزیز آن مقدمات را هم بفارسی ترجمه کرده و اینك بعنوان ضمیمه بکتاب حاضر ملحق میکنم. از ترجمهٔ این مجلات بزبان فرانسه بخوبی استنباط میشود که این نویسندهٔ محترم در ادبیات فارسی و عربی تبحری داشته و الحق بوجه میگویم از عهد ترجمهٔ میان فارسی که فهم آن بر فارسی زبانان هم محالی از اشکال نیست برآمده و در سال ۱۹۱۱ مسیحی در پاریس بطبع و نشر آن

موفق گردیده است .

اخيراً هم يکي از دوستان که چندی است با روپا مسافرت کرده چند رساله ديگر از آثار اين مرد بزرگ در پاریس بدست آورده و برای نگارنده بعنوان ارمغان فرستاده است و ضمناً مینویسد که در کتابخانه ملی پاریس مقدار زیادی از کتب باب و صبح ازل در قفسه مخصوصی ضبط است .

بطوریکه از مندرجات آنها معلوم میشود این دانشمند بزرگوار مدت سی سال در ایران اقامت داشته و از طرف دولت فرانسه در تهران بسمت مترجم و منشی اول در سفارت فرانسه منصوب بوده و دو سال هم به سمت کمسول ژنرال در تبریز بسر برده است .

چنانکه مینویسد مدت ۲۵ سال از عمر خود را صرف مطالعه عمیقانه مذهب باب و آثار و کتب او کرده است و پس از مراجعت بوطن خود کتب عدیده ای راجع باین موضوع طبع و منتشر کرده است که نام آنها در زیر ذکر میشود .

۱ - تاریخ سید علی محمد باب در یک جلد .

۲ - ترجمه بیان عربی بفرانسه .

۳ - مأموریت باب و ترجمه کتاب دلائل سبعه بفرانسه .

۴ - ترجمه بیان فارسی بفرانسه در ۴ جلد .

۵ - رساله راجع بشیخیه متضمن احوال شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و مسلک آنها و علوم الهی .

۶ - پرونده روس و انگلیس باب که در مجله عالم اسلام منتشر کرده است .

۷ - مقاله ای راجع بمشیت اولیه وجوه الوهیت بنا بقیده باب که

در مجله تاریخ مذاهب منتشر شده است

۸ - بهمان ولب که در روزنامه آبیان منتشر شده .

۹ - لب مجم است در مجله تاریخ مذاهب منتشر شده که شماره
مستقلی است

۱۰ - مدارك چندی مربوط سایه که دارای نامه های فلسفی
گراور شده است

۱۱ - جاشین لب کیست یا عکس سر هك هوج بهادران که مابرا
در تبریز تیر ماران کردند

۱۲ - مذهب حرن انگیز لب کنای است بسیار بزرگ که هنوز
بطبع نرسیده است .

۱۳ - گشتار پایه در ایران .

۱۴ - الوهیت و شراب عقیده شعری ایران

۱۵ - چندمزل از حافظ

الته آنرا دیگری هم راجع ایران باید داشته باشد که در دسترس
ما نیست .

فاسل مشارالیه برای بدست آوردن کتب و آثار باب بطوریکه
خود نقل میکند متحمل زحمت زیادی شده و حیالنی هم از کیسه خود
حرف خریداری آنها کرده است . یکی از آشنایان معمر من میگفت که
موسو نیکلا دوفر کاتب ایرانی داشت که پیوسته برای او مشغول استماع
کتب بودند .

خود او نیز در یکی از رساله هایش میگوید : « جای تعجب است
که مستربرون انگلیسی با اینکه شاید اطلاعاتش از من زیادتر باشد این

خوشبختی را نداشته که اندازه من دارای کتب و آثار باب باشد . من .
قدری از آنها در کتابخانه خود دارم که هنوز پاره از آنها را نتوانسته ام
ورق بزنم .

موسیو نیکولا بطوریکه مینویسد مدت دو سال در قمرس ژنرال
کنسول بوده و باصیح ازل هم تماس دائمی داشته و غالباً اطلاعاتی از او
بخذ میکرده است

بهر حال من معتقدم که هر ایرانی مین پرستی موظف است که قدر
این نوع دانشمندان خارجی که عمر خود را صرف نشر آثار تاریخی کشور
هزیز ما ایران کرده و میکنند دانسته وار زحمات و خدمات ادبی آنها
سیاسکزاری نماید .

در پایان تذکار مدهد که اگر خوانندگان محترم طالب این کتب
باشند میتوانند آدرسهای زیر از پاریس بطلبند .

Librairie Adrien maisonneuve, Rue de Tour-
non, Paris 6^e

Librairie Paul Geuthner, rue mazarine. 68.

مقدمه

پس از آنکه متن و ارسای این کتاب را بدوین حدیثه به تنهایی یا در نزد صاحبان عقاید مختلفه اسلامی و مایان خواندم باین فکر افتادم که بهتر آن است ترجمه آنرا در دسترس عامه بگذارم (۱).

ما این تمام اشخاصیکه من این کتاب را با آنها خواندم و ما بین تمام کسانی که از آنها خواستار شدم که پاره از عبارات این کتاب را برای من معنی و شرح دهند و البته در آن میان کسانی هم بودند که می نهایت با نظر حقارت بگوینده این کتاب منکر می شدند و بعضی هم معانی عجیب و غریب و خالی از حقیقت میزدند فقط بیک نفر برخورد کردم که از روی صحت و کاملاً در حدود عقل شرح و تفسیر آنرا میدادند و این شخص یکی از بیانیها بود که بشما فرست و طوائفی که از این مذهب منشعب شده اند و بمعانی و تفسیراتی که آنها از این کتاب استخراج میکردند با نظر تنفر نگاه میکرد. این مرد مرا فوق العاده شیفته فریفته معلومات خود کرد که بالاخره

۱- من در سنه ۱۸۸۹ بطالع مذهب بایست پرداختم و مدت دو سال هم در قریس با صاحب اول کتاب داشتم یعنی سنوات ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و در سال ۱۸۸۹ شروع ترجمه بپایان نمودم .
و گویا مدت دو سال در قریس از طرف دولت فرانسه جهت تفسیر داشته است (۲) <

اطلاعات و معلوماتی که به تنهایی برای من حاصل شده بود و یا از عدهٔ قلبی از بهائیان در مدت اقامت طولانی خود در ایران اخذ کرده بودم همه را کنار گذاشته و بهمان نتایج رسیدم که او رسیده بود.

این پیر روشن ضمیر تربیت شده مؤمنین ساعات اولیه بود و غایب آباء کلیسای جدید را با کمال صحت و درستی نقل میکرد (۱)

نکتهٔ را که باید تذکر داد این است که باب در تحت يك كوكب سده توليد نیافته است چه بارهٔ از اروپائیان او را صوفی میندازند و جمعی معتزلیست (عادی) میانگازند و عدهٔ هم او را غلاة فرس میکنند و خلاصه آنکه همیشه مجهول القدر است و نسبت با کثرت ایرانیان کافر مطلق است و عاقبت در نظر بهائیان که آخرین مدل هستند مانند یحیی تمهید دهنده است و شاید در نزد آنها مقامی از یحیی کمی بالاتر باشد آنها عقیده دارند که او مخصوصاً با عالم فرستاده شده تا بشارت ورود میرزا حسینعلی نوری بهاءالله و حتی بشارت ورود هدایتها را بدهد.

اما باید بداند که آیا برای همین نتیجه حقیر و ناچیز است که این مرد تحمل شهادت را کرد ؟

و آیا برای همین نتیجه بود که او در مقابل رگزار کلوله‌های مرك حقایق مذهب خود را ثابت میکرد ؟

۱- این پیر مرد حالانتهامرا من انجرا دوشربیر ملاقات کردم

افشایک کتاب تاریخ مرا خوانده اند (خنی تاریخ صدهای سده باب) حاجی طایفه قدیم وجهه من تفاوت فاشی خوانده دید و من اعتراف میکنم که سابقا محبوب بهائیا هم بودم و اعتقادی که بهائیتی آنها داشته با هم نسبت آنها داشتم

و آیا برای همین بود که خون خود و رقیای عزیزش را بر زمین ریخت ؟
 انبات اینکه چنین فرضی اساساً باطل و مکیلی غلط است بطور من
 لزومی ندارد زیرا که یقین کامل داریم که خواننده های من اگر با سیر و
 حوصله و تعمق این کتاب را مطالعه نمایند بطلان چنین فرضی بالسروره
 مدعین و موثق خواهند شد و هم در این کتاب خواهند دید که اگر عیسی
 مقامش بالاتر از موسی میباشد و اگر مقام محمد علی اولیتر از عیسی هست
 این آخرین دارد یعنی باب دلمو مقامش بر پیغمبر عرب باندازه ایست که با
 هیچ مقیاسی نمیتوان برتری این را بر او سجید و این یکس از شرایط
 همده و اساسی ایمان و عقیده نایت است و مولانا جلال الدین رومی در
 این مقام چه خوش گفته است :

چون خدا هرگز نیاید در میان نایب حقد این پیغمبران -
 نی غلط گفتم که نایب یا منوب گرد و پنداری غلط باشد نه خوب (۱)
 عالمه مردم معترف و موافقت دارند که از برای باب امکان نداشت
 که بکدفته با صدای بلند عقاید مذهبی خود را اعلان و در میان مردم منتشر
 نماید بلکه میبایستی رفتارش کاملاً شیه بر رفتار پزشك كودكان باشد که
 داروی تلخی را در تحت لفافه شیرینی پنهان مینماید تا كودكان مریض
 خود را بخوردن آن راضی و قانع سازد و سی جای تأسف است که ملتی
 که در میان آن باب طلوع کرد بقدری گرفتار تمسبات جاهلیت بود که

۱- این نکته قابل توجه است که مذہب بهائی اکنون ظهور مبعالبهارا
 عالم ظهورات این عالم مبداء و چنین فرضی بطور مطلق با مذہب نایت مباحث
 کلی دارد البته مقصود من در اینجا بهائیت ایران است و نه مکتب و تخریج آمریکائی
 که به بهائی معروف شده است .

بودهم در زمان عیسی تا این اندازه معتصب و مفید نبوده و اینست مسأله
 طلبه دوات روم هم در اینجا وجود نباشد ؟ شواهد این فراط چشم آور
 خون مدعی يك ملت تحريك شعرا خلق گری نه .

پس اگر مسیح باوجود ولایت مدعی محضی که در آن مواضع
 و تبلیغات خود را انتشار میداد بکفرش رسید که با چار است مراتب
 احتیاط را از دست بدهد و مطالب خود را بطور مرموز و ... کند البته سید
 علی محمد بطریق اولی محدود بود که در زیر پنج وجههای عدیده مانع از
 خود سربویشی بکندارد و خیریت حقیق الوهیت خود را بطره قطره در کام
 افراد محیط خود بریزد .

او با چار بود کودک خود پس عالم شریعت را بریت کند و محصور
 بود بدون آنکه آبر شریعت دستش را گرفته بر اضمائیش بردارد و
 اولین قدمهای کودکانه آبر را در روی راه هدایت نه بد عی راهی که باید
 آهسته و پیاپی طی شود تا بتواند به شرفی بطرف مقدمه ازلای که برای
 آن معین شده پیش رود .

هر گاه من خواهم مسیح خود را بگویم خرد سانی فهمانم با چار
 نایستی خود را در سطح فکر او فرو رده بر مان او حرف بزم و دلایل
 عقلانی او را بکار بدم و بعد است که اگر سرز زده درم چنین باشد البته
 مدعی که در مزرعه همراه او مسافت نام نحوی چه هدروئید و کلهای مطلوب
 و محصول مرغوسی خواهد داد و بر عکس اگر خواهم او را بلند کرده در
 سطح فکر قرار دهم و متحد فکر او ثمر یکم البته مقصود مرا نخواهد
 فهمید و تبلیغات من مانند الفط و کلمات مرده و بیجانی خواهد ماند و

حاصله آنکه باب بهترین طریق را اختیار و تحقیق کرده است آیات و در -
رسالة دلائل سببه (۱) سفارت خود را از پیش بهما خبر نمیدهد که :

« حضرت موعود با رضای خاطر میل کرده است که خود را
غیر داده در تحت نظره های ارائه دهد که هدایت کننده است. سالی
یکی از اعتقاد مخفی محمد (۲) در کتاب اول خود نام او بن قرآن
تکلم کرده است تا مردم از کذاب و قوانین جدید مصدرع بشوند و
بقیون کنند که این کتاب و این قوانین ماکسب مخصوص خودشان هر موطئه
تا اینکه آنها در تربیتی معاند . . . و معلوم است که همیشه این
طور بوده و اسباب مختلفه که قائم مقام یکدیگر شده اند در این عالم
همین روش را داشته و بر حسب اقتضای مواقع مابین دنیا و ننگا داشته اند
هرگاه مردم به پیغمبر اند نصیر ماکست . . . و باید دانست که اگر بیرون
عده ای زیاد باشند در خانه بخیه و خیره در میان آنها سیرا قلیل است
و همین جهت است که . . . الاخره تعالیم عسی بواسطه عدم بصورت بیرون

۱ دلائل سببه نگاه در هر امره ۱۹۰۲ طبع رساله

۲ در این عالم موعود موعود است که باب و برای که باب تمام و این
خود را . . . این حد ظاهر میگوید و هم انداخته که موعود در مقام باب آن
صورت که شده آن در این است در تحت بلکه موعود و این است که عسی و عده
و جهت خود داده و عسی که در تحت کرد و موعود هم ظاهر نزد که در تمام
و موعود است و موعود موعود را حد داده و الاخره دو . . . موعود در تحت او
خانه باب و دوره من ظهوری شروع شد و . . . موعود باب بهترین فرد و تنها شخص
این دوره . . . من ظهوری است و ما فوطی این است خواهیم دید که او هم مانند سایر
انبیاء ظهوری از این موعود نام من شهر . . . موعود پس مابرای باب رسول خدا
است و باب او هم نیست

بلکه برای است که خدا را معکس میکنند پس خدای موعود که قرآن

از میان می‌رود یعنی طبیعت آنرا عوض می‌کند و تغییر شکل بآن می‌دهد چنانچه حواریون این کار را کردند و بهمین طریق مذهب اسلام هم بشعب زیادی تقسیم شد و مردم و امامها فکر محمد را که باانعام در قرآن است تغییر شکل دادند و بنوبه خود یک دسته فرق مختلفه رنگارنگ بوجود آوردند .

حق واقع این است که پیغمبر تنها ذبیح به تکلم است تنها او ذبیح است که آمر و ناهی باشد تنها اوست که باید مظهر الوهیت باشد و تنها اوست که باید اطاعت شونده دیگری در باب اول از واحد دوم همین کتاب باب بنا می‌گوید .

«... سر آن این است که خداوند قرآن را نازل کرد از شیوه مشیت خود و این مشیت حقیقت محمدی است »

بنا بر این همانطور هم خداوند بیان را از شجره مشیت خود نازل کرد و این مشیت همان حقیقت محمدیه است که نیست مگر حقیقت باب . پس تنها پیغمبر مظهر الوهیت است و فقط اوست شمس حقیقت و تنها اوست که پر تواندار است و اشعه شمس را انعکس می‌کند و چون پیغمبر ناپدید شد و از دنیا رفت فقط کتب او پیروانش را تعلیم و راهنمایی باید بکند نه اشخاص دیگر و چون این پیغمبر تنها سرچشمه حقیقت است البته گفتارنش راهنمایی خواهند کرد حتی در موقع تکلم و در مواقع تحریر و پس از تحریر .

در واحد سوم از باب شانزدهم می‌گوید .

« لا يجوز العمل الا بالانقطه یعنی هیچ عملی اجزاء داده نشود مگر آنکه مطابق کتب نقطه باشد و باز می‌گوید که در این ظهور کتب

حروف حی ظاهر نمیشود مگر از شمس حقیقت و تمام از باب تجلی کرده
و باو رجعت میکنند بدیگری (۱). . . و در باب ۱۲ از واحد
سوم است.

« زیرا که نقطه مانند شمس است و سایر حروف مانند مرا یابی هستند
در مقابل آفتاب هر آنچه در سم الله است در نقطه است (۲) و کسی
که بگوید خدای من واحد است و من هیچ شریکی برای او دراز نیستم
بحقیقت خدا را ذکر کرده است بعد از قسمی که خداوند برای نقطه (۳)

۱. شبیه این باب قابل توجه و توصیف است و مانند باب ۱۱ است
کرد. « از حروف ناپسندیده اگر احمود من تجاوز شود در نظر آن
مظهر خواهند شد و الا در نزد خداوند و اولوالعظم قابل ذکر نیست »

چنین مظهر میآید که باب و لامی را که پس از خودش روی خود دارد
بهویج احساس میکند ریش پس از آنهم میل نموده است و بر آن که بهیج و تلج
دوس هیرتی ساز داده بود. بر روی اجتناب از اینکه مقدس باشد با بهیرانی را
متعطل ندارد مخصوصاً فیلا . . . میدهد که از طریق تعبیر کتابش مسوح است و از
طرف دیگر کتابش نقطه با بهیجی عالی تر است.

۲. و نقطه همان دایره مشقت اولیه است و همان فعل است جا را پس باید که
باید با افتنام خواهد و در آن با دقت تامل کرد تا مگر همین باب نموده شود

۳. هکی بوده و است که مشاهده جوهر اولیه خدا غیر ممکن بوده و
هست و آنچه ممکن معمول است مشاهده آن کسی است که ظاهر در ظهور است.
(صفحه عدلیه باب پنجم)

و همان باشد که ظهور موجود مستظهر بهیج همان ظهور بیصر خدا است.
(صفحه عدلیه)

و در حقیقت خداوند در این روز گواهی پانزدهم و دیگری همین مکرر در باب
مکرر نقطه یار را پس سرگشته کن و بر سرش با خدا را مثل اینکه خدا خلق نکرده
ست دوست دیگری بهیج او را برای خودش یا مساعدت کن قول مدای خود را
(نامه که جناح سید علی اکبر گرماسی نوشته شده و از کتاب محلی کتابخانه سوم
پتام استخراج شد) .

ثابت کرده است .

و البته برای احضار از ظاهر واقعی است که نسبت به مذهب قبل روپنداده که با این طور امر میگوید و عبارت آخری برای این که ابعاد مباحثات مثلاً مابین دو نفر از حواریون و مابین ایونکر و علی و میرزا حبیبعلی نوری بهانه و میرزا یحیی صبح ازل نشود زیرا که حواریون و ایونکر و علی و میرزا یحیی صبح ازل و بهاء هم از حروفات حق هستند . به چیر دیگر

این حروفات حق در زمان محمد امامان بودند که نخستین افراد آنها توانستند محتاجاً امکان شمس حقیقت را در قلوب خود اخذ کنند و بی آنکه این افراد آنها صد باند و پیاده یا دوست سالی بعد از پیغمبر آمدند دست اندر کار مرامی از مراما

علاوه شاید این ایمان بواسطه خوش آمد گویی عمومی مریدان هوا برداشته و بواسطه سناپشها که از آنها بعمل میآید مرور شده

و معانی را که مریدان آن هستند درجه مظہر الوهیت است و در مقام دیگر اندکی برین موجودات است .»

و سوره بقره : «و انزلنا من السماء ماء فاصبح حادقاً کبریکه علیک کرده است بطرف دعا پس حادق حلاوته سؤال کنیم)

و این دعا حقیقت عمل خراطی بوده و سه مرتبه هست و تعداد و روزهای آن از همین جهت را از آثار حلت در حقیقت نامرور شمس طلوع کرده و در هر طلوعی هست و یکصد مرتبه بوده و همین طوری بوده است تا اینکه طلوع شمس مابین مرین خانه باشد است که شمس حقیقت گواه است که این (حرم) .

تا هم گویا شمس حقیقت است (سوره که در ماکو نازل شده و علی خامنه خطاب شده که ما بعد از آمده است که ما را در محض خودش رباب کند) و اگر من بخوانم تمام گذار ، را راجع باین موضوع دیگر کنم هیچ وقت خانه پیدا نمیکند

و حالت جنونی بآنها دست داده بود و مایل بودند که دارای عصمت و اقتدار بدون حدی باشد اظهاراتی کرده اند که که با محدث جمع آوری شده و غالباً بت آور و مایه تعجب و هم آیه الخالی از معنویت نیست

و هم محتمل است که «وام الناس ارروی خوش باوری و استماع حکم و همین حدیثها آنها را معنویت و برگزیدگان حدیثی پداخته اند و شاید بواسطه همین دلایل مختلفه که مانی با عقل است پیشگوئیهای شده باشد که در عابین آیه یکی هم پیشگوئی ظهور صاحب الرحمن باشد اینان در قرآن حاشیه دوری کرده و آرایشانی داده و اختراعاتی از خود بروز داده اند و هم شاید مابین اعمال مستحائنی داده باشد و مدعائی برای آنها قائل شده باشند که خود آنها ایداً بر مانی نیآورده باشند *

از اینها گذشته باید دید این اعمال کیستند ؟ آیا مقصود هفت نفر امامان اسمعیه است ؛ و یا دوازده امام اثنای عشریه ؛ و آیا امامان گروه واقفیه اند ؛ و یا امامان طایفه زیدیه ؛ و یا امامان فرقه کلیسایه ؛ آیا چه کسی میتواند از این اسرار سر بیرون آورد ؛ و چگونه عقل سلیمی را باید معافیت تولید برای اطمینان و ایقن این مسائل ؛ آیا باید قائل شد که امامان حتماً باید هفت نفر باشند ویرا که هفت سیار بیشتر در آسمان نیست *

و آیا آنکه «اتحاد دوازده سور فلکی مطلقه لروح باید از مادی دوازده نفر باشند :

و آیا در اینجا هم شهادت حجر الاسوده که لازم است ؛ بی مناسبت نیست که قصه از روضة الصفا نقل کنیم که میگوید .

علی زین العابدین در روز پنجمش پانزدهم جمادی الثانی ۳۸ هجری

متولد شده و از عجايب ايام عمرش اينكه روزهاي ماه رمضان حنيفه در مکه
 هلاقات كرد و در ميان آنها در موع امامت مباحثه در پوست محمد
 حنيفه مدعي امامت بود و ميگفت :

« من مومنين فرزند بسمي امام هشتم و دو برادر من هم صحت امامت

داشتند . بنابر اين امامت حذر من است » ذ. زين العابدين باو جواب داد

« يا عم تو امام يستي از خدا شرس . » چون محمد حنيفه در ادعای

خود اصرار مبرورزيد زين العابدين باو گفت

« يا عم بهتر است كه از حجر الاسود شهادت طلبيم هر كه را او تعيين

كرد خليفه و امام زمان است » پس از آنكه حنيفه اين پيشهاد را پذيرفت

هر دو بطرف حجر الاسود شناختند و با بدرخواست زين العابدين نخست

حنيفه شروع بكنار كرد و در مقابل حجر الاسود ايستاده از آن پرسيد

ولي از مكان هيجگونه حر كشي بعمل نيامد پس از آن زين العابدين جلو

آمده در مقابل آن ايستاد و دعا بخواندن دعائي يا هيك بلند خطاب كرد

« يا حجر الاسود من را بجدايي سوگند ميدهم كه ترا شرافت بخشيده .

بر بان عربي صبح بگو جيست امام خدا پس از امام حسين فرزند علي »

« بمحض اينكه كلام او خاتمه يافت حجر الاسود بجيش در آمد بقسميكه

فرديك بود از حالي خود بيرون يابد و جلوتند متعال ريان مقال باو داده

گفت :

« خدا بكيست و من ميگويم بحقيقت كه امام پس از حسين اين علي

سيد مجاد علي ابن الحسين است و اين است امام برحق » .

« چون محمد حنيفه اين معجزه را ديد و اين كلام را شنيد بيعت

كرد و امامت فرزند حسين را قبول نمود » .

دهی سبک مغزی و زهی رفتار گودخانه ۱

نابر این مقدمه آیاتینوان از جبر الاسود پرسید که امام مهدی

کجاست ۲

آیا امام گمراه است ۱ و یا امام مسیحی است ۱ و یا آنکه خود
عیسای است که رجعت کرده ۱ و آیا چهارمین پسر اسماعیلی ابن جعفر
است ۲ و آیا موسی ابن جعفر است ۱ و یا آنکه رید بن علی است ۲ و یا همین
محمد صبیح است که الان ذکر او بود و آیا امام معصی شیعیان است ۱
پس چگونه باید از این اشکالات سر بر آورد ۱ من بشمار اهل
بوصاة نشان میدهم و آن این است که باید اسلام را از این اوهام و توهمات
که سد راه آن شده اند رهایی بخشید

تصدیق از لورث و رجعت علی حاکم است و تصدیق مردم امکان اشتهاء
و الوهیت از من حاکم و تصدیق معروفی ۱ و امام آنچه مسلمانان
بآن عقیده دارند و از آنکه مرطوب عقاید آنها را ثابت میکند که شخصیت
هادی علی درباره زنده شده است صحت عساکه میشوند خطائی است
فروق خطاهای معصیه بطوری که يك ملت جاهلی فرض و تصور میکنند
است .

بلکه این است که غلط ظهور عیسی بوده است در زمان عیسی و
محمد بوده است در زمان محمد و بعد از او بوده است در سال ۱۶۶۰ هجرت
و در هر يك از این ظهورات صاحب ظهور با مقامی عالین و شریفتر ظهور
میکند (۱) و بعد از این در طی ارمه بهمین نحو ظهور خواهد کرد هر وقت

۱- در صفحه بعدی میگوید: «ظهور قبل مقاضی از اول بروز امام این

که ضرورت اقتضا کند (باب دوازدهم از واحد سوم بیان فارسی) تمام
این حوازیون و دهه ایرامنها و کلیه این حروفیات حتی بهرناسی که
خواهند شوند چید دیگری نیستند مگر مزایای اولیه که در مقابل شمس
حقیقت قرار گرفته اند .

در باب اول از واحد اول بیان است :

• که اگر مرانی بگوید در عن شمس است خود شمس حبوب
میداند که مقصود امکاس او است •

و چون باب در ایران و در میان شیعه تولد شده بناچار طوری حرف
زده است که کسانی که طرف خطاب او هستند ، بخوبی مقصود او را
دریافتند و خلاصه آنکه بزبان شیعه حرف زده است و به بدیع ج دهن
مستعمل خود را روشن کرده و برده از روی افکار خود برداشته است
و البته در میان سنی ها طلوع میکردند چار زبان آب حرف میزد و اگر
از نقطه نظر ما اروپائیان دیده شود میتوان گفت که اگر خداوند او را
در ایران و در مرکز شیعه براسکیخت برای این بوده است که مذهب
تشیع از تعلیمات دینی قرآن حلی دور شده است

زیرا که شیعه ها را يك خدای واحد گمایت نمیکند و خدایان
متعددی بر خدای واحد قرآن اصانه کرده اند و عجب آنکه بجهند به
عیسویان نهمت میزنند که سه خدا را قائل هستند قول هائف اسفغانی
از ابریشم هرگز نمیتوان سه ماده محلف مشخص درست کرد مظهر
باینکه تواناها را پرنیان و حریر و پرید نام نهاده (سه نگردد ابریشم
از او را پرنیان خوانی و حریر و پرند) شیعه تمیذاند که خود دارای
خدایان متعدده است و هر روزی در ایمان مت قرار میترشد بطوریکه

هیئوان گفت شیعه مت پرست است .

این نوع اشخاصیکه باب باید در نخستین مرحله چشمان آنها را باز کند و بر روی همین اصل است که بر زبان آنها حرف میزند درحالیکه کاملاً بآنها علامت میکند

• از اینکه در جهالت مانده و نمیشناسد کسی را که مظهر و پیغمبری و ولایت و مدح بوجود لواثبات است از ایانی که بر او نازل میشود و اگر غیر این بود او را در جبل ماکو حبس نمیکردند (۱)
 بنا بر همین دلایل است که باب هم دارای امامی هست اما بکلی بر خلاف تصورات شیعه البته اولین امامان را اشخاص عالیهی حق میداند ولی نه بطوریکه در پشت پرده ها با سرور الوهیت راهی داشته باشند بلکه اینها مردمانی هستند که کامل از موعبه محضات (۲) غایب میباشند فقط آنها را مفسرین قرآن مینامند و معتقد است که این مفسرین ممکن است در تفاسیر خود سهو نمایند

• در هر ظهوری خلق آنها را با کسی نامیده است (۳) .

اینها انواری هستند که دائماً در گذشته تعظیم کرده اند و در آینده تعظیم خواهند کرد .

۱- بیان فارسی باب ۱۲ از جلد ۱

۲- در مورد توحید میگوید « من شهادت میدهم که اگر کسی بآنها اعتقاد داشته باشد غیر از اینکه آنها هم غالباً و معمولاً خدا را پرستش میکنند و یا آنکه تصور شود که آنها دارای مقام پیغمبری هستند چنین کسی گمراه و از سره غالبن است » .

۳- بنام حواریون و امامها و حروفات حق .

آیا لازم بود که چنین عقیده را که در نظر شیعه‌ها تا این اندازه مخالف با امامان است در میدان عمومی جار کشید؟ اگر چنین کاری میشد مثل این بود که کسی خود را محکوم کند و عالماً عامداً بلافاصله بمرك فوتی تسلیم نماید و در این صورت وقت لازم را نداشته باشد که مذهب خود را بسط داده و شاگردان خود را تعلیم نماید و می‌تواند وقتی که مستعد شدند پرده از روی افکار خود بردارد و مسلم است که اگر در مرحله نخست اظهار عقاید خود را میکرد محور نابودی خود را اعلان می‌نمود حتی باب‌الاب هم اگر چنین تبلیغات و مواظفات گفرت آمیزی را میشنید با سفر از او روگردان میشد (۱).

پس باید دید رفتارش چگونه بوده است.

نخستین کتاب او موسوم بر رساله فقهیه اسلاماً کتابی است موافق اصول اسلام و دلیل آنرا هم دانستیم این کتاب باید مؤلف خود را افلا حدت زمانی از تعصبات زیاد روحانیون حفظ نماید

آیا شکایت نمیکند از آنها که اسرارش را قبل از اجازه اوفاتی کردند و مأموریت او را در عالم خبر دادند؟ (۲)

آیا نمی‌گویند که این اشخاص قبل از وقت بوده از روی اسرار مذهبی‌اش برنمیداشتند این اندازه آزار و ادب با صاحبش نمیرسیدند چندی بعد از انتشار این رساله خود را باین معرفی کرد که مرا

۱- عناوین را که باب اختیار نمیکند مانند باب وقایع و تهره بطور سهولت و ساده نشان میدهند که این عناوین آن معنی را که شبیه برای آنها قائل است ندارد.

۲- رجوع شود به کتاب تاریخ سید علی محمد باب تألیف مؤلف صفحه ۶۷.

ضمای می‌کند بشناسای اعقاب محمد (۱) خود اینمطلب را بما میگوید و پس از آن خود را همین امام معضی اعلان میکند و چندی بعد مظهر الوهیت و حتی هشیت اولیه و فعل و نمایش شمس حقیقت در صورتیکه از جنبه انسانیت خود را ادنی مخلوق می‌شمارد ولی از جنبه پیغمبری خدای حرمی یعنی آنکسبکه محمد میگفت .

* شاید عادت تصدیق خواهید کرد که روزی شما در حضور خدای خود باشید * (لعلکم بلفاء ربکم نوقون).

بشار این باندازه که مأمور بشی اجازه میداد و معضی بود خدا را پنهان داشت و مانند تمام ایرانیان فکر خود را در لفافه‌های علم بدیع خود پیچید و بهمین جهت بود که او را حبس کردند و بهمین جهت بود که او را در میان تمام ایران از زندانی بزدان دیگر بردند و بالاخره بما کوش کشانیدند و باز نظر بمهر و محبتی که پاسباش پادشاه نشان میداد از ماکو بچهریقت انتقال دادند و باز بهمین جهت است که او را تیرباران کردند و دلیلی بر مذکورات حائضاصیلی است که از کتب او استخراج کرده ایم و الی غیرالنهایه استخراج آنها ممکن است .

و باز بهمین جهت است یعنی در لفافه پیچیدن افکار که برای تشخیص روشن فکر و بصیر از حشر سخن گفت و از صراط و حسله و میزان و قیامت قبر صحبت کرد و عدم طهارت شرعی را انکار کرد

۱- مائده یکنی از نواب ارمه یعنی خلیل این صمد المصداوی را بر چهره مرثیه
چیز را ابرو القاسم حسین این روح و علی میری .

یعنی پاک و ظاهر بودن سایر ملل را بدون اینکه منتظر باغ رضوان (۱) بپردازد باشد اعزاء نمود.

این مقدمات ذکرش لازم بود چه بدون این بیانات نمیتوان مقاصد اصلی باب را فهمید و من بسیار مایلیم که این مقدمات اساساً از بهائیت دور باشند ولی این نکته را هم قائل نیستم و عقیده ندارم که بهائیان مفسرین قابل توجه باب باشند چه آنها بقدری او را حقیر میشمارند که مقام او را با عبارت ساده بیان میکنند (۲).

اینان قوایین و دستورات مابیت و حتی تاریخ او را هم میدانند و کتاب مقاله شخصی سیاح (۳) که تألیف عبدالها است کتاب افسانه‌دنی است که منحصر آنالیف شده است برای انبیا است که باب بهتر ساده‌ایست و فقط مخیر بهاءالله بوده است این کتاب بامتنهای غریب نوشته شده است و در هر آن مکرر حقایق تاریخی است و مؤلفان هم چنانکه من در عدد تجسس نودم این زحمت را بخود هموار نکرده که از کتب پیشمار باب یادداشت‌هایی که از شرح حال خود کرده است و در آن کتب فراوان است استخراج نباید بلکه قسط سعی داشته است که افسانه‌ها را بهر اندازه که بهتر باشد و ممکن است بسقود او کمک کند تعاقب و مربوط کند (۴).

۱- بهائیان معتقدند که حکم طهارت را همیشه در باغ رضوان بند اعزاء کرد.

۲- میگویند بهتر بهاءالله بوده است.

۳- برود و بیرون کتابی آرد ترجمه کرده است.

۴- از خطه نظر تاریخ این کتاب و (گونه دوستی است از (تاریخ الایامه) تألیف میرزا مهدیخان زحیم القوله (براکه اولی) میباشد طرقت‌آزادانی بنشیند عرچه گفته آید است.

جای بسی اندوس است که آدمی مانند عباس اندی خود را
تست بحیات و زندگانی سید علی محمد باب تا این اندازه بجهالت
بزند .

هرگاه دلیل فوری بر اثبات مدعای من بنحواهند آوردن آن برای
من بسیار سهل است (۱)

عباس اندی در کتاب تاریخ خود حکایت میکند * که روزی در
خیراز باب را بمسجد آوردند تا مأموریت خود را انکار کند و اگر احياناً
انکار نکرد او را مجبور بانکار کنند ولی او در بالای منبر بطوری حرف
زد که همه حاضران مبهوت شدند و سکوت اغیار کردند و پیران او بواسطه
گفتار او احساس کردند که بیشتر در عقیده خود ثابت میشوند * (۲)

متأسفانه من ناچار باید بگویم که در آنروز باب عقیده خود را
انکار کردند فقط بحرف بلکه نوشته هم سپرد من برای انکار قول خود
فقط یک نفر تنها گواه دارم و گمان میکنم شهادت او به تنهایی قبول شود
زیرا که این گواه من خود باب است و او در صحیفه حنفریه (۳)

۱ - این دوام برونش در حوسه انگلیس و روسی باب دلایل دیگری غیر
الاولی مذکور میباشد .

۲ - باید باید است که بگویم عباس اندی بگفتار خود مداومت نموده
و میگوید تا آنوقت مردم تصور میکردند که او بواسطه این صاحب الزمان است
ولی در افکار مردم شد که همه او این است که من باب مدینه دیگری هستم و
واسطه همین دیگری مردم خیراز آنچه در تحریرات و کتب خود وصف و تشریف
کرده ام .

۳ - این عبارات در کتاب خطی من موصوف بر ساله ذمیه باین عنوان باب
الاول فی خطبة الانوار ذکر است .

می گوید :

« من ترا تسبیح میکنم ای خدای من از اینکه مرا چنین خلق کردی . گاهی او مرا جلب میکند بسرف آفاق عالم غیر مرئی و گاهی مرا میسوزاند بآتش یبھوشی و من نمیدانم او از من چه میخواهد »

« یا الهی آیا تو خون مرا میخواهی ؟ یا آنکه چشون من بشو .
تو میجویم تو دورتر میشوی ؟ هرگاه در سدد فرار از قدرت تو باشم .
تو میخواهی مرا تنبیه کنی و نمیدانم در کدام صراط هستی برای اینکه
من ترا در آن تجسس کنم و من میدانم بچه زمانی بتوشکایت کنم .
نه اینطور نیست من بقدرت تو سوگند میخورم و من هرگز
از قرب تو فرار نمیکنم اگر چه تو مرا خیلی دور افکنی .

نه استانه تو خیر است و من از خشم تو بیوهرامی ندارم حتی اگر
مرا بسوزانی .

نه اینطور نیست من بقدرت تو سوگند میخورم . من امیدواری به
احدی غیر از تو ندارم . هرگاه تو مرا خلاصی بخشی من بامر خدا تسبیح
میکنم .

من ندیدم شخصی که فی نفسه سابرتر از من باشد و من ندیدم
سلطان متعالی غیر از او که سلطنتش بر قلب من بعدی سلطه داشته باشد
که اگر چیزی را بخوام دوست داشته باشم آنرا از قلب من بدر کند .

« پس اگر من بخوام مانند اطفال از او فرار کنم مراها نمیکند
بلکه او شیرینی میآورد و در میان لبها و من میگفتند و مرا از گریه باز
میدارد و پس از آن بستان بدمن من میگفتند تا اینکه مرا بخواباند . »

• نه ایستور پست (۱) ای خدا من ب عظمت تو سو گند میخورم که
 من نسبت نکارهای تو جاهل بیستم (۲) من نمیتوانم خود را از این چیزها
 منصرف کنم آیا حقیقتاً تو میخواهی روح مرا بگیری ؟ در این صورت تو می-
 خواهی مرا پس از مرگ در عالم دیگر مشغوف سازی ؟ *

من در کلبه محقر خود تنها بودم و هیچکس از اوضاع و مقام من
 خبری نداشت ای خدای من تو بعضی از بندگانت را از منزل خودشان بیرون
 آوردی و آنها را در خانه من نزول دادی و پس از آن شهادت خود را بمن
 دادی .

• و بعد از آنکه امر ترا با آنها رساندم از آنان عهد گرفتم که (بر تو
 توکل کنند) بطوریکه پس از خروج از منزل من نتوانند انکار کنند . *

• بعد تو آنها را ب مسالواتشان برگردانیدی و بمن امر کردی که از منزل
 خود خارج شوم و بمقام خواب (۳) دو مشرف شوم و تو امر مرا بادست
 فرشته خودت بتمام قسمتهای ارض رسانیدی و این امر در مشرق و مغرب
 و مابینهما منتشر گردید . *

• همپکه بدگان قلوب خود را حاضر کردند و هر يك امر الهی را
 شناخت تو مرا بخواه خودت عودت دادی در مراجعت من خواست تو این بود
 که در تمام شهرها اغتشاش روی دهد و من نیز در آن سهیم بودم و هم
 خواست تو بود که بندگان از کسایکه از تو روی گردان شده اند آزاد

۱- من در صحت غرایی شوم .

۲- من خیلی غور مبدانم که تو تمامی گذاره که من بودم .

۳- افکاره بزرگوار حج است .

پیشند * .

* و تو مرا با هستهای تنزل مقام در مجمع اشوار داخل نمودی و کلام نفی را بمن الهام نمودی بعد از حرف انبات برای اینکه از خطر مرك برکنار باشم * .

* آیاتنام اینها کثرتو نیست ؛ ای صاحب جلالت و سخاوت در حقیقت ایخدا این توهستی که نخست مقام عالی بمن دادی پس برای چه ترتیب امر را چنین دادی (۱) پس از آنکه کلمه نفی را از من خارج کردی تو آنرا در قلوب شیاطین داخل کردی آنهام چیزهایی که من گفته بودم گرفتند و نوشتند * .

* و من در آنچه نوشتم مقصود دیگری نداشتم مگر بایت (۲) مخصوص را * .

* و در واقع این بایت مشهور کلامی است مطلق که در اشخاص مخصوصی ظاهر شده است (۳) * .

* قسم بعظمت تو ایخدا که آنها نتوانستند در کلمات من وسایلی برای انهدام امر تو پیدا کنند و من عاجز تر از آنها بودم * .

۱- که من بجای پرسم که انکار کنم

۲- در اینجا باب چیزی را که بار نیست مبادا که انکار کرده و گفته - من آنجا بای پسند که دلالت کند بر یکی از اعطای مطلق محبت و در حقیقت این مطلب درست است زیرا که او خود این امام مطلق است و برای که او پیمبر است زیرا که او خدای مری است او خود را بهین معبود کرد و آنرا نوش و شمع ها معطوف شده می این انکار را نهمیده و گفته و این انکار بایرا درجه جا منتظر بودند و صورتی که در واقع باب بر یکی از یک های سلسله الوهیت معبود نبود.

۳- من گفته ام : چهار باب نواب اوجه هستند و باب هم از روی غلوم نیست و بطور ساده انکار میکند که از جمله این نواب اوجه نیست.

« و اگر تو ایخدای من آنها را در تصدیق من داخل کرده و دی
عداوت و خصومتی نسبت بمن اظهار نمیکردند . »

« آزار و مایایی که مرا فرسوده کردند همه از طرف تو آمده اند
زیرا که تو قدرت داشتی که این مجمع را تغییر دهی و شکل بهتری تشکیل
دهی . در حقیقت من تحمل و صبر بسیاری در شرمندگی بروز دادم اما
اقرار میکنم که توازن سارتری زیرا که تو نسبت به رجز دانا توانایی . »

« در حقیقت تو میدانی ایخدای من که من دوست نمیدارم که سبب
حشاجرات و مباحثات باشم و در واقع من حلم تو را نسبت به کسی که بتو
نزدیکتر اند میدانم و در واقع من آن توانایی را ندارم که قانون ترا بآنها
برسانم و من شرمندگی ندارم که بتو بگویم که تو قادری که بدون مخالفت
خود را ظاهر کنی پس با کمال اقتدار شروع باظهار قدرت کن و الا
آزارها نا . »

« اگر چه این گفتار من شباهت با اقوال عباد متعاسر تو را دارد
ولی تو باطن مرا میشناسی و تو مستی را میدانی که الطاف تو باعث آن
شده اند تو اثر شراب متقلب کننده عنایات خود را میشناسی : پس آنچه
من میگویم نیست مگر ادعیه که با حضور قلب ذکر میشود »

باز هم در صحیفه جعفریه در باب دهم در تحت عنوان : « علل ازلیه
و علل غائی میگوید : « سر امر این است که در حقیقت بعد از ختم حروف
لا اله الا اله در سال تکمیلی ۱۲۶۱ که مطابق است با سال شهادت حسین (۱)

۱- این مورد مولی‌السلطنی چون مروانی مطابق آنچه حساب خود ۱۲۰۰

می شود و شهادت حسین هم هجری ۶۱ واقع شده است که من جهت المجموع

لازم است که وجهت واقع شود و بالضرورة او بایستی از ظلم اشراق شهید شود و دست از این حیات بکشد... پس وقتی که تو دیدی حقیقت امر را گواهی بده که من حالیه در خانه خود تنها هستم و در آنجا من از باطن صحبت میکنم بهمان طریق که سیدالشهدا در چنین روزی صحبت میکرد از باطن ظاهر. از گفتار من نمیتوان هیچگونه خیالی را استخراج کرد پس وقتی که امر بحقیقت خلاص شود در عالم اجسام آشکار است. تو با چشمهای خودت تمام این مطالب را هم در باطن و هم در ظاهر می بینی *.

* مقنی باشد که در حقیقت برای این امر در درس مطهر دستهای زیادی از اشخاص جمع شد (۱) و اگر من میخواستم میتوانستم تمام این دستها را مغلوب کنم ولی دوست میدارم که عقدرات قطعی خدائی بر خلاف خواهشهای قلبی من جاری شوند (۲) تا اینکه قلب من شکسته شود و باطن من آزار بیند و روح من محزون گردد تا اینکه در باطن من همانطور باشم که حسین در امر طاهر بود * و این است یکی از پیمانهای که خدا از من گرفته است تا اینکه من بحسین شباهت داشته باشم ولی اگر من قبلا این آزار را فهمیده بودم نزدیک باین محل نمیشدم اما چون بلا ناگهان بر من واقع شد در طریق خدا سیر و تحمل کردم و از تقدیرات او جدا گشتم و گفتم: بمن وارد نخواهد شد مگر آنچه خدا برای من نوشته است... *.

۱- در تقریر جسی مفسود کربلا است ولی من بار و بارم تصور میکنم که ارض مطهر میرا از خودم.

۲- برای اینکه بیشتر شباهت داشته باشم بشهید کربلا

• بزرگترین آزاری که بمن رسید اعمال گوساله‌ها بود که با کمال شدت نسبت بمن بکرافتاد و هنگامیکه من حرفی را برای انکار مینوشتم بنظم می‌آید که در باطن قلم ندائی را میشنیدم که میگفت: « نفیس‌ترین شئی را در راه خدا قربانی کن همانطور که حسین در راه من کرد » و اگر من بآنچه این ندای بانی میگفت تن در میدادم قسم بخدا که اگر تمام سلاطین روی ارض جمع میشدند قتلش نمودند که يك کلمه از من بشنوند پس چه میتواند بکنند این عباد بالاین و مردود ارادتیه و طاعت خود. آنها بقدری ناتوانند که نمیتواند حدیثی شبیه بآیت من بیاورند ».

• این بود امر و همین امر است که من بآن اشاره کردم راجع حقیقت باطن خودم تا اینکه بالاخره همه تا این درجه علم و صبر در راه قربانی شدن مرا در راه خدا بشناسند و باوجود آیات حقیقی که خدا در دست من مقدر کرده یعنی آیاتی که من قدرت فتح و فخر میدهد نسبت شعاع اهل ارض و همین دلیل است که من وجود خود را قربانی کردم در راه خدا و هیچ چیز در عالم باین قربانی برابری نمیکند ».

پس تسبیح میکنم خدا را از صبر در نفس خود و قربانی در راه او بزرگترین چیزهایی که خدا بمن عطا کرده بود عنقریب کسیکه بمن آزار کردند خواهند دانست که کجا باید فرار کند » پس از این قربانی خداوند برای من قربانی دیگری مقدر نکرده است آنسبیکه از من این ورق کاغذ را گرفت (۱) هیچوجه در این عالم سروری نخواهد

۱. پس برواضح است که « فقط باب در بالای شهر هیراز مذهب خود را انکار کرد بهر مذهب که تمییز کنند بلکه چیزی هم در این باب نوشت و شاید

داشت : بگو * در بیرحمی و شرک خود یک چندی خوش باش در حقیقت تو از اصحابدار هستی و خیال نکن که خداوند اعمال اشرار را نداند * .
و اگر خدا نخواسته بود که این بلا یا که در باطن باطن من بودند اینقدر مشکوفانه ظهور یابند احدی قادر نبود هر که باشد نسبت بمن جرئت جسارنی داشته باشد اما خدا میخواست که مرا بتوسط اشرار آزار برساند در صورتیکه هزارها مخلوق حاضر بودند که مرا نصرت نمایند و خدا خواست که مرا تنها نشان بدهد تنها در قربانی شدن که ظاهرترین اعمال من بود *

* . . . من دریاد میکنم پاسدای بلند :

* آیا کسی هست که نصرت کند بر باطن باطن نازل در آیات باهرات خواه از راه زبان و خواه از راه چشم و یا از راه دارایی و خواه از راه غوغا و یا از راه تحریر آیا کسی هست که بتواند این مخالفین را از من دور کند ؟ و دور کند خطاهای کسانی که در خطا هستند ؟ و دور کند ادب اشرار را ؟

آیا کسی هست که رحیم باشد و برای من گریه کند ؟ و آزار و شداید کفار را از من دور کند ؟ آیا هست ذیحیاتی که گریه های مرا

که بواسطه کشتگونی که از این انکار رسی تولید شد غم باب بیچان آمده که در کتاب بین العرین میگوید :

در حقیقت از بعد از ظهور این روز با اجلاء خداوند ما هزارا از آیات خود منوع کردیم تا اینکه روزهای خدائی پنج سال بگذشت و این است جزای انکارات ها * در حقیقت اولین روزی که روح در قلب این عید غرور کرده باوردهم ماه رجب الاول بود و تا امروز که خدا بر شما حرم کرده است آیات را یا فرود ماه در کتاب خدا نوشته شده است (کتاب بین العرین)

بشود: آیا هست کسی که حاضر برای امرت من باشد؟ و بخواند علامت صحبت خود را نسبت بمن آشکار کند؟ آیا صاحب عظمتی هست که بخواند بمن عظمت بدهد؟ بر طبق حکم خدا که میگوید:

«در حقیقت العظيمة لله والرسوله و للمؤمنين».

آیا صاحب اقتداری هست که مرا تصدیق کند... و هیچ کسی بمن جواب نپسندد.

مسلم است که این تحریم مدعای رفع شده است ولی من در گنجی که از باب خوانده ام اثری از آن ندیدم این قسمت اخیر در کتاب تاریخ من بنوان سیدعلی محمد باب مر ۲۰۶ نوشته شده است.

... «آیا من بلایی غیر از لباس عید مدعی الوهیت شدم؟» البته پس از این واقعه بوده است که قرائت آیاتش را در مبدع پنج سال حرام کرده و شاید بواسطه گفتگوهایی که پس از نگارش تولید شده این تحریم صورت گرفته است و شاید در همین موقع بود که یکی از مؤمنینش از او برگشته است

قدری پیش تفسیر تازه از جمل معموله در مذاهب بزرگ را تذکر دادم ولی کلمه تازه صحیح نیست بلکه فقط این تفسیرات و تعبیرات در نظر شیعه ها که عادت کرده اند و آن را طریقه که پساکانشان به آنها یاد داده اند بخوانند تلازمی دارند البته اجدادشان هم این طریقه را از اعمامی که مفسرین قرآن بوده اند یاد گرفته اند ولی اگر بخود آیات مقدسه مراجعه کنیم و آنها را بر حسب معنی حقیقی خودشان بخوانیم خواهیم در که تفسیرات باب درست است و همان تفسیر صحیح است و اگر اشخاص که مقام الوهیت برای خود قائل شده بودند تصرف در

قرآن نکرده بودند عین همین تفسیر و تعبیر باب از قرآن استنباط می شد .

مثلاً قیامت و موت را محمد هم همانطور بیان کرده است که سیدعلی محمد میگوید ولی عوام نفهمیدند آیا پیغمبر اسلام راجع به حمزه هموی خود گفته است :

«آن کسیکه مرده است و ما با آن روشنی بخشیدیم در میان مردمان ...» (قرآن سوره ۶ آیه ۱۲۲)

و معلوم است که موت در این جا موت ایمانی است نه موت از حیث ظاهری آیا باب بنا میگوید که از برای موت اطلاعات ما الانها هست آیا اینهم یکی از همان اطلاعات هست که باید از محمد شنید ؟ چه او هرگز نود که حمزه مرده است و او دوباره او را زنده کرده است سوره ۱۶ قرآن آیه های ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ ناظر است :

«و آن کسانی که خدایانی غیر از خدای واحد قائلند باید بدانند که این خدایان قادر بر خلق چیزی نیستند بلکه اینها مخلوقند چنین اشخاص اموات و زنده نیستند و نمیدانند که آنها دوباره زنده خواهند شد .»

در سوره ۲۵ آیه ۲۱ میگوید .

«ای محمد کور و بینا یکسان نیستند و همچنین شمس و سایه و اموات و احیا نیز یکسان نیستند .

در حقیقت خدا صدای خود را میرساند بکسیکه بخواهد و در

حقیقت تو نمیتوانی مطلب خود را سکوی یکسانی که در قبر راه می‌تند (۱)
 تو چیز دیگری نیستی مگر کسی که بخواند موعظه کند .
 در سوره ۳۰ آیه ۵۶ :

« اما آنها بیکه علم و ایمان بآنها داده شده خواهند گفت :
 « شما مانند ما این در کتاب خدا تلویذ قیامت و شما آنرا نمیدانید »
 از این بیانات مختلفه بخوبی استنباط میشود که محمد بطور
 کلی از موت ایمان حری میزند و نمیتواند بامواتی که از حیات دست
 کشیده اند خطایی نکند زیرا ممکن نیست صدای او چنین امواتی برسد
 پس بالضرورة باید خطاب کند به اموات حیات روحانی و باید آنها را
 بایمان زنده کند و بآنها بفهماند که ظهور او قیامتی است از اعمال و
 عقاید آنها .

و البته این بیانات نمیرساند که حیات اخروی وجود نخواهد
 داشت و من تصور میکنم کسانی که گمان میکنند که علم عواقب انسانی
 جای کمی را در اشتغال خاطر باب اشغال کرده باشند شاید
 این موضوع نسبت به بیان درست باشد زیرا که در این کتاب
 سید علی محمد محمد ما را بیشتر ترغیب میکند برفتاری که باید در
 این عالم داشته باشیم تا در عالمی که برای ما در آخرت محفوظ است

۱ . علاوه بر اینکه محمد ادعای مجزه را مردود می‌شمارد در این جمله
 میفرماید بگوید « من و کاتبان پیوسته اولی زنده است و دومی مرده هر
 دو را پایان بعد از موت کن در ظهور خود البته مقصود من موت ایمانی است که
 ممکن است از تو بشنود (بر آن کسی که از حیات مادی رفته بر پشته است نسبت
 به او تو نمیتوانی کاری بکنی) »

و خلاصه آنکه چون این قائد مصلح طور کلی نمی میکند تغییر کتب خود را حتی بحروف حی خود البته اگر بسایر کتب او دسترسی نداشتیم در تلبیکی میبایدم و نمیتوانستیم برای افکار او استدلال کنیم . هر گاه در کتب اول خود امر صدقه و نماز و روزه اسلامی میکنند پیداست که بعدها این اعمال را تفسیر میکنند و افکار خود را با معنای حقیقی روشن مینمایند .
او میگوید :

« زیرا که هیچکس نمیتواند احاطه پیدا کند به علم آنچه در بیان نازل شده و هیچکس هم حق تفسیر کتب را ندارد . »
مراسم و آداب مقدس معمولی را بدین طریق تفسیر و معنی می کند :

مثلا در جواب دراز دهم که در نسخه سوره توحید من است می گوید :

« ای خدای من آنچه تو نازل کردی سابق در قرآن که حلال حلال است تا روز قیامت و حرام حرام است تا روز قیامت معنی کلمه قیامت ظهور شهادت تو است . »
و در جواب هفتم میگوید :

« آنچه در بین راجع بقیامت ذکر شده چیزهایی است که مردم نمیتوانند در خیالت خود در این عالم به یثند »

خلاصه آنکه در باب ۱۶ از واحد دوم بیان میگوید :

« کل آنچه در کتب مقدمه راجع بذکر جنت است در این عالم است که مبدء کل عوالم و منتها الیه کل عوالم است (در باب چهارم

از صحنه عدلیه میگوید .

« به تحقیق که اشخاص با هوش میدانند که آنچه در عالم بعد از موت است معلوم نخواهد شد مگر توسطه آنچه در این عالم است در باب اول از واحد دوم این است « راجع عالم مدار موت هیچکس غیر از خدا عالم نیست خداوند از جنت خود خلق کرده است آنچه را که مردم میل دارند از رحمت خود و در آنجا چیزهایی یافت میشود که هیچ چشمی اندک ندیده است و کوشی هرگز شنیده است و در قاب کسی خطور نکرده است .

هرگاه در باغهای آسمان مرکب شود و اگر تمام اشیاء قلم شود و هر موجودی کاتب باشد ممکن نیست بفهم هیچ یک از اشیاء جنت بعد از موت برسد و هرگز این حجت همان حتی است که ما بیان کردیم در حیات بعد .

هرگاه در این حیات داخل در جنت ظهور الهی شود بعد از مرگ هم داخل جنت بعد از موت خواهد شد . و اضافه میکند : « من در این جنت نمی بینم مگر خدای واحد را و در آن بهشت مگر خدای واحد را » من نمی بینم مگر خدا را قبل از این جنت من نمی بینم مگر خدا را بعد از این جنت و از نمی بینم مگر خدا را در فوق این جنت و نمی بینم مگر خدا را در تحت این جنت « خیال میکنم که نهایی اندازه کافی است و مطلب روشن شده باشد و اینکه بیابا عقیده دارند که اگر گذارده بودند باب بیشتر در عالم حیات باشد ممکن بود تعلیمات مفصل تری بدهد بعقیده من زائد است البته امکان داشت ولی من تر و دیدار هم علاوه مفصل تر آن هم فایده نداشت

بهشت این عالم یعنی ایمان به صاحب ظهور کلیه بهشت حیات اخروی است و اگر در این عالم قبول شدند در بهشت هم قبول میشوند و همین است معنی بیاناتی که باب از حروف علین و دون علین میامیدد دون علین در ظل کلمه نفی محشورید لاله * نیست حدائی * یعنی در باره علین متنعند در بناء کلمه اثبات الاله * غیر از خدا * یعنی در بهشت و علین باجر و پاداشی حیات اخروی وعده داده شده اند در صورتیکه سایرین محفوظند برای مجازات اگر چه این اعلانات کاملند مع هذا در نظر بعضی کافی نیستند و اشخاصی دیده شده اند که احتیاج تکرار البات این مطالب داشته اند و در میان آنها یکی هست که راجع باین موضوع از باب سئوالی کرده است .

خوب است جوابی که بار داده شده بخوانیم * .. سئوال کرده که بعد از فوت مؤمن چه خواهد شد ؟ بدان که هر يك از اصول این مؤمن بمبدء خود عودت میکند و آن چیزی که بهشت نگهداری تمام قسمتهای بدن او است در نظر خدا یعنی روحش در بهشت رحمت الهی منعم است پس تو می بینی که بدنش بر میگردد بامانات و نفس اصلیش به پیغمبر و قلب اصلیش بمطهر تسبیح که شمس حقیقت است نظر کن که همین قسم است سیوت بمذاهبی که شروع آن از پیغمبر خداست و رجعت آن هم به . همان پیغمبر است . و پیغمبر رجعت میکند بخدا زیرا که از خدا آمده است ...

تمام اسلام بر میگردد بولایت اهل البیت و اهل البیت بر میگردند بشهادت آیات شروع ظهورات بهمین ترتیب بوده و رجعت آنها هم بخصا بهمین ترتیب است نظر کن بمزایاتی که الی عالیه در مقابل

شمس فراز گیرند و در همة آنها تمام شمس را می بینند ولی در حین غروب این کوکب دیگر کسی شمس را نمی بیند. نظر کن بمزایای قرآن آیا تو در آنجا شمس عیسی را می بینی ؟

مردا همینکه شمس طلوع شد بلا آرا در تمام این مزایا می بیند و نام شمس را بی عیسی می باشد و دوم نقطه قرآن رسوم نقطه بیان و چهارم من بظہرائہ و همین قسم بوده است الی مالایاه قبل از عیسی و همینطور خواهد بود الی مالایاه پس از من بظہرائہ .

۱. بدان که مرابا بالذات وجودی ندارد نظر کن یکسبکه یقین بوحثت مرآبی کرده است قبل از ظهور بیان برای چه نمی گوئی که او ایمان دارد ؟ در صورتیکه هیکل او مانند تو است تنها فرق بر است که در مؤمن نشانه های توحید است که در کافر وجود ندارند .

و چون او بدون وحدت است غیر وحدت میشود و این مخصوص جماد است زیرا که اگر مالایاه وجود داشته باشد میتواند هیچگونه یعمیری را تحمل نماید پس این دون مؤمن اگر مطابق قوانین جماد حرکت کرده است در مقام اسائیت نیست ؛ هیچ شئی از حدود خود تجاوز نمیکند و هر شئی در حالتی که هست بماند در انسان هم بماند از مرک وجودی هست زیرا که خداوند معین کرده است که اگر او مؤمن باشد در محل خود مسرور خواهد بود .

بدانکه هر شئی خلق شده است بتوسط خدا بشکل واحد و تمام مردم را در تحت کلمه لا اله الا الله بین آنکسبکه ایمان بیاورد پس بظہرائہ در ظل انبات است و کسیکه ایمان بیاورد در ظل نمی است انبات واحد است و نفی متکثر از کثرت سرگردان مشو زیرا که حقیقت

کثرت ندارد زیرا که اوست نشانه وحدت جوهر اصلی الهی و در این حقیقت نمیتوان غیر از خدا چیزی دید و اگر الی مالایه ای بن شمس طلوع کند همیشه همان شمس اول است و همانطور اگر بمالایه غروب کند باز همان شمس اول است.

در هر ظهوری مزایای ترقی میکند و از پرتو شمس که از آن حکایت میکند درخشا شد مثلا اهل فرآن بواسطه تشمس شمس خود در فوق مرایای روشن شده اشعه احبیل واقع بودند تقسیمیه این مرایای اخیر در جنب مرایای اول در حکم عدمند از حیث علم و معرفت و نه بحسب ظاهر هیکل و الاسطرکن امروزه عیسویان که چگونه مملکت آنها وسیع است و چگونه از اشیاء محیط حیرت منعم اندوای بر او هیچ يك از آنها ذکر حدی نمیشود زیرا که آنچه سرور حقیقی است معرفت خداوند است و چون آنها در ظلمت هستند و معرفت به پیغمبر خداوند ندارند حقیقت سرور را نمیدانند این است که امر عبر جنت با آنها می رسد.

قل از اینکه نسخه مسوده خود را بسطحه بدیم باز یکدفعه آن را خواندم و بطرم آمد که خواننده اروپایی هنوز بطور کلی آشنا بزبان مؤلف مانیست و شاید مانند مارون روری تصور کند که این مؤلف بزبان مادرست و مخلوطی حرف زده است.

بنا بر این انتقاد را آنرا بشعوبق ادا ختم و مجبور شدم در مراجعت به تریز دوباره آن مرور کرده یادداشت های چندی بآن ضمیمه نمایم از برای مثال میگویم علت نفهمیدن زبان بواسطه خطاهایی است که اشخاص مفسر با مترجم مرتکب میشوند چنانچه موسیو ادوارد

مردن در تاریخى که عنوان تاریخ جدید انتشار داده همین خط را مرتکب شده است .

در صفحه ۴۴ این تاریخ چند سطرى از خط با برادر چ مى کند و در صفحه ۴۲۳ مطالب آرا را با خط انگلیسى نقل مى کند و در صفحه بعد ترجمه مى کند اما بطورى غیر آرا غلط نقل کرده است که اگر ترجمه شود مفید معنائى نیست حتى کسانى هم مى گفتم آشنا با بیت هستند از این ترجمه چیرى نمیتواند بفرمند

در واقع خیلی عجله و شتاب کرده اند از این که بر طبق عقیده دشمنان بگویند که مؤلف ها قواعد مقدمه هاى زبان عربى و حتى فارسى را هم امیداسته است و خیالى رود این عادت را اختیار کرده اند که برخلاف قوانین عقليه سبب گفتار او تأمل و تعمق مى کنند و البته چنین عقیده و عادتى ترجمه هاى فرسوده را مطلقاً سهل و آسان مى کند و چنین عادتى وسیله حوسى است براى فرار از زحمت و بی معنی دانستن کلمات و عبارات .

و خیلی ها عادت کرده اند که مانند مارون وزن بگویند .

« خواننده باید خود را از بوالهوسى هاى عرب و بحوى برکنار نماید و قدرى هم منطق و عقل سایم را فراموش کند تا بتواند موفق بفهم اسرار این شاهکار ادبى بشود که پیرواش از روی عقیده بطور مستمره آرا (بیان واضح) میمانند »

و بر روی همین اصل است که عبارات و جمل را با يك تفهين افشاح آمیزى آزار می رسانند و بکلى خود را از تغزل و تأمل برکنار

میکنند اینان با کتاب خود ماسد يك شهر تازه فتح شده رفتار میکنند.
و یا اینکه مستشرق هستند فراموش میکند که نسخه معلومی از
هر کتابی که باشد در دست دارد و بهمین جهت است که تسهت
خطای قلمی بیاف میزند و البته فراموش کرده اند که این کتب را غالباً
يك شخص پیسوادى برای امر از معانی ماکمال عجله از روی این کتب
مشكوك و مفلوطی نسخه بر میداشته و بهمین اندازه قناعت و اکتفا
دارند که پس از مدتی دارای کتابی از مذهب جدید شده اند که باین
عجله نوشته شده است .

همه میداند که با چه سرعتی این مذهب جدید مؤسین اولیه
را جاب کرد و مملکت قدیمی ایران چه نسلان محکمی از مذهب
خسورد .

پس باید باین نتیجه رسید که این نسخ متعدد بوده اند که با
وجود تمام بلا یاو آزارها و تفتیش ها با عجله تحریر شده و در ریر عه
ها دور میزدند و میرفتند که در تمام بلاد و حدود شغف یا تعصبات را
تحريك نمایند

و بالاخره باید تصدیق کرد که مفهوم بشری بوده و او هم چیزهایی
که برای زندگی این عالم لازم است دارا بوده است یعنی هیكل و روحی و
قلبی و مغزی داشته است و اقلاً در میدانهای که سیر کرده است يك
شجاعت فوق العاده و يك هوش فطری نشان داده است .

سرمشتر کنیم از کلمه ناخه که بحدوث دست بار استعمال شده و اقلاً
هیچایستی بواسطه شهادتش قهراً مورد توجه و احترام باشد
باید دانست که او در زبان فارسی و هم در زبان عربی دارای

يك طرز انشای حیرت آوری بوده است و من تصور میکنم که او زمان خود را بی نهایت بهتر از متقدمین اروپایی حرف میزده است و اقلاً آنچه میگفته بفهمیده است .

پس اگر او بیانات خود را بفهمید چرا ها بنوبه خود نمیتوانیم آنها را بفهمیم .

پس برای چه باید اتهامات دشمنانش را جمع کرده و آنها را دلیل دانست ؟ بهم در روی راه روشنی که او تعقیب کرده است و چنین راهی را با محبت نوع و رحم و شفقت ما فوق عبودیت ملی کرده است چرا باید این تهمت های دروغ فصل فروشی که مورد توجه شعبه است باز نسبت داد .

چرا باید او را « شول حقاقت و نادانی عمومی کاتبهای ایرانی قرار داد . که بطور مطمئن « ص » اشتهاء متوجه آنها است . و بالاتر تر از این آنکه اینکابها هم در يك وحشت دائمی از اطرافیان خود زندگی میکردند و ممکن بود کمترین و کوچکترین بی احتیاطی آنها را بخشم و غضب اطرافیان ایشان تسلیم نمایند

برای چه این منفر توانا که دارای يك فکر بزرگی بود و آنها را باحرف بیان میکرد باید با این قلمزن های ساده یکی دانست .

زیرا که نمیتوان چیز دیگری غیر از قلمزن :- برای اینکاتبهای ایرانی تبیین کرد بطور کلی باید دانست که بیان کامل و رسمی نیست که بتوان با آن فرمان ما را از روی شایسته گی تمجید کرد . کسانی که میخواهند با نفوذ خود او را خرد کنند بدلیل اغلاطی که او خود مرتکب شده است و نسبت بهیچ يك از آنها قابل ملامت

نیست اعمالشان مانند عملی است که لسانها بد زن سبت میسی کرد
و این خود برهان ناپیسی است از يك جهل عمیق و تمصبات جاهلانیه
مذهبی.

و از همه بالاتر اینکه این نوع رفتار يك چیر را سی نهایت
بعضی میراند و آن این است که ملت ایران بکلی مضطرب و گیج و خودباخته
و حائر است که در مقابل امام مهدی ظاهر شده تعظیم کند نه نه.
بگذارد زمان بگذرد تا منصفانه و بی عرسایه شروع سازمایش کنند
همانطور که اکنون نسبت به محمد شروع سازمایش کرده اند البته آن
وقت کتاب حیرت آورد این قاعد مصلح و افکار بلند او را از زیر ابرها
و تاریکیها بیرون خواهند آورد یعنی تاریکیهایی که متراکم شده اند
بوسیله آن اشخاصیکه مدعی هستند که .

• باید هر عقل سلیمی را برای فهم مطالب او فراموش کرد •
آنوقت است که بالنظر عدالت و انصاف باین مغز بزرگ خواهند
نگریست که اهمیتی واقعی داشت که هم وطنان خود را روشن کنند
و علاوه بر این میخواست عالم بشریت را تعلیم کند (۱)
نه يك قسمت آنرا همین عالم اسباب است که میخواهند درین
حیث المجموع مشغول معرفت دلالت کنند .

انکار کردن او بمنزله انکار تمام تاریخ همه ی عصران است
انکار او فراموش کردن بیان روشنی است که او آورده .

۱ باید مخصوصاً تعلیمات هدایا را فراموش کرد تا عنوان باب و
هناشت همچنین کفرانی موسس مؤسسه راجع باین موضوع قابل توجه است چه
این کفرانی مجموعه ایست از گفته های هدایا

نکار او باعث عدم آشنایی باوضاع و احوال قواپنی است که جدیداً اظہار شده است.

بالآخره باید این نکته را تصدیق کرد که ترقی در قارص بشریت ثبت و درج شده است باوجود فعلیهای زیاد که مخصوصاً از نوع مسا سر زده است ما بدون تعطیلی درجاده معرفت خدا پیش میروم و بهترین دلیلش این است که از زمان عیسی تا رسالت محمد ما يك پله از فرد بیان ترقی را بالا رفته ایم و باب ما را از این فرد بیان يك پله بالاتر برده است بدی و شرور ما را حاطه نموده و بها حمله در گردیده اند.

ما میتوانیم ثابت کنیم که مردم بدر حلقه تقسیم میشوند.

طبقه اول طبقه نفی است یعنی طبقه که میخواهند معرفت بخدا و پیغمبر او پیدا کند و بالتام محبوس است در نیمه اول جمله اعتراف اسلامی یعنی لاله . (نیست خدا) و طبقه دیگر طبقه اثبات است که به پیغمبر میگردد و احکام او را پیروی میکند و در طرق خدائی پیش میروند این طبقه تحت تأثیر نیمه دوم همان جمله است یعنی الا الله (مگر خدا) .

خلاصه آنکه چون کنجی است مخفی و خلق کرده است خلق را ناشناخته شود بالطبع لازم است که اینطور باشد و عالم بشریت در حقدرات خود خبط و اشتباهی نکند پس هر قدر شر و خبر مظفریت داشته باشد طمر آن طمر موقتی است و نباید هرگز مأیوس شد.

از این هم بالاتر هر گاه نشاند مگر يك نفس مؤمن تنها که تحت تأثیر الا الله باشد همین يك نفس بر تمام قوای نفوس غالب خواهد شد که لاله باشد و قطعاً فتح و فیروزی با خدا خواهد بود.

کمان نمیکند که برای فهم این فکر طلاق دادن عقل (۱) لازم باشد :

من کمال تأسف را دارم از اینکه اشخاص بی مطالعه پیدا میشوند مثل آنهاییکه در حقوق ذکر شد که چون قسمتی از متن مقدس را انتشار میدهند از اصلاح اغلاط آن چشم میپوشند و آن اغلاط را نسبت به مؤلف میدهند.

و شاید از این قبل باشد عنوان کتابی که اخیراً در انگلستان انتشار یافته با يك مقدمه بکفر قروینی آمران فلسفی ترجمه کرده است مقصودم کتاب نقطه الکاف است البته این عنوان عادی و معمولی نیست اگر دبیاجه که بر آن تادم یافته بدقت خوانده شود مطالب معلوم میشود.

* میرزا حانی میگوید من این عنوان را بد جهت بکتاب خود داده‌ام .

جهت اول اینست که من هیچ نیستم و وجودی ندارم * من (موری هستم از عدم) و چون لاشیتی محض نمیتوانم خود را نمایش دهم مگر بهیچیزی که وجود ندارد و آن نقطه حرکت کای است و مانند عدم مطلق هستم و مانند آن شایسته آن نیستم که توجیهی بمن شود *

دلیل دوم قدری پیچیده و دارای تفصیلی است

نقطه اضافه که او در مقدمه میگوید مرتبه حقیقت است و علاوه بر نقطه شروع هر چیزی است (۲) خواه در عالم الوهیت باشد و خواه در

در این عالم .

و نقطه در ظهورش دارای پنج رتبه است و بنا براین ممکن است بحرف ه سایش داده شود که بحساب اجدد عدد پنج میشود زیرا که فاعل و مفعول و نسبت فاعل و مفعول و مفعول و فاعل و اتحاد این دو تشکیل عدد پنج را میدهد و عدد پنج تشکیل نقطه و حرکت و حرف و کلمه و معنی و غیره را میدهد هرگاه ما عدد پنج را ترقی داده در عدد ۴ ضرب کنیم عدد ۲۰ است مآید که همان کاف مدّٰنی اجدد و بالآخره کاف ۴ نقطه است یا ۴ ه یی نقطه مثبت و نقطه اداره و نقطه قسمت و نقطه تقدیر علاوه کاف حرف اول کلمه (کن) است که از عالم الوهیت بیرون آمده و حرف دوم * یکون است * که از این عالم بیرون بیاید پس این کاف قول خالق کسده است که هر دو عالم را در بر دارد و نقطه خود و مدّٰی هر دو عالم است .

از طرف دیگر میدانیم که سید علی محمد با هم نقطه عالم الوهیت و هم عالم ماده است پس سر را حقیقی حق دارد که شارح خود عنوان (نقطه هر دو عالم) را بدهد پس (نقطه حقیقت) و (نقطه یقین) (۱) .

قسمت دیگر این مقدمه راجع به اشتباهاتی است که در طبع بیان عربی رویداده و موسیو نیکلا صحیح آنرا مینویسد .

ولی قسمت سوم باز قابل توجه است که ترجمه آن میبپردازیم .

مینویسد چون بنظر آمد که پاره را اشخاص مایل به استنارد و اراج

باب هستند من آنچه را که در کتاب ادبی او راجع باین موضوع دیدم
 بنویسم باب دودهم ازدواج کرد اول در شیراز دوم در اصفهان
 زوجه که در شیراز اختیار کرد نامش سارایکم بوده است این زن
 خواهر حاج میرزا ابوالقاسم تاجر معروف بسقاخانه و دختر حاج میرزا
 محمد حسین است در موقع توفیق پادشاهت بدادند که با عیال خود وداع
 کند .

آنکه در اصفهان تزویج کرد نامش فاته و خواهر حاج محمد صادق
 بوده است (۱) راجع باین زن گفتگوهای هست که من شنیدم با
 حرارت اثبات و انکار میشود و آن این است که میگوید صبح ازل پس از
 قتل باب این زن را تزویج کرد (۲)

این زن در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۰۵ در اصفهان زنده بود .

تفسیر سوره یوسف میرساند که باب از عیال اول یک پسر داشته
 است و این است آنچه من در آخر سوره قرات میخوانم .

* بتحقیق که من نامزد شدم در عرش الهی ماساریه (سارا) جنب
 با محبوبه زیرا که محبوبه از محبوب میآید (۳) بتحقیق که من ملائکه
 آسمانها و ساکنین جسد را گواه این نامردی قرار دادم و بدان ای محبوبه
 که مرحمت ذکر عالی (۴) ربوا است زیرا که این مرحمتی است که از

۱- در اینجا اشاره روحانده اولاً نام این زن فاته بوده و ثانیاً عیال
 حاج محمد صادق است نه خواهر او

۲- بدینها این لفظ را میدهد ولی اولیها مطابق متن صحیح منکر
 این گفته هستند

۳- محبوب محمد است یعنی ساراه عیده بوده است .

۴- و چون خود بدلائل صده الوهیت باب

جانب خدا می آید . محبوبه توانمند یکتازن عادی نیستی اگر بخدا اطاعت کنی درمورد دگر اعلی .

بشناس حقیقت عظیم فصل متعالی را و شکر خدا را بجای آر گذشته
 بامحبوبی که عزیز خدای متعال است محققاً این شرافت برای تو از طرف
 خدای عاقل می آید از آنچه از طرف خدا بیاب و خانوادۀ او میرسد صابر باشی
 و در حقیقت پسر تو احمد نامش در جنت نعیم دارد . قرب قاطعه کبری و
 در همین سوره یوسف سوره العبد (۱۰۸ - ۱۰۹) تسبیح می کنم خدا را
 که در حقیقت داده است بقرۃ العین در جوانیش طفلی بنام حمد بن تحقیق
 که ما او را بلند کردیم بطرف خدا .

مقدمه جلد سوم

اختلافاتی که مابین فرق بابی و بهائی و عبدالبهائی وجود دارد شاید در این مورد لزومی نداشته باشد که تفصیل و نقطه به نقطه تشریح و تصریح شود علاوه بر این موضوع هم در برنامه‌ها دجالتی ندارد .

همینقدر کافی است بگوئیم که باب ییذمیری بوده است بمنتهای درجه بزرگتر از عیسی و بزرگتر از محمد او خود این مطالب با عبارات خاصی مکرر اعلان میکند تا بر این کسانی که مدعی ادایه آئین او هستند نمیتواند هیچ عوامی او را سبک کرده و تحقیر مقامی برای او قائل شوند مسلمانی هم ماسداً دو قسم ییذمیر دارند : بزرگ و کوچک و آنها را بدو دسته تقسیم میکنند دسته اول کسانی هستند که حامل قوانین مذهبی یعنی مرسل و دارای کتاب و بالاخره شارع هستند .

دسته دوم کسانی هستند که دارای کتاب نبوده و فقط میتوان آنها را مبشرین دسته اول قرارداد .

باب از دسته اول است یعنی شارع و مرسل و این موضوع بهیچوجه قابل بحث نیست خود او هم همین مقام را مدعی است . از طرف دیگر کسانی که ما اکنون بترجمه آن اشتغال داریم قسمتی است از شریعت او .

پس معرفی کردن و ارائه دادن او مانند یک بشر ساده چنانکه عبدالبها کرده است کذب محض و دروغی است تاریخی و هم غیر از آن است که بی‌الله معرفی کرده و مدعی است که مذهب او را نیم میدهد و

عالمگیر خواهد کرد (رجوع شود بلوح این الذکب و سایر اوراق مظاران).
عیسی یا فلا ادامه دهد گمان مذهب او مدعی استوار کردن يك
مذهب کاتوليك بودند یعنی يك مذهب عمومی و عالمگیر

مسلمانان نیز نیست بسمحمد همین عقیده را دارند که باید مذهب
اسلام عمومی و جهانگیر باشد و چندان احتیاجی نیست ثابت کنیم که
باب هم نبوة خود محقق و مصدق تمام اسیاء سلف والهی بوده و شارع و
کا توليك است

ظاهر گر باو ملاقات نکرده و میبکیم از اینکه رحمت خود را در
شخص من مظهرانه حیر داده است بلکه برعکس ما او را باین خیر پس
تبریک و تهنیت میگویم .

اما باید دید که آیا او آن حیر را داده است برای اینکه شخص
مختلفی «تهنیت های بیشتری مد می را عصب کند که او خود نشان میدهد
که باید شخص حقایق بزرگتر از او اشتهال نماید و گواه گفتار من باب هشتم
از واحد ششم همین کذب است که خواننده آ را خواهد یافت .

اعتراضی که به آنها می کنند این است که مذهب او یعنی باب برای
جامعه بشریت کافی و عملی نیست اما من میگویم که امر از دوشن خارج
نیست تا این مذهب از طرف خدا آمده و یا غیر از آن .

هر گاه شق اول را قبول کنیم که از طرف خدا بوده تا کدام حق در
آن قصارت باید کرد ؟

و اگر شق ثانی را بپذیریم باید گفت که چگونه به الله که خود را
پیغمبر خدا میداند آنرا تعقیب و مستورات آن رفتار میکند ؟

کی و کجا و چگونه عالم بشریت میتواند جسارت را بجای برساند

که کار خدائی را تنقید کند ؟ مگر ایسکه بگویم در تحت تأثیرات الجبى واقع شده باشد .

در اینصورت ما مردم که نبی اکید شده است سؤال کردن از من بظرفاءه در باب رسالت او این حق داده میشود که از این من بظهر که بطیر حق آمده راجع بر رسالتش بر مشایى نکیم و توضیحاتى بنوایم . مدارك لوح این الذمب سطر من بسیار نایابتر و هنر لرل است آنها میگوبند که باب ظهور پنجم جدیدی را در سال نهم خبر داده است .

بر واضح است که بابها مدارك خود را از لوحى استخراج کرده اند که باب بسلامت خطاب کرده است . افسانه میگردد که این لوح را باب در جواب فاعه ملائک نوشته است و ملائک هم بتأثیر اسرار ملاحسین بشرویه این نامه را باب مرسوم داشته زیرا که خود او یعنى ملاحسین راجع بتلویح ظهور جدید که در کتاب باب اشارات - پیروى راجع آن شده و ضد و نقیض دیده میشود چیزى نفی بد بنا بر این ملائک را وادار کرد که در این موضوع از باب استطلاع کند

بهر حال موافق این افسانه این لوح در ار این است که حاوی تلویح مطلوب باشد زیرا که اینطور شروع میشود .

• بتحقیق که من از نوشته تو اطلاع پیدا کردم و آن دارای گوهرى بود و اگر چنین گوهرى در آن نبود بنامه تو جواب نمیدادم . اکنون هم من جواب نمیدهم چه چیزیکه در عالم باطن منمى است (من جواب نمیدهم مگر بر حسب استعداد هوش تو) و چقدر متعالی و منیع است ذکر شخصى که در باب او تو سؤال کرده در واقع این سؤال بسیار عالی و دقتیست است و معالی و بالاتر از آن است که قابو توانائى شناسائى آنرا داشته

باشند و عالی تر از آن است که خاطرها نتواند در مقابل آن سر تعظیم فرود آورند و متعالی است از اینکه ارواح نتوانند آنرا ستایش و تهلل کند و اجساد بتوانند آنرا توصیف نمایند پس چقدر برستی تو بزرگ و چقدر وجود تو در مقام آن کوچک است . . . *

* هرگاه تو از افراد واحد اول نبودی من تو را محالاً نمی کردم . *

* . . . بتحقیق که من بظهره الله ممکن نیست بالاشارة من شان

داده شود و بطریق اولی از آنچه در بیان ذکر شده است . . . *

* پس بهمان اندازه که تو خدا را شناخته من بظهره الله را هم میشناس

و بدان که مقام او بسیار منبع و قدری رفیع است که ممکن نیست عبیری

جز خودش او را شناسد و قدری مقام او متعالی است که ممکن نیست

بالشارة مخلوقش شان داده شود و بتحقیق من که من هستم اولین غلامی

هستم که باو ایمان دارم . . . *

* . . . پس چگونه میتوانم باو اشاره کنم ؟

زیرا که هر چه او را ذکر کند نیست مگر دگری از مخلوقات او . . .

براستی من بظهره الله ممکن نیست با دگری ذکر و یا با اشاره اشاره

شود *

* بتحقیق که اگر احیاناً و اتفاقاً تو در بوم ظهور او حضور یابی

و اگر تو او را با تعلیمات علمای بیان یشناسی تو او را نخواهی شناخت

حق شناختن *

* پس تحقیق که بوم ظهور او آخرین روز است نسبت باین حیات

اولیه و اگر کتب من بظهره الله وجود نداشت کتاب من نازل نمیشد و اگر

وجود او موجود نبود خداوند مرا ظاهر نمیکرد در واقع من او هستم و

او من *

* امید است که در سال هشت و یوم ظهور او را به بینی و این مثل آن است که در آن حین خود را در حضور خدا به بینی ، هرگاه تو او را در ابتدای آسان نه بینی در انتهای آن خواهی دید من این را میگویم ولی یقین داشته باش که او قدرتی رفیع است که در عافوق هر رفتنی قرار دارد

از هنگام موعود عیسی ابن مریم ۱۲۷۰ سال گذشت تا روزی که بیان نازل شد و مؤمنین را مجبیل در انتظار خوانیده اند ، و همین است لا غیر ، کسیکه نسبت باو با اشاره عظمت و امرش سؤال کرده ، طرف تدو خواهد آمد او خواهد آمد و اهل بیان قول او را تکرار خواهد کرد و ظهور او را ندیده اند فهمید و ایمان نخواهد آورد پس خدائی که آنها را خلق کرده است در ظهور قبل *

* . . تحقیق باز آنها گواه باش که بواسطه این نامه من وعده گرفتم از ورود آن کسیکه تو باید آن را امر کنی و من آنرا از کل نشیء گرفتم دل از گرفتن وعده ولایت حاس خودم تو گواه من هستی و همین کافی است . *

* ای جبرئیل من بگیر عهد ولایت او را از تمام کسانی که اهل بیان هستند و از کسانی که تو می شناسی و میدانی از آنها نوشته بگیر و همین است لا غیر که من در بین امر کردم هر کس نوشت ، او ایمان آورده است قبل از ظهور و پس خبر بده هر کس را که بتوانی خبر دهی تا اینکه

دکرا و اعانت باشد در آن موخته تا بهوم ظهور را (۱) . . .

من متن این نامه را بخوانند تسلیم میکنم و هیچ نوع نه آ را
ترجمه و تفسیر میکنم خواسته آ را است که قدر آ را شناسند و قابل
شود که این نامه بطور کاملی روشنی دارد که بتوان دعویهای پیدمیری را
بآن آویخت.

۱- کنت گوید در ترجمه بیان عربی در یکی از حواشی میگوید که
معصود در سنه ۹ ظهور حضرت ازل است که واقع شد و اکنون که من این تاریخ
را مینویسم دو سال از آن ص ۹ گذشته است (مترجم)

مقدمه‌ایست که بر جلد چهارم مینویسد

موسیو هوآرت (Houarte) در مجله تاریخ مذاهب با يك ملاحظت و مہری اولین جلد ترجمہ یلن فارسی را مورد تنقید قرار میدہد. قلب اڑ کہ شاگرد قدیمی و پرفور حالیہ مدرسہ شرقیہ حیہ است اڑا وارد ہنور لغمان میکند نسبت بآنچہ از قلم يك شاگرد قدیمی تراوش کردہ است و خلاصہ آنکہ چون خود او سابقاً مترجم بودہ اشکالات مادی و اخلاقی کسی کہ بنخواہد در این پیشہ و حرفہ کسی کار کند خوب میداند و ارتباط معنوی اجباراً اڑا میکشاند بطرف کسانی کہ میخوانند سرمشقی کہ اڑا دادہ تقلید کنند ولو آنکہ دور باشند او بنخود زحمت دادہ است کہ توضیحی بنخواہد راجع بحد ۱۵۱۱ کہ در محاسبہ بہ عددی حروف یکی از نامہای خدا را ترکیب میکنند و من سی شرمندہ ہستم کہ نظر بابہام و تاریکی نوشتہ ہای من است کہ این سؤال را کردہ ام و بالاخرہ من نمیگویم نام خدائی مطلوب چیست خود متن کتاب حامل آن است . . . و میگوید و این است بحد الاغیث کہ نام خداست . . . و اگر ظاہر شد در این هنگام پس از المستغاث ظہور واقع خواہد شد . . . این است محاسبہ کلمہ الاغیث ،

الف = ۱ غین مساویست بہ ۱۰۰۰ ی مساویست ۱۰ و ث مساوی ۵۰۰ کہ مجموع میشود ۱۵۱۱ .

در انرا اختلافی که در چند بابی گشاید روی داده و از اختلاف کلمات و معانی
و طرز بی آن خود خواندگان گرام متواند مشکلات برون را هم استیاض
فرمایند. و به جهت چنان روی داده شده که تا اگر بر چند هر آنچه معنی
بوده است نگذر داده شده تا خوانندگان پس از مطالعه از روی جدول
در یادداشتها را تصحیح فرمایند.

صفت	صفت	صفت	صفت	صفت	صفت	صفت	صفت
۸	۳	با التیام	با التیام	۵۵	۳	با التیام	۵۵
۸	۱۵	۱۳۲۱	۱۳۲۱	۵۵	۴	۵۵	۵۵
۱۲	۸	مطلق	مطلق	۵۵	۱۸	۵۵	۵۵
۱۳	۹	مطلق	مطلق	۵۷	۱۱	۵۷	۵۷
۱۵	۸	مسی	مسی	۵۷	۱۹	۵۷	۵۷
۱۶	۱	ساج	ساج	۵۸	۲۲	۵۸	۵۸
۱۶	۱۴	مرجم	مرجم	۶۰	۲۴	۶۰	۶۰
۲۰	۹	کشد	کشد	۶۱	۲۴	۶۱	۶۱
۲۲	۹	مواظقت	مواظقت	۶۱	۲۵	۶۱	۶۱
۲۷	۲۳	شام	شام	۶۱	۲۵	۶۱	۶۱
۲۸	۱۹	و	و	۶۵	۲	۶۵	۶۵
۲۹	۲۳	المرز	المرز	۶۶	۲	۶۶	۶۶
۳۱	۱۳	الراح	الراح	۶۶	۷	۶۶	۶۶
۳۱	۱۹	بان	بان	۶۶	۲۳	۶۶	۶۶
۳۱	۲۲	والعصر	والعصر	۶۷	۲۳	۶۷	۶۷
۳۸	۱۸	ثلاث حد	ثلاث حد	۷۰	۱۴	۷۰	۷۰
۳۸	۲۲	اشهر الحرم	اشهر الحرم	۷۰	۱۲	۷۰	۷۰
۳۹	۱۲	مستعدین	مستعدین	۷۱	۱۹	۷۱	۷۱
۴۰	۱۸	مخروبه	مخروبه	۷۳	۱	۷۳	۷۳
۴۰	۲۰	المنه	المنه	۷۵	۱	۷۵	۷۵
۴۰	۲۵	چهار دان	چهار دان	۷۵	۱۷	۷۵	۷۵
۴۱	۲	موسوم	موسوم	۷۸	۲	۷۸	۷۸
۴۱	۱۱	مسما	مسما	۷۸	۲	۷۸	۷۸
۴۱	۱۳	مصدق	مصدق	۷۸	۵	۷۸	۷۸
۴۸	۷	مصوله	مصوله	۷۸	۶	۷۸	۷۸
۴۸	۲۳	تحریر	تحریر	۷۸	۷	۷۸	۷۸
۵۳	۱۱	مخزون	مخزون	۷۸	۹	۷۸	۷۸
۵۴	۲	میان است	میان است	۷۹	۱	۷۹	۷۹
۵۴	۲۲	کده	کده	۷۹	۱۱	۷۹	۷۹

صفحه	مطهر	فادرست درست	صفحه	مطهر	فادرست درست
۷۸	۱۲	غنیم غنیم	۱۱۱	۱۶	سهولت سهولت
۷۹	۱۲	الایه ایما - الایه ایما	۱۱۲	۴	میکنیم میکنیم
۷۹	۱۶	وغزل وغزل	۱۱۳	۴	۶۱
۷۹	۱۷	ترجمن ترجم ترجمن ترجم	۱۱۳	۱۷	حرم آنحضرت مختصر
۷۹	۱۷	اس اصلوه افس الملو	۱۱۳	۲۰	نقطه نقطه
۷۹	۱۷	اطمین - اطمین	۱۱۳	۲۲	حطرت حطرت
۷۹	۱۸	لذلب لذلب	۱۱۴	۲۱	دعا دعا
۷۹	۱۹	رجه رجه	۱۱۴	۲۲	دین دین
۷۹	۲۲	جد میفر هد جدا میفر اهد	۱۱۵	۵	مصور مصوری
۷۹	۲۲	شه شه	۱۱۶	۱۴	مباد مباد
۸۰	۶	ایرجیل - ایرجیل (۱۲)	۱۱۶	۱۷	میدومون میدومون
۸۰	۶	ایولپ ایولپ (۳)	۱۱۷	۱۱	اماء اماء
۸۰	۲۱	(۲) تور (۱) تور	۱۱۷	۱۲	لیلی لیلی
۸۰	۲۳	پناهنده پناهنده	۱۱۸	۶	ونپ ونپ
۸۱	۱۴-۱۵	(۱) (۴) (۲) (۳)	۱۱۹	۹	صدب صدب
		و مربوط به صفحه ۸۰ میباشد	۱۲۰	۵	غلامهای غلامهای
۸۵	۷	آوردند آوردند	۱۲۰	۵	فصه فصه
۸۶	۱۶	میگردانید میگردانید	۱۲۰	۶	شخص شخص
۸۷	۱	داخلی داخلی	۱۲۰	۱۰	عظمت عظمت
۸۸	۱۳	اصبار اصبار	۱۲۰	۱۴	خواید خواهید
۹۱	۱۰	کیز کیز	۱۲۰	۱۷	خلافت خلافت
۹۳	۷	عیدالله عیدالله	۱۲۱	۱۰	طوبیکه طوبیکه
۹۴	۲	فاصیه فاصیه	۱۲۹	۸	توده توده
۹۵	۶	ما ما	۱۳۲	۵	طرف طرف
۹۶	۱۵	سکه سکه	۱۳۳	۶	عم ام
۹۹	۱	تار و حشر تار و حشر	۱۳۶	۸	مسکند رم مسکند رم
۱۰۰	۲۰	عشائرا (۶) عشائرا (۱)	۱۳۶	۸	مردیدی مردیدی
۱۰۳	۹	بو بو	۱۳۶	۱۰	مشتبر مشتبر
۱۰۴	۸	بربر کی بربر کی	۱۳۶	۱۸	دند دند
۱۰۶	۱۶	فر فر	۱۳۶	۱۸	توده توده
۱۰۸	۱۶	جله جله	۱۳۶	۲۱	بهد بهد
۱۱۰	۲	باین باید	۱۴۰	۹	صبا صبا

صفحه	معارف	فادوست	دوست	صفحه	معارف	فادوست	دوست
۱۴۲	۷	شهرار بازه	شرح الزم	۱۷۵	۱۵	مصاحبه	مصاحبه
۱۴۴	۱۶	نهران	القران	۱۷۸	۶	حرق	حرق
۱۴۴	۱۷	ولدعمسی	ولدعمسی	۱۸۲	۵	قطب	قطب
۱۴۴	۱۸	وتباه	وتباه	۱۸۲	۵	نسی	نسی
۱۴۴	۱۸	عدد ها	عدد ها	۱۸۳	۸	رنگو	رنگو
۱۴۴	۲۲	وعد	وعدوا کسه	۱۸۵	۱۴	بدالی و غیره	بدالی و غیره
۱۵۰	۱۸	آکھاست	اکھل است	۱۸۶	۱	صل	صل
۱۵۲	۱۱	رن	وان	۱۸۶	۲۳	تصیری	تصیری
۱۵۳	۴	اوان	اوان	۱۸۷	۱۵	صت و مقرر دست و مقرر	صت و مقرر دست و مقرر
۱۵۱	۲۰	حمر	حمر	۱۸۷	۲۳	میشود	میشود
۱۶۰	۲۲	رامانیا	رامانیا	۱۸۸	۱۳	اپنه	اپنه
۱۶۳	۲۲	رول	رول	۱۸۸	۲۱	مطلقه	مطلقه
۱۶۵	۴	امر	امر	۱۸۹	۴	بگریختن	بگریختن
۱۶۵	۷-۶	امتیاز	امتیاز	۱۹۰	۱۰	عروق	عروق
۱۶۵	۱۸	رحمان و سریر	رحمان و سریر	۱۹۱	۳	عدت	عدت
۱۶۷	۲	ونوحه	ونوحه	۱۹۳	۱	امدوازم	امدوازم
۱۶۷	۲	مطلع عیاض	مطلع عیاض	۱۹۶	۸	وارانقصان	وارانقصان
۱۶۷	۳	عیاض و لسان	عیاض و لسان	۱۹۶	۱۰	سجده	سجده
۱۶۷	۱۳	مرادی	مرادی	۱۹۸	۶	گذاوردن	گذاوردن
۱۶۷	۱۴	هلم بهر	هلم بهر	۱۹۹	۱۳	میکنند	میکنند
۱۶۸	۱	صده	صده	۱۹۹	۱۲	نفس	نفس
۱۶۸	۱۷ و ۱۶	احکامات مصر	احکامات مصر	۲۰۰	۳	۱۳۵۸	۱۲۵۸
۱۶۸	۲۱	اختلاف	اختلاف	۲۰۰	۲۲	الامر	الامر
۱۶۸	۲۲	این بجز	این بجز	۲۰۰	۲۳	و بود	و بود
۱۶۸	۲۲	دیده	دیده	۲۰۲	۹	صکه	صکه
۱۶۹	۱۰	صوت	صوت	۲۰۲	۱۱	کنم ویرا که خود	کنم ویرا که خود
۱۷۲	۲۰	اسمی ائیم و سلی	اسمی ائیم و سلی	۲۰۲	۱۲	عاری	عاری
۱۷۳	۱۶	و کاتب	و کاتب	۲۰۲	۱۳	مانع	مانع
۱۷۴	۱۳	اراز	اراز	۲۰۲	۱۵	مر تکب	مر تکب
۱۷۵	۱	و کثرت	و کثرت	۲۰۳	۳	حوا	حوا
				۲۰۳	۱۰	باشد	باشد
						معهد و حواء	معهد و حواء
						و ایمنی داشت	و ایمنی داشت

صحنه	خط	تلاوت در صحنه	رفعه	خط	تلاوت در صحنه
۲۰۳	۲۰	پاورقی این صحنه را تمام است	۸	۶	پایتم
۲۰۴	۱۹	بفرضا نموده	۲۱۸	۱۴	عاری
۲۰۶	۱۴	صاف	۲۱۸	۲۵	بهمرازم و همسر جان
۲۰۷	۹	هو	۲۱۹	۲۵	مذلت - سده - ثلاث
۲۰۸	۱۶	لو عی	۲۱۹	۲	مدعی
۲۰۹	۷	قارود	۲۱۹	۲۲	حسی حکم
۲۰۹	۱۲	لپان	۲۱۹	۲۴	مذ
۲۰۹	۱۸	مومنی	۲۲۰	۱۷	آه
۲۱۰	۱۷	دانه	۲۲۴	۴	خطه
۲۱۰	۲۲	شهر	۲۲۵	۱۸	سوده
۲۱۱	۱۴	بار	۲۲۹	۱۰	کپی شده
۲۱۲	۱۰	عسا	۲۲۹	۱۹	فوله
۲۱۲	۱۹	خود	۲۲۹	۲۳	نور
۲۱۲	۲۰	خون	۲۲۹	۲۲	مذهب
۲۱۲	۲۰	دب	۲۳۰	۲۲	المدنی
۲۱۳	۲۰	کره	۲۳۱	۱	حسار
۲۱۵	۶	مسی	۲۳۱	۵	تر
۲۱۵	۸	مخروبه	۲۳۱	۲۱	مینه بدهد چله در جا جا
۲۱۵	۹	مجم	۲۳۱	۲۲	ترجمه
۲۱۵	۱۸	س	۲۳۲	۱	دست
۲۱۵	۱۹	دورید	۲۳۲	۲	پیشبر
۲۱۵	۲۱	والحداد جرعه	۲۳۲	۲	بزرگتر
۲۱۵	۲۲	لاتریت - لاشریک	۲۳۲	۶	خود
۲۱۵	۲۱	عرسی باشد عرسی سنگ	۲۳۲	۸	فاجیت
۲۱۵	۲۳	ارحوا	۲۳۲	۱۳	متر بدهد کلو سیر بدهد لوا
۲۱۵	۲۳	و دلفی بود کرک عسی	۲۳۲	۱۷	ادا
۲۱۵	۲۴	بک	۲۳۲	۲۰	الادبی
۲۱۵	۲۴	مستک	۲۳۴	۳	معه
۲۱۵	۲۵	رسی - رسی	۲۳۴	۵	عسی
۲۱۵	۲۲	جسطی با عده عطفی با عده	۲۳۵	۱۴	و تن مردم
۲۱۵	۲۶	کمال استک	۲۴۶	۲	استکار
۲۱۵	۲۶	مضهر - مضهر	۲۴۸	۸	باب

صیغه سطر	نازوست دروست	صیغه سطر	نازوست دروست
۲۴۹	۱۹ در مواقع عید و عید با قیل با قیل	۲۹۳	۵ در
۲۵۷	بین سطر ۱۷ و ۱۸ آیات من	۲۹۵	۷ شاعران
۲۵۹	۸ قرآن	۲۹۶	۳ را
۲۶۳	۱۷ اعتقاد عقاید	۲۹۶	۱۳ موافقی
۲۶۳	۱۷ قوی	۳۰۶	۴ بار فروش
۲۶۴	۶ شعبه	۳۰۷	۴
۲۶۴	۱۲ نو	۳۱۰	۴ باو
۲۶۴	۱۲ ادعای	۳۱۰	۱۵ نیز
۲۶۴	۲۰ با	۳۱۱	۱۱ علالت
۲۶۵	۱ قیل	۳۱۱	۲۲ اکرم الفضا کر مو العظیم
۲۶۶	۲۰ جاشینی	۳۱۲	۵ و حکم
۲۶۸	۱۵ مستون	۳۱۲	۱۷ خشم
۲۶۹	۱۱ آنست	۳۱۸	۲۱ عالمی
۲۶۹	۱۹ آرامه	۳۲۲	۱۵ نیتوانست
۲۷۰	۱۹ تشرف	۳۲۲	۱۷ و ۱۸ فرآه
۲۷۰	۲۰ السمک	۳۲۷	۹ آوردند
۲۷۰	۱۲ الشره	۳۲۸	۶۵ بهنمیری
۲۷۰	۲۳ وینا	۳۴۱	۲۱ متعلق
۲۷۲	۱۳ میکنم	۳۴۲	۲۰ سرور
۲۷۲	۱۷ دواین	۳۵۵	۱۳ رفقه
۲۷۴	۵ بطنی	۳۵۵	۱۷ رای غربا
۲۷۴	۲۱ تقیل	۳۵۸	۶ میدهد
۲۷۵	۷ حمزه	۳۵۸	۲۲ همین
۲۷۶	۸ مصلوع	۳۶۱	۲۰ من ذکر
۲۷۶	۱۱ آن	۳۶۱	۲۲ اذا
۲۷۸	۴ بلد عربی	۳۶۵	۱۸ خیالش
۲۷۸	۹ و برادر	۳۶۵	۲۲ جا
۲۷۹	۱۰ بالطیبه	۳۶۷	۱۱ نایب مردم
۲۷۹	۲۰ یا ۱۶ حرکت	۳۶۹	۱۵ قلعه
۲۷۹	۱۸ کسار الصلا کسار العلماء	۳۷۰	۴ او
۲۸۳	۲۴ مشطاع	۳۷۱	۲۰ و ۲۲ از دیدادی
۲۸۵	۱۰ مثل	۳۷۵	۱۱ تنبیش
۲۸۶	۵ امدان	۳۷۷	۱۲ ضعی
۲۹۳	۳ بت	۳۸۲	۹ اتقان

صفحه	مطر	نادرست درست	صفحه	مطر	نادرست درست
۳۸۴	۱۷	رها رها کرده	۴۲۶	۹	تجسس تجسس
۳۸۶	۱۹	حون خون	۴۲۹	۱۶	بزدلی بزدلی
۳۸۷	۹	بغضب غضب	۴۳۲	۳	بودنه بودن
۳۸۷	۱۱	باشد باشد	۴۳۶	۲۰	پرستان پرستان
۳۸۷	۱۳	آوردند آوردند	۴۳۵	۷	الراجعون الراجعون
۳۸۹	۶	مختصر مختصر	۴۴۰	۱۹	غضب غضب
۳۹۱	۵	می می	۴۴۲	۷	توقیت توقیت
۳۹۲	۱	نیست نیست	۴۴۶	۸	کنک کنک
۳۹۲	۱۵	مسکون مسکون	۴۴۶	۱۰	شدۀ شدۀ
۳۹۲	۱۸	بسیحان بسیحان	۴۴۶	۱۸	عصیم عصیم
۳۹۳	۱۶	بنوک بنوک	۴۵۰	۱۸	به او به او
۳۹۳	۱۸	الاولی الاولی	۴۵۲	۱۷	بارو بارو
۳۹۳	۲۰	احاط احاط	۴۵۸	۲۰	اما اما
۳۹۴	۱۷	مشقه مشقه	۴۵۹	۱۷	اسیر اسیر
۳۹۵	۲۳	جزاء جزاء	۴۶۲	۱۶	مجهنون مجهنون
۳۹۶	۱۳	مرگمرگ مرگ	۴۶۸	۵	دیدم دیدم
۳۹۷	۱۱	اموارت اموارت	۴۶۹	۲۱	چندین از چندین
۳۹۷	۲۵	کل کل	۴۷۰	۸	میاخته آسمانی
۳۹۹	۵	او او	۴۷۲	۶	مظفور مظفور
۳۹۹	۲۰	میدهم میدهم	۴۷۲	۲۱	غورا غورا
۳۹۹	۲۳	سخطه سخطه	۴۷۴	۱۵	تیر تیر
۴۰۱	۸	ایچا ایچا	۴۷۵	بین سطر ۱۶ و ۱۷	میرزا رفیع زوری
۴۱۱	۲۱	تابلوت تابلوت	توسط یکدهت از سواران باطلانچا و		
۴۱۲	۲	بگوشه اندنی قیرش	ششیرگشته شد		
۴۱۲	۲۵	فانکم فانکم	۴۷۸	۲	و منظر منظر
۴۱۲	۲۶	شموتون شموتون	۴۸۰	۱۲	تحقیق تحقیق
۴۱۲	۲۷	استن استن	۴۸۲	۱۸	باو باو
۴۱۳	۱۶	استخین استخین	۴۸۵	۱۲	لا اعظم لا اعظم
۴۱۳	۱۸	بغض بغض	۴۸۶	۲	سلوک خوش خوش
۴۱۳	۱۹	ارادته ارادته	۴۸۶	۱۰	بد قد علی
۴۱۳	۲۲	سترده سترده	من بد ما قدتلی		
۴۱۶	۵	اسرا اسرا			
۴۱۷	۷	آرامش آرامش			

صفحه	مطهر	فادرست	دورست	صفحه	مطهر	فادرست	دورست
۴۸۶	۱۲	نری - فهاو افه الا	نری	۱۶	۱۲	نری	اگر دور
۴۸۶	۱۳	نری - فیه الا من	نری	۱۶	۱۷	نری	نفسیده
۴۸۶	۱۳	آنا	آنا	۱۷	۲	نری	نوعه
۴۸۶	۱۶	الیم	الیم	۱۷	۱۱	کامن	کاملا
۴۸۷	۱	یسارته	یسارته	۱۷	۱۶	آینده	آینده نیز
۴۸۷	۵	اتلوه - می	اتلوه - می	۱۸	۴	قوتی	قوتی
۱	۱۳ و ۹	مجلات	مجلات	۱۸	۶	می تواند	می تواند
۲	۹	آنها این رساله ها	آنها	۱۸	۱۶	که بوده	که اگر بوده
۴	۱۳	maison neuve, rue	maison neuve, rue	۱۹	۱۴	دلیلی	دلیلی
۵	۱	مشم	مشم	۱۹	۲۱	سیری	سیری
۵	۹	میزدند	میزدند	۲۱	۱۶	مؤلفان	مؤلف آن
۵	۱۵	۱۷۹۴	۱۸۹۴	۲۱	۸	قصه	قصه
۶	۷	تولید	تولید	۲۵	۱۶	آزارها	آزارها
۷	۶	علی لولینر	علی لولینر	۲۶	۲۶	مقلی	مقلی
۷	۱۶	لغاه	لغاه	۲۶	۱۰	دستها را	دستها را
۸	۲۰	فکر	فکر خود	۲۶	۱۶	آوار	آوار
۹	۱۴	قرن نو	قرن نو	۲۷	۵	بانی	بانی
۱۰	۲۱	بانار	بانار	۲۷	۷	اشتهاء	اشتهاء
۱۱	۴	مزایای	مزایای	۲۷	۱۰	علم	علم
۱۱	۱۶	علی اکبر	علی	۲۷	۱۷	که	که
۱۲	۱۰	آنها	آنها که	۲۸	۲	دار	دار
۱۲	۱۹	آلار	آلار	۲۸	۲۶	آیات را	آیات مرا
۱۳	۱۳	کلبایه	کلبایه	۲۹	۴	لؤمنین	لؤمنین
۱۳	۲۰	که	که	۲۹	۲۱	در	در
۱۴	۱۱ و ۱۰	روزهای مختلف روزی مختلف	روزهای مختلف	۲۹	۲۶	اشخاص	اشخاص
۱۵	۵	اسماعیلی	اسماعیل	۳۰	۱۰ و ۹	اطلاعات	اطلاعات
۱۵	۹	نوعات	نوعات	۳۰	۱۱	هرگز	هرگز
۱۵	۱۸	۱۶۶۰	۱۶۶۰	۳۱	۱۶	محمده	محمده
۱۵	۲۰	امه	ازمه	۳۱	۱۰ و ۹	طویر	طویر
۱۶	۳	مزایای	مزایای	۳۲	۵	از جنت	از جنت
۱۶	۷	مقصود	مقصود	۳۳	۹	کلیه	کلیه
				۳۴	۱۲	بدان	جواب بدان
				۳۴	۲۱	برایانی	برایانی

صنحه سطر	نادرست	درست	صنحه سطر	نادرست	درست
۳۵ ۱	بیند	بیند	۴۲ ۲۱	فادرست	درست
۳۵ ۸ و ۲	مزایا	مزایا	(۳)	کاف	کاف است
۳۵ ۱۴	مطابق	مطابق	(۱)	اداره	اراده
۳۶ ۳	لاتیلیه	لاتیابه	۴۳ ۱۶	مقدمه	مقدمه بیان
۳۶ ۱۷	روزی	روزی	۴۴ ۱۴	بمنب	بمنی
۳۸ ۱۰	از	از آب	۴۴ ۱۶	جنب	جنت
۴۰ ۱	اسانها بدزن	سان هاندون	۴۵ ۳	گذشته فضل	که نشسته ای
۴۰ ۹	قاعد	قاعد	۴۵ ۶	نامش	مأمنی
۴۰ ۱۵	میخواست عالم	میخواست عالم	۴۵ ۶	قاطبه	قاطبه
میخواست که تمام عالم بشریت را بطرف					
مقدرات پهنری سوق دهد زیرا که او					
میخواهد					
۴۰ ۲۱	مؤنه	Montó	۴۶ ۱۷	بشر	بشر
۴۱ ۳	تر	تر	۴۶ ۱۹	تیسیم	تعمیم
۴۱ ۵	نقطیلی	میروم تعطیل	۴۷ ۱۱	آن	این
۴۱ ۹	حلقه	حلقه	۴۸ ۴	من بظهر که	من بظهر که
۴۱ ۱۶	چون	چون خدا	۵۰ ۱۳	وعدہ	عهدولایت
۴۱ ۲۱	نفوس	نفی	۵۰ ۱۴	گرفتم از ورود	زاهد است
۴۲ ۸	یکتفر قروینی	که یکتفر قروینی (۱)	۵۰ ۱۴	امر کنی و من آنرا	ظاهر کنی
۴۲ ۱۵	مانند	من	۵۰ ۱۵	وعدہ	عهد
۴۲ ۱۸	که	چنانکه	۵۰ ۱۵	تو گواه من هستی و همین	و گواهی تو و مؤمنین بآیات تو
۴۲ ۱۹	(۱)	(۳)	۵۲ ۵	وارد	وارد
۴۲ ۲۰	است	است	۵۲ ۱۱	به عددی	عددی
است (۱) مقصود مرحوم شیخ محمد جان					
قروینی است					

صنحه ۵۲ بعد از سطر ۱۸-این بود

ترجمه مقدمانی که نیکلاس ۴ جلد

ترجمه بیان یفرانسه نوشته است